2892

MAÁSIRU-L-UMARA

VOL. III

BY

NAWÁB SAMSÁMU-D-DAULAH
SHÁH NWÁZ KHÁN.

EDITED FOR

THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

BY

MAULAVÍ MIRZÁ ASHRAF 'ALÍ

FIRST PERSIAN TEACHER,

CALCUTTA MADRASAH.

PRINTED BY MUNSHI MAULA BAKHSH AT THE URDU GIUDE PRESS
AND PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

57 Park Street,

CALCUTTA.

1891.

آغاز جلد سوم

* حرف الفاء *

(۲)

* فرحت خان *

مهتر سکائي نام از مردم خاصهٔ خیل جنت آشیاني بود - در جنگ میرزا کامران چون اُمرای نفاق سرشت شیوهٔ تزویر (۳) بکار برده باو پیوستند و بیک بابای کولالي از عقب آمده شمشیر بر جنت آشیاني انداخت اگرچه خطا کرد اما فرحت خان (۴) خود را رسانیده بیک حمله او را گریزانید - و در اوانیکه جنت آشیاني از لاهور بارادهٔ جنگ سکندر سور بجانب سهرند نهضت نمود او بشقداری لاهور سرفراز گردید - چون شاه ابوالمعالي بدان صوبه تعین شد او را بے حکم تغیر داده کمان خود را بران کار مقرر ساخت - پس ازانکه شاهزاده محمد اکبر بدین صوبه رخصت یافت خان مذکور خود [illegible] ولي نعمت زاده رسانیده مورد تحسین گشت - و [illegible]

(۲) نسخهٔ [illegible] ...اده امد[illegible]

عرش آشیاني باقطاع داري قصبهٔ کوراه عزت اندوخت - و حين معاودت سلطاني از دیار شرقي ضيافت او منظور نظر والا گرديده خانهٔ او را بعز قدوم فيض لزوم رشک گلستان ساخت - و در جنگ محمد حسين ميرزا که متصل احمدآباد رو داده مصدر نیکوخدمتي گرديد - چون ميرزا دستگير شده آب براي خوردن طلبيد فرحت خان از کمال دلسوختگي هر دو دست بر سر ميرزا زد و گفت که در کدام آئين رواست که بچنين نادولت‌خواهے آب داده شود - پادشاه برو اعتراض فرموده آب خاصه طلبيده بخورد ميرزا داد - و در سال نوزدهم با جمعے بتسخير قلعهٔ رهتاس (که قلعه ايست در انضباط و استحکام بےنظير - ديہے چند بر فراز آن آبادان و چشمه‌هاي شيرين فراوان - آنقدر آذوقه بهم رسد که بمحافظان آنجا کفايت نمايد) نامزد شد - و چون بمحاصره پرداخت روزے چند گذشته بود که (۲) فرمان پادشاهي بنام مظفر خان (که درين مهم بنابر غرورشکني او تعينات فرحت خان شده بود) مشتمل بر تنبيه افغانان فتنه جو (که در صوبهٔ بهار هنگامه آرائي داشتند) سايهٔ مکرمت گسترد - در جنگ مظفر خان با افاغنهٔ آن ديار فرحت خان سرداري داشت - و چون کجپتي (۳) راجه پکوالي (۴) قصبهٔ آره (که

در جاگیر او بود) غبار شورش برداشت او ستیز را مناسب
ندانسته شیوهٔ تحصن گزید - فرهنگ خان پسر او باستماع
خبر محصوری پدر بآهنگ کمک متوجه شد - در عرصهگاه نبرد
شمشیر بازان چابکدست اسپ او را پی کردند - او پیاده داد
مردانگي داده پا بسرحد عدم گذاشت - فرحت خان ازین
واقعهٔ دلگداز آگاه گردیده محبت پدري در خاطرش جوش
زد - از قلعه بر آمده برسم یکجهتان (۲) جان خود را در باخت *
و این واقعه در سال بست و یکم جلوس مطابق سنه (۹۸۴)
نهصد و هشتاد و چهار هجري رو داد *

* فتح خان *

پسر ملک عنبر حبشي مشهور است - در زندگی پدر
بمردانگي و شجاعت و جود و سخاوت اشتهار یافت - بعد
فوتش صاحب رتق و فتق خاندان نظام شاهیه گشته اختیارے
بمرتضی نظام شاه ثاني نگذاشت - او ناچار باغرا (۳) و تحریک
مردم غدرے بکار برده فتح خان را مقید ساخته بجنیر فرستاد -
گویند بدستیاری زن چوریگر بسوهان زنجیر پا بر آورده
بپایمردی همت برآمد - و با فوج خود پیوسته سمت احمدنگر
شتافت - نظام شاه لشکرے تعین کرد - اتفاقاً در جنگ زخم
خورده اسیر گشت - و در دولت آباد محبوس گردید - نظام شـ

(۲) نسخهٔ [ب] یکجهتیان (۳) نسخهٔ [ب] اغوا •

پس از چندے دریافت که مقرب خان غلام ترک (که میر شمشیر و سر لشکر بجای او شده بود) و حمید خان حبشي وکیل السلطنة هر دو از عهدهٔ سرانجام مهام چنانچه باید بر نمي‌آیند فتح خان را بدستور سابق وکیل و سپهسالار نمود - گویند درین مرتبه فتح خان بوساطت همشیرهٔ خود که مادر نظام شاه بود رهائي یافته بوضع سپاهیانه مي‌گذرانید - بعد فوت حمید خان مدار مهمات بوي باز گردید *

بالجمله او از احوال پیشین (۲) انتباه بر گرفته بتربیت حبشیان عنبری پرداخت - و با خود یار و یاور گردانید - و چون دریافت که رستگاري از قید اضطراري بود (هرگاه خاطر آن غدار فراهم شود باز محبوس خواهد ساخت) پیشدستي نموده در (۱۰۴۱) هزار و چهل و یک خلل دماغ بنظام‌شاه شهرت داده بدستورے (که پدرش را نظر بند میداشت) مقید گردانید - و اول روز بیست و پنج امرای معتبر قدیمي را از هم گذرانید - و باعلی حضرت عرضه‌داشت نمود - که چون نظام شاه از کوتاه‌بیني و بدسگالي مخالفت ملازمان مي‌ورزید او را مقید ساخته‌ام - در جواب فرمان رفت - که اگر این گفتار فروغے از راستي دارد جهان را از وجود بےسود او پاک گرداند - فتح خان او را خفیه (۳) ...وده آوازه انداخت که باجل طبیعي در گذشت - و حسین نام

نسخهٔ (ج) پیشین احوال (۳) نسخهٔ [ب] طبعي *

پسر دہ سالۂ او را جانشین ساخت - چون بار دیگر از حقیقت حال
انبا نمود اعلی‌حضرت افیال و نفایس جواهر و مرصع آلات نظام شاہ
را طلب فرمود - او با وصف انقیاد و اطاعت در فرستادن
پیشکش تعلل ورزید - لهذا در سال پنجم از برهانپور وزیر خان
بتسخیر دولت‌آباد رخصت یافت - فتح خان بر سبیل
استعجال عبدالرسول پسر کلان خود را با جواهر و فیل (که
قیمت مجموع هشت لک روپیه می شد) برسم پیشکش
روانه نمود - جعفر خان او را استقبال نموده بملازمت آورد -
و بدان جهت از سخط و غضب پادشاهی محفوظ ماند - و
چون فتح خان در همان مهمات حکومت بے شریک و سهیم
استقلالے بهم رسانید عادل شاہ بیجاپوری خواست که او را
از میان برداشته دولت‌آباد را متصرف شود - فرهاد خان را
با لشکر سنگین تعین کرد - فتح خان بمهابت خان ناظم دکن
نوشت که وصیت پدرم اینست - که خاکروبی درگاہ سلاطین
تیموریه بهتر است از دولت عظیمهٔ بیجاپور - پیش از وصول
عادلشاهیه خود را برسانند - چنانچه در احوال مهابت خان
مفصل بتحریر آمده - که بعد رسیدن خان مزبور از برهانپور
فتح خان (که قول و فعلش شایان اعتماد نبود) بلابه‌گری
سرداران بیجاپور از جا رفته محصور گشت - و چون آذوقه را
باسراف صرف می نمود در کمتر زمانے بعجز گرائیده بعهد و پیمان

قلعه (٢) تسليم کرد - و با نظام الملک طفل مع توابع آن دودمان (که یکصد و چهل و پنج سال حکومت آن دیار بآنها تعلق داشت) همراه مهابت خان راهي شد - خان مزبور بے حجت ظاهر نقض عهد کرده در ظفرنگر فتح خان را محبوس ساخت - و اسباب و اشیای او را بضبط در آورد - و حسب الحکم اسلام خان (که از صوبه داري گجرات تغير شده بود) ببرهانپور آمده آن خان و مان برباد داده‌ها را بحضور رسانید - نظام الملک در گوالیار محبوس شد - و فتح خان مورد نوازش گردید - هنوز تجویز منصب عمده درمیان بود شاید بنابر زخمے (که بر سرش رسیده خللے در دماغ پیدا شده) اداهای نامناسب بعمل آورده از نظر افتاد - اما اموالش مسترد فرموده دو لک روپیه سالیانه مقرر گردید - در لاهور منزوي گشته مدتے بفراغت و آسودگي بسر مي‌برد - تا باجل طبیعي (٣) در گذشت - گویند با مردم عرب بسیار محشور بود - و زرها میداد - برادرش چنگیز پیش ازو در سال دوم بملازمت رسیده بمنصب دو هزار و پانصدي هزار سوار و خطاب منصور خان چهرهٔ کامیابي افروخت - و از خویشان و اقربای او اکثرے بمناصب مناسب سرافرازي یافتند - چون ملک عنبر نوکري پادشاهي اختیار نکرده برأسه درینجا مذکور نشد - لیکن ازانجا که از ابطال

---

(٢) در [بعض نسخه] قلعه را (٣) نسخهٔ [ب] طبعي •

رجال و خوبان روزگار بود ضمنًا مجملی از احوالش ناگزیر خامهٔ وقائع طراز است *

او غلام بیجاپوری ست با چند حبشی (۲) مردانهٔ شجاع در جرگهٔ ملازمان نظام شاهیه آمده بجوهر شجاعت و کاردانی امتیازے بهم رسانید - چون (ملکه چاند (۳) سلطان در سنه (۱۰۰۹) هزار و نه بتیغ کین بعضی دکنیان کوتاه اندیش مقتول گردید - و قلعهٔ احمدنگر جبراً و قهراً بتصرف عرش‌آشیانی در آمد - و بهادر نظام شاه دستگیر گشته محبوس قلعهٔ گوالیار گشت) در احوال سلطنت نظام شاهیه (که از وقت برهان شاه خلل پذیرفته بود) ضعف تمام راه یافت - کسے از امرای صاحب داعیه دران دولتخانه نماند - ملک عنبر و راجو میان دکنی علم استقلال افراشتند - از سرحد تلنگ تا چهار کروهی احمد نگر و هشت کروهی دولت‌آباد بتصرف نخستین در آمد - و شمالی دولت‌آباد تا سرحد گجرات و جنوبي تا شش کروهی احمد نگر دومین بضبط خود آورد - و بمرتضی نظام شاه ثانی ولد شاه علی قلعهٔ اوسه و چند دیهے جهت اخراجات وا گذاشتند - و چون هریکے ازین دو سردار میخواست ملک دیگرے انتزاع (۴) نماید پیوسته درمیان یکدیگر نائرهٔ جدال و قتال ملتهب بود - در سال (۱۰۱۰) هزار و دهم

---

(۲) نسخهٔ (ا-ب) با چندے - (۳) نسخهٔ [ب] خاند (۴) نسخهٔ [ب] دیگر •

در حوالی نالدیر (۲) میان ملک عنبر و میرزا ایرج پسر خانخانان عبدالرحیم جنگی صعب اتفاق افتاد - ملک عنبر را زخمی از معرکه برداشته بردند - خانخانان (که از عزمهای او واقف بود) فرجهٔ دیده طرح آشتی افکند - ملک عنبر نیز مغتنم پنداشته ملاقات نمود - و عهد و پیمان یکجهتی موکد گردانید - چون اکثر غلبه جانب راجو می‌بود دریذولا ملک عنبر باعانت خانخانان او را منهزم گردانیده مرتضی نظام‌شاه را باختیار خود آورده در جنیر نگاهداشت - و پس ازان فوجی بر سر راجو تعین کرده دستگیر ساخت - و مال او را نیز برگرفت - و چون در هندوستان هنگامهای چند از فروکش کردن شاهزاده سلطان سلیم و ارتحال عرش آشیانی و بغی ورزیدن سلطان خسرو باندک فاصله از هم برپا شد - ملک عنبر بخاطر آسوده در اعداد مواد شوکت و استیلا مساعی فراوان بکار برد و سپاه بسیار فراهم آورد - و بیشتر محالات پادشاهی را نیز متصرف گردید - خانخانان باقتضای وقت بخودداری می‌گذرانید - چون سلطنت جنت مکانی استقلالی بهم رسانید مکرر افواج قاهره تعین گشت - ملک عنبر (که غالب و گاهی مغلوب بود) تقابل را از دست نمیداد - پس ازان (که شاهزاده ولیعهد شاهجهان دو مرتبه دستوری دکن یافت - و جمیع دنیاداران آن مملکت سربندگی و عقیدت در ربقهٔ انقیاد و فرمانبرداری گذاشتند) ملک عنبر

---

(۲) نسخهٔ (ج) نادیر ٭

نیز محال متغلبه را مع شئ زاید بتصرف وکلای پادشاهي گذاشته تا آخر بر جادۀ اطاعت ثابت و راسخ بود - همیشه با عادل شاهیه و قطب شاهیه بتنازع ملکي اشتغال داشته مکرر علم برتري و چیرگي بر افراشت - و برسم تعلبندي زرها میگرفت - در سنه (۱۰۳۵) هزار و سي و پنج هجري در هشتاد سالگي باجل طبیعي (۲) درگذشت - و در روضۀ دولت‌آباد مابین درگاه شاه منتجب الدین زربخش و شاه راجوی قتال مدفون گشت - گنبد عالي و محوطه دارد - با این همه انقلابات تا حال دیہے در انعام بحال است - که صرف روغن چراغ مزارش زر آنجاست - در فنون سپاهگري و سرداري و قواعد درست اندیشي و کارگذاري یگانه و یکتا بود - راه و روش قزاقي را (که باصطلاح دکن برگي‌گري نامند) خوب فرا گرفته خیره سران و اوباشان آن ملک را از قرار واقع سر حساب نگاه مي‌داشت - و در رفاه رعایا و آبادي ملک جدے فراوان مي نمود - و با این همه فساد و هنگامه (که پیوسته با فوج مغل و لشکر دکن زد و خورد داشته) موضع کهرکي پنج کروهي دولت‌آباد را (که الحال به خجسته‌بنیاد اورنگ‌آباد موسوم است) باحداث تالاب و طرح باغ و عمارات عالیه معمورۀ عظیم ساخت - گویند در اشاعت خیرات و مبرات و بسط عدالت و دادرسي ملهوفان

(۲) نسخۀ [ب] طبعي ●

دستے قوي داشت - و بشعار تقوی و صلاح کما ینبغي قیام
مي نمود - شاعرے در مدح او گفته * بیت *

* در خدمت رسول خدا یک بلال بود *
* بعد از هزار سال ملک عنبر آمده *

فدائي خان

میر ظریف از ملازمان خدمت‌گذار اعلی حضرت بود - چون صاحبقران ثاني را توجه بفراهم آوردن اسپان بیشتر بود مشارالیه را بهمراهی ایلچی ایران بابتیاع اسپان عراقي رخصت فرمود - و چون اسپے (که پسند طبع مشکل‌پسند افتد) نیاورد بتلافی آن التماس نمود که اگر بصوب بر عرب و مضافات روم دستوري یابد اسپان سواری خاصه خریده خود را ازین خجالت بر آرد - لاجرم نامهٔ دوستي و ولا با کمر مرصع گران بها بقیصر مصحوب او ارسال یافت - که اگر احیاناً او را رجوعے بسلطان روم افتد بدین دست‌آویز کارسازی خود نماید - در سال دهم از بندر لاهري (۲) براه دریا بحجاز شتافت - و پس از ادراک زیارت حرمین شریفین بمصر رفت - و ازانجا بموصل آمد - و سلطان مراد خان را (که متوجه تسخیر بغداد بود) دید - سلطان باعزاز نامه (۳) گرفته بترکي زبان پرسید که سبب طی این مسافت دور و دراز چیست - موصي‌الیه بعد اظهار سبب کمر

(۲) نسخهٔ [ب] لاري (۳) در [بعض نسخه] نامه را گرفته *

مرصع بنظر در آورد - سلطان خوشوقت شده گفت - درین وقت رسیدن ایلچي و کمر مرصع از پادشاه عظیم الشان شگون فتح و فیروزي ست - روز دیگر میر ظریف هزار پارچه از جانب خود پیشکش کرد - سلطان از سلاح هندوستان پرسید - او سپر قیمتي همراه داشت - گفت تیر و تفنگ ازین نمي‌گذرد - قیصر تعجب نموده تیرے بقوت تمام بر سپر زد که از میان نگذشت - ده هزار قروش که بیست هزار روپیه باشد باو داده گفت که بعد از مهم بغداد رخصت خواهم کرد - بالفعل بموصل رفته بخرید اشیای مطلوبه پردازد - پس (۲) ازان (که سلطان مراد جبراً و قهراً قلعهٔ بغداد را از دست قزلباش انتزاع نموده بموصل برگشت) میر ظریف را رخصت داده جواب نامه مصحوب ارسلان آقا با یک اسپ عربيِ خوش رفتار با زین مرصع الماس و عبائيِ مروارید دوز طرح روم بطریق ارمغان ارسال داشت - میر ظریف باتفاق ایلچيِ مذکور از بصره سوار جهاز شده به تهته فرود آمد •

و چون سال سیزدهم بلاهور رسید جریده بجانب کشمیر (که مطرح الویهٔ پادشاهي بود) راهي (۳) گشته باستلام آستان خلافت چهره بر افروخت - و پنجاه و دو اسپ (که دران دیار ابتیاع نموده) با دو اسپے (که سلطان پادشاه از عمده‌های

(۲) نسخهٔ [ب] اسپان - (۳) نسخهٔ [ب] گشته بود •

دوم باو تکلیف کرده بود) از نظر پادشاهي گذرانیده و به نیکو بندگي مورد گوناگون تحسین و آفرین شده بمنصب هزاري دو صد سوار و خطاب فدائي خان سرافرازي یافت - و بخدمت آخته بیگي از تغیر تربیت خان اختصاص گرفت - و در همین ایام بحکومت لاهري (۳) بندر تعین گشت - و هنوز باولین پایهٔ دولت برآمده بود که زمانهٔ بےمهر شوابهٔ ناکامي بکامش فرو ریخت - سال چهاردهم آغاز سال (۱۰۵۱) هزار و پنجاه و یک پیمانهٔ زندگانیش پر شد ■

■ فدائي خان ■

میرزا هدایت‌الله چهار برادر بودند که هر یکے بزور قابلیت و نیروی پردلي در (۲) زمان دولت جهانگیري صاحب ثروت و مکنت گردیده بدرجهٔ اعتبار بر آمد - نخستین میرزا محمد تقي که در سر آغاز جلوس جنت مکاني به موافقت مهابت خان بمهم رانا امر سنگهه تعین گشت - چون سرش آگندهٔ نخوت و پندار بود و زبانش آشنا بدشنام (که اشنع ذمائم است) با اهل رساله بدسلوکیها سر کرد - آنها یکتائي گزیده در مقام بور ماندل سر دیوان گشتند - دوم میرزا عنایت الله که بکارداني و معامله فهمي مشهور وقت بود و در فن سیاق بے نظیر - بدیوانئ سلطان پرویز فائز گشته

(۲) نسخهٔ [ب] لاري بندر (۳) نسخهٔ [ج] از زمان دولت عالمگیري●

کارها را بضبط و ربط تمام سرانجام داد (۲) و دستگاه شوکت
و علو شان بهم رسانید - اما از سخت‌گیریها عالمے را از خود
آزرده ساخت - و از استغنامزاجي سر بکسے فرود نمي‌آورد -
آخرکار ازان رتبه و خدمت (۳) افتاد - گویند چون وقت موعودش
در رسید بخدمت سلطان رفته عفو تقصیر خود و سفارش
اولاد نمود - چون بخانه آمد جان بسپرد - سیومین میرزا
روح الله جوانے نمایان خوش صورت در چوگان بازي گوی
مسابقت میربود - و در فن صید و شکار سرآمد میر شکاران
توان گفت - در خدمت جنت مکاني طرفه قرب و منزلتے
داشت - از غرایب اتفاقات آنکه هنگامے (که قاعهٔ ماندو مهبط
الویهٔ جهانگیري گردید) او را با فوجے جرار بمالش مفسدان
اطراف و جوانب تعین فرمود - چون بجیت‌پور رسید راجهٔ
آنجا پذیره گشته بیرون شهر زیر درختے فرود آورد - و سامان
ضیافتے طلبید - ناگاه مارے سیاه از حوالیِ آن درخت
پیدا شد - از زبان میرزا بر آمد که مار مار - یکے از همراهان
پنداشت که بقتل راجه امر مي‌نماید - زخمے براجه رساند -
راجه از مشاهدهٔ این حالت چستي و چالاکي کرده بیک زخم
میرزا را یکه و خبازه (۴) ساخت - لشکر بے سردار رو بفرار

---

(۲) نسخهٔ [ج] سرانجام داده (۳) نسخهٔ - [ب] رتبهٔ خدمت *
(۴) نسخهٔ [ب ج] یکدو خبازه

نهاد - راجه اموال و اشیای او را متصرف گشته خود را بکوهستان کشید - و بمثر ملکش نیز [2] بي سپر عساکر پادشاهي گشته مالشی بسزا یافت - چهارمین میرزا هدایت‌الله است که خردتر از همه بود - در بدایت حال میر بحر نواره شد - و بوکالت مهابت خان مشهور گشته بدوام حضور و حاضر باشي شایستهٔ عواطف خسرواني شد - و در پیشگاه خلافت قرب و منزلتی بهم رسانید *

چون مهابت خان در مقام تربیت او بود در کمتر فرصتی درجه پیمای امارت گردید - ایکن در شورش مهابت خان باقتضای نمک خوارگي و فدويت در سرافشاني و جان نثاري تقصیر نکرد - بیانش آنکه (چون گذار آب بهت مخیم جهانگیري گردید - و امرا از غفلت و خامکاري با همگي اردو از پل گذشته جز دولتخانهٔ پادشاهي آن [3] طرف آب نماند) مهابت خان که در انتهاز قابو بود از شورش طلبي بے محابا دولتخانه را فرو گرفت - فدائي خان از فتنه پردازی زمانه آگهي یافته (چون پل را آتش زده بودند) فدائیانه خود را محاذی دولتخانه بر آب زد - لختے از همراهانش بموج خیز فنا [4] رفتند - و برخے از محاذات پایان رویه افتاده نیم جانے بساحل سلامت بردند - خود با هفت سوار بر آمده

(۲) نسخهٔ (ج) پیشتر (۳) نسخهٔ (ج) این طرف (۴) نسخهٔ [ج] نیم جان ٭

تلاشهای مردانه نمود - چهار کس از رفقایش بکار آمدند -
دید کارے پیش نمیرود - و بسبب هجوم مخالف
نمي‌تواند بخدمت جنت مکاني رسید - چون پارچهٔ سنگے
(که بدیوار آهني خورده بر گردد) بهمان چستي و
چالاکي عنان گردانیده از آب گذشت - روز دوم (که امرا
باتفاق نور جهان بیگم بارادهٔ دفع آن شور افزا خود را بآب زده
بحملهای راجپوتیهٔ او پیش نبرده پستر نشستند) فدائي خان
از روي حمیت و غیرت با جمعے یک تیر انداز پایان تر از آب
گذشته فوج مقابل را برداشت - و بخانهٔ سلطان شهریار
(که بادشاه همانجا بود) خود را رسانید - چون درون سرا پرده
ازدحام سوار و پیاده بود بر سر دروازه ایستاده بتیر اندازي
پرداخت - چنانچه نزدیک تخت پادشاهي تیرش میرسید -
مخلص خان پیش روي جنت مکاني ایستاده خود را سپر تیر
قضا ساخت - تا آنکه فدائي خان زمانے دراز ترددها نموده
عطاء الله خویش را با دو سه (۲) منصبدار روشناس بکشتن داد
و نتوانست بپادشاه پیوست - برهتاس شتافته اهل و عیال
خود را برگرفته بکرجهاک (۳) بند (که متصل کوه کانگره است)
رخت عافیت کشید - و چون بزربخش جنوهه زمیندار پرگنهٔ
مذکور ربط اخلاص داشت متعلقان را درانجا گذاشته جریده

---

(۲) نسخهٔ [ج] با دوستے (۳) نسخهٔ [ا - ج] بکرخاکسابیدنه ٭

راه هندوستان سر کرد *

و چون در سال بیست و دوم مکرم‌خان حاکم بنگاله سفینه سوار بآب فرو رفت فدائي خان بایالت آن دیار سرفرازي یافت - و مقرر شد که پنج لک روپیه برسم پیشکش پادشاهي و پنج لک روپیه نذر بیگم مجموع ده لک روپیه بخزانهٔ عامره داخل سازد - و ازان وقت پیشکش حکام بنگاله معمول گردید - و پس از جلوس فردوس آشیاني بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار سر برافراخت - و در سال پنجم بمرحمت علم و نقاره نوازش یافت - و در همین سال به تیولداري جونپور کامیاب عزت گردید - و بهتر بفوجداري گورکهپور مامور گشت - چون عبدالله خان صوبه‌دار بهار باستیصال پرتاب اُجینیه (٢) همت برگماشت فدائي خان از روی کارپژوهي (٣) بے آنکه باو حکمی رسد بکومک شتافت - و در تسخیر بهوجپور که حاکم نشین آن سر زمین است بسعي و تلاش شریک و سهیم گردید - گویند سپاه درست بود - افاغنه نوکر داشت - و از نخوت و استغنا (که لازمهٔ طبیعت این برادران بود) خالي نبود - گویند چون از بنگاله تغیر شده بحضور رسید عالمے نالشي شد - که ازانها زر خطیر بحق و ناحق در دنبال داشت - چون استغاثه بدرگاه پادشاهي نمودند متصدیان پیغام کردند - که بدار العدالة رجوع شده

(٢) نسخهٔ [ب - ج] اُجذه - (٣) نسخهٔ [ج] برسده •

جواب گوید - او جمدهر بدست گرفته گفت جواب آنها بر نوک این جمدهر است - و آمدن من آنجا خیال ست محال - زنهار در خاطر نیارند - (۲) چون بعرض رسید اعلی حضرت اغماض نظر فرموده زیاده بر سابق الطاف افزود - (۳) سال سیزدهم چون ظریف بخطاب فدائي خان سربلند گردید او بخطاب جان نثار (۴) خان سرفرازي یافت - سال چهاردهم دو فیل از اقطاع خود بحضور فرستاد - و چون دران سال ظریف فدائي خان فوت شد او بخطاب قدیم خود سر افتخار بر افراخت - سال پانزدهم از جاگیر آمده ملازمت نمود - و در همین سال با دارا شکوه (که باحتمال آمدن والي ایران بر قندهار بکابل تعین شده بود) شتافت - و پس از مراجعت رخصت بجاگیر خود گورکهپور یافت - سال نوزدهم باز آمده ملازمت نمود - و چون بعد فوت راجه جگت سنگهه بمرشد قلي در باب متصرف شدن قلعهٔ تارا گدهه ایمائی شده بود فدائي خان نیز بایلغار

---

(۲) نسخهٔ [ج] نیارید (۳) نسخهٔ [ج] آخرالامر باجل طبیعي درگذشت - تاریخ فوتش بنظر نیامده - در عمل صالح (که مشتمل بر سوانح عهد دولت فردوس آشیاني ست) تا سال دوازدهم جابجا ذکرش ثبت گردید - در سال سیزدهم (که میر ظریف بخطاب فدائي خان نامي گشت) نوشته که هدایت الله پیش از خطاب جانبازخان باین خطاب مخاطب بود - و درسال چهاردهم (چون میرظریف مذکور درگذشت) بقلم داده که هدایت الله بخطاب قدیم خود فدائي خان نامورى اندوخت * (۴) نسخهٔ [ج] جانباز خان

براى انصرام اين كار تعين گرديد - اگرچه مرشد قلي پيش از رسيدن فدائي خان قلعهٔ مزبور را بتصرف آورده بود بعد از رسيدن فدائي خان باو حواله نمود - و پس از رسيدن عرضداشت فدائي خان بحضور قلعه به بهادر كنبو حواله شد - از بعد چندے در همين سال رخت هستي بر بست *

• فاضل خان *

آقا افضل اصفهاني از ولايت بديار هند وارد گرديد - و با شيخ فريد مرتضى خان مربوط گشت - شيخ بقدر دانش و فهميد او بر قدر و منزلتش افزود - و لك روپيه ساليانهٔ او مقرر نمود - بلے شيخ (كه درياى همت و كرم و منبع قدر شناسي بود) باكثرے لك روپيه و هشتاد هزار روپيه ساليانه داد - چنانچه بامير بيگ برادر فاضل خان مذكور هشتاد هزار روپيه ميداد - چون نظم صوبهٔ پنجاب از پيشگاه جنت مكاني بشيخ تفويض يافت نيابت صوبه دارى لاهور (٢) بآقا افضل ارزاني داشت - مشاراليه از كارشناسي و معامله فهمي بامور نظامت مي پرداخت - پس از فوت شيخ آن صوبه در تيول اعتماد الدوله قرار گرفت - او نيز نيابت (٣) را بدستور سابق بعهدهٔ موميٰ اليه وا گذاشته بيش از بيش بر اعتبارش افزود - و بعد ازو بديوانيِ شاهزاده سلطان پرويز

(٢) نسخهٔ [ج] آقا فاضل افضل (٣) نسخه (ب) پيش *

چهرهٔ افتخار افروخت - و پستر از بارگاه خلافت و جهانبانی بمنصب مناسب و خطاب فاضل خانی سر عزت برافراخت - و هنگامے (که سلطان پرویز باتالیقی مهابت خان بتعاقب شاهزاده ولی عهد تعین گشت) بخشیگری و واقعه نویسی آن عسکر بمشار الیه نامزد گردید - و در سال بیستم بمنصب هزار ، پانصدی هزار و پانصد سوار و عطای اسپ و فیل کامیاب مباهات شد - و بدیوانی دکن نامور گشت - و از زمانه سازی با خانجهان لودی صاحب صوبهٔ آنجا (۲) خیلے محشور و مخلوط شده در مشورتهای مالی و ملکی شریک و سهیم گردید - چون جنت‌مکانی سفر آخرت برگزید (۳) اعلی حضرت (که دران هنگام در جنیر دکن اقامت داشت) جان نثار خان را با فرمان بحالی صوبه‌داری (۴) دکن بخانجهان فرستاده اظهارے بآمدن خود ازان راه سر کرد - فاضل خان (که برادرش نوکر سلطان شهریار بود) رای خانجهان را دزدیده گفت که امرای حضور داور بخش را بر تخت نشانده‌اند - و شهریار در لاهور کوس سلطنت می نوازد - و زر بسے سپاه را میدهد بیشتر نوئینان عظام بصاحبقران ثانی متوهم (که مبادا بعد جلوس بتلافی پردازد) شما صاحب الوس و جمعیت و خلاصهٔ

(۲) نسخهٔ [ب] صاحب توانی - (۳) نسخهٔ [ب] برگزیده - (۴) نسخهٔ [ج] خاندوران *

لشکر پادشاهي اند - همراه هرکه بر سریر فرمانروائی هندوستان
بر آمد نوکر او هستید - معهذا فردوس آشیاني حقوق چندین
ساله خدمت شما را کَاَنْ لَمْ یَکُنْ انگاشته دیروز که مهابت خان
بآن گروه گره جرایم بخدمت ایشان پیوست فوراً خطاب
سپه سالاری شما را تغیر کرده بوی بخشیدند - این حرف بر خاطر
افغان (باوجود دانش و سنجیده مزاجي) خورده جان نثار خان
را بےآنکه جواب فرمان بقلم آرد رخصت نمود - اعلی حضرت
راه برهانپور موقوف نموده از راه گجرات بآگره رکضت
فرمود - بعد از استقلال سلطنت و تنفیذ احکام و تنسیق مهام
بتقدیم اهم بر مهم فرمان طلب حضور بنام خانجهان و فاضل
خان صدور یافت - فاضل خان از گذر هندیهٔ نربدا جدا شده
(٢)
پیشتر راهي گشت - دران ایام افواج پادشاهي بر سر ججهار
سنگهه بندیله تعین شده بود - و اعلی حضرت نیز تا قلعهٔ گوالیار
(٣)
بطریق سیر ارخای عنان فرمود - چون خان مذکور به درور
رسید حسب الحکم او را محبوس نموده کارخانجات او هم
بضبط در آمده چندے در قید شدید گذرانید - دران
زمان (که خانجهان هم باریاب حضور بود) استخلاص او
بشش لک روپیه بالمقطع قرار یافت - اکثر امرا بقدر حال
اعانتے کردند - خانجهان نیز یک لک روپیه داد - مدتے معاتب

---

(٢) نسخهٔ [ب] ججهار سنگهه - (٣) نسخهٔ [ا - ب] بهره •

مانده و از منصب و عزت افتاده بود - پس ازان بتیولداری بروده صوبهٔ گجرات سرفرازي یافت - در سال نهم هنگام معاودت اعلی حضرت از دولت آباد بدار الخلافة فرمان طلب بنام مشار الیه پیرایهٔ صدور یافت - او از صوبهٔ گجرات بر جناح استعجال روانه شده در خطهٔ برهانپور شرف تقبیل آستان خلافت دریافت - او را مجدداً مورد تفضل خسرواني ساخته بخطاب اعتماد خان و دیوانی دکن مفتخر و مباهي گردانید - و در سال پانزدهم بدیوانیِ بنگاله و سرکار شاهزاده محمد شجاع ناظم آنجا امتیاز پذیرفت - و همان جا در سال بیست و یکم باجل موعود درگذشت - هزار و پانصدی ششصد سوار منصب داشت - پسرش میرزا داراب صاحب هوش شده بود - و همواره بخدمت پادشاهي اشتغال داشت *

* فیروز خان خواجه سرا *

از معتمدان جنت مکاني بود - پس از خرامش آن پادشاه بدار آخرت چون آصف خان ابوالحسن بلاقي پسر خسرو را بسلطنت برداشته با شهریار جنگ نمود - و شهریار حواس باخته بدار السلطنته در آمده درون محل سرا خزید) او باشارهٔ خان مذبور درون محلات شتافته او را بتلاش بر آورده بآصف خان سپرد - و سال اول جلوس فردوس آشیاني بملازمت پرداخته بمنصب دو هزاری پانصد سوار که از سابق داشت

سرفرازي پذيرفت - سال چهارم باضافهٔ سه صد سوار کامیاب
گشت - سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار سوار
چهرهٔ عزت برافروخت - سال دوازدهم از اصل و اضافه بمنصب
دو هزار و پانصدی هزار و دویست سوار ناصیهٔ بخت
نورآگین گردانید - و سال سیزدهم باضافهٔ پانصدي سررشتهٔ
بلند پایگي بدست آورد - سال هژدهم در جشن صحت بیگم
صاحبه صبیهٔ کلان پادشاه (که بغابر رسیدن شعلهٔ شمع بدامان
اطراف بدن سوخته چندے بر بستر بیماري افتاده بود) از
اصل و اضافه بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار درجهٔ
اعتلا پیمود - سال بیست و یکم هژدهم رمضان مطابق سنه (۱۰۵۷)
هزار و پنجاه و هفت هجري آن جهاني شد - نظارت مشکوي
پادشاهي باو متعلق بود - و اعتماد و خصوصیت در خدمت
اعلی حضرت داشت - باغ بنا نهادهٔ او در کنار دریای بهت
بخوبي و آراستگي مشهور است ‡

‡ فتح جنگ خان روهیله ‡

پدرش زکریا خان برادر عثمان خان روهیله است - که از
مدتها در کمکیان دکن انتظام داشت - و با کم‌منصبي رقوم اعزاز
و اعتبار خویش در دلها مي‌نگاشت - در عشرهٔ ثالثهٔ فرمانروائی
فردوس آشیاني بفوجداری خاندیس سر سروري افراخت - و
دران امر باحداث ضوابط پسندیده و نگاهداشت جمعیت روهیله

زیاده از ضابطه نام خود بر صفحهٔ روزگار روشن داشت - در سال سی‌ام باجل طبیعی درگذشت - هزاری هشت صد سوار منصب داشت - زکریا خان نیز بشجاعت و مردانگی از نامبرداران وقت بود - فتح خان از پدر و عم درگذرانیده بدستیاری جهد و پایمردی سعی در عهد اعلی حضرت هم‌منصب عم خود گشت - و در سال بیست و ششم بخدمت فوجداری تونداپور مضاف خاندیس (که دهنهٔ بالاگهات است) تعین شد - و پس ازان بفوجداری چوپره از توابع صوبهٔ مذکور سرافرازی یافت - و بمنصب هزاری هشت صد سوار درجهٔ اعتبار پیمود - گویند مشار الیه بسیار خوش وضع و باوجود منصب قلیل دستگاه امرائی می چید - و ساز و سامان تورک زیاده از قدر خود بکار می برد - و مرد گشاده‌پیشانی بود - و دست داد و دهش می‌گشود - هرچند خالی از فراست و دانائی نبود اما ملایمت و تواضع را بجائی رسانید که اگر بپاچی رجوع او می افتاد بخانه‌اش رفته آنقدر تملق و چاپلوسی میکرد که بدیگران حیرت می‌افزود - در قبیله پروری بے نظیر و در تمن‌داری مشهور بود - بار مئونت برادر و برادر زادهای جوان (که هریکے بمردی و مردانگی گوی سبقت می ربود) بر دوش همت می‌کشید - و در جناب پاشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن مراتب عقیدت و نیکو پرستاری بتقدیم میرسانید -

در بهاتی (که قلعهٔ بدر وکلیان مسخر اولیای دولت شد)
شاهزاده او را باتفاق میر ملک حسین کوکه بر سر نیلنکه (۲)
تعین نمود - آنرا سر سواري بجبر و قهر بدست آورد -
و هنگامی (که شاهزاده بقصد انتزاع سلطنت عزیمت هندوستان
تصمیم فرمود) مشار الیه با برادران و خویشان کمر جانفشاني
بنطاق همت بسته ملتزم رکاب نصرت انتساب گردید -
و پس از عبور از برهانپور بخطاب خاني ناموري اندوخت -
و بعد از محاربهٔ مهاراجه جسونت بخطاب فتح جنگ خان
و مرحمت علم و نقاره و منصب دو هزار و پانصدی دو هزار (۳)
و پانصد سوار سرافرازي یافت - و درین معارک و مهالک
(که با مدعیان سلطنت اتفاق افتاد) با برادران مصدر
ترددات شایان گشت - و پس از جنگ کهجوه بهمراهی
معظم خان خانخانان در تعاقب شجاع متعین شد - و بهراولی
آن سپهسالار کارهای دست بسته و دستبردهای شایسته
نمود - و در آخر سال جلوس خانخانان از اکبرنگر بجانب
موقي (که چهارده کروه جهانگیرنگر واقع است) شتافت -
و زمرهٔ از دلاوران جیش منصور را با مردم نامي در کشتیها
نشانده آنطرف آب که مورچال مخالف بود روانه نمود -
برخی فرود آمده بودند که جنگ در پیوست - و چند کوسهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] نلهکه (۳) نسخه (ا) مکرمت *

جنگي از نوارهٔ اعادي هجوم آورده بر روی آب آتش پیکار افروخت - بسیارے دست بکار نابرده برگشتند - برادرش حیات مخاطب بزبردست خان (که با جمعے از رفقای خود در کشتي بود) بسیارے را قتیل و جریح ساخت - و یک زخم تفنگ و دو زخم تیر برداشته جنگ کنان از کوسها اعادي را بر آورد (۲) - شهباز و شریف برادران خان مومی الیه و رستم و رسول برادر زادها با جمعے از اقربا و تابینانش در کشتیِ دیگر بودند - هنوز بالتمام فرود نیامده بودند که اعدا بمدافعه پرداختند - شهباز از صدمهٔ فیل از هم گذشت - و رستم و رسول با جمعے در آویخته جان در باختند - و دیگران بجراحت از تلاش باز مانده دستگیر گشتند - و پس ازان (که خانخانان مخلص خان را بفوجداریِ اکبرنگر مقرر نمود) او را با زبردست خان همراه خان مذکور گذاشت - بعد انصرام مهم شجاع از بنگاله بحضور آمد - چون دل ده تعیناتیِ دکن بود کومکیِ آن دیار گردید - در یساق بیجاپور بهمراهیِ میرزا راجه جی سنگهه بسرداریِ جنود طرح چپ چهره‌افروز جلادت بود - چون به حوالیِ بیجاپور پیوست شرزه خان مهدوي و سیدي مسعود بولایت پادشاهي درآمده غبار شورش برانگیختند - اتفاقاً دران هنگام اسکندر مخاطب بصلابت خان برادر خان مذکور بعزم

(۲) نسخهٔ [ا - ب] برآورده *

لشکر راجه در چار کروهي پرینده فرود آمده بود - شرزه خان با شش هزار سوار برسر او ریخت - موصی الیه را حفظ ناموس سپاهگري روی برتافتن ازان گروه تجویز نکرد - با چهل سوار تابین خویش بهربازي رتبهٔ سرافرازي اندوخت (۲) - هریک از برادرانش با پیروزي و مهابت ظاهري و دلیري و دلاوري یکتا بوده - پرگنهٔ جامیزهٔ (۳) خاندیس در جاگیر داشت - و مقدمي اکثر دیهات آنجا گرفته موضع پهپري را (که هشت کروهي فرداپور سر راه برهانپور است) وطن قرار داده در آبادي کوشید (۴) - اولادش دران مکان استقرار دارد - تا آخر عهد عالمگیري پسرش تاج خان زنده بود - وقارے داشت - و پس ازو امتیاز برخاست - از بےرشدي قریب ده سال است که آن موضع از جاگیر آنها برآمده - مگر بعنوان زمینداري دخلے دارند - خویش او الهداد خان در قصبهٔ منگلور شاه بدرالدین سکونت ورزیده دروازهٔ حویلي را بسیار بعظمت ساخته - اولادش درانجاست ■

فاخر خان

پسر باقر خان نجم ثاني ست - سال سیوم جلوس فردوس آشیاني در آوانے (که دکن مضرب خیام سلطاني

---

(۲) نسخهٔ [ج] یافت - (۳) نسخهٔ [ج] جامنیاه (۴) نسخهٔ [ب - ج] کوشیده ■

بود) با پردلهٔ مرصع و قدرے جواهر پیشکش پدر خود (که بحکومت اوریسه مي پرداخت) آمده به آستانبوس سدهٔ سنیه فائز گشت - و بمنصب درخور مورد نوازش گردید - و پس از فوت پدر باضافه سربلند گردیده بپایهٔ دو هزاری هزار سوار مرتقي شده - چندے بنابر تقصیرے بے منصب و جاگیر بود - سال بیست و یکم به بحالیِ منصب سابق و خطاب خاني و میرتوزکي از تغیر نوازش خان سر بر افراخت - و بنابر صدور بعضی امور غیر مرضي چندے دیگر از کورنش محروم ماند - سال بیست و هفتم حسب التماس سلطان دارا شکوه باز بیافتن منصب قدیم آب رفته بجو آورد - سال بیست و نهم باضافهٔ پانصدي سرمایهٔ شادکامي اندوخت - در جنگ سموگر سردار میسرهٔ دارا شکوه بود - (۲) عرصه پیمای وادیِ گریز شده جانب لاهور رفت - پس از (۳) رونق افزا شدن رایات عالمگیري در نواح اکبرآباد خان مزبور احراز ملازمت نمود - و از منصب معزول شده بتقرر وظیفه در دار الخلافة نشست - و تا سال بیست و سیوم جلوس بقید حیات بود - پس ازان بوقت موعود بدار بقا خرامش (۴) نمود - پور او افتخار نام تا سال سي‌ام شاهجهاني هفصدیِ

---

(۲) نسخهٔ [ا] چون او عرصه پیمای - (۳) نسخهٔ [ب] مذکور (۴) نسخهٔ [ب] هفتصديِ ٭

صد و بیست سوار منصب داشت - و پس ازان (که اورنگ سلطنت بجلوس عالمگیر پادشاه زینت پذیرفت سال پنجم بخطاب مفاخر خان نامور گشت - و سال نهم بمنصب هزاری چهار صد و پنجاه سوار سرفرازي یافته - با اسد خان نسبت خویشي داشت *

* فیض الله خان *

پسر زاهد خان کوکه است - هنگام وفات پدر ده ساله بود اعلی حضرت از روي پایه شناسي و قدرداني او را بمنصب هزاری چهار صد سوار سرفراز فرمود - اگرچه بظاهر جده‌اش حوري خانم متعهد تربیت او بود اما حقیقةً به مراعات خاطر نواب بیگم صاحب عاطفت خسروي تکفل احوالش مي‌نمود - در سال بیست و چهارم بخطاب خاني جبهۀ ناموري افروخت - و باضافهای متواتر بمنصب دو هزاری هزار سوار کامیاب عزت گردید - و در سال بیست و هشتم ازدواج او با دختر امیرالامرا اتفاق افتاد - پادشاه از راه بنده‌پروري و کرم گستري به جملة الملکي (۲) سعد الله خان فرمود که سهرۀ لآلي بر سرش بندد - و در سال سي و یکم از تغیر سربلند خان آخته بیگي گشت - پس از هزیمت دارا شکوه به تلثیم عتبۀ عالمگیري استسعاد یافته باضافۀ هزاری پانصد سوار پایۀ عزت

(۲) نسخۀ [ب] عمدة الملکي *

برافراخت - و در همین ایام از تغیر نوازش خان بخدمت
قراول بیگي ممتاز گشت - و بافزونی پانصدی پانصد سوار مشمول
مراحم خسرواني شد . و در سال هفتم بمنصب چهار هزاری
دو هزار سوار لوای اعتبار افراشت - و در سال نهم استعفای
منصب نموده گوشهٔ انزوا برگزید - پس ازان بتازگي جبههٔ
ارادت ببندگی درگاه والا نور آگین ساخته بخدمت قوش بیگي
امتیاز یافت - و در سال سیزدهم بفوجداری سنبل (۲) مراد آباد
اختصاص گرفت - و مدتها بدان کار مي پرداخت - و هر سال
بحضور مي آمد و گرانبار نوازش خسرواني گشته باجازت
پادشاهي رخصت تعلقه مي یافت - خلد مکان را نیز باحوال
او (قطع نظر از توجه خانه زاد پروري) عنایت خاص و
التفاتے مخصوص بود - او هم طرفه نسبت تقرب در جناب
خلافت مآب و در خدمت بیگم صاحب داشت - آخرها که
فیل پا شد فیل او را بر میداشت - هرگاه بحضور مي آمد بدربار
نمیتوانست رفت - سر سواري سواره مجرا میکرد - در سال بیست
و چهارم سنه (۱۰۹۲) هزار و نود و دو هجري از مرادآباد هستي
بےمراد برخاست - مرد با خیرے (۳) آزادوشے بود - بامور دنیا
اصلا نمي پرداخت - و بهیچ کس سر نیاز فرود نمي آورد -
صحبت او جز باصناف دواب و سباع و وحوش و طیور و سوام

(۲) نسخهٔ [ج] سنبهل - (۳) نسخهٔ [ب - ج] باخیرے آزاده وشے •

و هوام نادر (که از اقصای امصار و بنادر برای او مي‌آوردند)
نمیساخت - گویند کم جانورے بود از وحشي و انسي و متعارف
و غیر متعارف که در سرکارش فراهم نیامد - حتی کیک و پشه
و سوس و شپش را در اوانیء چوبي و مسي نگاهداشتی
و پرورش میدادے - و با این حالت بارباب استحقاق رعایت
میکرد - از اولادش کسے رشید بر نیامد *

فتح جنگ خان میانه

حسین خان نام از امرای صاحب نام و نشان عادل شاهیه
است - هرچند با بهلول خان میانه مشهور قرابت قریبه
ندارد - لیکن به بزرگ نژادي و والا حسبي از مشاهیر
بیجاپور است - چون نوکران خانوادهٔ عادل شاهیه از پادشاه
خویش حساب بر نگرفته سر خودسري برافراشتند و کمر همت
بکین‌توزیء یکدیگر چست بستند کارهای سلطنت از رونق اُفتاد
و دشمن‌کامیها افزود - عالمگیر پادشاه (که از دیرباز بر کندن
رگ و ریشهٔ قطب شاهیه و عادل شاهیه نصب العین عزیمت
داشت) وقتے (که باقتضای(۲) دواعي مرز و بوم دکن مضرب
خیام پادشاهي گردید) دیرین اراده بیش از بیش تصمیم
یافت - مشار الیه از مآل اندیشي و عاقبت طلبي برهمونیء
بخت و بدرقهٔ توفیق احرام آستان خلافت بسته در سال

(۲) نسخهٔ [ج] باختصاص *

ببیست و ششم در ارک اورنگ آباد سعادت ملازمت دریافت - بامر پادشاهي آتش خان روز بهاني تا دروازهٔ غسلخانه پذیره شد ۔ و اشرف خان میربخشي تا چبوتره رفته آورد - و بسرافرازی منصب پنجهزاری پنج هزار سوار و علم و نقاره و خطاب فتح جنگ خان و انعام چهل هزار روپیه محسود اقران گردید - برادران (۲) و اقربایش هریک بخلعت و منصب درخور پایهٔ نوازش یافتند *

و در همان ایام اتفاق غریب افتاد - شاهزاده محمد اعظم شاه (که بسمت بیجاپور رخصت یافته بود) از مقام کنار دریای نیرا طلب حضور شد - روزے (که بحوالیٔ شهر رسید) اسب سواره مي‌آمد ناگاه فیل خان مذکور از شور مستي برسر فوج دویده نزدیک بشاه رسید - تیرے حوالهٔ او نمود - نزدیکتر آمد - اسب سواري بیتابي کرد - شاهزاده از اسب فرود آمده مقابل شد - و شمشیر بر خرطوم فیل رسانید - درین اثنا مردم رکاب (که پریشان شده بودند) بزخمهای منکر فیل را کشتند - و چون شاهزادهٔ مذکور به یساق بیجاپور تعین شد مومی الیه نیز در سلک متعینه منتظم گشت - و در جنگ مورچال آنجا بذات خود مصدر ترددات شده بگلگونهٔ زخم پیرایهٔ چهرهٔ جلادت نمود - و پس ازان بقلعه‌داری راهیری

(۲) نسخهٔ [ج] برادرانش *

مامور شد - و مدتے درانجا ماند - و دران نواحي با اشقیا مکرر دستبرد شایان نمود - یکبار درجنگ دستگیر شد - سنبها (۲) باعزاز پیش آمد و او را براهیري رسانید - همانجا درگذشت - مرد صالح متعبد مشغول باوراد و وظائف بود - از پسرانش (که اکثرے در ایام حیات او رخت بملک بقا کشیدند) قدرت الله خان فوجدار تالیکوته بود - [در سال پنجاهم تالیکوته ضمیمهٔ صوبه داری بیجاپور بتحسین قلیج خان بهادر تفویض یافت - خان مزبور بفوجداری (۳) مهکر بالاکهات برار تعین یافت - و در (۴) عمل او غنیم بر سر قصبه ریخته تاراج کرد -] و از برادرانش یٰسین خان تهانه‌دار کرر بود - و فوجداریها دران ضلع داشت - در عهد خلد منزل از تغیر او پردل خان افغان آمد - بر سر عمل بینهما بمنازعت کشیده بجنگ انجامید - یٰسین خان دران میان کشته گردید *

فاضل خان شیخ مخدوم صدر

اصل وی از تهته (۵) است - ابتدا بمنشي‌گری محمد اعظم شاه پیرایهٔ نشو و نما پوشیده - سال بیست و سیوم جلوس خلدمکان (چون قابل خان میرمنشي برادر ابوالفتح قابل خان والا شاهي بوجہے مورد عتاب گردید) او بعطای خدمت

(۲) نسخهٔ [ب - ج] درانجا (۳) نسخهٔ [ج] مذکور (۴) نسخهٔ [ج] در عمل او - (۵) نسخهٔ [ا] تهته •

دار الانشای پادشاهي و منصب پانصدی سي سوار و عنایت ده ده چیره و کمربند و جامهٔ کمخاب لباس بلند طالعي در بر کرد - و پس از انتقال شریف خان سال بیست و ششم بانضمام صدارت کل نشهٔ ترقي را دوبالا ساخت - سال بیست و هشتم بخطاب فاضل خان نامور گردیده بعنایت دوات سنگ یشم از همگنان تفوق جست - سال بیست و نهم از تغیر خدمت خان خدمت داروغگی عرائض نیز ضمیمه یافت - و سال سي و دوم مطابق سنه (۱۰۹۹) هزار و نود و نه هجري باثر وبا (که در لشکر پادشاهي عالمگیر شده بود رخت از سرای فاني بربست *

فدائي خان محمد صالح

و صفدر خان محمد جمال الدین پسران اعظم خان کوکه - سال بیست و یکم جلوس خلد مکان چون اعظم خان از نظم بنگاله معزول شده بعد وصول بڈهاکه به آخرت سرا پیوست پادشاه برای هریک از پسران او خلعت تعزیت فرستاد - اولین در حین حیات پدر بمنصب درخور و خطاب خاني سربلند گردیده - سال بیست و سیوم از تغیر صلابت خان داروغهٔ فیلخانه شد - و سال بیست و ششم به بخشیگری احدیان از تغیر شهاب الدین خان مامور گردید - و سال بیست و هشتم به فوجداري و دیواني بریلي مفتخر گشت - پستر

بخطاب سابق فوجداری گوالیار داشت - سال سي و هشتم بخطاب پدر خود فدائي خان مخاطب گشته از انتقال شایسته خان بفوجداری اکبرآباد نامزد گردید - پس ازان چندے بنظم صوبهٔ بهار مي‌پرداخت - سال چهل و چهارم فوجداری ترهت و دربهنگه یافته از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار و (۲) پانصد سوار چهرهٔ عزت برفروخت - دومین (که بدامادی خانجهان بهادر کوکلتاش اختصاص داشت) ابتدا بمنصب شایان و خطاب خاني امتیاز برگرفته سال بیست و هفتم بخطاب مفدر خان سرمایهٔ ناموري اندوخت - و بعد ازان بفوجداری گوالیار دستوري پذیرفته سال سي و سیوم (که (۳) بر کدهي ازان تعلقه تاخته بود) تیر بندوق اجل او را از تردد باز داشت *

فاضل خان برهان الدین

برادر زادهٔ فاضل خان ملا علاءالملک توني ست - در قرب ایام فوت عم بزرگوار خود تازه از ایران زمین آمده بود - پس ازان (که پیمانهٔ حیات فاضل خان لبریز گردید) چون لاولد بود خلد مکان (که قدردان گوهر اخلاص و قیمت سنج جوهر عبودیت بود) مشارالیه را مورد نوازش ساخته بعنایت خلعت از لباس سوگواري برآورد - و بمنصب هشتصدی صد و پنجاه

(۲) نسخهٔ [ب] دو هزار سوار - (۳) در بعضے [نسخه] گدهي *

سوار سر بلند فرمود - از باکثر کمالات نفسانی متحلی و بسیار موفر و مهذب و مستقیم الاحوال بوده - بکاردانی و معامله فهمی اتصاف داشت - و بدیانت و امانت متصف - پادشاه پایه‌شناس در کمتر فرصتے باضافۀ منصب و خطاب قابل خان مطرح انظار عاطفت نمود - و درسال هژدهم (چون محمد شریف منشی داروغۀ ڈاک و دار الانشا برادر ابوالفتح قابل خان منشی قدیمی والا شاهی بلحاظ مناسبتها بقابل خانی سرفرازی یافت) برهان‌الدین مخاطب باعتماد خان گردید - و در سال بیست و دوم مرتبۀ ثانی (که عزیمت اجمیر پیش‌نهاد همت پادشاهی گشت) او بدیوانی دار الخلافۀ شاهجهان آباد رخصت یافت - و پس ازان بخلعت دیوانی تن قامت قابلیت بیاراست - و در سال سی و دوم بخدمت خانسامانی سرکار والا از تغیر کامگار خان و باضافۀ پانصدی صد سوار دو هزاری چهار صد سوار و عطای کلگی یشم ممتاز شد - و در همین سال بخطاب فاضل خانی ناموری اندوخت - پس ازان پانصدی صد سوار دیگر بر منصبش افزودند - و (۲) درسال چهل و یکم از خدمت خانسامانی مستعفی شده از تغیر ابونصر خان پسر شایسته خان امیر الامرا بنظم صوبۀ کشمیر لوای افتخار افراخت - و در سال چهل و چهارم از بارگاه سلطنت مامور شده که بنیابت شاهزاده محمد معظم

(۲) نسخۀ [ب] افزوده *

بنظم و نسق لاهور پردازد - مشار الیه قبول نکرده درخواست آمدن حضور نمود - حسب الطلب در اثنای قطع راه چون ببرهانپور (۲) رسید در سال مذکور سنه (۱۱۱۲) یکهزار و یکصد و دوازده هجري رخت زندگي بربست *

عبد الرحیم پسرش پس از فوت پدر بدار الخلافة باستلام آستان خلافت رسیده در سال چهل و هفتم بخدمت بیوتاتی حضور و مرحمت خاني و اضافهٔ منصب مورد اعزاز گشت - و بر زبان پادشاه قدرشناس گذشت که فاضل خان علاءالملک و فاضل خان برهان‌الدین را حقوق خدمت درجناب ما بسیار است - این خانه‌زاد را مطرح نوازش و تربیت میفرمایم - (۳) و في‌الحقیقة آن جوان قابلیت و استعداد داشت - اگر حیات مستعار فرصت میداد ترقي عظیم میکرد - (۴) اما در چند روز آن بیچاره جواني و زندگاني را وداع گفت - چون ازین سلسله بجز ضیاء الدین برادر زاده و خویش فاضل خان برهان الدین کسي نماند او را از دیوانیء الکهٔ چینا پتن طلب حضور نموده باضافهٔ منصب و افزایش خاني و خدمت بیوتاتي سرافرازي بخشیدند - حقا که نیکو خدمتیهای نیاکان در پیشگاه ولي نعمتان قدردان اخلاص گزین در حق اخلاف

(۲) نسخهٔ [ج] هزار (۳) نسخهٔ [ج] میفرمائیم - (۴) نسخهٔ [ا - ب] اما چند روز *

کم از کیمیا نیست - خان مذکور در عهد خلد منزل نیز چندے بخدمت بیوتاتی حضور ناموز بود - پس ازان بدیوانی بنگاله شتافت *

چون در عهد محمد فرخ سیر میر حسین علي خان امیرالامرا صاحب صوبهٔ دکن از پیشگاه خلافت بعزل و نصب خدمات آن مملکت مجاز و ماذون گردید و بعد از رسیدن دکن هرجا دستش رسید متوسلان خود را برپایه داشته از حضور هرکه کارے گرفته مي‌آمد دخل نمي یافت (و ازین جهت زیاده بر گرانسری پادشاه افزود) بعبدالله خان قطب الملک گاهٔ این معني درمیان آوردند - او در مقام اعتذار درآمده انکار نمود - آخرالامر قرار یافت که دیوان و بخشي (که عمدهٔ اهل خدمات اند) از حضور تعین شوند - بنابرین ضیاء الدین خان از تغیر دیانت خان نبیرهٔ امانت خان مرحوم دیوان دکن گشت - و بخشیگري از انتقال عبد الرحمن خان پسر عبد الرحیم خان بن اسلام خان مشهدي نامزد فضل الله خان برادر متوفای مزبور گردید - هردو باتفاق باورنگ آباد آمدند - امیرالامرا بنابر رفع بدنامي و زبان زد شهرت (که بنصب کردهای حضور عمل نمیدهد) ضیاء الدین خان را (که با قطب الملک نیز ربطے داشت و برای او بمبالغه نوشته بود) دخیل کار نمود - و بدومین (که

خالي از شوریده سري نبود ملتفت نگشت - و پس ازان
خان مذکور بهمراهئ امیرالامرا بدهلي رفت - پس از خلع
فرخ سیر از سلطنت ظاهر شد که او هم نوشت و خواند
بپادشاه داشت - از اعتبار افتاده درهمان ایام درگذشت *

فضائل خان میرهادي

پسر کلان وزیر خان میر حاجي دیوان پادشاهزاده محمد
اعظم شاه است - مشار الیه بلند استعداد درست حیثیت بود -
فضائل و کمالات را از خدمت شیخ عبدالعزیز اکبرآبادي
اکتساب نمود - و در جناب شاهزاده تقرب و منزلت
از اقران و همسران برتر گذرانید - در سر آغاز سال بیست
و هفتم (چون شاهزاده محمد اعظم اولین بار بیساق بیجاپور
رخصت یافت) مزاج پادشاهي از میر مذکور بنابر وجه
انحراف پذیرفت - و آتشخان روزبهاني تعین شد که بلشکر
شاهزاده رفته مشار الیه را بحضور آرد - نخست حوالهٔ روح الله
خان شد و ثانیاً بصلابت خان سپردند - و بیست و پنجم
رمضان سال مزبور برطبق حکم در قلعهٔ دولت‌آباد محبوس
گردید - و بعد ازان بر وفق یرلیغ پادشاهي باکبرآباد شتافته
در گوشهٔ انزوا بافادهٔ تلامذه و افاضهٔ طلبه بسر مي‌برد - تا
آنکه نقش مرادش از کعبتین طالع بر تختهٔ آرزو افتاد -
بخت خفته بیدار گردید - روزگار آشفته سازگاري نمود - نظر بر

قابلیت و جامعیت او طلب حضور شده به تلثیم ساحت خلافت فرق اعتبار بر افراخت - و بخلعت میرمنشیگری و داروغگی کتابخانهٔ سرکار والا قامت امتیاز بیاراست - و در سال چهل و چهارم از تغیر خدا بنده خان بخدمت بیوتاتی حضور بانضمام منشیگری سرمایهٔ جمعیت اندوخت - و پس ازان ضمیمهٔ خدمات مذکوره به نیابت خانسامانی چهرهٔ بختمندی برافروخت - و ششم ذی القعده سال چهل و هفتم سنه (۱۱۱۴) هزار و یکصد و چهارده هجری زندگانی را وداع نمود ■

برسائی طبع و شگرفی معلومات ذوفنون روزگار و یکتای زمانه بود - در حق خود می‌گفت - مرد حاضر کو کار - و پادشاه در حق او می‌فرمود - که نیابت خانسامانی چنان سربراه نمود که گویا خانه را روشن کرد - هنگامی (که دار الانشا بدو تفویض یافت) روزے بعرض رسانید که در زبان هندی و رسم الخط آن آخر هیچ کلمه حرف ها نیامده - و الف خود اگرچه دران حروف محسوب است (که درین زبان قطعاً متروک اند) مگر عوض آن و عین و همزه که حرفے دارند در اول کلمه می‌آرند و وسط و آخر - اما از جملهٔ دوازده اعراب (که وضع کرده‌اند) مدار ترکیب حروف بران گذاشته یکے را باسم کانا نامند و آخر لفظ آرند - آن بصورت و مخرج الف

است - ابتدای اسلام ارباب ترجمه و فارسي‌نویسان از روی سهو الف کذائي را ها کرده مثل بنگالا و مالوا را بنگاله مي‌نویسند - پادشاه هندوستان (که بهندي آشنا بود) پسندیده باهل دفاتر حکم شد که امثال این الفاظ را بالف مي‌نوشته باشند *

نواسهٔ خان مزبور میر مرتضی خان جوان سنجیده سپاهي‌منش یادگار آن سلسله بود - چندے در رفاقت مبارز (۲) خان ناظم حیدرآباد بفوجداری میدک مضاف صوبهٔ مذکور گذرانید - پس ازان در خدمت نواب آصف جاه پیوست - و به عاملی سرکار ایلکندل مامور شده بر سر زمیندار شمسي (که مشهور بکالا پهاڑ است) فوج کشید - و خود تیزجلوي (۳) بکار برده تنها نزدیک کدهي رفت - تفنگے بسینه‌اش (۴) خورد - یکه و خبازه گردید - گویند چون زر سرکار بسیار در تصرف آورده‌بود بقصد خود را بکشتن داد *

فتح الله خان بهادر عالمگیرشاهي

محمد صادق نام از سادات خوست است (که قصبه ایست از مضافات بدخشان) مشارالیه از کهنه سپاهیان ممتحن و سرآمد بهادران شمشیرزن بود - ابتدا بهمراهی خان فیروز جنگ بمنصب پادشاهي سرافرازي یافت - و

(۲) نسخهٔ [ج] مسطور - (۳) نسخهٔ [ج] گدهي - (۴) نسخهٔ [ج] و یکدو خبازه *

بدلاوري و یکه تازي (که آیهٔ بود در جسارت و جلادت) (۲)
از ناموران روزگار گردید - در سال بیست و هفتم (که خان
فیروز جنگ در جلدوي تاختهای مکرر و آویزشهای سخت
با غنیم از شهاب الدین خان به غازي الدین خان بهادر
مخاطب گشت) موصی الیه (که دران معارک کارنامها
برساخت) بخطاب صادق خان نامي گردید - و مدتے
به تعیناتئ خان فیروز جنگ گذرانیده مصدر ترددات شایان
گشت - و بخطاب فتح الله خان رایت اشتهار افراخت -
و پستر از رفاقت خان مذکور بر آمده مطرح انظار خسرواني
گشته بسري و سرداري چهرهٔ ناموري افروخت - و همواره
بگشت ملکي و مالش اشقیا مامور میشد - در سال چهل
و سیوم پس از اقامت چهار ساله در اسلام پوري موکب
پادشاهي به تسخیر قلاع سنبها توجه نمود - خان مذکور در
تقدیم مراسم قلعه گیري از مورچال دواني و نقب زني
تیزدستیها بکار برده از اقران و امثال پیش‌قدمي مي‌نمود - در
محاصرهٔ قلعهٔ ستارا (که بر پشتهٔ کوهے واقع شده و سرش
بثریا (۳) برده و بیخش از ثری (۴) درگذشته) بباسلیقئ روح الله خان
ثاني مورچالے از محاذئ دروازهٔ قلعه روان نمود - و بجدکاری
و جلادت نزدیک بدر حصار رسانیده (۵) میخواست که بیک ضرب

(۲) نسخهٔ [ج] و درسال - (۳) نسخهٔ [ج] از ثریا گذشته - (۴) نسخهٔ
[ب] پاسلیقئ [ج] پاشلیقئ (۵) نسخهٔ [ا - ب] رسانید •

پنجهٔ آهني دروازه را برکندن از رعب و هراس مورچالهاي دیگر (که قریب رسیده بودند) قلعه مفتوح گردید - و در تسخیر قلعهٔ پرلي (که در مسافت و رفعت قرین بستاراست) شریک غالب بود - چون عزم خلوکانه از کشایش ستارا وا پرداخت خان مذکور را برسم منقلا بگرد گرفتن پرلي تعیین فرمود - و خود نیز در سه روز آن مسافت را قطع نموده ساحت پیش روي دروازهٔ قلعه مضرب خیام ساخت - خان مذکور از رزانت و رصانت آن حصار حسابي بر نداشته در مورچال بردن و توپها بر پشتهٔ سرکوبش برآوردن کارستانی بر روی کار آورد. که آنچه سالها در سرانجامش سرآمدے در روزها سامان داد - تا آنکه مورچال را زیر سنگی بسیار عریض و طویل سرازیر (که محاذی دریچهٔ قلعه واقع است) رسانید - اما برآمدن برین سنگ بسیار دشوار - و اگر این سنگ بدست آید (۲) گرفتن قلعه بسیار آسان - خان جلادت نشان به دستیاری پردلي و جلادت با جمعی از جرأت منشان بر سنگ بر آمد - و اعادي را دران میدان (که تا دریچهٔ قلعه بود) زیر شمشیر گرفت - آنها تاب مصادمت نیاورده بسر دریچه دویدند - و مغلان پاشنه کوب رسیدند - چون مرکوز خاطر خان مذکور نبود. که در قلعه

---

(۲) نسخهٔ [ب] بدست آمد •

درآید میخواست که بران سنگ بر آید و مردم را قائم کند و توپے بالا برآورده دیوار براندازد - کفار دریچه را مضبوط ساخته از بالای دیوار طوفان بندوق زني و حقه ریزي برانگیختند - و برای چنین روز باروتے را (۲) که در راه در آمد قلعه تعبیه کرده بودند) آتش زدند - فقیرالله خان پسرزادهٔ خان مشارالیه با شصت و هفت کس دیگر جان داد - بسبب بے پناهي بران سنگ نتوانستند ایستاد - فرود آمده جای قدیم را قائم کردند - لیکن از دبدبهٔ این دستبرد آتش بجان کفار افتاد - و دود از نهاد شان برآمد - فریاد الامان برآوردند - در عرض یک و نیم ماه سال چهل و چهارم قلعه مفتوح گردید - و هٰذَا نَصْرُ اللّٰهِ تاریخ بتحریر رسید - و بمناسبت آن (که از مستحدثات ابراهیم عادل شاهست که در سنه (۱۰۳۵) هزار و سي و پنج (۳) اساس گذاشته - و او بر هر چیز نو ساخته لفظ نورس اطلاق مي‌کرد) بنورس تارا موسوم گشت - و خان مذکور بافزوني منصب امتیاز یافته برای جبر شکستهای همراهان رخصت خجسته بنیاد یافت - و در ایام محاصرهٔ پرناله بحضور رسیده مامور شد که از یک جانب تربیت خان میر آتش سرگرم مورچال دوانیست از جانب دیگر او بسرکردگی شاهزاده بیدار بخت و همدستي منعم خان سیبه دوم روان

(۲) نسخهٔ [ج] روزها - (۳) نسخهٔ [ا] یکهزار و سي و پنج •

نماید - آن فرمان‌پذیر در عرض یک ماه زمین سنگ آگین را سهل‌تر از خاک بریده کوچهٔ بپای دیوار رساند (که عقل کوچه بند تعبیر میشد) - محصوران مغلوب رعب و هراس گشته بزنهارجوئي درآمدند - خان موحی‌الیه بخطاب بهادري گردن اعتبار برافراخت •

و چون موکب پادشاهي از ساحت پرناله کوچ نموده بجانب کهتاون (که سبز علف و بسیار آذوقه است) باراده چهاونی توجه نمود آن جلادت آئین را بگرفتن دردانگده (که دو کروهی موضع مذکور است) پیشتر روانه نمود - حصاریان از دبدبهٔ دستبرد او قلعه را خالي گذاشته جان بدر بردن غنیمت دانستند - آن قلعه بمناسبت اسمی خان بهادر به صادق گده مسمی شد - و از کهتاون بسرکردگی بخشی الملک بهره‌مند خان بتسخیر ناندگیر و چندن و مندن دستوري یافت - درکم فرصتی محصوران هرسه حصار غیر از زنهارجوئی و گریزپائی چارهٔ نیافتند - اولین بنام گیرو دوم بمفتاح و سیوم بمفتوح نامي گردید (۲) - و در سال چهل و پنجم رایات پادشاهي از ظاهر حصار صادق گده بجانب قلعهٔ کهیلنه (۳) (که سراسر آن کوهسار و بیشهای دشوار گذار و جنگل انبوه خاردار دارد) باهتزاز آمد - و درقطع مسافت

---

(۲) نسخهٔ [ب] دومین [ج] و دوم (۳) نسخهٔ [ب] کهیلنا *

چند روزه ساحت آن نواحي مضرب خیام گردید - بسبب حواجر و عقبات و کثرت چر و مغاک مسالکے بود عسیرالعبور - خصوص چهار کروهه مسافت (که آوازهٔ دشواری آن معبر خلائق را در مغاک تهلکه انداخته بود) بسعي و اهتمام آن خان سراپا تلاش و دستکاری تبرداران و سنگتراشان و خاراخراشان (۲) صعوبتها همه بآساني گرائید - خان مزبور بعنایت ترکش خاصه مورد تفضل خسرواني گشت - و بسرکردگی امیر الامرای جملة الملک و رفاقت حمید الدین خان و منعم خان و راجه جے سنگه بجهت محاصره تعین شد - آن خان سراپا جرأت همان روز پشتهٔ سرکوب قلعه را از دست اعادي گرفته باحجار قایم ساخت - و روز دوم پشتهٔ دیگر بدست آورده توپهای آتشین‌دم بران برآورد - و دست و بازوي سعي به پیش بردن مورچال و سیبه برگشاد - و به فرهاد کاري بران کوه دهانها بسته تا کمر برج رسانید - و کوچها از اطراف دوانید - تمام روز زر مي‌پاشید - و با مزدوران بدست خود کار میکرد - و چون از قلعه بتواتر و توالي متوالهٔ صد مني و دو صد مني میریخت ناگاه سنگے بر تختهٔ عریض میرسد و میشکند - خان از صدمهٔ آن (که برسرش میخورد) میغلطد و بجانب غارے عمیق غلطان غلطان میرود - و به کجاوهٔ که افتاده بود بند

(۲) نسخهٔ [ا - ب] خاراخراش *

می‌شود - طرفه شور و غوغا از مردم مرحله برخاست - وگرد
یاس بر چهرهٔ همه نشست - بیهوش بر آوردند - بعد دیرے
بافاقه آمد - سر و کمر آنقدر خسته شد که یکماه صاحب
فراش بود - باز برسر کار رفته درین فکر شد که غلط‌انداز از
طرف برج یورش نماید - درینولا بسعی شاهزاده بیدار بخت
تسخیر قلعه صورت پذیرفت - خان بهادر بانعام جیغهٔ
مرصع و افزایش عالمگیر شاهی بخطابش امتیاز یافت *

هرچند کار پردازیها و نیکو خدمتیها (که در فتح قلاع و
استیصال غنیم ازان خان بهادر سرزد) از دیگرے به ظهور
نمیرسید - اما از پیشگاه سلطنت باقتضای مصلحت سنجی
و مآل اندیشی درخور آن افزایش مرتبه و افزونی منصب
نمی‌یافت - پادشاه او را با سپاهگری و پردلی و بیباکی سردار
مدبر صاحب داعیه میدانست - روزے بعرض رسید که او تعهد
میدهد که اگر پنجهزار سوار همراه دهند نام و نشان مرهته
از دکن برمیدارم - فرمودند که اول مثل او سردار دیگر با
پنجهزار سوار مستعد باید نمود بعد ازان باو سرداری پنجهزار
سوار باید داد - از همین جهتها (۲) خان مذکور دل‌ده بودن حضور
نبود - مکرر بتعیناتی کابل (که جوار وطن است) التماسی
شد - در سال چهل و هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری

(۲) نسخهٔ [ب] از همین جهت •

هزار سوار اعزاز اندوخته بجانب کابل رخصت یافت - و
در سال چهل و نهم از تغیر الهیار خان تهانه‌داری اوگته
مضاف صوبهٔ مذکور باضافهٔ دو صد سوار بوي مفوض گردید -
پس از سانحهٔ ناگزیر خلد مکان (چون پادشاهزاده بهادر شاه
با سائر امرای کومکی آنصوبه از پیشاور کوچ فرمود) بنام
خان مزبور (که دران وقت بوطن شتافته بود) حکم طلب
رفت - در نزدیکی لاهور بعرض رسید که فتح الله خان با وصف
صدور حکم خود را دزدیده از رفاقت پهلو تهي نمود - فرمودند
جان نثار خان (که در شجاعت کم از فتح الله خان نیست)
با جمعیت بسیار در آگره رسیده خواهد بود - گو خان
مشار الیه نیامد - در مبادئ جلوس بهادر شاهي ودیعت
حیات سپرد - سپاهئ بحت و بسیط بود - بے محابا و
درشت گو - روزے بنابر امرے خلاف مرضئ خلد مکان برخے پیغام
سرزنش آمیز مصحوب خواجه‌سرا باو رسید - در جواب گفت
که انسان کامل العقل چون به هشتاد میرسد عقل و هوش
مي‌بازد - من خود سپاهي صد فرسخ دور از خدا و رد خلق
شده ام - بیهوده درین مرحله جان میکنم - خواجه سرای
مذکور بقبح کلامش متنبه ساخته بجواب خضوع و عجز آمیز
در آورد *

* حرف القاف *

قرا بهادر خان

عمزادهٔ میرزا حیدر گورگانست (که از نسل سلاطین کاشغري بود) - پدرش محمد حسین خاله زادهٔ فردوس مکاني میشد - او از کاشغر براه بدخشان بلاهور رسید - و چون مرزا کامران جهت استخلاص قندهار (که از دست خواجه کلان بیگ بتصرف پادشاه ایران رفته بود) عزیمت نمود میرزا حیدر را بنیابت خود در لاهور گذاشت(۲) - پستتر در ایامی (که مرزا کامران بآگره آمده) او نیز رسیده ملازمت جنت آستاني نمود - و پس از جنگ دوم با شیرخان سور (چون شکست بر فوج پادشاهي افتاد و جنت آستاني بمقتضای وقت متوجه لاهور شد) ازانجا (که میرزا حیدر در وقت سلطان ابو سعید خان کاشغري همراه پسر او بکشمیر(۳) رفته از احوال آنجا اطلاع و با مردم آنجا شناسائي داشت و نوشتجات سکنهٔ آن حدود متواتر در باب استدعای آمدن آنجا میرسید و او پیوسته بجنت آستاني نوشتهای مزبوره نموده ترغیب عزیمت آن دیار مي‌نمود) از لاهور او را مردمی چند همراه داده روانهٔ

(۲) نسخهٔ [ب] گذاشته - (۳) نسخهٔ [ا] بکاشمیر •

کشمیر ساخت - چون در دارالملک بنابر نبودن حاکم مستقل انواع هرج و مرج رو داده بود میرزا بے جنگ و جدل کشمیر را بتصرف آورد - و ده سال حکومت باستقلال کرد - و آخرها خطبه و سکه بنام جنت آستاني نمود - تا آنکه مردم آنجا بمکر و خدع (که جبلیٔ مردم آن مرز بوم است) پیش آمده در سنه (۹۵۸) نهصد و پنجاه و هشت شبخون زده مرزا را بقتل آوردند - تاریخ رشیدي تالیف اوست - که بنام عبدالرشید پسر ابو سعید خان مزبور نوشته - و طبع موزون هم داشت - این رباعي بنام او مشهور است * رباعي *

* عاشق شده را اسیر غم باید بود *
* محنت کش و در داد ستم باید بود *
* یا از سر کوی یار باید بر خاست *
* یا از سگ کوی یار کم باید بود *

نام پدر قرا بهادر خان مرزا محمد است - عرش آشیاني نظر برین (که خان مذکور همراه مرزا حیدر دران ضلع بوده از واقف کاران آن حدود است) سال پنجم جلوس جمعے کثیر همراه او داده بتسخیر کشمیر تعین فرمود - چون در روانگي مکث طویل واقع شد و در شدت گرما براجوري (٢) رسید غازي خان حاکم آنجا طرق و تنگیها را مستحکم ساخت - متصل (٣)

(٢) نسخهٔ [ب] را چوري - نسخهٔ [ا] و متصل *

راجوري بعد از محاربهٔ چند روزه خان مذکور شکست یافته برگشت - و سال نهم (که پادشاه بصوبهٔ مالوه تا مندو رفته مراجعت بدارالخلافة نمود) او را بحکومت مندو مقرر ساخت - روز موعود بمرگ طبیعي (٢) بمقر اصلي شتافت - هفصدي (٣) منصب داشت ■

قاسم محمد خان نیشاپوري

از اعظم (٤) نیشاپوري ست - چون دران ضلع هنگامهٔ اوزبکیه شورش افزای خواطر گردید خان مزبور از وطن چشم بردوخته برفاقت بیرام خان پیوست - و در جنگی (که با سکندر خان سور رو داده) بهمراهی بیرام خان مجرای نیکو خدمتي بظهور آورد - و سال اول اکبري (٥) در جنگ هیمو بهراولی علي قلي خانزمان مامور گردیده مصدر گوناگون تردد شد - در همین سال باتفاق جمعی جهت تنبیه حاجي خان غلام شیر خان افغان (که بمزید شجاعت و هوشمندي ممتاز بود - و دران ایام با رانا اودی سنگه زمیندار میوار جنگ کرده اجمیر و ناگور را بتصرف خود آورده بود) تعین گردید - مردم حاجي خان از طنطنهٔ لشکر پادشاهي متفرق گردیده هر کدام بجائی شتافت - و حاجي خان بگجرات رفت - خان مزبور باجمیر

---

(٢) نسخهٔ [ب] طبعي - (٣) نسخهٔ [ب] هفتصدي - (٤) نسخهٔ [ج] اعاظم - (٥) نسخهٔ [ب] و در سال ■

رفته متکفل انتظام آن حدود شد ■

و چون سال پنجم زمانه نقش بےدولتی بیرام خان بر روي کار آورد خان مزبور از خانخانان جدا شده ملتزم رکاب پادشاهي گشت - و در همین سال بهمراهئ شمس الدین محمد خان اتکه بمقابلهٔ بیرام خان تعین گردیده - روز جنگ سرداریٔ برانغار تعلق باو داشت - پس از ظهور عطیهٔ فتح در ملتان جاگیر یافته رخصت آن نواحي پذیرفت - سال نهم (که تنبیه عبدالله خان اوزبک پیش نهاد خاطر پادشاهي گردید) تقریب شکار فیلان نموده متوجه مالوه شده چون بحدود سارنگپور موکب خسرواني رسید خان مذکور (که دران وقت بحکومت آن نواح سرفراز بود پا از سر ساخته بنعمت استقبال فائز گشت - و از پادشاه التماس قدوم بمنزل خود کرده بمراسم نیاز و ایثار پرداخت - و قریب هفت صد اسپ و اشتر از خود و ملازمان خود بنظر معلی در آورده آنرا بامرا و ملازمان لشکر والا (که در یلغار فتح آثار بتدریج میرسیدند) قسمت نموده سر رشتهٔ نیکنامي بدست آورد - چون عبدالله خان اوزبک بدریافت توجه عرش آشیاني از ماندو راه فرار اختیار کرد پادشاه خان مذکور و چندے دیگر را پیشتر گسیل فرموده - تا جلد رفته سر راه آن بے راه برگیرند - و پس ازان [که در اثناے راه عبدالله خان بغاوت

را برملا انداخته بجنگ پیش آمد و آخر بورود پادشاه (که پاشنه کوب رسید) رهسپر وادئ گریز گردید] خان مزبور با چندے دیگر بتعاقب او مرخص شد - چست و چالاک رفته نزدیک گریوهٔ (که چاپانیر ازانجا نمایان بود) بر اردوی عبد الله خان ریخت - و چون عبد الله خان با پسر خود بدر رفت تمامی بنه و بار او را گرد آورده درانجا متوقف شد - تا آنکه پادشاه بدان منزل رسیده او را مشمول نوازش و مکتسب سعادت گردانید (٢) - تتمهٔ احوالش بملاحظه نیامده ٭

٭ قتلق قدم خان قراول ٭

ابتدا ملازم مرزا کامران بود - پستر خود را به فتراک دولت جنت آستاني بست - و در عهد عرش آشیاني بعمدگي رسید - سال نوزدهم بهمراهئ منعم بیگ خانخانان بمهم بنگاله تعین شده درانجا بکارهای پادشاهي میپرداخت - بمنصب هزاري ترقي نموده بوقت موعود درگذشت - پسرش اسد خان همراه شاهزاده سلطان مراد بیساق دکن دستوري پذیرفته سال چهل و ششم (که شیخ ابوالفضل متصل حوض قتلغ رفته توقف نمود) او همراه بود - درین ضمن گولهٔ توپے از قلعهٔ دولت آباد بدو خورد - و شکمش آنچنان درید که روده بدر افتاد - او سررشته خود داري از دست نداده

(٢) نسخهٔ [ا] سعادت ملازمت گردانید ٭

نیم شب پا بگنج نیستی کشید *

* قمر خان *

پسر میر عبد اللطیف قزوینی ست - در سال هجدهم جلوس (که عزش اشیای بدیار شرقی متوجه شده) موصی الیه از منتظمان رکاب بود - و سال نوزدهم (که خانخانان منعم بیگ بتسخیر بنگاله رخصت یافت) او را در همراهیانش بر نوشتند - خانخانان او را باتفاق محمد قلي خان برلاس بجانب سانگام فرستاد - او دران صوبه در تگ و تاز مصدر نیکو بندگی گشت - در سال بیست و دوم باعانت شهاب الدین احمد خان (که از مالوه بایالت گجرات دستوری یافته بود) رخصت پذیرفت - در سال بیست و چهارم بهمراهی راجه تودرمل (که بتادیب ناسپاسان صوبهٔ پتنه مقرر گردیده بود) متعین شد (۲) - و چون امرای پادشاهي (از فزونی سرتابان نافرجام و کمی دولتخواهان) حصاري شدند مخالفان نوارهٔ خود را دزیائی ساخته بستن طریق آمد شد آذوق اندیشیدند - او را با جمعی آن طرف آب گذرانیده و جمعی از دریا و جمعی ازین طرف فرستادند - چنانچه قریب سیصد نوارهٔ (۳) ادبار پژوهان بدست مردم پادشاهي آمد - بعد ازان احوالش بنظر نیامده - کوکب پسرش

---

(۲) نسخهٔ [ب] تعین شد (۳) نسخهٔ [ج] سه صد (اما رسم الخط سیصد است) *

در عهد جهانگیري مصدر تقصیرے شده که پادشاه رو برو
طیلبده شلاق رسا نموده محبوس فرمود *

قیا خان کنک

از امرای جنت آشیاني ست - در آخر عهد آن پادشاه
عالیجاه در کول جلالي و آن حدود لوازم خدمت بجا مي‌آورد -
چون هنگامهٔ هیمو تفرقه پرداز دور و نزدیک گردید بدهلي
رفته بتردي بیگ خان پیوست - روز جنگ در هراولي
جلادتها بتقدیم رسانید - چون خامهٔ تقدیر نقش ناکامي بر لوحهٔ
احوال کشیده بود گذشت آنچه گذشت - پس ازان (که آن
مدبر تیره بخت بتیغ اقبال اکبري بیاسا رسید) قیا خان از
پیشگاه سلطنت بانتظام دار الخلافة آگره و آن حدود نامزد
گشته بمصاعد منصب پنجهزاري ارتقا نمود - و چون پرگنات
نواح گوالیار در جاگیرش بود از کارطلبي و مردانگي ساز و سرانجام
که مي‌باید ازانجا فراهم آورده در سال دوم قلعهٔ گوالیار
(۲)
را (که از قلاع مشهورهٔ هندوستان است و سلیم شاه مستقر
سلطنت خود ساخته بود) محاصره نمود - بهبیل خان نامي
از غلامان سلیم شاه (که بصیانت آن قلعه قیام مي‌نمود)
دانست که باوجود قرب جوار پادشاه مستقل نگاهداشتن
قلعه از ممتنعات است - براجه رام ساه (که از نسل راجه

---

(۲) نسخهٔ [ب] مقره

مانسنگه بود که در زمان قدیم حکومت این قلعه داشته (۲)
پیغام کرد که این مکان موروثی تست بعوض قابلی بتو
وا میگذارم - رام ساه طایفهٔ غیر مترقب پنداشته رو بدین حدود
آورد - قیا خان ازین آگهی (۳) باویزش شتافته اورا آوارهٔ دشت
فرار ساخت - و رام ساه بولایت رانا در خزید (۴) - سال سیوم سنه
(۹۶۶) نهصد و شصت و شش (که ساحت دار الخلافة آگره بقدوم
عرش آشیانی رونق تازه پذیرفت) مجدداً فوجی بکومک
تعین شد - بهیل ناچار باختیار بندگی و تسلیم قلعه ملتجی
بارباب مهمات سلطنت گردید - حاجی محمد خان سیستانی
برطبق التماس او بقلعه شتافته بهیل را بحضور آورد - و
چون در سال دهم عرش آشیانی باطفای شورش خانزمان
متوجه دیار شرقیه شد در منزل قنوج قیا خان (که در زمرهٔ
عاصیان در آمده بود) باستشفاع خانخانان منعم به بساط بوس
رسید - پادشاه جرائد جرائم او را بگرداب عفو انداخته
مورد نوازش فرمود - و بعد کشایش مملکت بنگاله بضبط
اوڈیسه می‌پرداخت - چون عرصهٔ دلکشای بنگاله غبار آلود
شورش فئة باغیه گردید (اگرچه او را همت یاوری نکرد که از
اسباب تمکین شورش شود) لیکن با برخی بهادران یکجهت

(۲) نسخهٔ [ج] بوده - (۳) در [بعضی نسخه] آگهی یافته - (۴) نسخهٔ
[ب] در خزیده •

دران دیار روزگار گذرانیدے - و آن سرزمین را از گرد خلاف رفت و روبے میداد - چون در سنه بیست و پنجم آن ملک از افواج پادشاهي خالي شد قتلوی لوهاني سر بفساد برداشته به بسیارے آویزش نموده چیره دستي یافت - و بر اودیسه نیز تاخت برد - قیا خان مراسم کارزار بجا آورده حصاري شد - از امتداد پیکار و جدائي همراهان .بے حقیقت به تنگنای ناکامي نشست - و آخر با برخے ناموس دوست در سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نهم نقد زندگاني باخته نیکنامی جاوید اندوخت ■

قطب الدین خان

• برادر شمس‌الدین خان انگه و (۲) از امرای بزرگ اکبریست بمنصب پنجهزاري اختصاص داشت - در ایام تیولداری پنجاب در بلدهٔ فاخرهٔ لاهور بقاع خیر (که از اسباب ابقا و ذکر جمیل است) (۳) اساس گذاشته - و در سال نهم بطریق کمک میرزا محمد حکیم بدارالملک کابل شتافت - و بغزنین (که وطن مانوس او بود) (۴) رفته بتمام اقوام و احباب دور و نزدیک تفقدات کریمانه نمود - و طرح منزل و باغ انداخته برگشت - و چون پنجاب از انگه خیل برگرفتند سرکار مالوه

(۲) نسخهٔ [ج] از امرائے - (۳) در [بعضی نسخه] ابقاء ذکر جمیل -
(۴) نسخهٔ [ب] الوس او بوده ■

بخان مذکور مکرمت شد - و بعد فتح گجرات بجاگیرداری
سرکار بهرونچ (که جنوبی احمدآباد است - و قلعهٔ دارد که
آب نربدا از پایان او گذشته بدریای شور در شود - و آنرا یکی
از بنادر آنصوبه می‌شمرند (۲)) نامزد گردید - و پس ازان
بحضور رسیده بمنصب والای پنجهزاري امتیاز یافت - و
چون آثار بزرگي و کارشناسي از ناصیهٔ حالش لمعهٔ ظهور
میداد. در سال بیست و چهارم بخدمت اتالیقی شاهزاده
سلطان سلیم سر برافراخت - و بخلعت گرانمایهٔ راقو (که
در سلسلهٔ تیموریه بس پایهٔ سترگ دارد) و خطاب بیکلربیگي
(که از اعظم القاب این دودمان است) سر افتخار بچرخ برین
رسانید - و او بسپاس گزاری این مهین بخشش جشنی
عالي ترتیب داد - و استدعای مقدم پادشاهي نمود -
عرش آشیاني دران بزم شادماني شاهزاده را بر دوش او گذاشته
قرین مجد و سعادت گردانیدند - و بعد چندی بندوبست
سرکار بهرونچ تا نذربار بدو تفویض یافته دستوری تعلقه
گرفت - و در سال بیست و هشتم سنه (۹۹۱) نهصد و نود
و یک سلطان مظفر (۳) عرصهٔ گجرات را غبار آمای شورش ساخت
او با همه درست‌اندیشي و عاقبت‌بیني از برگشته‌روزگاري
بغفلت در شده به چاره‌گري نیفتاد - هرچند امرای پتن

(۲) نسخهٔ [ج] شمرند - (۳) در بعضی [نسخه] که سلطان مظفر •

نوشتند که کج گرایان بر سر جاگیر و منصب باهم آویزه دارند بچستي و چالاکي روانه باید شد تا هنگامهٔ آنها پراگنده گردد - گران پائي نمود و توفیق شایسته کاري نیافت - چون از حضور سرزنشها رفت فوجے بر سر غنیم روانه کرد - آنها هزیمت خورده بر گشتند - درین وقت بے آن که قلعهٔ بهرونچ را گزین سامان نماید) خود برآمد - خیرسگالان گفتند که شورش بزرگ آسان برگرفتن چرا و به سپاه نپرداختن چیست - ناگزیر وقت زر دادن است و دلها بدست آوردن - گوش نکرد - چون سلطان مظفر نزدیک رسید و از هر دو سو فوج برآراستند بسیارے از مردم بمخالف پیوستند - ناچار

(۲)

قطب الدین خان با خاصهٔ خیلان خود را بدیواربند برودہ کشید - آنها او را فرو گرفتند - قطب الدین خان از خواسته پرستي و جان دوستي همت جانفشاني نیافته خیال آشتي در سر گرفت - زین الدین کنبو را فرستاده رخصت حجاز را با اندوخته طلبگار آمد - و ندانست که خواسته اندوزي جهت پاسباني آبروست - و گزین زندگاني همانست که در سر ناموس شود - جاوداني عار بر سر خود پسندیده بفراوان لابه عهدنامهٔ

(۳)

بدست آورده پیش سلطان مظفر رفت - او از بدگوهري نقض عهد نموده بجان گزایان سپرد که ازهم گذرانیدند *

---

(۲) نسخهٔ [ج] نیلان - (۳) نسخهٔ [ا] آورد *

گویند غدر و بدعہدی سلطان بر قطب الدین خان پیدا بود اما دیدهٔ بصیرتش را اجل موعود مکفوف ساخت که به اعتماد حرف چنین سست پیمان جان خود بیجا درباخت * بیت *

* اجل چون بخونش ببازید دست *
* قضا چشم باریک بینش به بست *

پسرانش یکی نورنگ خان که چندے در حضور بوده پستر در صوبهٔ مالوه جاگیر یافته - آخرها از اقطاع داران صوبهٔ گجرات گردید - و دران صوبه مصدر کارهای پسندیده شد - سال سي و نهم بدرد شکم رخت هستي بربست - دومین گوجر خان - تیول او نیز در صوبهٔ گجرات مقرر شده باتفاق خان اعظم کوکه بخدمات آنصوبه مي پرداخت *

* قاسم علي خان *

درسال دهم که عرش آشیاني بر سر علي قلي خان خانزمان یلغار فرمود او بر سر غازي پور تعین گردید - و سال هفدهم (چون پادشاه بعد از فتح گجرات بتسخیر قلعهٔ سورت متوجه شده بمحاصره کار بر متحصنان تنگ تر ساخته (٢) - و آنها امان طلبیدند) پادشاه خان مذکور را (که بقرب منزلت از اقران خود ممتاز بود) روانه گردانید - و سال هیجدهم باتفاق

(٢) نسخهٔ [ب] کار متحصنان *

خان عالم ؛ وغیره به کمک منعم خان خانخانان جهت تسخیر پتنه دستوري یافت - و باز بتقریبی بحضور آمد - (٢) در همین سال شجاعت خان محمد مقیم را (که غایبانه منعم خان حرف ناشایسته در حق او گفته بود - و پاس مجلس خسرواني از دست داده) همراه خان مذکور نزد خانخانان فرستادند - او در سال دیگر هنگامی (که نزدیکی آله آباد معسکر فوج پادشاهي بود) بحضور رسیده دولت آستانبوس حاصل نمود - و سال بیست و دوم همراه صادق خان به تنبیه مدیکر (٣) بندیله رخصت پذیرفته - و سال بیست و پنجم همراه خان اعظم کوکه بشرقي دیار مامور گشت - و سال بیست و ششم برای تسلي و دلاسائی منسوبان حاجي بیگم طغای زاده والدهٔ جنت آستاني (که با پادشاه مهر و شفقت بسیار داشت - و پادشاه را هم از خرد سالي با وی انس و الفت بیشتر بود - و پس از سفر حجاز آمده در مقبرهٔ جنت آستاني میگذرانید - و دران ایام بملک بقا شتافته بود) نامزد شد - و در سال سي و یکم (چون پادشاه برای حفاظت هر صوبه دو امیر را تجویز فرمود) صوبهٔ اوده بشرکت فتح خان تعلق باو گرفت - و در سال سي و پنجم از خیرآباد بحضور آمده باستلام عتبهٔ خلافت سرمایهٔ کامیابي اندوخت - و آخر همین سال بکالپي (که در اقطاع او بود)

(٢) نسخهٔ [ب] بحضور آمده - (٣) نسخهٔ [ب] مدهکر بندیله •

رخصت یافت - مآل کارش بکجا انجامید معلوم نشد ■

قریش سلطان کاشغري

کاشغر ولایتی ست از اقلیم ششم در غایت نضارت - شمالی آن کوههای مغلستان است - و آن حدے به شاش داده و حدے از طرفان گذشته بزمین قلماق در می‌آید - و از شاش تا طرفان سه ماهه راه است - غربی (۲) او هم کوهی ست طولاني که کوههای مغلستان ازان منشعب مي‌شود - و شرقي و جنوبی او صحرائی ست بیابان و پشتهای ریگ روان - قریش نسب مشار الیه بقاآن بزرگ میرسد - بدین طور - قریش سلطان بن عبدالرشید خان بن سلطان ابوسعید خان بن سلطان احمد خان المشتهر بالابچه خان بن یونس خان بن اویس خان بن شیرعلي اغلان بن خضر خواجه خان بن تغلقمور خان بن السانوقا خان بن دوا (۳) خان بن براق خان بن بیسون خان توا بن موا‌تکان (۴) بن چغتائي خان بن چنگیز خان قتلغ - نگار خانم مادر فردوس مکاني دختر یونس خان بود - چون عبد الرشید خان فوت نمود حکومت کاشغر بعبدالکریم خان برادر کلان قریش سلطان باز گردید - او با دیگر برادران برطبق وصیت پدر و بحکم نیکو گوهري شیوهٔ خیر اندیشي

---

(۲) نسخهٔ [ب] و غربي - (۳) نسخهٔ [ب] روا خان - (۴) نسخهٔ [ب] موالکان ■

داشته - درین ضمن میان خدابنده پسر قریش سلطان و عم او محمد خان آویزش شد - خدابنده بفرغر (٢) شتافته بامداد آنها طرفان و نواحی آن بر گرفت - خان ازو متوهم شده قریش سلطان را بخدمت حجاز داد - او با زن و فرزندان خود بدخشان آمد - ازانجا ببلخ براند - و برخصت عبدالله خان متوجه هندوستان گردیده سال سی و چهارم ملازمت عرش آشیانی دریافت - و بعنایت خسروانی کامیاب گردیده سال سی و هفتم مطابق سنه (١٠٠٠) هزار هجری در حاجی پور بدرد شکم ودیعت حیات سپرد - بمنصب هفت صدی رسیده بود - پس ازان پسرانش بقدر حال روزگار داشتند *

قاسم خان میر بحر

براستی و کامرانی و دلاوری و مهم سازی از ناموران زمانه بود - خواهر زادهٔ دوست میرز است (که به دیرین پرستاری این عالی دودمان اختصاص داشت - چون در سنه (٩٥٤) نهصد و پنجاه و چهار مرزا کامران در قلعهٔ کابل تحصن ورزید و جنت آشیانی بر کوه عقابین (که بقلعه اشراف دارد) نزول اجلال نموده توپ و ضرب زنها نصب فرمود قاسم خان با برادر خود خواجگی محمد حسین بدستیاری

(٢) در بعضی [نسخه] فرغر *

بخت بیدار از برجے (که میان دروازهٔ آهنین و برج قاسم بولاس است) خود را انداخته بپابوس گرامي استسعاد یافت - و ازان روز پیوسته مطرح اشعهٔ التفات پادشاهي بود - پس از سریر آرائی عرش‌آشیاني بمرور و تدریج ببلند پایهٔ امارت مرتقي گشته بمنصب سه هزاري چهرهٔ کامیابي افروخت - قلعهٔ رفعت اساس آگره (که برصانت و متانت عدیل و نظیرش مساحان ربع مسکون نشان ندادهاند) بحسن اهتمام قاسم خان در عرض هشت سال بصرف هفت کرور تنکه (۲) (۳) (که سي و پنج لک روپیه باشد) صورت اتمام و نقش اختتام گرفته - در سال دهم سنه (۹۷۲) نهصد و هفتاد و دو بر ساحل دریای جون در سمت شرقي شهر بجای قلعهٔ پیشین (که بواسطهٔ توالي نوایب زمان و تصادم حوادث روزگار ارکان آن بانحلال انجامید) طرح این حصن حصین کشیدند - عرض جدار سي گز و ارتفاع از اساس تا کنگره شصت گز - سنگهای سرخ تراشیده چنان باهم وصل یافته که سر موئی را در درز آن راه نیست - و همه جا بنیادش را بآب رسانیده - بمزید احتیاط سنگها را با حلقهای آهنین گذرانیده بر یک دیگر نشاندند - در سال بیست و سیوم قاسم خان بایالت دارالخلافه آگره سرفرازي یافت - و در اوائل شعبان سال سي و دوم

(۲) نسخهٔ [ج] ندارد - (۳) نسخهٔ [ب] بیست سال •

سنه (۹۹۵) نهصد و نود و پنج بتسخیر ملک کشمیر مامور گردید *

این ملکی ست که از دشواری راه و صعوبت گریوها پیشین فرمان دهان دل بگرفتن آن ننهاده‌اند - هر چهار طرف او کوهها سر بآسمان افراخته پاسبانی کند - اگرچه شش هفت راه دارد و ازان بهمه راه لشکر گران تواند شتافت لیکن در هریکی ازینها اگر پیر زالی چند بلغشانند سنگها نشیبد مردان ازان گذاره نتوانند کرد - قاسم خان از کارشناسی و پردلي بکشاده پیشانی پذیرای این خدمت گشت - یعقوب خان ولد یوسف خان چک (که دران ایام بحکومت کشمیر سر نخوت مي‌افراخت) با جمعیت تمام بآهنگ نبرد پذیره شد - در کتل کمزیل تنگی دره را استحکام داده نشست - چون مردم آن دیار از سرداری او دلتنگ و ملول بودند لختی جدا شده بقاسم خان پیوستند - و برخی در سري‌نگر لوای مخالفت افراشتند - ناگزیر یعقوب خان باطفای نائره (که درخانه سر کشیده‌بود) متوجه شد - قاسم خان بے مانع و مزاحم بدان مملکت در آمد - او تاب مقاومت در خود ندیده بکوهستان درخزید - پس ازان بمکرر جمعیت فراهم آورده بکارزار پیوست - اما طرفی نبست - ناگزیر راه ایلي و اطاعت پیمود - و داخل بندهای پادشاهي گردید - ازانجا

(که طینت قطان آن مرز و بوم وطبعۀ بشرارت و بدخوئي سرشته اند) روزے نبود که فتنۀ سر نمیزد - و ماهے نه که فسادے بر نمي خاست *

قاسم خان از بسیاري آویز و ستیز بستوه آمده استعفای حکومت آنجا نمود - و در سال سي و چهارم بمرزباني دارالملک کابل تعین شد - و مدتے فراهم آور اشتات آن دیار بود - اندجاني پسرے در بدخشان خود را پور شاهرخ میرزا نامیده چندے بکامراني کام فراخ برزد - پس ازان (که توران شاه بروچیره دستي یافت) بزابلي هزاره طرح دوستي انداخت - در هنگامے (که قاسم خان بحضور شتافت) او بآهنگ آن (که بدان الوس پیوندد) با معدودے بدان دیار در آمد - و براه داران چنان وا نمود که بدربار پادشاهي میروم - هاشم بیگ پسر قاسم خان (که بنیابت پدر راتق و فاتق مهمات آنصوبه بود) جمعے پیش روانه کرد که بدرقه شده اورا آورند - آن تبه سگال چون از پنجشیر (۲) گذشت به بنگاه هزاره شتاب آورد - هاشم بیگ نیز به تیزروي درآمد - بلختے آویزش او را پابیند بکابل آورد - پس ازان (که قاسم خان معاودت نمود) از ساده‌لوحي او را نزد خود جا داده پاسباني او آسان برشمرد - و همراهان او را بنکوکوي برگزید - هرچند هوا خواهان خیر اندیش

(۲) در بعضی [نسخه] پانچهیر *

عذر سنجي برگزاردند سودمند نیامد - آن بدسرشت با پانصد بدخشي هم داستان شده بکمین جان شکري نشست - دران هنگام (که او را بحکم پادشاهي روانهٔ حضور میکردند) نیم روزے با تنے چند سر زده به خوابگاه قاسم خان (که جز پرستارے چند نزدیک نبود) در آمد - او مردانه نقد زندگي سپرده - سرش بر نیزه کردند - هاشم بیگ ازین خبر رو بارک نهاده در و بند بر شکست - و هنگامهٔ تیر و بندوق برآراسته بسیارے را به نیستي سرا فرستاد - و دران میان فتنه آرا نیز بپاداش کردار رسید - این واقعه در سال سي و نهم سنه (۱۰۰۲) هزار و دو هجري رو داد *

قطب الدین خان شیخ خوبن

دختر زادهٔ شیخ سلیم فتحپوریست - پدرش از شیخزادهای بداؤن است - نسبت کوکلتاشي بجنت مکاني داشت - هنگامے (که ایشان در ایام شاهزادگي باله آباد شتافته از خود سري و بیراه روي بضبط ملک پرداختند) او را بخطاب قطب الدین خان برنواخته بصوبه داري بهار نامزد کردند - و پس از سریر آرائي بمنصب پنجهزاري و صاحب صوبگي بنگاله بلند رتبه گشت - چون شورش طلبي و فتنه جوئي شیر افکن خان استجلو (که بردوان بنگاله در تیول داشت) مکرر بعرض

(۲)

رسیده بود یا بسبب زوجهٔ او مهرنسا بیگم (که ذخیرهٔ خاطر پادشاهي بود - چنانچه در احوال شیرافکن خان بتفصیل مرقوم خامهٔ گردیده) وقت رخصت بقطب الدین خان اشاره رفت که اگراو را بر جادهٔ اطاعت و سداد ثابت قدم یابد واگذارد و الّا روانهٔ حضور نماید - و اگر در آمدن تعلل ورزد بسزا رساند - چون قطب الدین خان بدان دیار رسید از طرز سلوک و معاش او نیز بدمظنه گشته هرچند نزد خود طلبداشت شیرافکن خان (که از نوشتهٔ وکیل بر سرگذشت آگهي یافته بود) عذرهای دور از کار پیش آورد - قطب الدین خان بر سبیل ایلغار متوجه بردوان شد - و شیخ غیاثا خواهرزادهٔ خود را پیشتر فرستاد که ما فی الضمیر او در یابد و بگوید که ما بتحصیل پیشکش زمینداران این ضلع آمده‌ایم - شما هم رفیق باشید - غیاثا چندان لابگي و چاپلوسي نمود که شیر افکن خان را یقین شد که غدرے درمیان نیست - جریده برسم استقبال راهي گشت - چون از آمدنش قطب الدین خان مطلع شد به جماعه داران معتبر گفت که هرگاه من تازیانه بردارم شما او را از هم بگذرانید - شیر افگن خان با دو کس آمده بتواضع ملاقات نمود - مردم از اطراف هجوم کردند - او گفت که این چه روش توزک است - قطب الدین خان مردم را مانع گشته تنها با او چندے قدمے

---

(۲) نسخهٔ [ج] مهرالنسا بیگم *

همراه شده گرم سخن گردید - شیر افگن خان از چهرهٔ حال نقش غدرے استنباط نموده پیشدستي نمود - گویند قطب الدین خان ازین ملاقات برغم آدمیانهٔ او ارادهٔ غدر از خاطر برآورده بود - چون دست بمنع هجوم برداشت آنها اشارهٔ معین پنداشته گرم و گیرا شدند - ناچار شیر افگن خان شمشیرے (۲) کشیده بر شکم قطب الدین خان (که بسیار مرطوبي بود) چنان زد که امعا و احشا بیرون افتاد - قطب الدین خان بهر دو دست شکم را گرفته باواز بلند گفت که این حرام نمک را نگذارند که بدر رود - ابیه خان کشمیري (که از عمدها بود و از شجاعت و جلادت بهرهٔ تمام داشت) اسپ برانگیخته زخم شمشیر بر فرق او زد - شیر افگن خان شمشیرے بسختي (۳) به ابیه خان زده کارش تمام ساخت - درینولا ملازمان قطب الدین خان از هر جانب غلو کرده بتیغ انتقام در گذرانیدند - قطب الدین خان اسپ سواره چندان ایستاد که خبر کشته شدن او رسید - احوالش متغیر شد - و غیاثا را بضبط اموال و آوردن قبائل او ببردوان رخصت کرد - و خود پالکي سواره روانه گردید - لختي راه نوردیده بود که درگذشت - نعش او را به فتحپور سیکري نقل کردند - در سنه (١٠١٦) یکهزار و شانزده هجري سال دوم جهانگیري این سانحه واقع شد *

(۲) نسخهٔ [ب] شمشیره (۳) نسخهٔ [ا] سیخکي

قلیج خان اندجانی

از طائفهٔ جانی قربانی ست - ابًا عَن جَدٍ در خدمت سلاطین چغتا صاحب نسبت بود - خصوص جدش نزد سلطان حسین میرزای بایقرا رتبهٔ عمده داشت - و او در خدمت عرش آشیانی بمزید قرب و اعتبار اختصاص گرفت - عرش آشیانی در سال هفدهم سنه (٩٨٠) نهصد و هشتاد بتسخیر قلعهٔ آهنی بنیاد (٢) سورت توجه صرف نمود - [این قلعه بر ساحل دریای تبتی ست قریب بدریای شور - دو طرف آن آب محیط گشته و از دو جانب دیگر خندقی عمیق بآب رسیده - صفر آقا مخاطب بخداوند خان غلام ترک سلطان محمود گجراتی در سنه (٩٤٧) نهصد و چهل و هفت بنا نمود * ع *

* سد بود بر سینه و جان فرنگی این بنای *

تاریخ است -] عرش آشیانی در محاصرهٔ یکماه و هفده روز بدست آورد - و قلیج خان بحراست و صیانت آن دژ عالی اساس نامزد گردید - و در انجام سال بیست و سیوم از حضور بصوبهٔ گجرات دستوری یافت که بیاوری کارپردازان (٣) آن ناحیه همت گماشته بآبادی اقطاع خود بیفزاید - و در سال بیست و پنجم پس از کشته شدن شاه منصور دیوان انتظام مهم وزارت بدو مفوض گشت - و درسال بیست و هشتم (چون شورش

(٢) نسخهٔ [ج] آهنین بنیاد (٣) نسخهٔ [ج] در سال *

سلطان مظفر گجراتي در ديار گجرات برخاست - و شكست فاحش بر شهاب الدين احمد خان و اعتماد خان افتاد) از پيشگاه خلافت ميرزا خان و قليچ خان تعين گشتند بقرار آن كه نخستين از راه راست رفته بمالش فتنه پردازان پردازد - و دومين تيولداران مالوه را گرفته درآن مملكت فسيحه درآيد - چنانچه قليچ خان مدتها در بندوبست آن الكهٔ وسيع بسر برد - و در سال سي و چهارم سركار سنبهل بجاگير او مقرر گشت - و هنگام نهضت كشمير بهمرهي راجه بهگونت داس و راجه تودرمل دستوري اقامت دار السلطنة لاهور يافت كه باستصواب همديگر مهمات ملكي سرانجام دهند - و پس از درگذشتن راجه تودرمل مدتے بسرانجام ديواني علم استقلال مي افراشت - و در سال سي و نهم سنه (۱۰۰۲) هزار و دو هجري (كه قاسم خان مرزبان كابل كشته گرديد) قليچ خان بايالت آن ملك سر برافراخت - و چون روشانيان از ممر كشته شدن صوبه دار سرتابي پيش گرفته بودند قليچ خان به تيراه در آمد : اما از كم آزوقگي زود بكابل برگرديد - و ازين جهت (كه زبابي ملك را بشايستگي روبراه نكرد) معزول شد - و در سال چهل و دوم سنه (۱۰۰۵) هزار و پنج شاهزاده سلطان دانيال را بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار بر نواخته باقطاع صوبهٔ الهآباد رخصت كردند - قليچ خان (كه دخت

او بشرف ازدواج شاهزاده سعادت اندوخت) بمنصب چهار هزار و پانصدي سر بر افراخته باتالیقی شاهزاده چهرهٔ افتخار افروخت - و در سال چهل و سیوم از خدمت شاهزاده سرگران شده بحضور رسید *

و در سال چهل و چهارم چون رایات پادشاهي بعزیمت خاندیس باهتزاز آمد پاسبانی دار الخلافة آگره بدو تفویض یافت - و پس از مراجعت عرش آشیاني از آسیر سال چهل و ششم (چون در پنجاب بزرگ امیرے نبود) قلیج خان بدارائی آن دیار رخصت یافت - او مرزبانی کابل نیز درخواست - پذیرفته آمد - و در سر آغاز جلوس جهانگیري بصوبه‌داری گجرات مامور گشت - و در سال دوم سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده باز بصوبه داری پنجاب اختصاص گرفت - و در سال ششم چون لاهور بتیول مرتضی خان شیخ فرید قرار یافت قلیج خان بحضور رسید - و از تغیر خاندوران بنظم کابل و استیصال احداد روشاني و ضبط افغانستان تعین گردید - سنه فوتش از تعداد حروف اَلمَوتُ جِسْرٌ یُوصِلُ الحَبِیبَ اِلَی الحَبِیبِ ظاهر مي شود - قلیج خان صلاح و تقوی بسیار داشت و در تسنن متعصب بود - و همیشه بدرس علوم و افادهٔ طلاب اشتغال مي نمود - گویند در صوبه داری لاهور یکپاس بدرس فقه و تفسیر و حدیث در مدرسه قیام مي ورزید - و باقصی غایت در

ترويج علوم شرعيه مي‌كوشيد - مردم آنجا باميد روشناسي و انجاح مطالب غلوي تام بتحصيل علم كردند - قليج خان طبع موزون داشت - الفتي تخلص مي‌كرد - اين رباعي ازوست

* رباعي *

* عاشق هوس وصال در سر دارد *
* صوفي زرقي ز خرقه در بر دارد *
* من بندهٔ آنكسم كه فارغ ز همه *
* دائم دل گرم ديدهٔ (٢) تر دارد *

گويند آخرها (كه حسب الطلب عرش آشياني در شش روز از لاهور باگره رسيد) دران هنگام ابتداى پيش‌آمد خواجه ابوالحسن تربتي بود - روزے خواجه عرض كرد كه دامن جامهٔ حضرت از دو سر يصاف مي‌شود و دامن جامهٔ من از يكے و چه قدر گشاد و كلان است - قليج خان گفت خواجه زير دامن تو چند كل و كور اند و زير دامن حضرت عالمے ست - دامن دولت ايشان گشاد باد - سهل كفايتے ست *

در ذخيرة الخوانين آورده كه از محمد سعيد پسر ميرم قليج برادر زادهٔ قليج خان (كه در صدق و صلاح و راستي و درستي بےهمتاى روزگار بود - و از قصوى اتقا و غايت اهتمام بترويج دين متين مجتهد وقتش مي شمردند) شنيدم كه

---

(٢) نسخهٔ [ج] و ديدهٔ تره

میگفت در سال هزارم (که جونپور درجاگیر قلیج خان مقرر شد) خان مذکور عمارتے طرح انداخت - اتفاقاً در حفر بنیاد کاسهٔ گنبدے از کچ ظاهر شد - بحضور من قلیج خان تا ده روز از صبح تا شام با جمیع اشراف و اعیان آن بلده درانجا مي‌گذرانید تا گنبذ درست نمایان گردید - قفل یک منی (که بر دروازهٔ آهنی او زده بودند) قلیج خان شکسته با جم غفیر بگنبذ در آمد - شخصے چال ریش گندم گون مستقبل قبله بطور جوگیان آسن زده نشسته - از صداي فتح الباب و شور مردم سر برداشته بزبان هندي پرسید - که اوتار راجه رامچند شد - گفتند شد - گفت سیتا را (که راون برده) بدست رامچند افتاد - گفتند افتاد - گفت اوتار کشن در متهرا واقع شد - گفتند چهار هزار سال است که آمد و گذشت - گفت ظهور محمد خاتم انبیا در عرب شد - گفتند هزار سال است که از عالم رحلت کرده و بدین او جمیع ادیان باطل گشته - گفت آب گنگ جاري ست - گفتند آبروبخش عالم است - گفت مرا بر آرید - قلیج خان هفت خرگاه متصل هم برپا کرد و هر روز در یکے نقل مکان مي‌نمود - روز هشتم بیرون بر آمد - بروش اهل اسلام نماز مي‌گذارد - و در خواب و خور برنگ مردم دیگر بود - شش ماه زیست - تکلم با کسے نکرد - اگرچه در قدرت آباد آلهي امثال این حکایات و زیاده بران مستبعد

نيست - بلكه او سبحانه بر ايقاع نوادر قادر است اما اين نقل نه از محالات عادي ست كه كسے آن را نسبت بندرت دهد بل از ممتنعات عقلي ست - اما چون راوي خالي از وثوق نبود ثبت افتاد - قليچ خان صاحب قبيلة بود - اكثرے بمرتبة امارت رسيدند - از پسرانش ميرزا سيف الله و ميرزا چين قليچ در عهد عرش آشياني بمناصب مناسب امتياز داشتند - احوال ميرزا چين قليچ علحدة بقلم آمد *

* قاسم خان مير ابو القاسم نمكين *

از سادات حسيني هرويست - ابتدا نوكر ميرزا محمد حكيم بود - بياوري طالع در ملازمان عرش آشياني انسلاك گرفت - چون در بهيره و خوشاب جاگير يافت بنابر قرب نمكسار ركابي و پياله از نمك طيار كرده پيشكش فرستاد - به نمكين ملقب گرديد - [نمكسار كوهے ست بدرازي بيست كروه مضاف صوبة پنجاب در دوآبة سندة ساگر (كه مابين بهت و سندة بدين نام موسوم است) - ازان پارچهاے نمك بريدة جدا سازند و برداشته بكنار آرند - و آنچه حاصل شود سه حصه از كنندگان و يك حصه دستمزد بر آرندگان - سوداگر از نيم دام تا دو دام منى خريدة بدور دستها برد - و در هفدة من يك روپيه بسركار دهد -] هنر پيشگان ازان سنگ طبق و سرپوش و اقسام ظروف بر تراشند - مير در پيشگاه اكبري قرب و منزلتے داشت (٢) - در جنگ داؤد

(٢) نسخة [ج] داشتے •

خان کوراني زنجير طلاي فيل از خانه‌اش برآمد - در رتبهٔ انحطاطي واقع شد *

سال سي و دوم (که افغانان سواد و بجور و تيراه با اهل و عيال خود بحضور آمدند عرش آشياني مير را کروري و فوجدار آنجا کرده نصف سرداران (۲) آن قوم را در رکاب نگاهداشته ديگران را بهمراهئ مير رخصت فرمود - تا سال چهلم بمنصب هفصدي رسيده - سال چهل و سيوم سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت بحکومت بهکر سر برافراخته دستوري تعلقه يافت - مسجد عالي قدبهٔ سکهر (۳) اساس گذاشتهٔ اوست - چون با رعايا و سکنهٔ آنجا بدسلوکي و ناهنجاري پيش گرفت باستغاثهٔ آنها معزول گرديد - گويند چون بحضور رسيد ستم کشان بقاضي عبدالحي قاضي اردو بيداد بردند - او طلب عدالتخانه نمود - مير حاضر نشد - قاضي بعرش آشياني وا نمود که مير اطاعت حکم شرع و فرمان‌برداري حضرت نکرد - حکم شد که بپاي فيل بسته تشهير نمايند - مير آگاهي يافته باستصواب شيخ معروف صدر بهکر (که حاضر بود) جميع داد خواهان را بزر راضي ساخته همان روز روانهٔ بهکر نمود - و پگاه بدربار شتافته بعرض رسانيد که قاضي خلاف واقع ظاهر کرد - نه کسے از مردم بهکر فريادي‌ست و نه مرا بعدالتخانه طلب کرده اند - چون از قاضي استفسار شد او هرچند باحضار

(۲) نسخهٔ [۱] سروران - (۳) نسخهٔ [ج] سکهرا *

ستم رسیدگان دست و پائی زد کسی پیدا نگشت - ازان روز قرار یافت که قاضی چهرهٔ مستغیث نوشته به پیشگاه پادشاهی ایستاده نماید - و پس ازان میر باضافهٔ منصب و خطاب خانی سرفرازی یافته به تیولداری گجرات مامور شد *

چون سال اول جهانگیری سلطان خسرو بغی ورزیده از شیخ فرید بخاری شکست خورده بحال تباه سرگردان بادیهٔ حیرت و هیمان شد که بکدام جانب رخت ادبار کشد - جمعی از افغانان (که رفیق طریق عصیان شده بودند) گفتند که از ولایت میان دوآب تاخت و تاراج کنان سری بدارالخلافة باید کشید اگر کاری از پیش رفت بهتر و الا بدیار شرقیه باید شتافت که ملکی وسیع است - حسن بیگ بدخشی گفت که این کنگاش غلط است - شما را بجانب کابل باید رفت - چون خسرو عنان اختیار بدست او داده بود صوابدید او مرجح پنداشته یکران عزیمت بدان طرف راند - ازانجا (که فرامین به ممالک رفته بود که تیولداران و کروریان از حدود متعلقهٔ خویش خبردار باشند - هرجا او ظاهر شود درگرفتن او سعی بکار برند - لاجرم در گذرها احتیاط بسیار میشد - خسرو با حسن بیگ و چند کس دیگر خواست از دریای چناب بگذرد - بگذر سودهره (۲) رفته وقت شب بتفحص کشتی

(۲) در بعضی [نسخه] سودهیره ■

مي‌گشت - یک کشتي بے ملاح بدست افتاد - ناگاه کشتی دیگر بر هیمه و کاه هم رسید - حسن بیگ ملاحان آن کشتي را خواست بزور کشیده بر کشتیٔ خالي آورد - شور و غوغا برخاست - چودهری سودهره مطلع شده بکنار آب رفت - و ملاحان را از گذرانیدن مانع آمد تا آنکه سپیدهٔ صبح دمید - میر ابوالقاسم نمکین از گجرات با منصبدارانے (که درانحدود بودند) رفته آن غریق بحر بے راهه روي را بقصبه آورده نظربند نمود - و این حسن خدمت (۲) در پیشگاه خلافت باعث مجری گشته از اصل و اضافه به منصب سه هزاري ترقي نمود - و بار دیگر بایالت بهکر نامزد شد - میر آنرا وطن قرار داده بر کوهچهٔ (که مشرف قلعهٔ بهکر است جنوب رویه جانب قصبهٔ لوهري متصل دریای پنجاب مشهور به چهارمانري گور خانهٔ خود ساخته صفهٔ صفا نام گذاشت - (در شبهاي ماهتاب بے نظیر عالم است) و همانجا مدفون گشت - گویند اشتها بسیار داشت (هزار انبه و هزار سیب شکري و دو خربزهٔ یک یک مني مي‌خورد - کثیرالاولاد بود - بیست و دو پسر داشت - ازان جمله میر ابوالبقای امیر خان جدا مذکور گشته - و میرزا کشمیري در فترات سلطان خسرو آلت رجولیت او را حسب الحکم بریدند - و میرزا حسام الدین

---

(۲) نسخهٔ [ب] واین خدمت •

ترقي کرده در جواني در گذشت - و ميرزا يدالله منصب نداشت - نوکر خانجهان اودي بود *

* قاسم خان *

پسر مير مراد جويني ست - در سوالف ايام جوين داخل ولايت بيهق بود (که بلدهٔ آن سبزوار است) و اکنون الکهٔ ايست سر خود بکثرت اشجار و انهار ممتاز - و مردم نيک ازانجا بسيار بر خاسته اند - مثل شيخ سعدالدين حموي و امام الحرمين ابو المعالي و خواجه شمس الدين صاحب ديوان - مير مراد نيز از اکابر سادات آنجا است - در دکن بسيار مانده بدکني شهرت گرفت - بمزيت شجاعت و پردلي امتياز داشته - در فنون تير اندازي او را صاحب قبضه مي‌دانستند (۲) - عرش آشياني بجهت تعليم سلطان خرم مقرر فرمود - سال چهل و ششم اکبري در بخشيگري لاهور در گذشت *

قاسم خان شعر را متين مي‌گفت - و عبارت مربوط مي‌نوشت - ابتدا در بنگاله در صوبه داري اسلام خان چشتي فاروقي خزانچيِ آنصوبه بود (۳) - اسلام خان در تربيت او و برادرش هاشم خان توجه تام مبذول داشته - بيمن دستگيري امير کريم الشيم رشدے بهم رسانيد - پس ازان که منيجه بيگم (۴)

---

(۲) نسخهٔ [ب] ميداشتند - (۳) نسخهٔ [ب] شد (۴) نسخهٔ [ب ج] مينچه بيگم

همشیرۀ نور جهان باو منسوب شد ترقي کرده بوالا پایه امارت
بر آمد - و صاحب طبل و علم گردید - ظرفاتی دربار قاسم خان
منیجه مي‌گفتند - در خدمت جنت مکاني طرف مصاحبت
نیز پیدا کرد - روزے پادشاه آب خاصه طلبید بسکه پیالۀ
گلي نازک بود - تاب حرکت آب نیاورده شکست (۳) - پادشاه
بقاسم خان نگاهے کرده فرمود			* ع *

* کاسه نازک بود آب آرام نتوانست کرد *

او فوراً پیش مصرع رساند			* ع *

* دید حالم را و چشمش ضبط اشک خود نکرد *

در اواخر عهد آن پادشاه عالیجاه بنظم صوبۀ آگره و صیانت
قلعه و خزاین آنجا مي‌پرداخت - هنگامے [که جنت مکاني
شنقار شد و شاهجهان براي جلوس از جنیر دکن عازم
دار الخلافة گشت و ساحت باغ دهره (که بانتساب نور الدین
محمد جهانگیر بنور منزل موسوم است) مخیم اقبال گردید]
قاسم خان احراز ملازمت نموده مطرح عنایات پادشاهي شد - و
در سال اول بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار اختصاص یافته
از تغیر فدائي خان بنظم صوبۀ بنگاله سر افتخار بر افراخت -
اعلی حضرت قبل از جلوس بدان دیار نهضت فرموده از
شقاوت پژوهي فرنگیان بندر هوگلي آگهي یافته بود که پرگنات

(۳) نسخۀ [ج] نیاورد و شکست *

اطراف را اجاره گرفته رعایای آن موضع را بعنف و ستم و
جمعی را بتطمیع نصرانی ساخته بفرنگ می‌فرستند - بلکه در
پرگنات غیر اجاره نیز این عمل شنیع می‌نمایند [و آن بندرے
است نو احداث - خورے از دریای شور جدا شده قریب بیست
کروه براج محل آمده - و آب گنگ از راج محل پیش گذشته
بآن می پیوندد - و از مکان اتصال جانب راست بمسافت رابع
کروه بر کنار خلیج گنگ بندر ساتگانون واقع است - در زمان
سلاطین سابق بنگاله جمعی از سوداگران فرنگ (که سکان
سرندیپ بودند) بدانجا آمد و شد داشته بیک کروهی بندر
مذکور بر کنار خور ببهانۀ آن (که جائی جهت بیع و شرا
ضرور است) بدستور بنگالیان خانۀ چند ساختند - و بمرور ایام از
بے‌پروائی حکام آن ولایت فرنگی بسیار فراهم آمده معمورۀ عظیم
بروی کار آمد - یک جانب دریای شور و سه طرف دیگر را
خندق کنده آب خور انداختند و بتوپ و تفنگ استحکام داده
به بندر هوگلی نامزد کردند - و آمد و شد جهازات فرنگ بدانجا
قرار یافت - و بندر ساتگانون رو بکساد نهاد] لهذا وقت
رخصت بقاسم خان اشاره رفت که از دیرباز هدم معابد ضلالت
معاهد نصارای این بندر مکنون ضمیر است - پس از نظم مهام
ضروریۀ آن صوبه در بر انگندن بنیان این طائفۀ تباه کیش
مساعی جمیله بکار برد - قاسم خان در سال چهارم عنایت الله

پسر خود را با الهٰ یار خان (که در حقیقت سردار او بود)
و جمعی از منصبداران بدان صوب رخصت نمود - مبادا (٢) آن
گروه خبر یافته و بکشتي در آمده ازین مهلکه بدر زنند - شهرت
داد که بتاخت و تاراج هجلي میروند - و برخی را با نواره
تعین کرد که سر راه آنها را به بندند - فوجدارها یک دفعه
بیلغار شتافته هوگلي را محاصره نمودند - و قریب (٣) سه و نیم
ماه کشید - فرنگیان گاهی بجنگ و جدال میپرداختند و گاهی
بانتظار کمک فرنگ در صلح زده بلیت و لعل مي گذرانیدند -
مجاهدان در پیش خندق کلیسیا (٤) (که عرض و عمق کم داشته)
چرها زده آب دزدیدند - و نقب ببارت انباشته آتش زدند -
آن عمارت با بسیارے از ضلالت کیشان بآسمان پوید - بهادران
یورش نموده مفتوح ساختند - از آغاز تا انجام ده (٥) هزار مرد
و زن فرنگي بتقل رسید - و چهار هزار و چهار صد کس اسیر
گردید - و قریب ده هزار کس (٦) از رعایا (که در قید آنها بودند)
رهائي یافتند (٧) - و هزار کس از اهل اسلام بدرجهٔ شهادت رسیدند -
و پس ازین فتح سه روز گذشته بود که قاسم خان در سنه
(١٠٤١) یکهزار و چهل و یک هجري باجل طبیعي بساط

---

(٢) نسخهٔ (ب) که مبادا بران گروه - (٣) نسخهٔ [ج] قریب سه و نیم ماه
(٤) نسخهٔ [ب] کلیان - (٥) نسخهٔ [ج] دو هزار - (٦) نسخهٔ [ج]
ده هزار از رعایا - (٧) نسخهٔ [ب] رسید *

هستي در نورديد - صاحب ديوان و منشآت است - كريم الطبع شعرا درست بود - اين دو بيت مشهور ازوست * قطعه *

* بعد ازين در عوض اشک دل آيد بيرون *
* آب چون كم شود از چشمه گل آيد بيرون *
* عشقت آمد پي دل بردن و در سينه نيافت *
* دزد از خانهٔ مفلس خجل آيد بيرون *

مسجد جامع آگره در بازار اتكه خان بناي آن مرحوم است *

* قبچاق خان امان بيگ شقاول *

ريش سفيد الوس قبچاق حوالئ بلخ بوده - چون سال بيستم شاهجهاني آن بلده مضرب عساكر هندوستان گرديد (۲) و والئ آنجا نذر محمد خان از كم فكري و كوتاه نظري توهم بخود راه داده آوارگئ دشت غربت برگزيد مشار اليه ازو جدا (۳) شده ميان جيچكتو و مارو چاق رحل اقامت انداخته روزگار مي گذرانيد - بهادر خان روهيله و اصالت خان مير بخشي (كه كار فرمائئ آن ناحيه از پيشگاه سلطنت براي ايشان آنها تفويض يافته بود) بارشاد پادشاهي استمالت نامهٔ بمشار اليه فرستاده در اختيار دولت خواهي ترغيب نمودند - او به اقتضاي درست انديشي و سعادت منشي پذيراي انقياد گرديده خود را ببلخ رسانيد - كارپردازان بعطاي شصت هزار شاهي از سركار

(۲) نسخهٔ [ب] كوتاه انديشي * (۳) نسخهٔ [ج] چيچكتو و مارچاق

والا و تجویز منصب دو هزاری هزار سوار خوشدل و خورسند ساختند - موصی الیه متعلقان را در بلخ گذاشته برخصت سرداران بصوب گذروان شتافت - تا اویماق خود را فراهم آورده (۲) بعضی احشام دیگر را (که سر بفساد برداشته اند) امیدوار عواطف خسروانی نموده با خود متفق گرداند - از حضور نیز بنوازش منصب تجویزی مورد التفات گشته خطاب قبچاق خانی ضمیمهٔ آن گردید - و اخته از محال جیجکتو و میمنه و غرجستان و گذروان و خاریاب و خیراب (۳) در تیول او تن شد - پس ازان (که ولایات بلخ و بدخشان بنذر محمد خان وا گذاشتند) رستم خان صاحب صوبهٔ اندخود براه درساج (که از توابع گذروان است) روانهٔ هندوستان شد - او با خان مذکور پیوسته براه یکه اولنگ چون چند منزلے نوردید کدخدایان اویماق او از عقب رسیده ظاهر ساختند که ما همه دل از اوزبکیه برداشته کمر همت بهوا خواهي و خدمت گذاری این دولت بسته‌ایم - اما چندے توقف بجهت سامان سفر ضرور است - چون بر رستم خان ظاهر شد که الوس خان مذکور را سامان آن نیست که در زمستان همراهي نماید و توقف او تا اوائل بهار لازم است پنجهزار روپیه بطریق مدد خرج از سرکار والا بوی داده مرخص ساخت - او زمستان را در چارحد که بحدود قندهار

(۲) نسخهٔ [ا] سرروران * (۳) نسخهٔ [ج] فارياب و چتراب -

پیوسته است گذرانیده بعد از انقضای آن در سال بیست و دوم براه خواجه اوجین[۲] بقندهار رسید - و از بارگاه خلافت بارسال منشور طلب و انعام پنجاه هزار روپیه نقد از خزانهٔ قندهار مفتخر و مباهي گردید - چون دران ایام خبر آمدن شاه عباس ثاني بر سر قندهار محقق بود او از کار طلبي بقلعه‌دار ظاهر ساخت که تا انجام این کار شریک اولیای دولت قاهره باشم - او مغتنم دانسته بصد دل منت پذیر گردید - هنوز یک ماه نگذشته بود که شاه ایران بقندهار آمده محاصره نمود - از طرفین[۳] آتش قتال مشتعل گردید - تا آنکه شادي خان اوزبک (که از تعیناتیان قلعه بود و درین هنگامه محافظت دروازهٔ ویس قرن بعهده اش واگذاشته بودند) از غردلي و بیجگري با غنیم همداستان شده قبچاق خان را (که امارات[۴] اخلاص او پیدا بود و خواهش دریافت سعادت آستان بوس پادشاهي بسیار داشت) از راه برد - اگرچه بطیب خاطر دل نهاد این کار نکوهیده نبود - اما رفقای او (که عیال همراه داشتند) از بیم تلف مال و جان و ناموس اظهار آسیمه سري نموده او را بوضع او نگذاشتند - ناگزیر بآن نمک‌حرام اتفاق نمود - چنانچه در احوال شادیخان رتمزدهٔ خامهٔ سوانح طراز شده که دروازهٔ ویس قرن را

---

(۲) نسخهٔ [ج] اوچین * (۳) نسخهٔ [ا ب] و از طرفین - (۴) نسخهٔ [ب ج] امارت *

بقزلباش بازگذاشته با قبچاق خان نزد شاه ایران رفته ملازمت نمود - چون روی بازگشت بهندوستان نداشت همانجا ماند - مآل حال او معلوم نیست که بکجا انجامید *

قزلباش خان افشار

پور طهماسپ بیگ بن قادر آقاست که چندے وکالت شاه اسمعیل صفوي دارای ایران داشت - او براه دریا عزیمت هندوستان نموده وارد بیجاپور گردید - ابراهیم عادل خان او را باعتماد خان مخاطب گردانیده سردار فوج ساخت - سال پنجم جلوس فردوس آشیاني دولت ملازمت دریافته بمنصب دو هزاری هزار سوار و خطاب قزلباش خان و انعام بیست هزار روپیه نقد سر عزت برافراخت - و سال ششم همراه شاهزاده شجاع بتسخیر پرندا مضاف دکن دستوري پذیرفت - و پس از وصول بنواحیٔ برهانپور (چون شاهزاده خانزمان را بطریق منقلا روانه ساخته خود نیز نهضت بسمت مقصود نمود) او را با هزار سوار در شاه گدهه بنابر حفاظت راه گذاشت - و پس ازان (که سال نهم ملک دکن مضرب خیام خسروي شد و سه فوج بسرکردگی سه عمده بنابر گوشمال ساهو بهونسله و تخریب ملک عادلخانیه تعیین یافت) او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سر مباهات افراشته به همراهیٔ خاندوران مخصوص گشت - و سال دهم از اصل

و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار کام دل برگرفته به
تهانه داری پاتهری مضاف برار افتخار پذیرفت - و سال سیزدهم
باضافهٔ هزار سوار و حراست قلعهٔ احمدنگر از تغیر سید مرتضی
خان اختصاص گرفت - و سال پانزدهم بعنایت نقاره بلند آوازه
گشت - و سال هجدهم بالتماس خان دوران پانصد سوار از
تابینان او دو اسپه سه اسپه مقرر شد - و سال بیست و دوم
مطابق سنه (۱۰۵۸) هزار و پنجاه و هشت هجری در احمدنگر
لباس زندگي را بر کند - صاحب صلابت ظاهري بود - با
ستوده منشي و نیکو باطني از رسائی دانش بامور دنیا بسیار
میرسید - بے رهنمونی دیگرے کارها را حسن انجام میداد - در
اوضاع معاش تکلف بکار مي‌بود - وفور طعام بسیار داشت - بیشتر
نوکرانش اهل ایران بودند - همه بیش‌قرار - ازینجهت مداخلش
بخرج او وفا نمي‌کرد - مدیون مي‌بود - پس از فوت او
خلف ارشدش ایرج خان دوش ذمهٔ پدر را از گرانبار قرض
سبک گردانید - پسر کلانش میرزا نجف علي ولایت زا بود -
تازه از ایران رسیده - چون پدر در گذشت از اصل و اضافه
بمنصب هزاري ذات و سوار و فوجداری بالاپور برار سر برافراخت
و در سال بیست و دهم در قلعه داری ظفرنگر بالاگهات برار
ایام زندگاني بانجام رسانید - و ایرج خان (که سرآمد اخلاف
قزلباش خان است) با چهار برادر دیگر هندوستان زا اند - از

یک بطن خان مذکور - پس از فوت پدر بمنصب هزار و پانصدي
ذات و خطاب خاني سر برافراخته بحفاظت احمد نگر بجای
پدر مقرر گشت - و میرزا رستم بفوجداري سنگمنير (۲) وانز
شد - در عهد عالمگیري بخطاب غضنفر خان سرفراز شد -
و میرزا بهرام بتهانه داري ديولگانون مضاف بالاگهات برار
مقرر بود - بیمن رفاقت عالمگیري بخطاب پدر سر برافراخت -
دیگر میرزا هاشم که از علم و حسن خط بهره داشت - و
دیگر محمد رضا است که خرد سال بود - و از خویشان
قزلباش خان یکی میرزا سکندر بیگ است ولد سلطان بایسنغر
(که پسر عم خان مذکور میشد) - از جانب شاه عباس صفوي
قلعه دار مقازیرو بود (که در سرحد ایران واقع شده) -
در عهد شاه صفي بساخت با رومیان تهمت زده گردید -
و ناحق خونش ریخته شد - پسر کلانش (که باسیری زم
رفته بود) در سلک ملازمان خوندکار منسلک گشت - و سکندر
بیگ بدیار دکن افتاده بمنصب پادشاهي رسید - دیگرے
میرزا ویس بیگ است که در تعیناتیان دکن منتظم بود - چون
این خانواده مدتها در دیار دکن صاحب نام و نشان بوده اند
لختے حالات بجای خویش نیز تحریر یافته *

---

(۲) نسخهٔ [ب] سنکمیز *

* قزاق خان باقي بيگ اوزبک *

برادر خسرو ولي اوزبک است که از امرای جهانگيري بود - چون او در ۱۰۲۴ رانا باجل طبيعي درگذشت باقي بيگ ترک نوکري و منصب نموده عزيمت حجاز وجه همت ساخت - جنت مکاني بر منصب و اعتبارش افزوده بالطاف پادشاهانه ازان غم و اندوه بر آورد - و مدتها در تيولداری جالور گذرانيد - و دران ناحيه بمردانگي و جرأت نام بر آورد - و در آبادکاري و عمل گذاري صاحب سليقه بود - در سال ۱۰۴۲ شاه جهاني بهمراهیٔ خان دوران بهادر در تعاقب ججهار (۲) سنگهه بنديله نيکو پرستاريها بتقديم رسانيد - و از پيشگاه خلافت و جهانباني بخطاب قزاق خان و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي ذات هشتصد سوار نوازش يافت - و پستر بفوجداری سيوستان شتافته درانجا با قوم هيمچه (۳) وغيره سرکشان آويزشهای شگرف و نبردهای سترگ نموده دران سرزمين علم تسلط و استيلا بر افراشت - و بمنصب دو هزاری دو هزار سوار رسيد - و در صاحب صوبگیٔ محمد اورنگ زيب بهادر تعين گجرات گرديد - چون اخراجاتش بسيار افزوده بود و حاصل جاگير کمتر از دست سپاه تعبها کشيد - و در حکومت اسلام خان مشهدي تعين دکن شد - و به تهانه‌داري و

---

(۲) نسخهٔ [ب] ججهار - (۳) هيمچه *

جاگیرداری پتهري مامور گشت - و آن پرگنه را از قرار واقع آباد ساخت - و بقدرے رفاه و آسودگي بحالش رو آورد - همواره آرزوی حج برگذاردے - در سال بیست و چهارم سنه (۱۰٦۱) هزار و شصت و یکم هجري باجل موعود در گذشت - و در پتهري (۲) مدفون گشت - گویند بسیار خوش نقل بود و اهلیت و مروتے هم داشت - دو پسر خرد سال گذاشته - از سرکار پادشاهي یومیه بآنها مقرر شده بود - گویند والده او بسن صد و بیست سالگي ایستاده نماز مي‌خواند - و خوراکش یخني بود - بمرتبهٔ بپسر محبت داشت که هرگاه بدربار میرفت بے تاب و بے شعور مي‌گشت - پس از فوتش از سخت جاني چند سال دیگر زنده ماند ■

قاضي محمد اسلم

از اولاد مولانا خواجه کوهي ست - مولدش بلدهٔ فاخرهٔ هرات و در دار الملک کابل توطن گزید - در مبادی سلطنت جنت مکاني بدار السلطنت لاهور آمده در خدمت شیخ بهلول (که از مشاهیر علمای آنجاست) تلمذ نمود - و پس از اکتساب علوم رسمي باکبرآباد رفته باریاب ملازمت جنت مکاني گردید - و نسبت قرابتے (که بمولانا میر کلان محدث داشت) مطرح عواطف خسرواني گشته بمنصب قضای کابل امتیاز یافت -

(۲) نسخهٔ [ب] در پتهوري *

مولانای مذکور نواسهٔ مولانا خواجه کوهي ست - علم حدیث را از خدمت سید میرک شاه ولد میر جمال الدین محدث سند نمود - چون وارد هندوستان گشت عرش آشیاني را با او اعتقاد و اخلاص (۲) بهم رسید - بتعلیم جنت مکاني اختیار فرمود - و مردم بسیارے ازو علم حدیث فرا گرفتند - در آگره برحمت حق پیوست *

و چون قاضي محمد اسلم (۳) مدتها بخدمت ماموره قیام نمود و بتدین و تورع اشتهار یافت بطلب جهانگیري بحضور رسیده بقضای اردوی معلی مامور گشت - و اعلی حضرت پس از جلوس خویش آن کار عظیم القدر را برو بحال داشته از کمال الطاف بمنصب هزاري برنواخت - و در سال شانزدهم او را بزر کشیده ششهزار و پانصد روپیه همسنگش بوي مرحمت گردید - و او قریب سي سال بدین امر پرداخت - و در سال بیست و چهارم سنه (۱۰۶۰) هزار و شصت هجري روزے در اثنای گذشتن اسپان معتاد از نظر پادشاهي رایضي اسپ بجولان در آورد - چون بقاضي نزدیک رسید از استیلاي واهمه پایش بدر رفت و بر زمین افتاد - چنانچه قریب چهار ماه صاحب فراش بود - پس ازان (که آزارش تخفیف یافت از

(۲) نسخهٔ [ب] اخلاص - (۳) نسخهٔ [ج] قاضي اسلم و نسخهٔ [ب] قاضي محمد سلیم *

پیشگاه خلافت برفتن مکه و بردن متاع باب عرب و قسمت آن در حرمین شریفین مکلف گردید - توفیق احراز این سعادت نیافت و بعد از لنگ تمسک جستهٔ التماس رخصت کابل نمود - دستوری یافت - و سیورغال کابل و جز آن (که زیاده بر ده هزار روپیه حاصل دارد و باوجود منصب بطریق انعام داشت) بدستور سابق بروی مسلم ماند - و درانجا در آغاز سنه (۱۰۶۱) هزار و شصت و یک در گذشت ■

گویند در مذهب خود سخت(۲) تعصب و تصلب داشت چنین شهرت دارد که او در کابل نسخهٔ کلینی را (که از کتب اربعهٔ حدیث مذهب امامیه است در آتش انداخته بود - خلف ارشد او میر محمد زاهد - مشهور است که در اکثر علوم سیما در کلام و حکمت از همسران گذرانیده سرآمد علمای وقت گردید - حواشی مفیده بر شرح مواقف و دیگر کتب درسیه تحریر نموده - افکار صحیح و خیالات بلندش ازان نسخ بر اهل فطرت و ذکا ظاهر می‌گردد - و بسیارے از طلبه بمیامن صحبت و تربیت او از حضیض شاگردی باوج استادی صعود نمودند - در سال بیستم و هشتم شاهجهانی بخدمت واقعه نویسی کابل نوازش یافت - و در سال هشتم عالمگیری از انتقال قادر خان بخدمت احتساب اردوی پادشاهی اعزاز

(۲) نسخهٔ [ب] سخت تعصب بود و تصلب داشت ■

اندوخت - و پس ازان بخدمت صدارت کابل (که وطن مالوف اوست) مرخص گردید - پسرش محمد اسلم خان است که پایهٔ دولت از پدر و جد برتر افراخته صاحب امارت گردید - احوالش علیحده مرقوم خامهٔ اخبار طراز شده ■

قلیج خان تورانی

در عنفوان حال ملازم عبد الله خان زخمی و داخل دنگل نشینان او بود - پس ازان بیاوری طالع در ایام شاهزادگی ملازم پادشاهزادهٔ ولی عهد شاهجهان گردید - و هنگام انتهاض الویهٔ شاهی بقصد بنگاله در مرز بوم (۲) تلنگانه برادر کلانش خان قلی بهادر (که در منصب و رتبه عمده تر ازو بود) در جنگ میرزا محمد پسر افضل خان (که از رکاب شاهی جدائی گزیده به بیجاپور میرفت) مراتب جانفشانی و جانستانی بجا آورد (۳) - و خود را با حریف بشهرستان (۴) عدم رسانید - قلیج خان در جمیع یساق و معارک متمسک فتراک دولت بود - در سر آغاز جلوس بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار امتیاز یافت - و از تغیر مختار خان بصوبه داری دهلی مامور گشت - و سال دوم بحکومت آله‌آباد رخصت یافت - و در سال پنجم بنظم صوبهٔ ملتان اختصاص گرفت -

(۲) نسخه [ج] مرز و بوم - (۳) نسخهٔ [ج] بجا آوردہ - (۴) نسخهٔ [ب] بشهر عدم •

چون در سال یازدهم علي مردان خان زیک با شاه ایران راه
کور نمکي سپرده قلعهٔ قندهار را پیشکش اعلی حضرت نمود
قلیچ خان از پیشگاه سلطنت بمنصب عمدهٔ پنجهزاري سر
(۲)
بر افراخته بایالت آن الکهٔ سرحدي نامزد گردید - و مدتها
برتق و فتق مهمات آن ولایت پرداخته نظم و نسق شایسته
داد - و قلاع و حصون آن دیار را بدست آورده در قلع و قمع
سرکشان و مخالفان دقیقهٔ فرونگذاشت *

آورده اند که چون قلیچ خان بعد از تسخیر زمین
داور بتسخیر قلعهٔ بست توجه گماشت محراب خان (که
از غلامان شاه و بجسارت و جلادت سرآمد آنها بود) لوازم
قلعه داري کما ینبغي مرعي داشته باندلختن توپ و تفنگ
و استعمال آلات آتشبازي مجال درنگ نمیداد قلیچ خان
بزور بازوی پردلي و رادمردي یورش نموده پیش از همه
(۳)
خود بقلعه درآمد - و هر کس از قزلباش پاي حمیت
بجنگ افشرده بقتل رسید - محراب خان با معدودے بارک رفته
متحصن گشت - و چون نقبها بشیرحاجي زده راهے پیدا شد
محراب خان امان خواسته برآمد - قلیچ خان از مروت و مردمي
بر وفق خواهش او رخصت ایران ارزاني داشت - و در سال
سیزدهم (که ملک حمزه حاکم سیستان باغوا و اغرای عبدل

(۲) نسخهٔ [ج] مدتي - (۳) نسخهٔ [ب] جمعیت *

زمیندار قندهار جوقی فرستاده ساحت آن دیار را غبار آمای شورش ساخت) تلیچ خان جمعی را تعین نمود که بتعاقب آنها شتافته بندسه (که مدار آبادی ولایت سیستان بود) (۳) شکسته برگشتند - و عیدل را بچنگ آورده بیاسا رسانید - و چون سال چهاردهم از قندهار بحضور رسیده مجدداً حکومت ملتان یافت - و در سال هفدهم از تغیر سعید خان ظفر جنگ بصاحب صوبگی پنجاب چهرهٔ بلند رتبگي افروخت - و در مهم بلخ و بدخشان مصدر نیکو خدمتیها گشت - و چون شاهزاده مراد بخش بکابل برگشت حراست ولایت بدخشان بتجویز مدار المهامي سعدالله خان باو نامزد گردید - مکرر در تنبیه ألمانان نردهای نمایان بکار برد - و در سال بیست و سیوم بهمراهي شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بیساق قندهار تعین شد - و باتفاق رستم خان دکني در نبرد قزلباشیه از شجاعت (۲) و شهامت کارنامها بر عالمیان ظاهر ساخت - و از بارگاه خلافت از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه و نظم دار الملک کابل لوای بلند نامي برافراخت - و در سال بیست و هفتم سنه (۱۰۶۴) یکهزار و شصت و چهار هجري در تیول خود بهرهٔ متعلقهٔ دوآبهٔ سنده ساگر بساط هستي در پیچید - پسر نداشت - خنجر خان دامادش را از اصل

(۲) نسخهٔ [ب] رسانیدند - (۳) نسخهٔ [ج] شده ■

و اضافهٔ بمنصب هزار و پانصدي ذات و سوار سرافراز ساختند - و
ببازماندها درخور حال یومیه مقرر شد - گویند هزار سوار اوزبک
قمّ قرقره دار همیشه نوکرش بوده - و چنانچه نماز و روزه در
لشکرش بسیار بود قمار و لواطت و شرب و زنا نیز بافراط - لولیها
در اردوی او مدامي بودند - از لاهور تا ملتان سراها بنا کرد - و
روضهٔ منورهٔ شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا را (که بسیار
تنگ بود) خانهای اطراف از مردم خریده جای وسیع و
مطبوع ساخت - گویند در بیش منصبي و دولت همچنانچه
باید ادب عبدالله خان را مراعات میکرد - و بے مد عرضداشت
نمي‌نوشت *

قاسم خان

محمد قاسم نام نبیرهٔ قاسم خان میربحر است - او
بمیر آبي مشهور و این بمیر آتشي معروف - پدرش هاشم
خان نیز در زمان جنت مکاني صاحب صوبهٔ کشمیر بود -
مشار الیه باعتبار خانه‌زادي بدولت روشناسیِ اعلی حضرت فایز
گردید - و در سال هژدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاری
پانصد سوار و داروغگیِ توپخانه و کوتوالیِ اردوی پادشاهي
چهرهٔ عزت برافروخت - و در یساق بلخ (که آثار کار طلبي
از وجنات احوالش پرتو ظهور داد) بتجویز سعد الله خان
بهمراهیِ رستم خان فیروز جنگ باندخود شتافت - و بتقدیم

خدمات سرگرمیها نموده بخطاب معتمد خان مخاطب شد - و
چون بتقبیل آستان سلطنت ناصیهٔ بخت نور آگین ساخت
در سال بیست و یکم بمنصب دو هزاري هزار سوار سرفرازي
یافته آخته بیگي گردید - و در سال بیست و دوم باضافهٔ
پانصدي بمنصب سه هزاري و خطاب قاسم خاني بلند پایه
گشت - و در رکاب شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر با توپخانهٔ
رعب افزا بمحاصرهٔ قندهار نامزد گردید - و در سال بیست و
پنجم باضافهٔ سواران منصب و عطای نقاره امتیاز گرفت - و در
سال بیست و هشتم باضافهٔ پانصدي بمنصب چار هزاري دو هزار
و پانصد سوار نوازش یافت - و در سال بیست و نهم بانتزاع قلعهٔ
سانتور (که مرزبان سري نگر بتازگي بترمیم آن پرداخته و جمعی
از اهل فساد درانجا نگاهداشته بنهب و غارت مواضع مضافات
آن مي‌پرداخت) با چهار هزار سوار جلادت آثار تعین گشت - و
بسرعت هرچه تمامتر خود را بدانجا رسانیده در صدد
محاصره بود که مخاذیل ثبات نورزیده بآسیمه سري خانها را
آتش زده ره سپر فرار شدند - قاسم خان قلعه را خراب
گردانیده رهگراے معاودت گشت *

چون در اواخر زمان فردوس آشیاني بالکلیه کارفرمائي
و حکمراني سلطنت بدارا شکوه باز گردید برادران دیگر را
عذر خودسري بدست آمده هریک بترویج امر خود پرداخت -

مراد بخش عجول از شتاب زندگي خود را تهمت زدهٔ سلطنت
ساخته در گجرات سرير آرائي فرمود - اعلی حضرت بتجويز
دارا شکوه قاسم خان را در مبادي سي و دوم سنه (۱۰۶۸)
هزار و شصت و هشت هجري به منصب پنجهزاري پنج
هزار سوار دو اسپه سه اسپه و عطای يک لک روپيه نقد و
صوبه‌داري احمدآباد گجرات بر نواخته باتفاق مهاراجه جسونت
(که در همان ايام بصوبه داري مالوه تعين شده بود) رخصت
نمود - و قرار يافت که هر دو سردار در حوالي اوجين
اقامت ورزيده بترهيب و اندرز مراد بخش پردازند - بر تقديرے (۲)
(که او بعذرهای ناممسوع متمسک گشته بر وفق حکم حضور
دست از گجرات بر نداشته بتپولداري برار سر فرود نيارد و
در مقام استبداد و سرکشي ايستد) خان مزبور بے اهمال و
درنگ با مهاراجه بر سرش شتافته در اخراج او و استخلاص
آن ولايت سعي موفور بجا آرد - و اگر مصلحت وقت
اقتضا نمايد کومکي مهاراجه بوده بهر مهمے (که رو دهد)
قيام ورزد - پس از وصول بقرارگاه معهود و استماع
روانه شدن مراد بخش از گجرات بصوبهٔ مالوه قاسم خان
با مهاراجه بآهنگ محاربه براه بانس بوله راهي گشت -
چون سه کروه کهاچرود (۳) رسيد شاهزاده از هژده کروهي راه

(۲) نسخهٔ [ج] ايذای - (۳) نسخهٔ [ج] کانچرو در رسيد ■

(۲)
بر گردانده در هفت کروهی اوجین به برادر کلان خود محمد اورنگ زیب بهادر (که از دکن عازم حضور گشته) پیوست - مهاراجه ازین آگهي (که اصلا گمان آمدن محمد اورنگ زیب نداشت) بحیرت در شده ناچار صف آرائی بخود قرار داد - قاسم خان با ده هزار سوار بهراوایي میدان رزم پیمود - و پس ازان (که کار کشش و کوشش بالا گرفت) جمعی از مشهوران راجپوتیه یکبار جلو انداخته بجنگ و ستیز از توپخانهٔ عالمگیري گذشته بر هراولش تاختند - ازان جانب قول اول بهراول پیوسته با طرح و التمش حمله آور گشت - نبرد عظیم اتفاق افتاد - سرداران معتبر لشکر پادشاهي سر در جیب عدم کشیدند - راجه جسونت ننگ گریز بر خود پسندیده راه وطن پیش گرفت - قاسم خان و سایر سپاه برآوردن نقد حیات ازان مهلکه غنیمت شمرده بکام ناکامي (۴) راه فرار سپردند - و در نخستین جنگ دارا شکوه خان مذکور در فوج جرنغار او انتظام داشت *

و (چون بوارق فتح و فیروزي از پرچم لوای ظفر پیرای عالمگیري لمعان داد - و باغ نور منزل مطرح خیام ظفر ارتسام گشت) قاسم خان بادراک ملازمت مباهات اندوخته از یاوری

---

(۲) نسخهٔ [ج] برادر کلان محمد اورنگ زیب - (۳) نسخهٔ [ج] بکام و ناکامي *

طالع مسعود بتیولداری سنبهل و مرادآباد [که محال عمده و زر طلب مفسد خیز است - و قبل ازین باقطاع رستم خان دکنی (که درین جنگ نقد هستی درباخته) تعلق داشت] اختصاص گرفته بدان صوب رخصت یافت - در همان ایام سلیمان شکوه بکوهستان سری نگر در خزیده بود - خان مذکور مامور شد که آئین حزم و هوشیاری مرعی داشته اگر او سرے بیرون کوهسار کشد با فوجداران قریب مستعد گشته اورا بدست آورد - و در سال سیوم بنظم مهمات چکلهٔ متهرا تعین یافت - (۲)
در اثنای ره نوردی مقصد سنه (۱۰۷۱) هزار و هفتاد و یکم هجری یکے از برادرانش (که مجهولے شوریده دماغ بود - و همانا غبار تقاضے ازو در خاطر داشت) بجهالت ذاتی و نشهٔ جنون عارضی او را بزخم جمدهر از هم گذرانید - و آن بدکیش نیز بحکم پادشاهی بیاسا رسید *

قباد خان میر آخور

(۳)
میر آخور نذر محمد خان والی بلخ و بدخشانست - و در اواخر دولت خانی بهراست و حکومت قلعهٔ غوری میپرداخت - (چون سال نوزدهم شاهجهانی شاهزاده مراد بخش بقصد تسخیر بدخشانات و بلخ از کابل رهگرای عزیمت گشته دران ولایت درآمد)

---

(۲) نسخهٔ [ج] یک - (۳) نسخهٔ [ب] در اواخر *

قلیچ خان و خلیل‌الله خان را بگشایش قلعهٔ کهمرد و غوري (۲) (که پیوسته بحدود کابل است) تعین فرمود. مشار الیهما جمعی را پیش از خود برسر غوري فرستادند - قباد این مردم را فوجی از هزارجات دانسته با سیصد سوار از قلعه برآمده صف آرا گردید - و باندک آویزه خود را بحصار رسانیده بمدافعه پرداخت - چون سرداران بحوالی قلعه پیوستند و زیاده بر پانصد کس همراه قباد نبود - و امید کمک از طرفی نداشت پناه بارک بود - و آخرالامر امان خواسته برآمد - قلیچ خان او را با چهار پسر و سایر اهل و عیال مصحوب ابراهیم حسین ترکمان روانهٔ درگاه پادشاهي نمود - در کابل بسعادت زمین بوس فایز گشت - و بمنصب هزاری پانصد سوار و انعام بیست هزار روپیه ابواب بهبود بر روی روزگار خود گشود - و در سال بیست و یکم از تیول خود بحضور آمده بخدمت قوش بیگي و اضافهٔ پانصدي سرفرازي یافت - و در سال بیست و دوم ارادهٔ شکار سفیدون بر مرآة خاطر پادشاهي پرتو افکند - نخست بشکارگاه کانوده موسوم بخاص شکار (که از دارالخلافه شش و نیم کروه است و در حوالی آن عمارات دلنشین ساخته شده) تشریف آورده (۳) بشکارگاه نیله گاو مسرت اندوخت - و ازانجا براه کنار نهر بهشت متوجه سفیدون گشته همه جا نشاط کنان شکار افکنان برابر موضع

---

(۲) نسخهٔ [ج] کهمرو و در [بعضی نسخه] کمهرد - (۳) نسخهٔ [ج] بهشت *

(۲)
چهچرانه (که سه کروهی سفیدون است) رسیده عنان معاودت
منعطف ساخت . قباد خان را بعلاقهٔ خدمت مذکور باضافهٔ پانصدي
بر نواختند . و در جنگ رستم خان دکني و قلیج خان (که با
قزلباشیه در حوالی قندهار اتفاق افتاد) مصدر تردد نمایان
گردید . و بافزونی پانصدي مورد التفات خسروانه گشت . تا
آخر سال دهم از دور سیوم سلطنت اعلی حضرت بمنصب دو
هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار رسیده بود . و در نخستین
جنگ دارا شکوه باتفاق طاهر خان و سایر تورانیان بهمراهی
(۳)
خلیل خان در فوج برانغار منتظم بود . و بعد هزیمت
دارا شکوه کامیاب دولت آستان بوس عالمگیري گردید .

و (چون الویهٔ ظفر طراز پادشاهي در تعاقب دارا شکوه
بحوالی ملتان پرتو ورود افگند) خان مذکور بهمراهی شیخ
میر بتگامشی دارا شکوه رخصت یافت . و پس ازان (که آن
بادیه نورد بے دولتي از دریای تهته عبور کرده بصوب گجرات
(۴)
روانه گشت) شیخ میر خان مذکور را (که از حضور
صوبه داری تهته نامزد او شده بود) آنجا گذاشته خود عنان
(۵)
معاودت برتافت . و منصب خان مزبور چار هزاری سه هزار
سوار قرار یافت . و از مرآة العالم ظاهر میشود در سال

(۲) نسخه [ا] چهچرانه (۳) نسخه [ب - ج] بعد هزیمت . (۴) نسخه
[ب] میر خان مذکور را (۵) نسخه [ج] مذکور .

سیوم تغیر شده لشکر خان بجایش تعین گشت - و در عالمگیرنامه آورده که در سال هفتم از حکومت تهته معزول شده غضنفر خان منصوب گردید - ظاهرا دو مرتبه بنظم آن دیار مامور شده باشد - پس از رسیدن حضور تعین یساق دکن گردید *

چون مرزا راجه جی سنگه خود متوجه تسخیر قلاع سیوا بود او را از انتقال احتشام خان با برخی از منصب داران متعین بتهانه داری پونه برگماشت - و او از کارطلبی ابوالقاسم و عبدالله پسران خود را بمالش اشقیای اطراف گسیل می‌نمود و سالم و غانم معاودت می‌کردند - و پس از رجوع سیوا و اختیار دولت خواهی پادشاهي راجه ازان مهم وا پرداخته تاخت و تاراج ولایت بیجاپور را وجه همت گردانید - و خان مذکور را با مغلان بقراولي نامزد ساخت - مکرر کارهای نمایان بظهور آورد - در سال نهم حسب الطلب بحضور رسید - و در سال دهم (که محمد امین خان میربخشي بتادیب افغانان یوسف زئي مرخص گشت) خان مذکور نیز در کومکیها انسلاک یافت - و چنین مسموع افتاده که پهتر بحکومت اردیسه شتافته درانجا ودیعت حیات سپرد *

قطب الدین خان خویشگي

(۲) پسر دوم نظر بهادر است - چون در فوجداري جوناگده

(۲) نسخه [ج] چونا گده - ودر [بعض نسخه] جونه‌گذه *

سورتهه (که بمشارکت برادر کلان خود شمس الدین خان داشت) باهم منازعت نمودند اعلی حضرت شمس الدین خان را تعین دکن فرمود - و او را بفوجداري و تيولداري پتن گجرات سرفرازي بخشيد - (چون در مبادی سنوح عارضهٔ اعلی حضرت شاهزاده مراد بخش صاحب صوبهٔ گجرات از تنک ظرفي و بيحوصلگي رايت استقلال برافراخته بر تخت شاهي برآمد) تيولداران و اقطاع داران آن صوبه کام نا کام بربقهٔ اطاعت و بندگی او سر در آوردند - مشار اليه نيز بملازمت او گرائيده مرافقت او برگزيد - و در جنگ جسونت و رزم دارا شکوه بهمرائی او مصدر تردد گرديد - و پس ازان (که آن آشفته دماغ نابخرد بفريب کاريهاے عالمگيري چهارم شوال در منزل متهرا اسير و دستگير گرديد) روز دوم اين واقعه خان مذکور احراز دولت ملازمت پادشاهي نموده خلعت سرفرازي (٢) يافته بفوجداری سورتهه دستوري يافت - و بهنگامے [که آوارهٔ دشت فرار دارا شکوه سرے به تهته کشيد و ازانجا بعزيمت ولايت گجرات [که از وجود لشکر و سردارے (که با او مقاومت و مدافعت تواند نمود) خالي دانسته] قدم در راه چول و بيابان گذاشت - و برهنمائی برخے از راه کنار دريای

---

(٢) نسخهٔ (ج) خلعت سرفرازي پوشيده و باضافهٔ ده بست بمنصب سه هزاری سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرافرازي يافته •

شور (که طریقی است غیر مسلوک و راهی ست صعب و دشوارگذار)
بدان دیار در آمد - و دیگر باره هوای خود سري نموده
شورش انگیخت] متصدیان و سایر کمکیان آن ناحیه بدو
گرائیدند - خان مذکور بمقتضای پیش بیني و کارآگهي
سررشتهٔ بندگي و دولت خواهی عالمگیري را دران آشوب
از کف نگذاشته بدارا شکوه نگروید - پس از جنگ اجمیر (که
بار دیگر دارا شکوه بی سپر دشت فرار گردید) مشار الیه باضافهٔ
منصب و خطاب خاني مورد عنایت خسرواني گشت *

و [چون رای سنگهه متغلب برادر ریمل (۲) زمیندار ولایت
جام (که باج گذار و فرمان پذیر پادشاهي بود - و پس از
فوتش زمینداری آن ناحیه از پیشگاه خلافت بپسر او ستوسال
تفویض یافت) رایت خود سري برافراخته برادر زاده را
مقید ساخت و ولایتش را متصرف شده بجای او نشست
و بمعاونت یتماجي زمیندار کچهه مستظهر گشته کسان
قطب الدین خان را (که جهت تحصیل پیشکش آن ولایت
معین شده بودند) از همه جا برخیزانید] خان مذکور با قریب
هشت هزار سوار و پیادهٔ بسیار در سال پنجم از جونا گدهه (۳)
روانه گشت - چون بحوالئ شهر جام رسید آن نافرجام نیز چار (۴)
کوهي استقبال نموده مورچالے پیش رو بر بست - تا دو ماه

(۲) نسخهٔ [ب] ایمل - (۳) نسخهٔ [ج] چونا گدة و [در بعضی نسخه]
جونه گدة - (۴) نسخهٔ [ج] ده ماة *

جنگ توپ و تفنگ درمیان بود - تا آنکه روزے خان مزبور ترتیب افواج داده بر کفار حمله برد - و دست کشش و کوشش برگشاد - رای سنگهه (که در برو(۲)ی خان مذکور بود) با یک پسر و عم و اقربا و خواص و عمدها (که همگي سيصد تن بودند) یکجا سر بگریبان عدم فرو برد - و هر طرف کفار علف تیغ گشته بقیة السیف راه گریز سپردند - شهر جام باسلام نگر موسوم گشت - و خان مذکور مشمول عواطف پادشاهانه گردید - و پس ازان موصی الیه بیساق دکن تعین شد - و بهمراهی میرزا راجه جے سنگهه بسرداری هفت هزار سوار در تاخت و تاراج ولایت سیوا فراوان سعي بکار برد - و بعد از فرمان پذیری سیوا (چون میرزا راجه متوجه ولایت عادل شاهیه گردید) خان مذکور را بهنداولي برگزید - مکرر در آویز و ستیز با اعادي دست بردهای نمایان نمود - و در سال نهم طلب حضور گشته بتقبیل سدهٔ خلافت استسعاد یافت - و باضافهٔ پانصدي تارک افتخار برافراخت - و در سال دهم بهمراهی محمد امین خان میر بخشي بمالش افغانان یوسف زئي متعین گشت - و بعد ازان بار دیگر رخصت یساق دکن یافت - و تا آخر عمر خویش دران دیار گذرانید *

و (چون کهنه عملهٔ آن ولایت شده بود) با صوبه‌داران آنجا

---

(۲) نسخه [ج] مزبور *

به کج دار و مریز بسر مي برد - خصوص خان جهان بهادر
که نهایت ازو کبیدگي داشت و هرکدام شکوهٔ دیگر بحضور
مي نوشت - و در سال بیستم سنه (۱۰۸۸) هزار و هشتاد و
هشتم هجري (که در همان ایام تمشیت مهام صوبه داري دکن
از عزل خان جهان بصوابدید دلیر خان تفویض یافته بود - و
خان مذکور باتفاق ناظم جدید با بیجاپوریه مشغول زد و خورد
بود) که اجل موعود در رسید - برهنموني آن بادیهٔ فنا
پیمود - نعش او را بقصبهٔ قصور پنجاب (که وطن اوست)
نقل کردند - سردارے بود مدبر دانا - تدبیرش با آزرم
آمیخته - خان جهان بهادر ازو حساب برمیداشت *

گویند آخرها ضعف بصارتي طاري شده بود - خان جهان
بنابر ناخوشیها بحضور نوشت که قطب الدین خان را پیري
دریافته و عمي عارض گشته - خان مذکور از حزم و هوشیاري
(که داشت) همان وقت آگاه شده فوراً با فیلبان دخترے تعشق
بهم رسانیده بنکاح خود درآورد - و نوعے باعلان آن پرداخت
که داخل سوانح شده نوشتهٔ (۲) خان جهان محمول بر عداوت
گردید - چهار پسر و دو دختر داشت - پسر کلانش محمد خان
رشیدتر بود - بعد از فوت پدر درهمان ایام در جنگ مل کهیر (۳)

(۲) نسخهٔ [ج] نوشتهٔ خان محمول بر - (۳) نسخهٔ [ب] بل کهیر - و در
[بعض نسخه] مکهیر *

بکار آمد - و دیگر مصطفی خان که ترک منصب نموده درویشي بر گزید - ازین هر دو اولاد مانده - و دوی دیگر نظام الدین و فتح الدین - ازینها اعقاب نماند *

قطب پوره (که از پورهای مشاهیر اورنگ آباد است) بنام اوست - گویند این پوره را کیرت سنگهه پسر راجه جی سنگهه داشت - عمارت و حوض کلانی که دارد ساخته اوست - قطب خان در زمان اقتدار خود بدعوی ارث (که نظر بهادر پدرش در ایام محاصرهٔ دولت آباد درین سر زمین فرود آمده و احداث پوره نموده) مدعي شد(۲) - و خواست که از راجهٔ مذکور انتزاع نماید - بمنازعت کشید - مرافعه بپادشاه رفت - از حضور فرمان انعام آن زمین بنام قطب خان صادر شد - خان مذکور زر عمارت براجه حواله نمود - تا امروز (که هیچ کدام از اولادش رشدے بهم نرسانید) بمحصول پوره معیشت دارند - مگر نواسهایش بتلاش معاش کوشیده فی الجمله نامے برآورده اند - ازانها دوست محمد نام نواسهٔ او (که مرد راست(۳) و فقیر مشرب و فقیر دوست بود) - مدتها تانکلای برار در جاگیر داشت - چنانچه آن پرگنه بنام او زبانزد خلق است - پس ازو پسرش خطاب پدر یافته آن پرگنه را داشت - از صاحب همتان روزگار بود - سالے چند پیش ازین در گذشت *

(۲) نسخهٔ [ج] شده - (۳) نسخهٔ [ج] مرد راست و درست *

دریغولا برادر زاده اش خویشگي خان نام آن محال را بطریق ارث یافته - و اکثرے قطب پوره هم با عمارت قدیم ارثاً و ابتیاعاً در تصرف اوست - نظر بر احوال ورثه مي بایست که این پوره از درجهٔ اشتهار ساقط مي شد - اما بسبب اینکه مرحومي مغفوري متهور خان بهادر خویشگي (که از امرای عمدهٔ ذیشان و بحسن اخلاق و خوبیها شهره و یکتای روزگار بود) چون بهمراهئ امیرالامرا حسین علي خان وارد دکن گردید باعتبار هم قومي و رشتهٔ دور و درازي بطریق خوشباش درینجا فرود آمد - و قریب سي سال گذرانید - ازین جهت هر روز برآبادیش افزوده انجام او حسن آغاز گرفت - رحلت متهور خان مرحوم غرهٔ ربیع الآخر سنه (١١٥٦) هزار و صد و پنجاه و شش واقع شد (٢) - و در همین قطب پوره قریب خانهٔ خود مدفون گردید - (چون نام اصلی او رحمت خان است) میر (٣) غلام علی آزاد بلگرامي باستدعای راقم تاریخ انتقال او بمناسبت نام چنین در سلک نظم کشید ٭

٭ قطعه ٭

وعده آمد متهور خان را ٭ گشت بستان بقا (٤) منزل او

گفت تاریخ وفاتش هاتف ٭ رحمت ایزد حق شامل او

(٢) نسخهٔ [ج] واقع شده در همین - (٣) نسخهٔ [ا] میر غلام آزاد - (٤) نسخه [ج] سرا ٭

قوام الدين خان اصفهاني

برادر خليفه سلطان مشهور وزير اعظم ايران - اين سلسله مازندراني الاصل است از نژاد میر قوام الدين مشهور به میر بزرگ از سادات مرعشيه (که در (۷۶۰) هفتصد و شصت بحکومت مازندران و طبرستان رسیده -) پس از تصاريف ايام يكي از احفاد مير مذكور امير نظام الدين نامي از حوادث دوران بصفاهان آمده در محلهٔ گلبار (۳) سکونت اختيار کرد - و بتدريج صاحب ملک و رقبه گرديد - و پس ازان [چون نوبت بخليفه سيد علي (که از نبائر امير مذكور است) رسيد] (و او را خليفه سلطان مي‌گفتند) ازين جهت بابن الجمهور ابن طبقه بسادات خليفه مشهور گشت - و برخي برانند که شاه طهماسپ صفوي او را بخطاب خليفه سلطاني مخاطب ساخته صاحب طبل و علم گردانيد - بعد ازو خلف ارشدش میر شجاع الدين محمد نبيرهٔ خليفه اسد الله است - از مشاهير سادات صفاهان صاحب اين رباعي مشهور *

* رباعي *

* شمعي که بسوختن جان غم پرورد م *

* تا گفت که پروانهٔ خويشتن کردم *

---

(۲) نسخهٔ [ج] از نژاد قوام الدين - (۳) نسخهٔ [ج] گلنار - و نسخهٔ [ب] گلبار *

* مي ميرم اگر نميرم نزديكش *
* مي سوزم اگر بگرد او ميگردم *

مير شجاع الدين محمد بفضل و دانش و عظم قدر اشتهار يافته - و بسبب املاكے (كه اَبًا عَنْ جَدٍّ بار رسيده بود) بزرگانه روزگار مي گذرانيد - پسرش مير رفيع الدين محمد (كه از علوم معقول و منقول (۲) بهرهٔ داشت) منظور نظر شاه عباس ماضي گرديد - و در (۱۰۲٦) هزار و بيست و شش هجري سال سي و يكم جلوس شاهي از انتقال قاضي سلطان (۳) موسوي تربتي (كه از تغير قاضي خان سيفي حسيني هشت روز صدر ايران شده به بيماري در گذشت) بمنصب صدارت فائز شد - و او دران امر كمال ديانت ورزيد - و در سنه (۱۰۳۴) هزار و سي و چهار بجوار رحمت پيوست - خلف ارجمندش خليفه سلطان نعش او را بكربلاى معلى نقل نموده در روضهٔ مقدسهٔ سيد الشهدا خامس آل عبا عليهم السلام مدفون گردانيد - (و چون خليفه سلطان بشرف مصاهرت شاه عباس ماضي و وزارت قلمرو ايران دركان دستگاه بزرگي فراتر برچيد) برادرش مير قوام الدين بمنصب صدارت ايران (كه عمده ترين خدمات آن ديارست) چهرهٔ افتخار بر افروخت - و پس از فوت برادر و انقلاب سلطنت و بے استقلالئ پادشاه

(۲) نسخهٔ [ج] از علوم معقول بهرهٔ داشت ۰ (۳) نسخهٔ [ج] حسني ۰

وقت دل از مسکن و ماوا برکنده روانهٔ هندوستان گردید -
و در سر آغاز سال هفدهم عالمگیري جبههٔ اماني (۲) بر آستان خلافت سوده باشواقات الطاف سلطاني نوراني ساخت - و بمرحمت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره و علاقهٔ مروارید و شمشیر با ساز طلا و سپر با گل مرصع و عطای کلگی یشم و ده هزار روپیهٔ نقد و بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و خطاب خاني سرمایه اندوز مباهات گشت - سابق هم ازین سلسله بنام خویشی خلیفه سلطان درین دولت خداداد روی ارادت آورده بقدر رتبه کامیاب گشته اند -
مثل میر جعفر همشیره زادهٔ او در سال بیست و هشتم شاه جهاني (که هنوز خلیفه سلطان در قید حیات بود - و در همان سال درگذشت) وارد بقدر سورت گردید - و بانعام شش هزار روپیه نقد از خزانهٔ آنجا سرافراز گشت - و پس از تقدیم سده پادشاهي بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و عطای ده هزار روپیه نقد برنواخته شد - و در سال سي و یکم اضافهٔ پانصدی پانصد سوار و فوجداري و تیولداری حسین پور مضاف صوبهٔ بهار یافت - و در سال سیوم عالمگیري میر عمادالدین خویش مشار الیه سعادت ملازمت دریافت - و بتدریج بخطاب رحمت خان و دیوانی بیوتات

(۲) نسخهٔ [ج] آمال *

فرق مباهات برافراخت - و در سال ششم سید صدر جهان از خویشان موسی ابه بعزم بندگی آمد - و بمناصب درخور سرافراز شد *

اکنون خامه به تتمیم بیان قوام‌الدین خان می‌پردازد خان مذکور در همان ایام اضافهٔ پانصدی یافته (۲) در سال نوزدهم بعد مراجعت پادشاهی از حسن ابدال (۳) بدارالسلطنة لاهور بنظم کشمیر دستوری یافت - و در سال بیست و یکم ازانجا تغیر شده بحضور رسید - و بصاحب صوبگی لاهور اختصاص گرفت - و پس ازان فوجداری جمو نیز ضمیمه گردید - اتفاقاً دران ایام قضای بلاد و قصبات را (که بنابر صرف همت پادشاهی باجرای احکام شرعیه پاس این مردم باقصی‌الغایة مرعی می‌شد) کار بجائی رسیده بود که با حکام و صوبه داران دم مساوات میزدند - خصوص سید علی اکبر الهآبادی قاضی لاهور که بنابر دیانت و جدت و صلابت (که در طبع او مخمر بود) سر نیاز بکسی فرو نمی آورد - قوام‌الدین خان (که با فضل و کمال و بزرگی حسب و نسب دماغ عمدگی ولایت در سر داشت - اندازهٔ رعونت او کم تواند گرفت) بمجرد وصول لاهور احوال قاضی دریافت - و در اول (۴) وهله صحبت برهم زد - و رفته رفته

---

(۲) نسخهٔ [ج] یافت - (۳) در [بعضی نسخه] بابا حسن ابدال -

(۴) نسخهٔ [ج] اوایل *

بناخوشیها کشید - قضا را سید فاضل نام همشیره زادهٔ قاضی
(که مرد دست‌دراز و بدزبان بود) و کوتوال از دست و زبان او
بجان آمده در پی جان او افتاد - و کار بجائی رسید که ناظم
کوتوال را (که نظام الدین نام عرف میرزا بیگ بود) با جمعی
فرستاد که قاضی را گرفته بیارند - قاضی باستحکام در و دیوار
خانهٔ خود پرداخته صدای زد و خورد بلند ساخت - دران
دار و گیر قاضی و همشیره زاده اش بخفت و رسوائی جان
سپردند - و پسر او زخمی شد - ازان (که مردم لاهور در امثال
این مقدمات باظهار دینداری و حمیت اسلام بهانه طلب اند)
اهل سوق و ارباب حرف (که حرفی چند خوانده خود را علما
نامند - و از جهلا کمتر اند) هزاران هزار باهم یکتائی ورزیده
بلوای عام نمودند - ناظم و کوتوال در خانها بسته مستعد
جنگ نشستند - و مدتی این هنگامه در شهر برپا بود -
مردم نمی توانستند در رستهٔ بازار تردد نمود - تا آنکه
از حضور هر دو از منصب و خدمت برطرف گشته
صوبه داری بنام پادشاهزاده محمد اعظم شاه قرار یافت - و
نیابت بلطف الله خان مقرر شد - و تا رسیدن خان
مذکور ببرادرش حفظ الله خان (که فوجدار چنوت پنجاب
بود) حکم رسید که خود را بر جناح استعجال بلاهور رسانیده
کوتوال را حوالهٔ ورثهٔ قاضی نماید - و صوبه‌دار را روانهٔ حضور

سازد - مشار الیه کاربند حکم گردید - نظام‌الدین در لاهور بیاسا رسید - و بسبب هجوم و انبوه اهل عناد بسلامت آمدن قوام‌الدین خان متعذر مینمود - ناچار باخفا در پالکی پرده دار نشانده تا سر دریا (که پایان شهر است) آورده ازان جا کشتي سواره روانه نمودند - در سال بیست و سیوم در اجمیر بحضور رسید - پسر قاضي با جم غفیر نیز حاضر شده مدعی خون پدر گردید - پادشاه فرمود که بشرع رجوع نماید - خان مذکور در محکمهٔ شرعیه خفتها کشید - (چون قاضي شیخ الاسلام از نیک نفسي حکم باثبات خون نمي نمود) مدتی این مقدمه در کشاکش بود - خان مذکور از غم و غصه گرفتار امراض جسماني و روحاني گردید - مدعیان نمي گذاشتند و جد داشتند که وکیل او برای جواب در محکمه بیاید - بلکه خودش هم پالکي سواره بیاید - و چون ازین قسم رسوائي زیاده بحالش عائد شد بشفاعت و ضعیف نالی اعزهٔ دربار پسر سید علي اکبر بر پیرانه سرش بخشوده از سر قصاص طلبي درگذشت - خان مشار الیه هم در همان نزدیکي رحمی بحال تباه خود نموده جهان فاني را واگذاشت - دو پسر داشت - یکی صدرالدین (که همراه پدر از ولایت آمده بود) احوال او جدا بقلم آمده - دیگرے محمد شجاع (که (۲) در سال نوزدهم از ایران رسیده بمنصب هزاري سرافرازي

(۲) نسخهٔ [ب] همراه پدر رسیده

یافت - و چون برادرش از شجاعت خاني به صف شکن خاني (۲)
مورد عنایت پادشاه زمان گشت او بدان خطاب سر عزت
بر افراخت - و بهمراهئ برادر در محاصرهٔ گولکنده زخمي
بر داشته بنوازش پادشاهي بهي یافت *

قلعه دار خان مرحوم

نامش میرزا علي عرب خلف ارجمند عرب خان مغفور
است - در ادب کدهٔ تربیت والد بزرگوار خویش نشو و نما
یافته نخل فطرتش بسجیات حمیده و شیم پسندیده بالید
و نهال رشادت او در چارچمن روزگار ریشهٔ ترقي دوانید - از
پیشگاه اعلی حضرت صاحب قران ثاني بمنصب پانصدئ دو صد
و پنجاه سوار چهرهٔ ناموري بر افروخت - و در سال بیست
و چهارم باجازت والد خود از دکن بدارالخلافة شتافته بتلثیم
ساحت خلافت فرق طالع بر افراخت - و در خور رتبه مشمول
اعطاف خسرواني گشت - و مصحوب او خلعت و نقاره بپدرش
از روی عنایت ارسال یافت - و پس از سانحهٔ ناگزیر عرب خان
منزوي در سال بیست و نهم حسب الالتماس پادشاهزادهٔ
فتح نصیب محمد اورنگ زیب صاحب صوبهٔ دکن بتهانه‌داري
تربنگ و هریس (که هر دو قلعهٔ ایست متصل هم واقع - و
از معظم حصون و قلاع سنگمنیر (۳) است) امتیاز گرفت - و پس

(۲) نسخهٔ [ج] صف شکن خان - (۳) نسخهٔ [ب - ج] سنگمیز *

از نخستین جلوس عالمگیري طریق عقیدت بپای اخلاص پیموده
خود را برکاب نصرت انتساب شاهنشاهي رسانید - و در
جنگ شجاع در مورچال اجمیر کمر جانفشاني بر میان
همت بسته در سلک بهادران جلادت منش طرح دست چپ
منتظم گردید - پس ازان (چون مشار الیه باوضاع ملکی دکن
شناسا و برسم و روبهٔ آنجا آشنا بود) کومکی آن دیار گشته
تا انجام حیات مستعار دران مملکت گذرانید - و بافزایش
منصب و خطاب قلعدارخاني (۲) مرتقیء مدارج اعتبار گشت - و
چندے بحراست و فوجداری اورنگ آباد پرداخت - پستر
قلعه داری فتح آباد دهارور بوی تفویض یافت - و در
سال بیست و پنجم ایامے (که رایات ظفر آیات عالمگیري از
دار الخیر اجمیر بدار السرور برهانپور پرتو نزول افکند - و
سه چهار ماهے تا آخر صفر سنه (۱۰۹۳) هزار و نود و
سیوم (۳) هجري باقامت اپادشاهي رونق آگین بود) خان مزبور
در دهارور بجوار رحمت ایزدي پیوست - و بقرب مرقد والد
خویش آسود (۴) *

والدهٔ ماجده اش سیدهٔ ایست صبیهٔ میر سید شریف
ولد میر سید ابراهیم ساکن یزد - (چون آن عفیفه داعیٔ حق

(۲) نسخهٔ [ج] قلعه‌دارخان - (۳) نسخهٔ [ب] نود و سه هجري -
(۴) نسخهٔ [ب - ج] آسوده -

را لبیک اجابت گفت) عرب خان مرحوم دختر میرزا جمشید بیگ یزدی قزلباش را بعقد ازدواج خویش در آورد - [این میرزا جمشید بیگ داماد میر معصوم بدسگالی ست - مادرش یکی از بنات شاهزادگان صفویه است - و پدرش میر معین پسر میر صلا ست (که در زمان شاه طهماسپ صفوی وزارت استرآباد داشت) و والد او خلیفه میر (که از جناب شاه اسمعیل ماضي بخلیفه مخاطب شده) فرزند بلا واسطهٔ ملا معین مشهور واعظ خراسان صاحب معارج النبوة است -] صبیهٔ دوم میرزا جمشید بیگ مرحوم را به پسر خویش قلعدار خان مرحوم عقد بیوگاني بست - آن عفت سرشت چهار دختر ستوده سیر (که یکی ازان عفائف گرامي نژاد جدهٔ حقیقی راقم این سطور است غفرالله لها (۲)) و یک پسر میرزا داراب آورد - مشار الیه بمیامن ادب آموزی پدر والا گهر بفنون قابلیت و مردانگي سرآمد همسران گردید - و در نوبت خویش بمنصب مناسب امتیاز یافته سرگرم تقدیم خدمات پادشاهي بود - چندے بخشیگری فوج شاهزاده محمد اعظم شاه و بعد ازان بخشیگری کرناتک و بخشیگری فوج ذوالفقار خان نصرت جنگ پرداخت - و بقلعداری دهارور و کالنه و قندهار مرةً بعد اولی نامور شد - و نخست بخطاب

---

(۲) نسخهٔ [ج] لهما *

عرب خان و ثانیاً بنور محمد خان مخاطب گردید - و در هنگام قلعه‌داری قندهار موسوي خان میرزا معز (که دران وقت دیوان دکن بود) خطے متضمن فرمایشے نوشته از سهل انگاري یا مراتب نشناسي بالقاب دفتري معنون ساخت - خان مذکور از غیرت و حمیت عرب (که نور پیشانی اصالتش بود) همان القاب را در جواب نوشت - موسوي خان آنرا دستاویز جنون خان مومی الیه ساخته بپادشاه عرض نمود - و پای عزل بمیان آمد - خان مسطور بحضور رفته خوست با موسوي خان سرسواري خانه جنگي نماید - او مردم عمده را واسطه ساخت - و در پیشگاه خلافت هم اصل کیفیت پیرایهٔ انکشاف یافت - بتازگي مشمول عنایت خسرواني گردید *

بعد واقعهٔ حضرت خلد مکان در اورنگ آباد طرح سکونت ریخته روزگاري مهذا داشت که ناگاه فلک شیشه باز بر شیشه خانهٔ جمعیتش سنگ تفرقه انداخت - دران وقت نواب آصف جاه باتفاق محمد امین خان بهادر از همراهی محمد اعظم شاه تقاعد جسته سرے بدان بلده کشیده فرو کش نمودند - و باقتضای ایام هرج و مرج بهرکه گمان زرداري بهم رسید بشکنجهٔ مواخذه درآوردند - خان مذکور را (که بتمول و اندوختهای پدر و جد شهرت داشت) از خانه آورده

مبالغے مصادرہ نمودند - ازان روز خان مذکور ترک روزگار نمودہ بگوشۂ انزوا درساخت - و ازین بے اندامي (کہ عبرت سرشتانرا کشندہ تر از مرگ است) سودائے بر دماغش ریختہ جوهر خود را تیرہ گردانید - اما جنون غریبے بہم رسانیدہ بود کہ یک روز بخواب و خاموشي مي‌گذشت و نمي گذاشت کہ کسے بحضور او بیاید - و روز دوم با مردم مي‌جوشید و سرگرم انواع صحبت مي‌شد - مدتے ممتد بدین حالت بسر برد - تا باجل موعود در گذشت - پسرش میرزا رضا علي بشعر و انشا کمال مماس دارد *

عبرت

هر دورے از ادوار فلکي مقتضي توفیر و ترویج شیئے هست و موجب کمي و فقدان شي دیگر - گویا ایام سابقہ زمان دولت و ثروت بود - آنچہ از وفور مکنت و قدرت و کثرت ساز و سامان عرب خان مرحوم و قلعہ دار خان مغفور با منصبهاي معلوم بگوش خوردہ باستعداد پنجهزاري و هفت هزاري آوان خویش مي‌سنجیم (۲) عقل از قبول آن مي ایستد - و افسانہ مي شمارد *

موسوي خان میر هاشم جرأت تخلص قلعہ دار خانے است - موسوي خان از سہ سال در رکاب نواب آصف جاہ

(۲) نسخۂ [ج] مي‌سنجم *

است - عنوان ظاهرش میر منشیگري و رتبهٔ قرب که مافوق
نداون - و آن امیر کبیر در حق مشار الیه در ابتداي تفویض
وزارت بخسرو زمان عرض کرد که سرآمد نعماي الٰهي (که
شامل حال شده) رفاقت این مرد است که سید و فاضل و حکیم
و منشي و شاعر و مصاحب و مشیر رازدار است - اگرچه هنوز
سپاهگري بامتحان نیامده - اما جرأت از نامش پیدا - الحاصل
اصل نشو و نماي او از قلعه دار خان است - جدش سید علي
گیلاني مدتها در نوکري آن خان مغفرت نشان گذرانید - حقا که
خان مزبور مجموعهٔ کمالات است - باین جامعیت درین وقت
بدیار دکن نظیر خویش ندارد - این شعر دلچسپ ازوست

* بیت *

* لذت همه در مناسبتها ست *
* از شیــر دل شکر گشایــد *

اما از اخلاق بهره ندارد - خداش روزي کند *

قلیج خان خواجه عابد

پور عالم شیخ که از اعظم افاضل و اکابر سمرقند پور
(۲)
الهداد بن عبدالرحمن شیخ عزیزان است - که در معمورهٔ مذکور
بر وسادهٔ ارشاد تکیه زده بتربیت اهل ارادت مي پرداخت -
(۳)
گویند نسبش بشیخ شهاب الدین سهروردي رحمة الله علیه

(۲) نسخهٔ [ب] عبدالرحیم - (۳) نسخهٔ [ا] رحمه الله ٭

میرسد - خان مذکور در سمرقند تحصیل علوم نموده به بخارا شتافت - و ابتدا منصب قضائی آنجا و پستر شیخ الاسلامی یافت سال بیست و نهم جلوس فردوس آشیانی عزیمت زیارت حرمین شرفین نموده بکابل و ازانجا بهندوستان وارد شده نعمت ملازمت پادشاهي اندوخت - و بعنایت خلعت و شش هزار روپیه نقد نوازش پذیرفته مرخص گشت - و پس از طواف ازانجا برگردید (۲) *

در ایامی (که خلدمکان بعیادت پدر والا منزلت از دکن عازم هندوستان شد) بمنصب سه هزاری پانصد سوار و خطاب خاني چهرهٔ عزت برافروخت - و پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگهه از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری هفت صد سوار سر مباهات برافراخت - سال چهارم بتفویض خدمت صدارت کل کام دل برگرفت - سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری هزار و پانصد سوار تکیه بر چار بالش امارت زد - سال دهم از خدمت مذکور معزول شده بصوبه داری اجمیر و عطای خلعت و فیل رایت سربلندي برافراشت - و سال چهاردهم بتقرر نظم صوبهٔ ملتان سرمایهٔ کامیابي اندوخت - سال هژدهم ازانجا تغیر شده بحضور آمد - و میرحاج قافلهٔ مکهٔ معظمه مقرر شده

(۲) نسخهٔ [ب] برگردیده *

بدان صوب شتافت - و سال بیست و سیوم غائبانه بخطاب قلیچ خان ناموری پذیرفت - پیشتر بحضور رسیده سال بیست و چهارم همراه شاه عالم بهادر بتعاقب سلطان محمد اکبر (که آثار بغي بظهور آورده فرار گردیده بود) کمر همت بست - (چون بے رخصت پادشاهزاده برخاسته بحضور آمد) چندے مورد عتاب بود - پس از صفح جریمه در همان سال بخدمت صدارت کل از انتقال رضوي خان بار دوم اوج پیما گردید - سال بیست و پنجم بیساق دکن مامور شده وقت رخصت بعطای نقاره بلند آوازه گشت - پیشتر (که ورود موکب پادشاهي در الکۀ دکن صورت بست) در سال بیست و نهم بصوبه داری ظفرآباد بیدر مامور گردید *

و در ایامے (که خلد مکان از شولاپور باراده تسخیر بیجاپور عنان عزیمت بدان صوب تافت) نامبرده بحضور رسیده نعمت بار اندوخت - و پس از وصول بنواحی بیجاپور بعنایت ترکش و کمان افتخار یافته تعین مورچال گشت و قلعۀ مذکور بصلح مفتوح شد - سال سي ام مطابق سنه (۱۰۹۷) هزار و نود و هفت هجري [که خلد مکان جانب حیدرآباد لوای توجه بر افراشته بعد رسیدن متصل قلعۀ گولکنده بمردم حکم شد توابع محصورین را (که بیرون دیوار قلعه فرود آمده اند) بر دارند] خان مذکور از غایت

کار طلبي دران دار و گیر یورش نموده قریب قلعه رسید - درین ضمن گولهٔ زنبورک قضا بر شانه اش خورده دست را جدا ساخت - او ازانجا اسپ سواره باستقلال تمام بدائرهٔ خود آمد - جملة الملک اسد خان (که نظر بدلجوئي بعیادت مامور شده) رفت دران وقت جراحان از شانهٔ او ریزهای استخوان مي‌چیدند - و او باستقامت زانو زده بے چین جبین با حاضران سرگرم سخن بود - و از دست دوم قهوه مي‌خورد و مي گفت که بخیه دوز خوبے بدست آمده - هرچند در معالجه سعي بکار رفت اما بسرپنجهٔ اجل دست از کارگاه دنیا بر داشت - پسر کلانش غازي‌الدین خان بهادر فیروز جنگ است (که احوالش و ترجمهٔ دو برادرش معزالدوله حمید خان بهادر و نصیرالدوله عبدالرحیم خان بهادر جدا جدا سمت ترقیم پذیرفته) - و یکے از پسرانش مجاهد خان خواجه محمد عارف است (که با فیروز جنگ مذکور مي‌بود) بمنصب مناسب مرتقي گشته - و یکے محامد خان است که چندان ترقي نکرده - هر دو زود در گذشتند *

قاسم خان گرماني

مرد ولایت زا بود - بطالع یاري و بختوري در سلک بندهای خلد مکاني (۲) منتظم گشت - و (چون خالي از جلادت

(۲) نسخهٔ [ب] خلدمکان •

و کارطلبي نبود) پای پیش آمد در عرصهٔ روزگار گذاشت -
و بتفویض خدمات حضور پادشاهي مورد التفات شد - و در
سال سي‌ام بعد فتح بیجاپور از تغیر کامگار خان بمیرتوزکی
اول سر عزت بر افراخت - و در همین سال بجانب
بیسواپٹن بمالش مفسدان خیره سر تعین یافت - و پس ازان
بفوجداری سرا (که الکهٔ ایست وسیع و کرناتک بیجاپوري
عبارت ازانست) لوای حکومت افراشت - و دران ناحیه
بجدکاري و تلاش مذ ي (که ناشي از حسن جرأت و جسارت
بود) رعب افزای سرکشان و سرتابان گردیده - حتی که
بومي چیتل درگ و راے درگ (که هریکے از دیگرے در
سرشخي و تبه رائي یکسر و گردن مي‌افزود) از دست قاسم
خان خس بدندان بودند - و خان مذکور از کارپژوهي
دمے نمي آسود - و چوبک زنان دائر و سائر مي‌بود - در سال
(۲)
سي و نهم سنه (۱۱۰۷) هزار و یکصد و هفت هجري بتقریبے
(۳)
قریب بادوني رسیده بود که حکم پادشاهي عز صدور یافت که
باتفاق خانه زاد خان وغیره امرای حضور (که دران نواحي
رسیدند) بگوشمال سنتای شقي (که بگشت و واگشت آن
بوم سرشت ملک پادشاهي پی سپر نهب و تاراج گشته -
و هرکه از افواج پادشاهي بمقابلش شتافت دستخوش غارت

(۲) نسخهٔ [ا] هفتم - (۳) نسخهٔ [ب] قریب ادوني *

گردید) پردازد - خان مذکور در[2] شش کروهي از راهے (که معبر غنیم بود) بفوج حضور پیوست - خواست که امرا را ضیافت خاطر خواه کند - (چون اسباب نما نما از خیم کرناتکي به استعمال درنیامده - و ظروف طلا و نقره و چیزی هر نوع در ادوني گذاشته بود) ازانجا برآورده روز دوم پیش خانهٔ خود را بفاصلهٔ سه کروه فرستاد - غنیم ازان آگاهي یافته جمعیت خود را بر سه توپ قسمت کرده جوقے را بر پیش خانه فرستاد - و گروهے را بمقابلهٔ لشکر و جمعے علٰحده مرتب داشت - آن جماعه بیخبر بر پیشخانه ریخته بسیارے را کشتند و خستند - و آنچه بود بردند - ناگاه این خبر بقاسم خان رسید - خانه زاد خان را از خواب بیدار نکرده بمقابله تاخت - یک کروه نرفته بود که فوج غنیم نمودار گردید - خانه زاد خان (که از خواب بیدار مي‌گردد و این خبر مي شنود) بهیر و بنگاه و احمال و اثقال همانجا گذاشته جلد مي‌شتابد - محاربهٔ عظیم در پیوست - و دستبردهای مردانه در میان آمد - پای ثبات طرفین از جا نمیرفت - در عین گرمیٔ قتال خبر رسید که جوقے (که غنیم علٰحده داشته بود) بر بنگاه ریخته همه بتاراج داد - بهمتها لغزشے راه یافت - جنگ کنان بیک کروهي (که قلعچهٔ دندیري[3] بود) خود را رسانیدند - و بر سر تالابے

(۲) نسخهٔ [ج] بر (۳) نسخهٔ [ج] وندیري •

(که درانجا بود) فرود آمدند - غنیم گرد ایشان را در گرفت - تا سه روز نمودار می شد و جنگ نمی‌کرد - و اینجا جز بآب تالاب خوردن کسے نام خوردن نمي شنید - روز چهارم کاله پیاده چون مور و ملخ هجوم آورد - تفنگ چون تگرگ بارش داشت - مصالح توپخانهٔ این طرف بتاراج رفت - ناچار ساعتے چند تگتگ پا نموده (چون از چار طرف راه بیرون شدن بر خود بسته دیدند) باوجود ممانعت مردم قلعچه بزور داخل آن شدند - غنیم از اطراف محاصره کرده نشست - روز اول نان جوار و باجره از ذخیرهٔ آن قلعچه بمحصوران رسید - و کاه چهپر نو و کهنه بدواب - و روز دوم ازین چیزها نام و نشان نیافتند - (چون خان مذکور تریاکی مفرط بود و زندگیش بدان متعلق) فقدان تریاک موجب هلاک او گردید - روز سیوم جان بسپرد و از دست غنیم جانے بدر برد - و برخے برآنند که خود را مسموم ساخت *

قطب الدین خان خویشگي

عرف بازید(۲) - پدرش سلطان احمد خلف زئي نواسهٔ نظر بهادر مشهور و خویش جانباز خان خویشگي ست - در نوکری پادشاهزاده محمد اعظم شاه شهرتے و اعتبارے داشت - بتقریبے دست از روزگار برداشته رخت اقامت بوطن مالوف کشید -

(۲) در [بعضی نسخهٔ] بایزید *

و آخرها طالب حضور شده نطاق همت بامتثال امر لازم الانقیاد پادشاهي بر بست - در عرض راه سپاه جنون بر جمعیت آباد مزاجش تاخت - و دران میان متاع زندگی او بدست برد اجل بغارت رفت - چهار پسر داشت - حسین خان که احوالش بشرح و بسط تحریر یافت - و بازید خان و پیر خان و علي خان - سیومین ترقي نکرد - و دومین در عهد بهادر شاه منصبی عمده یافته زود درگذشت - پسرش نور خان بشمس خان مخاطب گشته بفوجداری دوآبهٔ بهته جالندهر (۲) مامور شد *

دران هنگام (که گروه ضلالت پژوه سکهان از لاهور تا قریب دهلي معمورها بباد نهب و تالان داده رطب و یابس را بآتش بیداد سوختند - و مثل وزیر خان فوجدار صاحب جمعیت سرهند را از پا درآورده قصبه را متصرف گشتند) چون نوبت بمشار الیه رسید خان مزبور باپنجهزار سوار و انبوهی از شرفا و اصناف محترفهٔ اهل اسلام (که بنیت جهاد و غزا و آرزوی شهادت فراهم آمده در جنگ کفار بریکدیگر سبقت مي جستند) استقبال نمود - و نزدیک راهون (که هفت کروهی سلطان پور است) معرکهٔ کارزار بیاراست - و پس از شلکهای متوالیه و سنگ باران فلاخن اندازان کفار بهیئت مجموعي بر قلب آنها تاخته بسیاری را علف تیغ گردانیدند -

---

(۲) نسخهٔ [ب] پټنه *

اشقیا مرهوب و مرعوب بحصار راهون درآمده و بتحصن چند روزه دست و پای لاینفع زده آوارهٔ دشت فرار گشتند - و پهندر بفرط جلادت و جسارت بل بعون اقبال خدا داد در بیست و دو جنگ لوای فیروزي بر افراخت - و دران وقت (که محمد امین خان چین بهادر بطریق منقلا از حضور تعین گردیده) چون بسرهند رسید خان مذکور از نخوت و خود داري اعتنا بشان او ناکرده بخود سري مراسم تنبیه اشقیا و تسخیر قلعهٔ سرهند بکار مي‌برد - بهادر مزبور بحضور نوشت که شمس خان با نقش (۲) جمعیتی که دارد سرش بداعیه های دور از کار آگنده شده ایمن نتوان بود - کار پردازان سلطنت حق شناسي بر طاق نسیان گذاشته او را (که درخور گردد چشم روی التفات داشت) بپاے عزل درآوردند *

اما بازید خان مرد دنیا تلاش زمانه ساز بود - در قلیل منصبي هم فوجداري را براه مي‌کرد - زمانے (که بهادر شاه متوجه جنگ محمد اعظم شاه شد) بملازمت استسعاد یافته رفاقت برگزید - بعد از فتح بمنصب عمده و خطاب قطب الدین خان اختصاص گرفت - و پس ازان بشاهزاده عظیم الشان توسل پیدا کرده کامروای فوجداری جمو گردید * [چون گرو (که مقتدا و سرغنهٔ سکهان بوده) از لوهگده

(۲) نسخهٔ [ب] باین نقش *

بکوه برفي در آمده از ترس فوج پادشاهي نتوانست اقامت ورزید] گریوه و مغاک بسیار پیموده سر از نواحئ راي پور و بهرام پور بر آورد - قطب الدین خان شانزده کروهئ رایپور غربي مائل بشمال بوده - و از نوادر اتفاقات برادر زاده‌اش شمس خان از دوآبه تغیر شده بجهت رخصت بخدمت عم خویش رسیده - ازین آگهي شهداد خان عزیزهٔ شمس خان را با هزار و پانصد سوار بسرعت هرچه تمامتر بمحافظت رایپور گسیل نمود - و خود باتفاق شمس خان با نهصد سوار بر آمده نیمهٔ راه قطع کرده بشکار اشتغال داشت که خبر قرب آن سرگروه شقاوت کیشان رسید - صواب دید خان مذکور آنکه برایپور شتافته با تمام فوج بر سرش بتازد - شمس خان (که آنها را بسرچنگ مستوفي بکرات مالش بسزا داده بود) حسابے بر نگرفته بدان سو عطف عنان نمود - و مفید بتوپخانه نشده جلوریز تاخت - همین که دوچار شد و نام او بگوش آنها رسید غیر از جان بدر بردن سود خود نه پنداشته (۲) رو بفرار گذاشتند - شمس خان بدنبال افتاد - هرچند قطب الدین خان گفت که این فتح غیبي را مغتنم دانسته جمعیتے (۳) فراهم باید آورد و باستیصال پرداخت - او از مستئ جواني و غرور تهور عنان باز نکشید - آن بدطینتان بکمئ

(۲) نسخهٔ [ا] نه پنداشتند - (۳) نسخهٔ [ب] جمعی •

مردم پی برده برگشتند - و بکوته یراق پیوستند - زد و خوردے سخت و کارزارے قوي بمیان آمد - و آخرکار کار بجائے رسید که دست از کارها باز ماند - و از طرفین شمشیر از دست انداخته باهم بتلاش درافتادند - و یکدیگر را بدندان میگرفتند تا آنکه شمس خان بشهادت رسید - و قطب الدین خان بزخمهای گران از هوش رفت - افغانے چند با فیلان هردو سردار مانده بودند - کفار هر دو فیل را گاهے کشیده مي‌بردند و باز افغانان حمله کرده از دست آنها برمي‌آوردند - درین اثنا شهداد خان (که از رایپور برسم استقبال درآمده بود و این هنگامه شنیده) سبک عنان گشت - و بسر وقت بقیة السیف درسید - آن تباه سگالان خیال کردند که شمس خان الدال آمده - چون بنات النعش منتشر گشتند - و سر خود گرفته بدر زدند - شهداد خان صلاح وقت در معاودت دانسته برایپور برگشت - بعد از سه روز قطب الدین خان هم درگذشت - نعش هردو را بوطن برده مدفون ساختند - این شهداد خان درین عهد ترقیِ عظیم کرده - احوال او بتحریر درآمده - قطب الدین خان پسر نداشت *

قطب الملک سید عبدالله خان

حسن علي نام داشت - وزیر اعظم محمد فرخ سیر پادشاه بود - و برادرش سید حسین علي خان منصب

امیر الامرائي داشت - و ترجمهٔ او گذشت - قطب الملک در عهد خلد مکان بخطاب خاني و فوجداري ندربار (۲) و سلطانپور (از توابع بگلانه) سرافرازي یافت - بعد ازان به حراست اورنگ آباد سر بلند گردید *

و (چون شاهزاده محمد معز الدین بن شاه عالم از پیشگاه خلد مکان بصوبه داري ملتان مامور شد) حسن علي خان بهمراهئ رکاب شاهزاده دستوري یافت - صحبت او با شاهزاده کوک نشد - و آزرده خاطر (۳) بلاهور برگشت - وقتي (که خلد مکان علم بملک جاوداني زد - و رایات شاه عالم از پشاور بلاهور خرامید) حسن علي خان را بمنصب سه هزاري و عطای نقاره و بخشیگرئ فوج جدید سرفراز ساخت - و در جنگ محمد اعظم شاه بهراولئ فوج محمد معز الدین (۴) (که هراول مجموع عساکر شاه عالمي بود) مقرر گردید - وقتي (۵) (که جنگ ترازو شد) حسن علي خان و حسین علي خان و نور الدین علي خان برادر سیوم برسم تهور پیشگان هند خود را از فیل انداختند , با جمعیت سادات بارهه پای جلادت افشرده بجنگ کوته یراق پیوستند - نور الدین علي خان نقد زندگاني در باخت - و دیگر برادران زخمهای نمایان بر داشتند - و سرخروئی فتح

---

(۲) نسخهٔ [ا - ج] نذر بار - (۳) نسخهٔ [ج] آزرده خاطر - (۴) نسخهٔ [ج] فوج معز الدین . (۵) نسخهٔ [ج]شاه عالم *

و ظفر حاصل کردند - حسن علي خان بمنصب چار هزاري و صوبه داري اجمير مباهي گشت - و بعد ازان بصوبه داري آله‌آباد امتياز پذيرفت *

(چون نوبت سلطنت به محمد معزالدين رسيد) حکومت آله‌آباد از عزل او بنام راجي خان مقرر شد - و سيد عبدالغفار از احفاد سيد صدرجهان صدر الصدور پهانوي بنيابت راجي خان متوجه آله آباد شد - سيد حسن علي خان فوجي بتقابل بر آورد - و در (۲) سواد آله‌آباد جنگ افتاد - سيد عبدالغفار بعد غالب شدن مغلوب گرديده عنان عطف ساخت محمد معزالدين باقتضاى غفلت و عياشي دست از تدارک بر داشته باستمالت سيد حسن علي خان افتاد - و بارسال فرمان بحالي آله آباد و اضافهٔ منصب سرفراز نمود - اما برادرش سيد حسين علي خان ناظم عظيم آباد پتنه (که بمزيد شجاعت و وقار و متانت نامور روزگار بود) با محمد فرخ سير پيمان رفاقت موکد ساخت - چنانچه در ترجمهٔ او نگارش يافت (۳) - و بحسن علي خان برادر کلان نيز ترغيب رفاقت نمود - حسن علي خان بچاپلوسي محمد معزالدين (که از وقت صوبه داري ملتان کم التفاتي او ميدانست) اعتنا (۴)

(۲) نسخهٔ [ب] در سواد - (۳) نسخهٔ [ا - ب] رفت - , (۴) نسخهٔ [ب] اعتبار *

نکرده از ته دل به محمد فرخ سیر گروید - و درخواست قدوم الهٰ آباد نمود - محمد فرخ سیر در چنین هنگام اتفاق این دو برادر بهادر صاحب فوج از امارات اقبال خود دانسته از بلدهٔ پتنه بالهٰ آباد در رسید (۲) - و با حسن علي خان مشافهة بتجدید عهد پرداخته امیدوار مزید عنایات ساخت - و بهراولی فوج مقرر فرمود - و عازم پیش گشت *

عزالدین پسر کلان محمد معزالدین باناليقيِ خواجه حسین مخاطب به خان دوران از دار الخلافهٔ شاهجهان آباد بتقابل محمد فرخ سیر مرخص گردید - و در حوالی کهجوه (از توابع الهٰ آباد) در رسیده انتظار حریف مي‌کشید - بمجرد تقارب فوج محمد فرخ سیر عزالدین بے استعمال ادوات حرب نیم شبے راه گریز گرفت - فوج محمد فرخ سیر (که در کمال عسرت و بے ساماني بود) از غارت بنگاه عزالدین تقویتے بهم رسانید - و روانهٔ پیشتر شده در نواحیِ اکبرآباد خرامش نمود - محمد معزالدین نیز از دارالخلافة کوچ کرده باکبرآباد آمد - و در فکر عبور دریای جون (۳) بود که حسن علي خان پیشقدمي نموده از متصل سرای روزبهاني چهار کروهیِ اکبرآباد دریای جون (۳) را عبور کرد - و در عقب او محمد فرخ سیر نیز از دریا گذشت . اکثر مردم محمد فرخ سیر

(۲) نسخهٔ [ج] رسید - (۳) نسخهٔ [ج] دریای جمن *

از عسرت و کم مایگی در پراگندگی آورده بودند - معدودے همراه رکاب رسیدند - سیزدهم ذی الحجه سنه (۱۱۲۳) ثلث و عشرین و مائة و الف تلاقی فریقین دست داد . نسیم فیروزی بر الویهٔ محمد فرخ سیر وزید - و محمد معز الدین بتغیر وضع راه دهلی گرفت - درین کارزار از هردو برادر تردّدات نمایان بظهور رسید - حسین علی خان (۲) برادر خرد زخمهای کاری برداشته در میدان افتاد - بعد جلوه افروزی شاهد فتح حسن علی خان برادر کلان بر جناح استعجال روانهٔ دارالخلافة گشت - و پادشاه نیز بتفاوت یک هفته سایهٔ وصول بر ساحت دهلی انداخت - حسن علی خان بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب سید عبدالله خان قطب الملک بهادر یار وفادار ظفر جنگ و تفویض وزارت اعلی بلند پایه گشت *

چون عروج رتبهٔ این هردو برادر از حد گذشت ناتوان بینان در صدد شکست افتادند - و بتسویلات واهی مزاج پادشاه را شورانیدند - نوبت بجائی رسید که هردو برادر خانه نشین گشتند - و بترتیب مورچال و استعداد اسباب پرخاش پرداختند . والدهٔ پادشاه (که با هردو اظهار دوستی می‌نمود - و از قدیم واسطهٔ اصلاح بود) بخانهٔ قطب الملک آمده مجددًا عهد و

---

(۲) نسخهٔ [ج] سید حسین علی خان *

پیمان استوار ساخت - هردو برادر بملازمت رسیده شکوهای صحبت آمیز درمیان آمد - و چند روز زمانه بآرامش گرائید - غرض گویان باز مزاج پادشاه را برهم زدند - هر روز صحبت بیمزه تر می گشت - و مادهٔ نفاق (که خانه برانداز کهنه دولتها ست) می افزود - تا آنکه امیرالامرا بصوبه داری دکن مرخص گشت - و قطب الملک بعیش و عشرت مشغول گشته عنان وزارت بدست راجه رتن چند سپرد - اعتقاد خان کشمیري همراز و دمساز پادشاه گردید - و کنگایش قلع و قمع سادات اعلان گرفت - قطب الملک بامیرالامرا نوشت که کار از دست رفته است - پیش ازان (که چشم زخمی بآبرو و جان رسد) خود را باید رسانید - امیرالامرا با کمال تسلط و جبروت از دکن روانه شده سواد دهلي را معسکر ساخت - و پادشاه را پیغام کرد که تا بندوبست قلعه باختیار ما نباشد در ملازمت وسواس دارم (۲) - پادشاه خدمات قلعه را بمتوسلان امیرالامرا سپرد - بعد استحکام قلعه امیرالامرا بملازمت پادشاه رسید - و هشتم ربیع الآخر (۳) بارادهٔ ملاقات ثاني فوجها آراسته داخل شهر شد - و در حویلئ شایسته خان فرود آمد - قطب الملک و مهاراجه اجیت سنگهه در قلعه رفته بدستور روز اول به بندوبست قلعه پرداختند - و کلید دروازه بدست آوردند - آن

---

(۲) نسخهٔ [ج] داریم - (۳) نسخهٔ [ب] ربیع الاول *

روز و شب بهمین منوال گذشت - مردم شهر واقف نشدند که
شب در قلعه چه واقع شد - چون صبح دمید قتل قطب الملک
شهرت داده افواج پادشاهي از هرجانب مرتب شده برسر
امیرالامرا خواستند هجوم آرند - امیرالامرا بقطب الملک گفته
فرستاد که چه جای توقف است - زود از میان باید برداشت
لا علاج قطب الملک نهم ربیع الآخر سنه (۱۱۳۱) احدی و
ثلثین و مائة و الف پادشاه را مقید ساخت - و رفیع الدرجات
بن رفیع الشان بن شاه عالم را از حبس برآورده بر تخت
نشاند - و صدای نقارهٔ جلوس او آشوبی را (که در شهر
برپا شده بود) فرونشاند - رفیع الدرجات در حالت حبس
بمرض تپ دق مبتلا بود - چون سلطنت میسر شد لوازم
احتیاط مزاج از دست داد - و بعد سه ماه و چند روز روزگار او
سپری گشت - مطابق وصیت او برادر کلانش رفیع الدوله را بر
سریر سلطنت جا دادند - و به شاهجهان ثاني ملقب ساختند -
بعد ایامی نیکو سیر در قلعهٔ آگره خروج کرد - امیرالامرا
با پادشاه بسرعت خود را رسانده قلعه را مفتوح ساخت -
ناگاه فتنهٔ دیگر گل کرد و جي سنگهه سوائي طبل مخالفت
کوفت - قطب الملک در رکاب شاه جهان ثاني برای دفع
جی سنگهه بفتح پور سیکري شتافت - و با جی سنگهه صورت
مصالحه درمیان آمد - شاهجهان ثاني نیز بعد سه ماه و

چند روز بمرض اسهال در گذشت - ناگزیر روشن اختر بن جهانشاه بن شاه عالم را از دار الخلافة طلبیده پانزدهم ذیقعده سنة (۱۱۳۱) احدی و ثلثین و مائة و الف بر اورنگ فرمانروائي اجلاس دادند - و به محمد شاه ملقب ساختند *

سبحان الله هر چند سادات خود دعوی سلطنت نکردند و اولاد تیموریه را بر تخت نشاندند - اما حرکتے (که با محمد فرخ سیر کردند - مبارک نیامد - دمے به آسایش نگذرانیدند و نفسے بطمانینت نکشیدند - دریاهای فتنه از هر چهار طرف بتلاطم در آمد - و اسباب زوال دولت آماده گشت - خبر رسید که غرهٔ رجب سنة (۱۱۳۲) اثنین و ثلثین و مائة و الف نواب نظام الملک ناظم مالوه از دریای نربدا گذشته قلعهٔ آسیر و شهر برهانپور را متصرف گشت - امیر الامرا سید دلاور خان بخشئ خود را با فوج سنگین جانب نواب نظام الملک فرستاد - دلاور خان بعد محاربه بقتل رسید - سید عالم علي خان نائب صوبه داری (۲) دکن (که نوجوان تهور منش بود) کارزار نموده مردانه نقد هستي باخت - امیر الامرا با پادشاه قصد دکن کرد - و قطب الملک با چندے از امرا نوزدهم ذي القعده (۳) از چهار کروهئ اکبرآباد فتح پور رسیده رخصت دار الخلافة دهلي شد - و هنوز نرسیده بود که هفتم ذي حجه

(۲) نسخه [ج] نائب صوبه‌دار - (۳) نسخه [ج] ذیقعده *

قطب الملک

خبر کشته شدن امیرالامرا طاقت ربا گشت - قطب الملک
برادر صغیر اعیانی خود سید نجم الدین علي خان را (که
بحراست دهلي قیام داشت) نوشت که یکی از شاهزادها را
برآورده بر تخت نشاند - پانزدهم ذي الحجه سنة (۱۱۳۲)
اثنین و ثلثین و مائة و الف سلطان ابراهیم بن رفیع الشان بن
شاه عالم را بر تخت دهلي اجلاس دادند - بتفارت دو روز
قطب الملک نیز رسید - و باستمالت امرای قدیم و جدید
پرداخت - و فوج علی العموم نگاهداشت - و آنچه در ایام
وزارت اندوخته بود از نقد و جنس (که احصای آن جز
علم الهي مقدور کسے نیست) همه را صرف سپاه و یاران و
دوستان کرد - و گفت اگر زنده ایم باز بهم مي رسانیم - و
اگر خواهش حق نوعے دیگر است چرا در دست غیر افتد -
هفدهم ماه مذکور بعزم مقابله از دار الخلافة بر آمد - سیزدهم
محرم سنة (۱۱۳۳) ثلث و ثلثین و مائة و الف بموضع
حسن پور رسید - چهاردهم جنگ واقع شد - توپخانهٔ محمد شاهي
باهتمام حیدر قلي خان میر آتش ببهم درکار بود - مردم
بارهه سینه را سپر ساخته در مقابل توپخانه مکرر حملها
نمودند - از برگشتگیء ایام فائده نه بخشید - چون شب شد از
بارش گولهای توپ وزنبورک و شترنال (که آنے فرصت
نمیداد) فوج قطب الملک پراگنده گشت - و تا دمیدن صبح

معدودے همراه قطب الملک ماندند - همین که آفتاب از دریچهٔ مشرق سر برآورد فوج محمد شاهي یورش کرد - و جنگے صعب واقع گشت - بسیارے از سادات بسمل شدند - و سید نجم الدین علي خان زخمهای کاري برداشت - قطب الملک خود را از فیل انداخت (۲) - زخم تیر بر پیشاني و زخم شمشیر بر دست رسید - حیدر قلي خان با جمعے بر سر وقت قطب الملک رسیده او را بر فیل خود گرفت - و نزد پادشاه آورد - پادشاه جان بخشي نموده حوالهٔ حیدر قلي خان فرمود - قطب الملک در قید پادشاهي روزے بشب و شبے بروز سیاه مي آورد - آخر مسمومش کردند - اول مرتبه خدمتگار او زهرمهره را سائیده خوراند (۳) - باستفراغ بسیار سمیت دفع شد - روز دوم باز خواجه سرای پادشاهي حب زهر هلاهل آورد - قطب الملک تجدید وضو کرده مستقبل قبله نشست - و گفت الٰهي تو میداني که این شيء حرام را باختیار خود نمي خورم - همین که از حلق فرو رفت (۴) حالت متغیر گشت - و جان بجهان آفرین سپرد - و این واقعه سلخ ذي الحجه سنة (۱۱۳۵) (۵) خمس و ثلاثین و مائة و الف واقع شد - قبرش در شاه جهان آباد زیارتگاه

---

(۲) نسخهٔ [ب] انداخته - (۳) نسخهٔ [ب] خورانید - (۴) نسخهٔ [ب] بجان آفرین - (۵) نسخهٔ [ج] سنة (۱۱۵۳) هزار و یکصد و پنجاه وسه هجري •

خلائق است - از آثار اوست نهر پٹ‌پرگنج واقع شاه جهان آباد (که از بے آبي حکم کربلا داشت) قطب الملک در سنه (۱۱۲۷) سبع و عشرين و مائة و الف نهرے از اصل نهر شاه جهاني بريده آورد - و آن خطه را بوفور آب احيا نمود - علامهٔ مرحوم مير عبدالجليل بلگرامي گويد *

• قطعه •

• بحر جود و فيض قطب الملک عبد الله خان *
• نهـــر خيرے کرد جاري آن وزير محتشم *
• بهـــر آن عبدالجليـــل واسطي تاريخ گفت •
• نهـــر قطب‌الملک مد بحـــر احسان و کرم *

و نيز علامهٔ مرحوم در مثنويئ بمدح او مي پردازد

• بيت •

• ارسطـــو فطرتے کآصف نشان است •
• يمين الدولـــه عبدالله خان است •
• بديوان چون نشيند نو بهار است •
• بميدان چون در آيد ذوالفقار است •

قادر داد خان بهادر

شيخ نورالله نام پور قادر داد خان بن رشيد خان انصاري شاه جهاني ست (که احوالش علٰحده نوکريز خامهٔ وقائع نگار گشته) - نامبرده در عهد خلد مکان بمنصب چار صدي و قلعداري

یکی از قلاع دکن سرفرازي داشت - و در عهد خلد منزل از اصل و اضافه بمنصب یکهزاري و خطاب پدر خود نامور گشته بفوجداري جامود صوبهٔ خاندیس امتیاز اندوخت - و در وقت محمد فرخ سیر (چون نظام‌الملک آصف جاه صوبه‌دار دکن مقرر شده) دارد آن الکه گردید - او (که از جانب والدهٔ آن امیر قرابت قریبه داشت) بملاقات آمده موافقت گزید - و در جنگ سید دلاور علي خان و عالم علي خان ترددات نمایان بظهور رسانیده از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره کوس شادماني بر نواخت - و در مصاف مبارز خان سرکردگی فوج هراول تعلق باو داشت - پس از انصرام جنگ (که نسیم فتح بر رایات آصف جاهي وزید) او از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار درجهٔ بلندرتبگي پیمود - پس ازان بدغا بر دست نوکرے مقتول گردید - چون لاولد بود آصف جاه قصبهٔ جاتي گانون صوبهٔ خجسته بنیاد و موضع اندارہ صوبهٔ خاندیس منجمله محال اقطاعش بطریق انعام بنام متعلقان او مقرر ساخت - تا حالت تحریر هم پارهٔ ازان بتصرف آنها ست *

قطب‌الدوله محمد انور خان بهادر

از نبیرہ هاي شاہ عیسی جندالله است (که مرید شاہ لشکر

---

(۲) نسخهٔ [ب] جالي گاون *

محمد عارف بود - و درون بلدهٔ برهانپور مقبره دارد (۲)) و شاه لشکر محمد دست ارادت بشاه محمد غوث گوالیاري داده - و بیرون بلدهٔ مزبور مرقد دارد - موصی الیه ابتدا منظور نظر شاه نور الله درویش (که قطب الملک و حسین علي خان را باوی اخلاص و اتحاد متحقق بود) گردید - و بسفارش درویش مزبور سادات مذکور دستگیري نموده در عهد محمد فرخ سیر پادشاه بنوکری پادشاهي (۲) رسانیدند - او بمنصب شایسته و خطاب خاني سربلند گردید - در ایامی (که عالم علي خان به نیابت اورنگ آباد قیام داشت) او به بخشیگری دکن و بنایب (۳) صوبه داری برهانپور مي پرداخت - پسر خاله‌اش محمد انورالله خان (که دیوان آنصوبه بود) از جانب او حراست بلدهٔ مزبور نیز سرانجام مي‌کرد *

چون خبر عبور نظام الملک فتح جنگ بهادر از نربدا بر زبانها افتاد عالم علي خان او را باتفاق سنکرا ملهار نامي برهمنی برای خبرداری برهانپو فرستاد - او پس از وصول بهادر مزبور بنواحی بلدهٔ مزبور بر آمده ملاقات نمود - ازان بعد بهمراهی بهادر مسطور مي‌گذرانید - در عمل ناصر جنگ شهید به بخشیگری دکن سرمایهٔ عزت اندوخت - و در عمل صلابت

---

(۲) نسخهٔ [ب] - مقبرهٔ اوست - (۳) نسخهٔ [ب] پادشاه - (۳) نسخهٔ [ج] و نیابت صوبه‌داری برهانپور *

جنگ بخطاب قطب‌الدوله باذن رتبه گردید - بستر در بلدهٔ
مزبور مطابق سنه (۱۱۷۱) یکهزار و یکصد و هفتاد و یک
هجري بعالم اخروي شتافت - خلیق بود و بعبادات یومیه
موظف - اما در زمانه سازي یکتائی داشت - ازو اولاد
نمانده - خاله زاده اش محمد انوارالله خان مدتی بدیوانی نواب
آصف جاه مي پرداخت - خالي از راستي نبود - و بوضع
تدین شهرت گرفته - از دیگر برادرانش اولاد باقیست ٭

* حرف الکاف *

کمال خان ککهر

پسر سلطان سارنگ است (که برادر خرد سلطان آدم بود) - ککهران را طوایف بسیار است - در مابین بهت و سنده در شعاب جبال و اطلال و اغوار توطن دارند - در زمان سلطان زین الدین کشمیري ملک کد نامي از امرای غزنین (که بحاکم کابل نسبتے داشت) آمده بزور این جا را از تصرف کشمیریان گرفت - و از کنار نیلاب تا دامن کوه سوالک و حد کشمیر تمام این عرصه بمرور ایام در حیز تصرف (۲) در آورد - اگرچه فرق دیگر مانند کهتر و جانوتهه و ایوان و چاترنیه (۳) و بهوکیان و جهپه و باریه (۴) و میکرال نیز متوطن درین ناحیه اند - اما مطیع و منقاد ککهران بوده اند - چون ملک کد درگذشت پسرش ملک کلان جانشین شد - و پس ازو نبیره (۵) نام پسر او کلانیء الوس خود یافت - و بعد ازو

(۲) نسخهٔ [ب - ج] جانونهه - (۳) نسخهٔ [ج] جهترنیه - (۴) نسخهٔ [ج] بادیه - (۵) نسخهٔ [ج] پیرا •

تتار ناظم قبیلهٔ خود گردید - و در زمان تسخیر هندوستان در ملازمت فردوس مکانی خدمات شایسته بتقدیم رسانید - علی الخصوص در جنگ رانا سانکا (۲) جانفشانیها نمود - او را دو پسر بود - سلطان سارنگ و سلطان آدم - ریاست به نخستین باز گردید - او را با شیر شاه و سلیم شاه منازعت عظیم رو داد - نبردهای مردانه کرد - و افغانان بسیار را به بندی گرفته بفروخت آورد - شیر شاه بارادهٔ تنبیه این قوم قلعهٔ رهتاس را متصل ولایت این طائفه اساس نهاد - و آخر بمقتضای سرنوشت آسمانی او را بدست آورده بقتل رسانید - و پسرش کمال خان را بقلعهٔ گوالیار محبوس ساخت - و باوجود چندین فترت ملک اینها را بدست نتوانست آورد - حکومت الوس گکهران بسلطان آدم برادر سلطان سارنگ رسید - سلیم شاه نیز در گرفتن این ملک سعیهای بلیغ نمود - سودمند نیامد ■

گویند نوبتی سلیم شاه زندانیان قلعهٔ گوالیار را حکم سیاست عام کرد - که زندانخانه (۳) را کاواک کرده (۴) و پر از داروی تفنگ ساخته آتش زدند - قوت آتش و باروت زور آورده خانه را از جای کنده با زندانیان بهوا برد - جزو جزو عضو عضو آنها را پراگنده ساخت - کمال خان دران میان بود - قادر پر کمال او را ازین

---

(۲) در [بعضی نسخه] رانا سانگا - (۳) نسخهٔ [ج] کرده - (۴) نسخهٔ [ب] که زندان خانه را ■

آسیب محفوظ داشت - و در گوشهٔ خانهٔ (که او بود) دودے ازان آتش نرسید - و چون سلیم شاه برین حراست ایزدی آگاه شد عهد گرفته او را رهائي داد - (۲) کمال خان بوطن رفت - و چون عم او سلطان آدم استیلای مطلق یافته بود با برادر خود سعید خان روزگارے بناکامي مي گذرانید - و متابعتے بنفاق میکرد - در سر آغاز جلوس عرش آشیاني در منزل جالندهر بوسیلهٔ دولت خواهئ قدیم آمده ملازمت دریافت - و در جرگهٔ امرا منسلک گشت - و در (۳) جنگ هیمو و مانکوت خدمات شایسته نموده مشمول عواطف سلطاني گردید - و در سال سیوم بتنبیه افغانان میانه (که در حدود سرونج مضاف صوبهٔ مالوه سر بفساد و فتنه برداشته آهنگ آشوب و شورش داشتند) تعین شد - او بجمعیت لائق بر سر آنها رفته نبرد مرد آزما نمود - و مظفر و منصور برگشت : عرش آشیاني قصبهٔ کره و فتح پور هنسوه و بعضے محال دیگر بجاگیر او مکرمت فرمود - و در سال ششم هنگام محاربهٔ پسر مبارز خان عدلي (که او را افغانان بهري برداشته بودند) کمال خان جمعیت شایسته برده با خان زمان شیباني شریک خدمت شد - و دران جنگ مردآزما ازو کارنامها بظهور آمد - عرش آشیاني از اهتمام رادمردي و فدویت او فرمود - که کمال خان خدمت

---

(۲) نسخهٔ [ا - ب] دادة - (۳) نسخهٔ [ب] ودر منزل جنگ *

خود بجا آورد - اکنون وقت عاطفت ماست - بهر مطلبی (که داشته باشد) کامیاب خواهد شد - چون بحضور رسید در سال هشتم سنه (۹۷۰) نهصد و هفتاد هجري بوسائل بارباریان خلافت معروض داشت که بمقتضای حب وطن آمید ولایت پدر خود دارم - تا قضیهٔ ناکامي مرا درپیش آمد ملک موروثي عم من متصرف است - عرش آشیاني بخان کلان و دیگر امرای پنجاب برنوشت که ولایت گکهران (آنچه سلطان سارنگ در تصرف خود داشته - و اکنون سلطان آدم دارد) دو بخش ساخته یکی باو مسلم دارند - و بر دیگرے کمال خان متصرف گردد - و اگر سلطان آدم ازین حکم وا ایستد سزای نافرماني در کنارش نهند - چون گزارش این حکم به سلطان آدم نمودند او و پسرش لشکري نام (که راتق و فاتق مهمات پدر بود) سر از اطاعت پیچیدند - افواج پنجاب با کمال خان بولایت گکهران در آمده در حوالی قصبهٔ هیلان (۲) جنگ عظیم در پیوست - و قتالے سخت دست داد - سلطان آدم دست گیر شد - و لشکري پسرش گریخته بکوهستان کشمیر رفت - او را نیز اسیر ساخته آوردند - و تمامیٔ ولایت گکهران (که بتسخیر هیچ یکی از فرمانروایان هندوستان نیامده بود) مسخر نموده کمال خان را باستقلال

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهیلان *

متمکن ساخته سلطان آدم و پسرش را باو سپردند - کمال خان لشکري را رهگرای فنا ساخت - و سلطان آدم را مقید نگاه مي‌داشت - تا حیات طبیعي (۲) سپري کرد *

در طبقات اکبري آورده که کمال خان در سلک امرای پنجهزاري انتظام داشته - و بشیوهٔ مرضیهٔ شجاعت و بردلي و بصفت ستودهٔ سخاوت و کرم گستري (۳) ممتاز ابنای روزگار بود - و گفته که در سنه (۹۷۰) نهصد و هفتاد پیمانهٔ هستیِ او لبریز گردید - و این همان سال کامیابیِ اوست (۴) - والله اعلم *

کاکر علي خان

از یکه های همایون پادشاه است - سالي (که جنت آشیاني بگشایش هندوستان رایت عزیمت افراشت) او در رکاب پادشاهي وارد هندوستان گردیده - در عهد عرش آشیاني (۵) بمنصب دو هزاري رسیده - سال یازدهم (چون مهدي قاسم خان تعلقه دار گدهه (۶) بے اجازت پادشاهي عازم حجاز گردید) عرش آشیاني او را با جمعے دیگر بآن حدود تعین فرمود - و در جنگ ابراهیم حسین میرزا (که متصل نصبهٔ سرنال از مضافات صوبهٔ احمد آباد واقع شد) از ملتزمان

(۲) نسخهٔ [ب] طبعي - (۳) نسخهٔ [ج] بصنعت - (۴) نسخهٔ [ج] و الله اعلم بالصواب - (۵) نسخهٔ [ب] فردوس‌آشیاني - (۶) نسخهٔ [ب] گدهي *

رکاب پادشاهي بود - بیشتر همراه منعم بیگ خان خانان بمهم شرقي دیار تعین یافته - در ایامے (که فوج پادشاهي بمحاصرهٔ پتنه اشتغال داشت) روزے باتفاق پسر خود بر سر غنیم تاخته کارنامهٔ رستمي بظهور رسانید - و کار جمعے بشمشیر جلادت تمام ساخته مطابق سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد هجري خود نیز پیمانهٔ هستي لبریز گردانید *

کنور جگت سنگهه

پسر کلان و خلف الصدق راجه مانسنگهه کچهواهه است در عهد عرش‌آشیاني بمري و سرکردگي ناموري داشت - و گزین خدمات بجا آورد - و در سال چهل و دوم بکومک میرزا جعفر آصف خان (که بمالش راجه باسو زمیندار مؤ و پتهان مامور بود - و از ناسازیٔ امرا کار پیش نمیرفت) تعین شد - و نیکو پرستاریها بتقدیم رسانید - و در سال چهل و چهارم سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجري رایات پادشاهي بعزیمت دکن جانب مالوه بر افراخته شد - و شاهزاده سلطان سلیم باستیصال رانا امر سنگهه رخصت یافت - راجه مانسنگهه (که از نظم و نسق بنگاله خاطر وا پرداخته بحضور دولت بار اندوخته بود) بهمراهیٔ شاهزاده تعین گشت - و پاسبانیٔ آن مملکت وسیع بنیابت پدر بنام جگت سنگهه قرار گرفته دستوري یافت - هنوز نزد دارالخلافهٔ آگره در تهیهٔ سامان راه

بود که بافراط مي کساري در عين شباب ناگهاني واپسين خواب در ربود - و الوس کچهواهه را بدراز ناى غم انداخت - عرش آشياني از خسرواني نوازش مها سنگهه پور خرد سال او را بر نواخته بجايش فرستاد - و چمن‌زار امید جهانے شاداب گردید - فتنه سگالان آشفته راى آنديار و برخے افغانان (که پیوسته پرستاري نمودندے) ازان خرد سال حسابے بر نگرفته سر بشورش بر داشتند - مها سنگه از نا تجربگي چارۀ آن آسان بر شمرده بآهنگ آويزش برآمد - در قصبۀ بهدرک سال چهل و پنجم هنگامۀ نبرد گرمي پذيرفت - و چشم زخمے بفوج پادشاهي رسيد - اهل خلاف برخے جاها برگرفتند - راجه مانسنگه از شاهزاده جدائي گزيده به بنگاله گام سرعت برگرفت - و در تلافئ آن شکست کارنامها برساخت - مها سنگهه در سر آغاز شباب بطريقۀ شنيعۀ پدر شيفتۀ شراب خان‌ومان خراب گشت - و جان شيرين بدان تلخ آبۀ جگرسوز در باخت ‌‌*

کشن سنگهه راتهور (۲)

برادر علاتئ راجه سورج سنگهه مشهور و برادر اعيانئ والدۀ قدسيۀ فردوس آشياني ست - بيمن اين گرامي نسبت در عهد جنت مکاني بمدارج قرب و دولت مرتقي گشت - و

(۲) نسخۀ [ج] راتهور *

با برادر كلان (كه از اعيان سلطنت و سردار با سامان و جمعيت بود) بنفاق و كينه مي گذرانيد - اتفاقاً گوبند داس بهاتي (۲) (كه وكيل مطلق و مدار دولت راجه سورج سنگهه بود) گوپال داس برادرزادهٔ راجه را بجهت نزاعي بقتل آورد - چون راجه او را بسيار مي خواست به باز خواست خون نپرداخت - كشن سنگهه مذكور ازين اغماض بر آشفته بانتقام برادر زاده در كمين فرصت نشست - و انتهاز قابو مي جست - در سال دهم جهانگيري سنه (۱۰۲۴) هزار و بيست و چهار هجري (كه سواد دارالخير اجمير معسكر پادشاهي بود) دران روز (كه جنت مكاني بسير تالاب پهكر نهضت فرمود) كشن سنگهه پيش از صبح بعزم قصاص سوار شده در فضائي (كه راجه سورج سنگهه فرود آمده بود) رسيد - و برخي مردم آزموده‌كار دلاور خود را پياده ساخته بر سر خانهٔ گوبند داس فرستاد - آنها جمعي را (كه برسم حراست و حفاظت (۳) اطراف خانه اش بودند) بشمشير گرفتند - درين زد و خورد و شور شغب گوبند داس بيدار شده بي سابقهٔ خبر از يكطرف خانه برآمد - تا بر كيفيت حال آگهي يابد - مردم كشن سنگهه (كه بجست وجوي او سراسيمه بودند) همين كه ديدند بقتلش پرداختند - كشن سنگهه (چون هنوز

(۲) نسخهٔ [ا] بهاني - (۳) نسخهٔ [ا - ب] محافظت *

ازین ماجرا آگهي نداشت) بشدت خشم و اضطراب خود
نیز پیاده شده درون حویلي در آمد (۲) - هر چند مردم مانع
آمدند ملتفت نشد - درین وقت راجه سورج سنگهه نیز
بیدار شده شمشیر در دست از خانه بر آمد - و مردم
خود را بمدافعه برگماشت - دران هجوم کشن سنگهه با لختی
همرهان کشته شد - و بقیة السیف خود را باسبان رسانیده
برآمدند - مردم راجه دنبال گرفتند - پیش جهروکۀ پادشاهي
هنگامۀ سرربائي و جان ستاني گرمي پذیرفت - شمشیرهای
آبدار بفرق هرکه مي‌نشست تا کمر مي رسید و تیغهای فولاد
هندي نژاد بکمر هرکه مي‌خورد دو حصۀ عدل مي ساخت -
شصت و هشت راجپوت از طرفین دران معرکۀ مرد آزما چهرۀ
مردانگي را بگلگونۀ جانفشاني برآراستند - گویند ازان روز
شمشیر هروهي اعتبار بهم رسانید - و مردم دیگر نیز
خواهش نمودند - جنت مکاني بعد ازین سانحه منصبش را
به پسران تقسیم نموده کشن گده وطن او را بآنها بحال داشت *

کاکر خان عرف خان جهان کاکر

از والا شاهیان فردوس آشیاني ست - پس ازان (که
تخت سلطنت بوجود فایز الجود آن پادشاه رونق تازه
پذیرفت) او بمنصب هزاري چهار صد سوار و انعام شش

---

(۲) نسخۀ [ب] در آمده *

هزار روپیه مالامال نشاط گشت - و سال سیوم هنگامی (که الکهٔ
(۲)
دکن مخیم سرادق پادشاهي بود) در افواج متعینه جهت
تنبیه خانجهان لودي و تخریب تعلقهٔ نظام الملک دکني
بهمراهی راجه گج سنگهه اختصاص یافت - سال هشتم با سید
(۳)
خان جهان بارهه برای مالش جهجار سنگهه بندیله تعین
شد - سال دهم باضافهٔ پانصدی شش صد سوار ارج ترقي
پیمود - سال سیزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری
هزار سوار و خطاب کاکر خان عز ناموري اندوخت - بهتر
تعینات قلعهٔ قندهار گردید - مدتها درانجا ماند - (چون
سال بیست و دوم شاه ایران آمده قلعه را بزور بر گرفت) او
باتفاق خواص خان قلعه‌دار آنجا رفته شاه را دید - و رخصت
هندوستان حاصل نموده بر گردید - همراه سلطان اورنگ زیب
بهادر (که نوبت دوم بیساق آنجا نامزد شده بود) تعینات
گشت - و سال بیست و ششم برکاب سلطان دارا شکوه بدان
(۴)
مهم شتافت - پس ازان احوالش بنظر نرسیده *

کار طلب خان

اصلش از قوم مرهته است - بسونت راو نام داشت - در عهد
جنت مکاني در سلک ملازمان پادشاهي و تعینانیان دکن

---

(۲) نسخهٔ [ب] متعینهٔ پادشاهي (۳) نسخهٔ [ب] جهجهار سنگهه -
(۴) نسخهٔ [ا] نرسید *

انتظام یافته - و بمنصب دو هزاري هزار سوار فائز گردیده - پس ازان (که بربقهٔ اسلام در آمد) بخطاب کار طلب خان مخاطب گشت - و سال سیوم جلوس فردوس آشیاني هنگامے (که حدود دکن مطرح الویهٔ فیروزي اثر بود) از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار امتیاز اندوخت - سال نهم (که پادشاه بار دوم بدکن رسیده افواج به تنبیه ساهو بهونسله و پامال ساختن ملک متعلقهٔ عادل خان تعین فرمود) او بهمراهي خان زمان اختصاص گرفت - پس ازان همواره با ناظمان دکن بوده - سال سي ام در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بر سر قطب الملک شتافت - و پس از انفصال مقدمهٔ او همراه کیسر سنگهه (۲) زمیندار دیوگده جهت تحصیل زر (۳) (که ذمهٔ موميالیه قرار یافته بود) از پادشاه زاده مرخص گردید - و پس ازان (که کار فرمایان قضا توطیهٔ دیگر برانگیختند و پادشاه زاده بتقریب عیادت پدر والاقدر از دکن عازم هندوستان گردید) او را مستمال ساخته همراه گرفت - و در محاربه با مهاراجه جسونت سنگهه و مقابلهٔ دارا شکوه ملتزم رکاب بود - در ایام موعود روزگار زندگیش بسر آمد *

---

(۲) نسخهٔ [ب] کیسل سنگهه - (۳) نسخهٔ [ا] تحصل *

کنج علي خان عبد الله بیگ

پسر کلان علي مردان خان امیر الامرا ست - سال بیست
و ششم جلوس فردوس آشیاني به منصب هزاری پانصد
سوار و سال بیست و هشتم باضافهٔ پانصدی ذات و سال
بیست و نهم باضافهٔ یکصد سوار کام دل بر گرفت - سال
سي ام از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار
طبل شادماني بر نواخت - و (چون سال سي و یکم پدرش
بعالم بقا خرامید) از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی
هزار و پانصد سوار مرتقي گشته گرد ملال از چهرهٔ تالم زده
برافشاند - پستر همراه سلیمان شکوه بر سر محمد شجاع تعین
شده - (چون زمانهٔ نیرنگ کار رنگ دیگر ریخت - و فلک شعبده باز
نقش عالمگیري بر روی کار آورد) او خود را ببارگاه
سلطنت رسانیده بحصول ملازمت پرداخت - و سال اول
بعطای نقاره کوس شادماني زده همراه خلیل الله خان بتعاقب
دارا شکوه مامور گردید - پستر بخطاب کنج علي خان مخاطب
گشته در جنگ شجاع و نبرد دوم دارا شکوه همراه بود - سال
نهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سرفراز
گشته در سلک کومکیان دار الملک کابل انتظام یافت - و
در جنگ افاغنهٔ خیبر شریک نبرد مبارزان گردید - پستر
حالات او بنظر نرسیده *

کیرت سنگهه

پسر دوم میرزا راجه جے سنگهه - (چون میوان (۲) فساد پیشهٔ کاما پهاري و کهوه مجاهد مابین مستقرالخلافهٔ اکبرآباد و دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد خار راه گشته مترددین و سکان آن نواحي را ایذا و آزار مي رسانیدند - و پرگنات از دست انداز ایشان رو بویراني نهاد - و تیولداران آن محال ازین رهگذر خسارت مي کشیدند) در آخر سال بیست و سیوم شاه جهاني از پیشگاه خلافت و جهان باني کیرت سنگهه بمنصب هشتصدي هشت صد سوار سرافرازي یافته محال مذکور بطریق وطن در تیولش مرحمت گردید - و بمیرزا راجه حکم شد که آن گروه واجب الدفع لازم‌الاستیصال را از بیخ و بن برکنده در قلع و قمع آنها دقیقهٔ نامرعي نگذارد - و آن سر زمین را از خار و خس مفسدان تبه‌کار به پیراید - و بجای ایشان مردم خود را آورده آباد سازد - راجه بوطن شتافته با چهار هزار سوار و شش هزار تفنگچي و تیر دار بمحال مذکور آمده بقطع جنگل پرداخت - و بسیارے از فتنه پژوهان را علف تیغ گردانید - و گروهے را ماسور ساخت - و فراوان مواشي بدست آورد - و بقیةالسیف را مستاصل نمود - هزار سوار از منصب راجه دو اسپه سه اسپه گشته پرگنهٔ خال کلیان (که

---

(۲) نسخهٔ [ج] میواتیان *

جمعش هشتاد لک دام است) در طلب این اضافه مرحمت شد - و کیرت سنگهه هم باضافهٔ منصب و فوجداری میوات سر بر افراخت *

و (چون سرو فطرتش برستهٔ جویبار میرزا راجه بود - و نهال شعورش تربیت یافتهٔ بوستان سرای دانش آن بلند فکرت) در کمتر زمانے معاملة فهمي و کاردانی خود را خاطر نشین بادشاه ساخت - و در سال بیست و هشتم هنگامے (که الویهٔ جهانباني بجانب دار الخیر اجمیر باهتزاز آمد) او را از سابق و لاحق بمنصب هزاری نهصد سوار ممتاز نموده بحراست شهر دار الخلافة رخصت فرمود - و [چون آخر سال سیوم عمارات فیض آباد معروف به مخلص پور از مضافات پرگنهٔ مظفر آباد سرکار سهارن پور (۲) بر کنار دریای جون متصل کوه دامان شمالي (که بکوه سرمور نزدیک است) قریب باختتام رسید - و نهضت پادشاهي بسیر آن مکان دل نشین (که از دار الخلافة چهل و هفت کروه جربیي (۳) سمت) اتفاق افتاد] کیرت سنگهه بحفاظت بیرون شاهجهان آباد دستوری یافت - و (چون پدرش از مرافقت سلیمان شکوه جدائي اختیار نموده عازم آستان عالمگیري گردید) کیرت سنگهه (که بعد از جنگ دارشکوه بوطن رفته بود) بپدر ملحق شده همراه

---

(۲) نسخهٔ [ج] سارنگپور - (۳) نسخهٔ [ب] افتاده *

او استسعاد ملازمت نمود - و بعطای علم مشمول نوازش گشت - و بجهت تنبیه مفسدان میوات مرخص گردید - و چندے بفوجداری نواح دارالخلافة پرداخت - پستر بهمراهی پدر در تسخیر ولایت سیوا ترددهاي نمایان نمود - و با سه هزار کس روبروی قلعهٔ (۲) بورندهر ملجار برساخت *

(چون سیوا رهگرای اطاعت و انقیاد گردید و جمیع عمدهای آن جیش بالطاف پادشاهانه کامیاب گشتند) کیرت سنگهه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار سربلندي یافت - بعد ازان (چون میرزا راجه بتاخت ولایت بیجاپور لواي عزیمت برافراخت و فوج التمش را بشهامت کیرت سنگهه انتظام بخشید) او دران معارک هیجا با مبارزان عساکر بیجاپور نبردهای مردآزما نمود - و (چون میرزا راجه در برهانپور (۳) باجل طبیعي در گذشت) او دولت اندوز حضور گشته بعنایت نقاره و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار پایهٔ اعتبار برتر افراخت - و باز کومکی دکن (۴) گشته مدتے دران ولایت بسر برد - در سال شانزدهم سنه (۱۰۸۴) یکهزار و هشتاد و چهار هجري بنهان خانهٔ نیستي فرو رفت *

---

(۲) نسخهٔ [ج] بورندهر - (۳) نسخهٔ [ب] طبیعي - (۴) نسخهٔ [ب] و در سال •

کامگار خان

پسر دوم جعفر خان است - در ابتدای سلطنت خلدمکان بمنصب درخور سربلندي یافته - سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب هزاری دو صد سوار و خطاب خاني کامیاب گشته - سال دهم از تغیر لطف‌الله خان بخدمت بخشیگری احدیان اعتبار برگرفت - سال دوازدهم بداروغگی جواهر بازار تفاخر جست - سال نوزدهم بوجهی از منصب برطرف گشت - سال بیست و یکم مورد عاطفت گشته از تغیر رحمت خان بخدمت بیوتاتي مباهات اندوخت - سال بیست و دوم (که پادشاه از دار الخلافة عزیمت اجمیر فرمود) او بقلعه داری دار الخلافة مامور شد - سال بیست و چهارم از تغیر اشرف خان واقعه خواني و سال بیست و پنجم از انتقال عبد الرحیم خان بخشي سوم و سال بیست و هفتم بعزل مغل خان آخته بیگي و سال بیست و هشتم داروغگی جلو و سال سي ام عوض بهره مند خان داروغهٔ غسل خانه و آخر همین سال پس از انتقال محمد علي خان خانسامان شد - پستر از تعلقهٔ مذکور معزول شده سال سي و سوم با جماعهٔ مامور گردید که مردم محل محمد معظم را بشاه جهان آباد برساند - سال چهل و سوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري رایت بلند پایي افراخت - چندی قلعه داری اکبر آباد

هم داشت - سادهٔ لوحیهای او زبان زد است - و با بےکمالي نظر بعلو خاندان بسیار بر خود مي پیچید - و سر بهیچ کس فرو نمي آورد *

گویند روزے پادشاه پیغامے بامیر خان تهتهٔ فرمود که بکامگار خان برساند - او مصحوب معتمدے ازین ماجرا خان مذکور را مطلع ساخته استدعاے آمدنش بخانهٔ خود کرد - خان مذکور بدر تجاهل زده پرسید که کدام امیر خان - امیر خان خود بني عم ما بود - واسطه گفت که امیر خان عبدالکریم تهتهٔ - گفت یعني عبدالکریم فراش - بگوئید که ما بخانهٔ فراشان نمي آئیم - و باین حرف تلمیح بدان کرد که میر عبد الکریم مدتے داروغگی جا نماز خانهٔ پادشاهي داشت - چون امیر خان این نقل پیش پادشاه کرد فرمود که آخر پسر جعفر خانست در خانه نبایستي طلب داشت - قطعهٔ نعمت خان عالي که بیت اولش اینست * بیت *

* کتخدا شد بار دیگر خان عالي منزلت *
* با کمال عز و تمکین و وقار و زیب و زین *

در حق اوست *

حرف اللام

لشکر خان

محمد حسین نام خراسانی در عهد عرش‌آشیانی بمنصب دو هزاری و خدمت والای میربخشیگری و میرعرضی اختصاص داشت - در سال یازدهم بسعایت مظفر خان تربتی معزول گردید - و در سال شانزدهم از بے خردی و دولت نخوتی روز روشن مست شراب بدربار آمده عربده ناکی نمود - چون بعرض پادشاهی رسید با وصف عمدگی و تفویض مناصب عظیم‌الشان او را بدم اسپ بسته گردانیدند - و چندے محبوس داشته واگذاشتند - و در تسخیر بهار و بنگاله بهمراهی (۲) خان خانان منعم خان تعین بود - در جنگ داؤد کرانی (۳) (که دعوی وراثت آن مملکت می نمود) در فوج قول برفاقت سپه‌سالار پای ثبات افشرده زخمهای عنیف برداشت - اگرچه زخمها بهم شد لیکن از بے پروائی و سهل انگاری

(۲) نسخهٔ [ا - ب] خان خانان منعم تعین‌بود (۳) نسخهٔ [ج] کرّرانی *

ایام نقاهت در نهصد و هشتاد و دو در بنگاله قالب تهي کرد - صاحب جمعیت بود - هزار سوار نوکر خود داشت *

اگرچه این افراط تعذیب (۲) (که از جانب پادشاه در بارهٔ او سر زد) بظاهر استیلای قوت غضبي ظاهر مي‌کند - چه در عرف و عادت سلاطین دانش‌آئین (که سیاست و تهدید را ناگزیر انتظام نشأهٔ ظاهر دانند) تعزیر بشخص بر مي گیرد - یکی را بزهر چشم و چین پیشاني و دیگرے را بدرشتي و سخت زباني بعضی را سیلیه و مشت کوب و برخے را بکره و چوب سزا دهند - خوش گفت کسے که گفت *　　* رباعي *

* تادیبي اگر ضرورت افتد بهوس *
* یکدست خطا ست (۳) گوشمال همه کس *
* ای مطرب قانون بساط انصاف *
* دف را بطپانچه کوب ونی را بنفس *

اما نظر بر شخصیت این مرد جاه پرست بموقع واقع شد - که با وصف این همه عمدگي متحمل چندین خواري و خفت گشته از رذالت نفس و دناءت همت دست از نوکري و ملازم پیشگي بر نداشت - و الا بسا کم رتبگان که بکجیِ ابرو و حرف پهلو دار جان بپاس آبرو سپرده اند - و عزت و نیکنامیِ جاوید اندوخته *

(۲) نسخهٔ [ج] این امراز تعذیب - (۳) نسخهٔ [ب] هرکس *

تنبیه

چون شخصیت هر کس قطع نظر ازان شخص بمفهوم غیر مختلف است احکام شرعي (که اشمل و انفع وارد شده) بشخص برنمي‌گردد بل بر فعل مترتب است - و بقدر آن مزد و اخذ قرار یافته * ع *

* هر عمل اجرے و هر کرده جزائے دارد *

لشکرخان ابوالحسن مشهدي

ابتدا دیوان شاهزاده سلطان مراد بود - پس از فوتش از دکن آمده در خدمت شاهزاده سلطان سلیم بندگي اندوخت و حسن پرستاري را سرمایهٔ دولت ساخت - بعد فرمانروائي بخطاب لشکرخاني و منصب عمده سر بر افراخت - و مدتے بدیواني و بخشیگری صوبهٔ کابل مي پرداخت - چون خان دوران ناظم آنجا نرد مخالفت مي باخت طلب حضور شد - و پس ازان به تنبیه افغانانے (که سنگ راه مترددین هندوستان و کابل بودند) مامور گشت - و مهما امکن در زدن و بستن رهزنان و قطاع الطریق سعئ بلیغ بکار برد - تا بر وجه نیک امن طریق (۲) صورت گرفت - و در سال چهاردهم (که اول مرتبه سیر گلگشت کشمیر منظور جنت مکاني گردید) او را بعنایت علم و نقاره مفتخر ساخته بحراست دار الخلافهٔ

(۲) نسخهٔ [ج] امن بطریق *

آگره گذاشتند - و (چون افواج پادشاهي بهمراهئ شاهزاده پرويز بسپه سالارئ مهابت خان در تعاقب شاهزاده شاهجهان تعين شد) لشکرخان نيز کمکي گرديد - بعد رسيدن برهانپور (چون عادل شاه والئ بيجاپور بر رغم ملک عنبر با مهابت خان طرح دوستي انداخته ملا محمد لاري سپه سالار خود را با پنج هزار سوار گزيده به برهانپور فرستاد) مهابت خان راو رتن سربلند راى را بحراست بلده گذاشته لشکرخان را با جمعے از امرا همراه ساخت - و تمشيت مهام آنجا بملا محمد تفويض نمود - و خود با شاهزاده پرويز بجانب الهآباد شتافت - ملک عنبر (که منتهز فرصت بود) به بيجاپور رفته محاصره نمود - عادل شاه باستحکام برج و باره پرداخته معرعان بطلب ملا محمد روانه کرد - و بمهابت خان نوشت که در ازاى هواخواهئ پادشاهي چشم اعانت دارم - و سه لک هون (که قريب دوازده لک روپيه باشد) برسم مدد خرج سپاه نيز حواله نمود - چنانچه حسب الرقم مهابت خان سربلند راى با معدودے در شهر اقامت گزيده لشکرخان را با فوج دکن در رفاقت ملا محمد باستيصال ملک عنبر راهي ساخت - ملک عنبر آگهي يافته بلشکر خان نوشت که نسبت بملازمان پادشاهي گستاخي سرنزده - بهيچ تقريب واجب التخريب شده ام - چون با عادل شاه از قديم الايام بر سر حدود ملکي

نزاع است مرا با مدعي بگذارید - تا هرچه مقدر است بظهور
آید - اصلا التفات بحرف او نکرده بحوالی بیجاپور رسیدند -
ناگزیر ملک عنبر دست از محاصره برداشته راه دیار خود
گرفت - ملا محمد سر در دنبالش گذاشت - هرچند او سپراندازي
و مدارا مي نمود ملا محمد حمل بر عجز و زبوني کرده شدت
و غلاظت مي افزود - چون کار برو تنگ شد - و اضطرار (۲) دامن گیر
گشت) ناگزیر در منزل بهاتوري پنج کروهی احمدنگر قرار
بجنگ داده رزم طلب گردید - اتفاقاً ملا محمد از ي کشته
شد - و سررشتهٔ انتظام فوج عادل شاهیه گسیخت - جادو
رای و اودا رام از امرای پادشاهي دست بکار جنگ نابرده
راه فرار سپردند - اخلاص خان و غیره بیست و پنج نفر از
سرداران بیجاپور (که مدار دولت عادل شاهیه بر ایشان (۳) بود)
گرفتار شدند - ازان میان فرهاد خان را (که تشنهٔ خون او
بود) از سرچشمهٔ تیغ سیراب ساخت - و از امرای پادشاهي
لشکر خان با میرزا منوچهر و عقیدت خان وغیره چهل منصبدار
بقید ملک عنبر در آمدند - و چندے بمقتضای سرنوشت
آسماني در قلعهٔ دولت آباد محبوس و مسلسل بودند - پس
از فوت سلطان پرویز (که مهمات دکن بخان جهان لودي
بالاصالة باز گردید) لشکر خان با دیگر امرا رهائي یافته

---

(۲) نسخهٔ [ب] اضطراب - (۳) نسخهٔ [ج] برآنها •

ببرهانپور آمد - پس از سریر آرائی فردوس آشیانی نظر بر
سوابق خدمات او (که در ایام شاهزادگی بضرورت وقت ده
لک روپیه بطریق قرض داده بود) مبلغ مذکور باز مرحمت
فرمودند - و باضافهٔ دو هزاری ذات و سوار بمنصب پنجهزاری
چهار هزار سوار بلند پایه گردید - و بصوبه‌داری کابل از تغیر
خواجه ابوالحسن تربتی اختصاص گرفت - اتفاقاً پیش از
وصول مغضوب نذر محمد خان والی بلخ و بدخشان از
کوتاه بینی و قابو طلبی وقوع حادثهٔ جنت‌مکانی را موجب فوز
مطلب پنداشته بهوس تسخیر کابل گران لشکرے کشیده
بحوالی آن بلده شورش‌افزا گشت - لشکر خان بانتظار
کومک حضور (که مهابت خان سپه سالار مامور شده بود)
در راه متوقف نگشته بلا اهمال گام سرعت برداشت - چون
به باریک آب (که دوازده کروهی شهر است) رسید نذر محمد
خان از گرد قلعه برخاسته بارادهٔ دستبرد پیش آمد - لشکر
خان از ناموس‌جوئي و کارطلبي بقصد پیکار باستعجال روان
شد - نذر محمد خان دید که لشکر خان به نهایت دلیري
و چیرگي مي‌آید و نوکران ماهواره خوارش (که در روز
بد همپائي نمایند) قلیل - سود این تجارت نارائج دانسته
نهم محرم‌الحرام سنه هزار و سي و هشت هجري عطف عنان
نمود - و نشیب و فراز مسافتي (که در یکماه قطع کرده بود)

بچهار روز نوردیده ببلخ رسید - لشکر خان داخل نزهتگاه کابل گشته باستمالت و ترفیهٔ سکنهٔ شهر و رعایای نواحي (که غارت زده و ستم رسیدهٔ اوزبکان تهیدست بودند) پرداخت و هرجا مناسب دید فوجی فرستاده متمردان را براندخت - اما [چون قطان صوبهٔ کابل (که از طائفهٔ سنیهٔ حنفیه اند) از سلوک لشکر خان بسبب مخالفت مذهب راضي نبودند] در سال چهارم معزول گشت - و در سال پنجم از تغیر مهابت خان بحراست دهلي نامزد گردید - و (چون از کبر سن خدمات مرجوعه ازو متمشی نمي‌شد) در سال ششم داخل لشکر دعا گردانیدند - او با پسران بآستان‌بوس سر برافراخت *

اگرچه در پادشاه‌نامه علت انزوا غیر از پیري بیان نکرده - اما بقرائن حال تفرس میرود که پیري چندان در نیافته بود که از نوکري معاف دارند - مگر بوجهي از جانب او انحراف بمزاج پادشاهي رو داده باشد - گویند پس از استعفای نوکري عازم حج گشت - و بعد تحصیل زیارت عتبات علیات و صرف زرهای گران دران مشاهد قدسیه بوطن مالوف رفت - و بجاروب‌کشی آستان ملائک پاسبان رضویه (علي ساکنها الثناء والتحیة) فائز گردید - و دران بلده سرا و رباط اساس نهاد - و املاک بسیار خرید - و

همان جا رخت هستي بر بست - اولاد او در هندوستان ماندند - خلف رشیدش سزاوار خان است (که احوال او درین اوراق سمت تحریر یافته - و پسر دیگر میرزا لطف الله است - مذهب سنت و جماعت اختیار کرده بخشيء دکن شده بود - شبی وقت کوچ در پالکي نشسته بود که ناگاه شخصی بر سرش رسیده بخنجر بیداد هلاک ساخت - و بدر رفت - و هیچ ظاهر نشد که بود - و بابا میرک خویش او در عهد جنت مکاني ترقي کرده کارهای نمایان در دامن کوه کانگره نمود - هنگامی (که شاهزاده شاهجهان محاصرهٔ برهانپور فرمود) همراه راو رتن بود - روزی (که شاه قلي خان بشهر در آمد) او جنگ کرده کشته گردید - پسرش لطیف میرک در قلعه داريء انکي تنکيء دکن بسر مي برد - بیرون باري باغچهٔ طرح انداخته گور خانهٔ خود ساخته بود - همانجا مدفون گردید ٭

لشکر خان عرف جان نثار خان

یادگار بیگ نام پسر زبردست خان والا شاهيء اعلی حضرت است - در حیات پدر بدولت روشناسي و تقدیم خدمات عمدهٔ پادشاهي فایز گردید - و در سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاريء ذات دو صد سوار و داروغگيء (٢) گرز برداران و منصبداران

(٢) نسخهٔ [ج] و بداروغگيء ٭

نقدي مفاخرت اندوخت - و در همین سال باضافهٔ پانصدی (۲) سیصد سوار فرق عزت بر افراخت - و بخطاب جان نثار خان چهرهٔ ناموري افروخت - و (چون همواره فیما بین سلاطین والا دودمان تیموریه و خواقین عالیشان صفویه ابواب اتحاد و یگانگي مفتوح و از جانبین ارسال نامه و پیام و اهدای هدایا مسلوک بود) شاه صفي در آخر فرمانروائی خود بر سر مقدمهٔ قندهار برخے اندیشها (که مورث رنجش بود) بخود راه داده سلسله گسل محبتهای دیرین گردید - چون او ازین جهان گذران درگذشت فردوس آشیاني نپسندید که موالات قدیم یکباره انقطاع پذیرد - درهمین سال جان نثار خان را (که شایان سفارت بود) بعطای طلب دو سالهٔ او و همراهانش نقد از خزانه برنواخته بارمغان سه لک و پنجاه هزار روپیه و نامهٔ معنون بتعزیت شاه صفي و تهنیت جلوس شاه عباس ثاني (که پسر جانشین اوست) و مشعر بر معذرت آمدن علي مردان خان بهادر بهند (که نه بحسب جاه و آرزوی نوکري بوده بل بشرارت حسد پیشگان گذاره گزیده) روانهٔ ایران دیار فرمود - و خان مذکور در آخر سال بیست و یکم از حجابت برگشته تقبیل سدهٔ خلافت نمود - و بمنصب دو هزاری هفصد سوار و خدمت آخته بیگي سرافرازي یافت - و در سال بیست و

(۲) نسخهٔ [ج] شش صد •

هیوم بمیر توزکي درجهٔ اعزاز پیمود - و در سال بیست و چهارم بخدمت بخشیگری دوم از تغیر سیادت خان پایهٔ اعتبارش افزود - و سال بیست و پنجم اضافهٔ پانصدی (۲) سیصد سوار یافته بخطاب لشکر خان نامور گردید - و سال بیست و ششم بمنصب سه هزاری هزار سوار فایز شده به بخشیگری فوج متعین شاهزاده دارا شکوه بیساق قندهار مامور گشت - و در سال بیست و هفتم از ملتان حسب الحکم بدرگاه پادشاهي سعادت تلثیم عتبهٔ اقبال اندوخته بدستور پیش بخدمت بخشیگری دوم از تغیر ارادت خان سر بلند گردید - و در سال بیست و نهم امورے چند (که دلالت بر عدم تدین داشت) بر روی روز افتاد - و ظاهر شد که در بخشیگري دست طمع گشوده و ذیل دیانت خود بلوث خیانت آلوده - او را از خدمت باز داشته بکمی پانصدي معاتب کردند - و پس ازان بمالش فتنه پژوهان حوالی حصار و بیکانیر تعیین شد - و در سال سي و یکم از انتقال علي مردان خان امیر الامرا بصوبه داری کشمیر و اضافهٔ پانصد سوار سرافرازي یافت - و بعد از نخستین جلوس عالمگیري بارسال خلعت و اضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار مورد عنایت گشت - و بتفویض صوبه داری

(۲) نسخهٔ [ج] اضافهٔ پانصدي یافته ؞

ملتان معزز شد - و در سال سیوم از تغیر میان خان بصوبه داری تهته مامور گشت - و پس ازان بنظم صوبهٔ بهار رخش عزیمت راند - و در سال یازدهم از بهار معزول شده بخدمت صوبه داری ملتان از تغیر طاهر خان سرفراز گردید - و در سال سیزدهم از ملتان بحضور رسیده از انتقال دانشمند خان میربخشي بخدمت بخشیگری اول و بافزایش هزاری هزار سوار بمنصب پنجهزاری سه هزار سوار بلند مرتبه گشت - و در آخر همین سال سنه (۱۰۸۱) یکهزار و هشتاد و یکم هجري رخت هستي بربست - از پسرانش کسے ترقي نکرد - صبیهٔ او بحبالهٔ نکاح لطف الله خان بن سعدالله خان مرحوم بود *

لطف الله خان

مهین خلف جملة الملک سعد الله خان است که نقوش فضائل و رقوم کمالات او بر صفائح السنه تا مرور دهور جلوه گر خواهد بود - (چون آن مربع نشین مسند وزارت در مبادی سال سي ام جلوس اعلی حضرت ازین سپنجي سرا انتقال نمود) لطف الله خان در سن یازده سالگي بود - بمنصب (۳) هفصدی صد سوار مشمول نوازش خسروانی گشت - پس ازان (که عنان فرمانروائی هندوستان بدست اقتدار عالمگیري

(۲) نسخهٔ [ج] در آخر همین سال سنه هزار و هشتاد و یک هجري -
(۳) نسخهٔ [ج] هفت صدي *

در آمد) ازانجا (که پدر مرحومش نسبت بسایر شاهزادگان
در خدمت پادشاه زادهٔ محمد اورنگ زیب بهادر ربط دلی
و اخلاص از صمیم قلب داشت) او را مورد گوناگون التفات
فرموده بمنصب هزاری چهار صد سوار سربلند گردانید .
و همواره مورد تربیت داشته بافزایش منصب و تفویض
خدمات حضور بر نواختند - کمتر داروغگی بود از داروغگیهای
عمدهٔ حضور که خان مذکور سرانجام نکرد - و در سال دوازدهم
از تغیر عاقل خان بخدمت ڈاک چوکی مباهي شد - و سال
سیزدهم از تغیر حاجي احمد سعید خان داروغگی عرض مکرر
یافت - و در سال چهاردهم بخلعت کتخدائي با صبیهٔ لشکرخان
میربخشي (که پیش ازان درگذشته بود) مخلع گردید - و
در نوزدهم سال بعد مراجعت از حسن ابدال بلاهور از تغیر
فیض الله خان بداروغگی فیل خانه اختصاص گرفت - و در سال
بیست و یکم از انتقال شیخ عبدالعزیز اکبرآبادي بتازگي
قامت امتیاز بخلعت عرض مکرر بر آراست - و در همین سال
باعزاز خسرواني (که خان مشار الیه در قلعه پالکي سوار
مي آمده باشد) در سائر همچشمان معزز گشت - و در سال بیست
و سیوم صوبه داری لاهور از تغیر قوام الدین خان بپادشاهزادهٔ
محمد اعظم مفوض گردید - خان مزبور بنیابت شاهزادهٔ اعتبار
اندوخته رخصت یافت . و سال دیگر بحضور رسیده از

تغیر عبد الرحیم خان به داروغگی غسلخانه فرق عزت برافراخت - و در سال بیست و پنجم از تغیر کامگار خان بواقعه خوانی فایز شد - و سال دیگر بداروغگی جلو خاص و چوکی خاص مخصوص الطاف گشت *

(چون قابلیت و کمال خان مذکور شهرهٔ آفاق بود و جودت طبع و صفائی ذهن و رسائی فکر بکمال داشت) در محاصرهٔ گولکنده جوهر شجاعت و مردانگی خود را (۲) دل نشین همگنان ساخته مصدر ترددات نمایان گردید - خصوص دران نیم شبی [که محصوران بر دمدمهٔ پادشاهي (که بکنگرهٔ قلعه رسیده بود) ریخته توپ را بیکار کردند - و سید عزت خان میر آتش را با سربراه خان چیلهٔ جلال نام بسته بردند] لطف الله خان که با جماعهٔ چوکی خاص بمحافظت آن تعین شده بود تا سه روز درمیان دریا (که پای قلعه است) بپردلي و دلاوري استقامت ورزید - تا جمعیت دیگر رسیده غنیم را بر داشتند - و دمدمه قائم کردند - خان مذکور باضافهٔ پانصدي مفتخر شد - و (چون نقد بهادری او بدار العیار امتحان سره برآمد) در سال سي و چهارم سمت تهانهٔ کهتاوَن بمالش اشقیا رخصت یافت - و در سال دیگر از تغیر صلابت خان مجدداً بداروغگی چوکی خاص مورد لطف

(۲) نسخهٔ [ج] خود را نیز *

گردید - و در همین سال بصدور زلتی بسلب منصب معاتب شد - و پس از چند روزے بجدائی نوکری آب رفته بجویش باز آمد - و در سال سي و نهم از تغیر صف شکن خان بخدمت آخته بیگی و از تغیر خانه زاد خان بداروغگی خاص چوکي سر افرازي یافت - و در سال چهل و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و بعطای نقاره بلند آوازه گشت - و بصوبه داری بیجاپور مامور شد - و سال چهل و پنجم ازانجا معزول گشته بافزونیء پانصد سوار بحراست اورنگ آباد تعین گردید - و در سال چهل ششم پس از فتح قلعهٔ کهیلنا صوبه داری مذکور به شاهزاده بیدار بخت مفوض شد - و خان فیروز جنگ از برار بمحافظت بنگاه پادشاه مامور گشت - و صوبه داری آنجا بنیابت بلطف الله خان (۲) (که خسرپورهٔ خان فیروز جنگ میشد) قرار یافت - خان مذکور بتعلقه (۳) نرسیده در سنه (۱۱۱۴) یکهزار و یکصد و چهارده رخت هستي بربست - با فضل و کمال بشجاعت و کارطلبي اتصاف داشت - و مکرر مصدر کارهای نمایان شده بایستے بیش ازین ترقي مي‌کرد و پایهٔ دولت را به منتهای مراتب امارت مي‌افراشت شاید لختے سبکیهای وضع و برخے تکلفهای بیجا (که در مزاجش بود) مانع شده ٭

(۲) نسخهٔ [ج] بنیابت لطف الله خان - (۳) نسخهٔ [ج] بقلعه نارسیده ٭

(۲)
مشهور است که روزے پادشاه عرضی کسے (که بعض مقدمات مخفیه مندرج بود) مي خواند - اتفاقاً هنوز آن مقدمات بر زبان پادشاه نگذشته که از جانبی بعرض رسید - و تفحص شد که چگونه افشای این امور شد - آخرالامر پادشاه بعدت درست فرمود که سواے لطف‌الله خان کار دیگرے نیست - پستر معلوم شد (که خان مذکور از پشت آن عرضي همه مطلب دریافته بمردم اظهار نمود - لهذا روزے چند از باریابی خلوت ممنوع گردید - محاوره و مکالمه بالفاظ غیر مانوس (که محتاج بفرهنگ و قاموس بودے - و آن دور از سلاست و رواني ست) بسیار داشت - عبارتهاے ساخته و تراکیب به تکلف تراشیدهٔ وی زبان زد مردم است - پسرش محمد خلیل عنایت خان (که چندے بحراست برهانپور قیام داشت) سپاهي وضع میرزا منش بود - در نغمات هندي خالي از کمال نبود - در جنگ جاجو (که میان شاه عالم و محمد اعظم شاه بر سر سلطنت هندوستان صف آرائي بمیان آمد) خان مذکور در فوج جهاندار شاه معزالدین بود - چون سادات بارهه (که هراول بودند) با معدودے گرم عنان گشته بجنگ در پیوستند عنایت خان نیز خود را بکمک رسانید - چون غلبهٔ مخالف مشاهده

---

(۲) نسخهٔ [ج] بعضے ٭

نمود از فیل فرود آمد - و نورالدین علي خان برادر حسن علي خان و حسین علي خان آنرا دیده به برادران خود گفت که حیف این شهزاده گوي از میدان برد - بمجرد این حرف آنها نیز از فیلان فرود آمدند - و در مقابل امان‌الله خان و سید اوتاد محمد و ابراهیم بیگ بسري و دیگر نوکران قدیم محمد اعظم شاه بودند (که از سالها بشجاعت و مردانگي نام برآوردند) باهم در آویختند - و طرفه گیرو دارے و غریب کارزارے واقع شد - که ترک خون‌آشام بهرام را از نظارهٔ آن کندآوري دود حیرت بسر برآمد - عنایت خان زخمهای کاري برداشته در میدان افتاد - رمقي از جان داشت - بعد از ساعتے درگذشت خلد منزل او را ملقب بعنایت خان شهید فرمود - و به پسرانش (که خرد سال بودند) رعایتے نمود - در عهد فردوس آرامگاه هنگامے (که نواب آصف جاه نظام‌الملک از دکن بدارالخلافة شتافته) از انتقال محمد امین خان وزیرالملک مسند آرای وزارت گردید - دختر خان شهید را (که طغای زادهٔ آن نوئین بالمند اقبال بود) بعقد ازدواج در آورده موسوم بصاحب بیگم نمود - و بدین انتساب جدید پسران او را امتیاز و اعتبار دیگر بهم رسید - حفیظ الدین و محمد سعید خان (که برادر اعیاني بودند) برفاقت آصف جاه بدکن آمدند - و بعد جنگ مبارز خان هر یکے فوجدارے عمدهٔ

یافته صاحب طبل و حشم گردید - و پس از حفیظ الدین خان بهادر بنیابت صوبه داری برهانپور سرفرازي یافت - و چون در سال (۱۱۵۰) هزار و صد و پنجاهم هجري بار دیگر آصف جاه لوای عزیمت دار الخلافة بر افراخت هر دو برادر با قامت دکن نگرانیده همراهي گزیدند - و اینها را (که سکونت شاه جهان آباد مرغوب طبع بود) با آصف جاه معاودت دکن ننموده در رکاب پادشاهي ماندند - و بشرف این قرابت در پیشگاه خلافت عزت و احترامی دارند - و هر دو بخوش وضعي و رنگینی موصوف اند - خصوص محمد سعید خان بهادر امیر زادهٔ واقعي ست - اگرچه در بیش منصبي از پدر و جد (۳) درگذرانیدند اما آن حالت و دستگاه بالفعل ندارند - دو برادر دیگر یکی محي الدین قلي خان و دوم معین الدین قلي خان (که در دهلي بودند) در قتل عام نادر شاه کشته شدند (۴) *

لطف الله خان صادق

(۵)

از شیخ زادهای انصاري - وطنش پاني پت است - وقت خلد منزل در دربار پادشاهي آمد و رفت نموده از کم رتبگي بپایهٔ عمدگي رسید - و در عهد جهاندار شاه بپایهٔ عتاب درآمده خانه اش ضبط شد - ازین جهت با محمد فرخ سیر

---

(۲) نسخهٔ [ج] پنجاه هجري - (۳) نسخهٔ [ج] و برادر دیگر محي الدین قلي خان - (۴) نسخهٔ [ج] کشته شد - (۵) نسخهٔ [ب] و وطنش *

توسل جسته پس ازان (که شاهد سلطنت هندوستان بهشت
نشان در آغوش او درآمد) بعد فتح یافتن بر جهاندار شاه
باتفاق سید عبد الله خان به بندوبست دار الخلافه تعین شده -
قطب الملک دیوانی خالصه بنام او تجویز نمود - و پادشاه
این تعلقه بنام جهیله (۲) رام ناگر مقرر کرده بود - بدین تقریب
مابین پادشاه و وزیر کدورت واقع شد - قطب الملک گفت
که هرگاه تجویز اول وزیر پذیرا نشود استقلال او معلوم -
آخر تعلقهٔ مزبور بنام خان مسطور قرار یافت - و در عهد
فردوس آرامگاه بخدمت خانساماني و منصب شش هزاري
و خطاب شمس الدوله بهادر متهور (۳) جنگ کامیاب گردید - بعد
آمدن نادر شاه (چون ازو حرکات خلاف مرضي بظهور آمد) بپایهٔ
عتاب درآمد - در عهد احمد شاه درگذشت - در لقب
او (که لفظ صادق افزون شده) وجه آن زبان زد عوام است
دلیر دل خان برادر اوست - که همراه امیر الامرا مي بود -
و بمنصب سه هزاري رسیده - و برادر سیوم او شیر افکن
خان است - که بفوجداري کره مضاف آله آباد سرفراز شده -
از پسرانش عنایت خان راسخ و شاکر خان بقدر ترقي کردند *

---

(۲) نسخهٔ [ج] چبله رام - (۳) نسخهٔ [ب] تهور جنگ *

حرف الميم

* مصاحب بيگ *

ولد خواجه کلان بيگ که پدرش مولانا محمد صدرا از اعاظم ارکان دولت ميرزا عمر شيخ بود - و شش پسر او در نيکو خدمتئ فردوس مکاني خود را نثار کردند - خواجه با اين همه حقوق بفرط رشادت و فراست و سنجيدگئ اطوار و شايستگئ فضائل منظور نظر بابري شده سرآمد امراى بزرگ گرديد - برادر ديگرش کچک خواجه مهردار و معتمد خاص بود - پس از فتح هندوستان (که روز جمعه بيستم رجب سنه (۹۳۲) نهصد و سي و دوم هجري واقع شد - و آگره مخيم سرادقات فردوس مکاني گرديد) سپاه چغتا را قلت مجانست علت عدم موانست با اهل هند شد - و افراط گرمئ هوا و شائبهٔ سموم و وبا ضميمه گشت - درين اثنا از ناروائئ راهها و ديررسئ سودا (که تنگئ معيشت و فقدان اجناس پديد آمد) امرا قاطبةً قرار بر معاودت داده بسيارے يکه جوانان

بے رخصت بکابل رفتند - خواجه کلان بیگ را (که در جمیع معارک و مواتب خصوص درین یورش سخنان مردانه عالی‌همتانه میگفت) نیز رای برگشت - فردوس‌مکانی (که دل نهاد اقامت این دیار بود) فرمود که این چنین ملکی (که بچندین سعي و اهتمام بدست آمده) باندک تعبی و کلفتی (که رو دهد) از دست دادن رسم جهانگیران هوشمند نیست - اما بپاس خاطر خواجه (که در بازگشت اصرار داشت) تیولداري غزنین و گردیز (۲) بنام وي مقرر فرموده بدان جانب رخصت فرمود - در واقعات بابري مرقوم خامهٔ راستي‌رقم آن پادشاه است که تسخیر هندوستان بمساعی جمیلهٔ خواجه میسر شده - و در نصائح جنت‌آشیاني بحسن سلوک با خواجه و صفح گستاخیهای او وصیت فرموده - پس از (۳) ارتحال فردوس مکاني خواجه رفاقت میرزا کامران اختیار نموده از جانب او بحکومت قندهار مي پرداخت - در (۹۴۲) نهصد و چهل و دو سام میرزا برادر شاه طهماسپ صفوي بر سر قندهار آمده آنرا محاصره نمود - تا هشت ماه نگاهداشت - چون مرتبهٔ دوم شاه خود آمد ناچار قلعه سپرده در لاهور بمیرزا کامران پیوست - و بعد سنوح قضیهٔ چوسا (۴) خواجه همراهی جنت‌آشیاني (۵)

---

(۲) نسخهٔ [ا] گردیز - (۳) نسخهٔ [ب] پس ارتحال - (۴) در [بعضی نسخه] جوسا - (۵) نسخهٔ [ب] جنت آسشانی *

(۲)
قرار داد - چون آن پادشاه از ناسازگاری زمانه متوجه سنده
شد خواجه از سیالکوت رفته باز بمیرزا کامران ملحق گشت *

و چون خواجه درگذشت پسر او مصاحب بیگ بوسیلهٔ
شایسته خدمتیهای نیاکان خود بقرب و اعتبار اختصاص گرفت -
(۳)
اما (چون سرشت او بخبث و خباثت آماده بود - و مزاج
او بشرارت و بدکاري مجبول) مکرر حرکات ناپسندیده ازو
بظهور مي آمد - چنانچه جنت‌آشیاني او را مصاحب منافق
مي گفت - پس ازان (که نوبت سلطنت بعرش آشیاني
رسید) او از تبه رائي و بیخردي شطرے اوقات خود را در
صحبت شاه ابوالمعالي ترمذي گذرانید - و لختے بحدود
شرقیه بسر برده از مصاحبان خان زمان بود - در سال سیوم
باندیشهٔ ناصواب بدهلي آمد - بیرام خان او را مقید ساخته
روانهٔ حجاز نمود - ناصرالملک باهتمام تمام بیرام خان را بران
داشت که در قرعهٔ قرطاس بریکے اسم قتل و بر دیگرے نقش
نجات نوشته انداخته شود - تا هر نقشے (که از پردهٔ غیب
بررو افتد) آنرا بکار برند - اتفاقاً تقدیر موافق تدبیر آمد -
همان ساعت مردم فرستاده او را بیاسا رسانیدند - گویند
ازین واقعه همه امرا و امرازادهای چغتائي از بیرام خان
هراسان گشته سر حساب شدند *

---

(۲) نسخهٔ [ج] ناسازئ - (۳) نسخهٔ [ب] چون سرشت او *

ملا پیر محمد خان شروانی

از امرای پنج هزاری اکبری ست - صاحب فضل و کمال بود - ابتدا در قندهار ملازم بیرام خان شده - بعد سریرآرائی عرش‌آشیانی بوسیلهٔ خان مزبور برتبهٔ امارت و سرداری رسیده بوکالت از جانب خان مشار الیه مقرر شد - و بعد فتح هیمو (که در جنگ مصدر ترددات گردید) بخطاب ناصرالملکی سرافرازی یافت - و رفته رفته قسمی استقلالش افزود (که جمیع مهمات مالی و ملکی را بالاصالة انفصال میداد - گویا خود وکیل سلطنت بود - و جبروت و شوکت او بجائی رسید (که اعیان سلطنت و امرای الوس چغتا بدر خانهٔ او رفته اکثر بار نیافته بر میگشتند - و او از راستی و درستی خود حساب کسی بر نمیداشت - بل از درشتی و تشدد او دیگران در حساب بودند - و (چون اعتنا بشان هیچ یکی نمیکرد) حسد آلودگان نا توان بین بستوه آمده خاطر بیرام خان را بحرفهای نا مناسب ازو متنفر ساختند - اتفاقاً سال چهارم ناصرالملک روزی چند بیمار شد - خان خانان بعیادت رفت - غلام ترک (که دربان بود) از نا دانستگی گفت باشید - خبر کنیم - خان خانان متغیر شد - ملا پیر محمد ازین واقعه واقف شده از خانه برآمده بهزاران تواضع و خجالت در مقام معذرت استاد - و گفت این غلام نواب را نشناخت -

خان خانان گفت که شما چه قدر مارا شناخته‌اید که او بشناسد.
باوصف این بیرام خان (که اندرون رفت) بسبب شدت اهتمام
از همراهان کمتر توانستند رفت - خان خانان زمانے چین
در ابرو بود - غرض گویان واقعه طلب فرصت یافته زیاده از
سابق او را بشورش آوردند - چنانچه پیغام فرستاد که ما ترا
از ملائي بامارت آوردیم - چون تنگ حوصله بودي بیک ساغر
از دست رفتي - الحال مصلحت اینست که منزوي شوي -
ملا (چون آزاده مرد بود) ازین بشارت بشگفتگی خاطر گوشه
گرفت - بعد چند روز بسعی شیخ گدائي کنبو و دیگر بداندیشان
بیرام خان ملا را بقلعهٔ بیانه فرستاده محبوس ساخت -
و باز رخصت سفر حجاز داد - ملا روانهٔ گجرات بود که در راه
نوشتهٔ ادهم خان وغیره امرا رسید - که هر جا که رسیده باشند
توقف نموده انتظار لطیفهٔ غیبي برند - مشار الیه در نواحیِ
رنتنبهور اقامت بر گزید - چون به بیرام خان آگهي شد جمعے
را فرستاد که او را دستگیر کرده بیارند - ملا بعد ازان (که
زد و خوردے درمیان آمد) اسباب و اشیا گذاشته با معدودے
بدر رفت - فی الحقیقة بیرام خان باغوای کوته اندیشان
حسدپیشه چنین مخلص کاردان را از خود دور ساخت - و
بدست خود تیشه بپای اقبال خود زد - سنوح این قضیه
در خاطر عرش آشیاني بسیار ناپسند آمد - و هنوز ملا

به گجرات نه رسیده بود که برهم زدگی دولت بیرام خان
شنید - و برسم استعجال بزمین بوس رسیده بخطاب خانی
و عنایت علم و نقاره بلند پایه گشت - و پس ازان باتفاق
ادهم خان به تسخیر مالوه تعین شد - چون سال ششم ادهم
خان کوکه حضور طلب شد حکومت مالوه باستقلال بملا قرار
گرفت - باز بهادر حمایے ازو بر نداشته در سال هفتم در حدود
اواس جمعیتے فراهم آورده عرصهٔ خودسري آراست - پیر محمد
خان فوجے ترتیب داده بر سرش شتافت - و باندک تلاشے او
را آوارهٔ دشت هزیمت ساخت - و بتسخیر قلعهٔ بیجاگده
همت گماشته آنرا بجبر و قهر از دست اعتماد خان (که
از جانب باز بهادر باستحکام آن مي پرداخت) گرفته داخل
ممالک محروسه ساخت - و (چون والی خاندیس میران
محمد شاه فاروقي در اعانت باز بهادر جدے داشت) بنا برین
پیر محمد خان هزار جوان کار طلب همراه گرفته بطریق
ایلغار چهل کروه در یک شب رانده (چون او در قلعهٔ آسیر
بود) ببرهان پور درآمده به نهب و غارت پرداخت - و حکم
قتل عام نموده بسیارے از سادات و علما را بحضور خود
گردن زد - و با فراوان غنائم معاودت کرده شنید که باز بهادر
از راه قریب تر است - مستعد پیکار گردید - ارباب خبرت
صلاح جنگ نداده رفتن بمندیه اولی شمردند - پیر محمد

خان (که تهور بر عقل و تدبیر غالب داشت) گوش برین حرفها نکرده دل در جنگ بست - همراهان لوازم رفاقت بجا نیاورده باندک تلاشی از جا رفتند - بعضی هواخواهان جلو اسپ او گرفته از جنگ برآوردند - چون بگذار نربدا رسید شام بود - مردم گفتند که غنیم دور است - امشب اینجا توقف باید کرد - نشنیده سواره خود را بآب انداخت - اتفاقاً قطار اشتری نیز درمیان آب مي‌گذشت - باسپ خان پهلو زد - او از اسپ جدا شد - همراهان ترتیب از بد دروني ببر آوردن دست و پائی نزدند - غریق گشت * 　　* بیت *

(۲)
* چو رو آورد روز در تیرگي *

* دو چشم جهان بین کند خیرگي *

(۳)
خون ناحق بیگناهان برهانپور کار خود کرد 　　* بیت *

* خون ناحق مکن چو یابي دست *

* کز مکافات آن نشاید رست *

(۴)
این سانحه در سنه (۹۶۹) نهصد و شصت و نه واقع شد عرش آشیاني از رفتن چنین نوکر درست اخلاص کاردان جوانمرد عالي همت قرین تاسف بسیار گشت - گویند پیر محمد خان ثروت و سر انجام بمرتبهٔ بهم رسانیده بود (که هر روز

---

۲) نسخهٔ [ج] چو روز آورد - (۳) نسخهٔ [ج] کردهٔ - (۴) نسخهٔ [ا ب] در نهصد و شصت و نه ٭

هزار قاب طعام می‌کشیدند) - و با تجبر و نخوت کریم وضع بود - مکرر در یک روز پانصد اسپ بمردم بخشیدن - اما هرچه بود آیهٔ قهر بود - غرور سپاهگری بعصبیت ملائی فراهم آمده دولت و جاه سرباری شد - دیگر چه توان گفت - در هنگامی (که مدار المهام خلافت بود) از پیشگاه سلطنت بخان زمان شیبانی تهدیدے رفت - که شاهم ساربان پسر را (که بمعشوقی برگزیدهٔ) بادشاهم (۲) می‌گرید - بحضور فرستد یا از پیش خود دور سازد - خان زمان برج علی نوکر معتمد خود را بجهت تسکین غضب سلطانی و مهم سازی دربار روانه نمود - او بمنزل پیر محمد خان آمده گذارش لختی پیغام کرد - ملا بغضب رفته او را نه چوب گرفت (۳) و از برج قلعه انداخت - و قهقهه زنان گفت اکنون این شخص مظهر اسم خود گردید ¤

میر شاه ابوالمعالی

از سادات ترمذ است - در آوان شباب سنه (۹۵۸) نهصد و پنجاه و هشت در کابل بوسیلهٔ خواجه محمد صبیع بمجلس جنت آشیانی راه یافت - (چون بحسن صورت و زیبائی منظر خالی از قبول (۴) نبود) منظور نظر پادشاهی گردیده

(۲) نسخهٔ [ب] پادشاهم میگوید (۳) نسخهٔ [ج] گفت این شخص -
(۴) نسخهٔ [ج] قبول ¤

بشمول تربیت و عنایت بدرجهٔ امارت رسید - و بخطاب فرزندي اختصاص گرفت - و در یساق هندوستان مصدر ترددات و مردانگیها شده بعد فتح با برخے امرا و عمدها بصوبهٔ پنجاب دستوري یافت - تا سکندر خان سور والی هند (که از جنگ بدر رفته و خود را بدامن کوهستان کشیده) اگر برآمده دست اندازي نماید بتدارک آن پردازد - و جمیع مهمات آن ولایت براي او مفوض شد - اما بے‌اعتدالي و نخوت او با امرا باعث آن گردید (که شاهزاده اکبر را باتالیقی بیرام خان بدان مملکت مرخص فرموده حکومت سرکار حصار بنام او قرار گرفت - (چون بر کنار آب بیاه ملازمت شاهزاده نمود) نظر بر الطاف جنت‌آشیاني اشاره به نشستن در مجلس فرموده مورد مراحم بیکران ساخت - آن مرتبه‌نشناس بمنزل خود رفته پیغام بشاهزاده فرستاد که نسبت من بپادشاه بر همه روشن است خصوص بر ایشان - که فلان روز با پادشاه در یک ظرف خوردم - و بشما الوش عنایت کردند - پس با این نسبت من (که بخانهٔ شما آمدم چرا تکیه و نمد (۲) براے من جدا انداختند - شاهزاده باوجود حداثت سن جواب داد که تورهٔ سلطنت دیگر است و قانون عشق دیگر - آن نسبت (که پادشاه را با شما بود) مرا نیست - عجب که درمیان

(۲) نسخهٔ [ا - ج] تکیه نمد *

این هردو نسبت تفرقه نکرده گله کردند - پس ازان (که عرش آشیاني سریر آرای هندوستان شد) بیرام خان نقوش فتنه و فساد از سیمای احوال او بر خوانده روز سیوم جلوس در محفل حضور مقید ساخته بلاهور فرستاد - و به پهلوان گل گر عسس آنجا سپردند - روزے از بے پروائی محافظان از زندان فرار نموده بولایت گکهران در آمد - کمال خان گکهر مقید ساخت - ازانجا هم گریخته مي خواست بکابل سرے کشد [چون منعم خان حاکم آنجا باستماع فرار او میر هاشم (۲) برادرش را (که غوربند وغیره جاگیر داشت) بلطائف الحیل مقید ساخته بود] بدان جانب هم نشتافته در نوشهره بکشمیریان (که از حاکم خود غازي خان ستم رسیده بودند) پیوست - و بلابه و مکر آنها را با خود متفق ساخته بحاکم کشمیر جنگ نمود - و هزیمت خورد - و بعضے نوشته اند که چون بکمال خان پیوست دران وقت آن ولایت بدست عم او آدم گکهر بود - کمال خان میر را اعتبار نموده فوجے فراهم آورد - و باتفاق یکدیگر متوجه کشمیر شد - و پس از شکست عذرخواهي نمود - میر بپرگنهٔ دیبال پور (۳) (که در جاگیر بهادر شیباني بود) مخفي رفته در خانهٔ میرزا تولک ملازم خان مزبور (که سابق نوکر میر بود) پنهان شد - اتفاقاً روزے تولک بزوجهٔ خود جنگ کرده

---

(۲) نسخهٔ [ج] بکشد - (۳) نسخهٔ [ج] دیباپور •

اذیت بسیار بدو رسانید - او نزد بهادر خان رفته صورت واقعه ظاهر نمود - و گفت قتل خان مصمم کرده اند - بهادر خان همان ساعت سوار شده تولک را بقتل رسانید و میر ابوالمعالي را محبوس ساخته نزد بیرام خان فرستاد - او حوالهٔ ولي بیگ نمود که به بهکر راهي سازد - او روانهٔ گجرات کرد - که ازانجا بحجاز رود - در گجرات خونے ناحق ریخته نزد خان زمان گریخت - او باز حسب الطلب نزد بیرام خان فرستاد - درین نوبت خان چند روز او را باعزاز نگاهداشته آخرالامر در قلعهٔ بیانه زنداني گردانید - و در ایام تنزل خود از ایلور شاه ابوالمعالي را بندگسل ساخته با امرای دیگر روانهٔ حضور نمود - در قصبهٔ جهجر همه امرا ملازمت یافتند - شاه نیز رسیده سواره سلام کرد - بادشاه را بد آمد - باز زنجیر فرموده بشهاب‌الدین احمد خان سپردند - که بسفر حجاز راهي سازد -

و پس از دو سال در سال هشتم از اماکن شریفه برگشته بخیال فسادانگیزي از گجرات در جالور به میرزا شرف الدین حسین احراري (که بغي ورزیده بود) ملاقات کرد - او جمعے را همراهش ساخت که رفته در حوالی آگره و دهلي غبار فساد بر انگیزد - آن بے باک اول بخارنول شتافته قلیلے خزانهٔ بادشاهي متصرف گشت - و به جهنجهنون آمده ازانجا بحصار فیروزه رفت - دید که کار پیش رفت نمي شود - و افواج

پادشاهي از اطراف و جوانب در تعاقب است - روانهٔ کابل گشت - و بماه جوجک بیگم والدهٔ میرزا محمد حکیم (که رتق و فتق کابل براي زرین او تمشیت مي یافت) احوال خود نوشته باین بیت معنون نمود * بیت *

* ما بدین در نه پیٔ حشمت و جاه آمده‌ایم *
* از بد حادثه اینجـــا به پناه آمده‌ایم *

بیگم بمخفان مردم (که شاه ابوالمعالي جوانے ست بنجابت و شجاعت متصف - جنت آشیاني (۲) صبیهٔ کلان شما را نامزد او فرموده - اگر او را تربیت فرمایند - مفید کارها ست) فریب خورده در جواب نوشت * ع *

* کرم نما و فرود آ که خانه خانهٔ تست *

و باعزاز بکابل آورده فخرالنسا بیگم همشیرهٔ میرزا محمد حکیم را بازدواج او در آورد - (چون في الجمله بوسیلهٔ این نسبت صاحب اختیار گشت) از بدسرشتي خود و زشت‌آموزي لختی فتنه پژوهان (که تا بیگم زنده است استقلال تو صورت نخواهد بست) - اواسط شعبان سال نهم سنه (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یک با دو کس از بےسعادتان بخانهٔ بیگم در آمده آن مظلومه را بشهادت رسانید (۳) - و اکثر عمدها را که ازانجمله حیدر قاسم کوه بر است (که پدر بر پدر درین دودمان عالي از امرای

(۲) نسخهٔ [ا] جنت آسماني - (۳) نسخهٔ [ب] رسانیده *

بزرگ بوده - و درین ولا منصب وکالت داشت) بقتل در آورده در کار مستقل گردید - میرزا سلیمان (که همواره در آرزوی کابل بود) باستدعاي پنهانی میرزا محمد حکیم و درخواست برخی اهل کابل از بدخشان روانه شد - شاه ابوالمعالي میرزا محمد حکیم را همراه گرفته بمقابله بر آمد نزدیک آب غوربند تلاقی فریقین رو داد - چون جنگ ترازو شد برخی دولت‌خواهان میرزا را جلو ریز نزد میرزا سلیمان آوردند - و کابلیان تمام پراگنده گشتند - شاه ابوالمعالي سراسیمه رو بفرار آورد - بدخشیان تعاقب کرده در موضع چاري‌کاران دستگیر ساختند - و در کابل روز عید فطر این سال بحکم میرزا از حلق بر کشیده بقصاص رسانیدند *

* ابیات *

* بچشم خویش دیدم در گذرگاه *
* که زد مرغی بجان موركی راه *
* هنوز از صید منقارش نپرداخت *
* که مرغ دیگر آمد کار او ساخت *
* چو بد کردي مباش ایمن ز آفات *
* که واجب شد طبیعت را مکافات *

شاه ابوالمعالي خوش طبع و سلیقه بشعر موافق داشت شهیدي تخلص مي‌کرد *

محمد سلطان ميرزا

پسر ويس ميرزا ست بن بايقرا بن منصور بن بايقرا - در زمان دولت سلطان حسين ميرزاي بايقرا كه جد مادري او ميشد مكرم و معزز بوده - بعد واقعهٔ ناگزير آن پادشاه (كه تفرقهٔ عظيم بخراسان رو داد) بملازمت بابر پادشاه پيوسته منظور عنايت و رعايت شد - و بدستور در زمان جنت‌آشياني مشمول مراحم بود - با آن (كه مكرر آثار عصيان بظهور آمد) جنت‌آشياني از كمال مروت بعد از قدرت انتقام هم در مقام عفو شد - دو پسر داشت - الغ ميرزا و شاه ميرزا - اينها نيز مكرر با جنت‌آشياني مصدر خلاف و طغيان گشته در ظل عاطفت در مي‌آمدند تا آنكه الغ ميرزا در تاخت هزاره كشته شد و شاه ميرزا باجل طبيعي درگذشت - از الغ ميرزا دو پسر ماند - سكندر و محمود سلطان - جنت‌آشياني اول را الغ ميرزا و دوم را شاه ميرزا خطاب دادند - چون نوبت بعرش آشياني رسيد محمد سلطان ميرزا را با نبائر و عشائر بعنايات مخصوص ساخت - و بنابر كبر سن از تكليف نوكري معاف داشته پرگنهٔ اعظم‌پور سركار سنبهل جهت خرج عنايت فرمود - درانجا ميرزا را در پيري چند پسر شد - ابراهيم حسين ميرزا محمد حسين ميرزا مسعود حسين ميرزا عاقل حسين ميرزا - و همهٔ اينها منظور نظر پادشاهي بوده در سركار سنبهل جاگيرهاي خوب داشتند

سال یازدهم عرش آشیانی بنابر دفع میرزا محمد حکیم (که از کابل آمده لاهور را محاصره داشت) متوجه شدند - الغ میرزا و شاه میرزا باتفاق ابراهیم حسین و محمد حسین علم بغي افراشته دست بغارت و تاراج برآوردند - و ازانجا نزد خان زمان بجونپور شتافتند - چون صحبت با او در نگرفت تاراج کنان بحدود دهلي رسیدند - و ازانجا بمالوه (که به محمد قلي خان برلاس تعلق داشت - و او در حضور میبود) رفته متصرف گشتند - بنا برین محمد سلطان در قلعهٔ بیانه محبوس شده دران محبس فوت کرد - و در سال دوازدهم عرش آشیاني پس از استیصال خان زمان بتسخیر قلعهٔ چتور متوجه شدند - و شهاب الدین احمد خان را بریاست مالوه و مالش میرزایان تعین فرمودند - درین وقت الغ میرزا در ماندو زندگي بسپرد - دیگران تاب مقاومت نیاورده نزد چنگیز خان غلام سلطان محمود گجراتي (که بعد ازو بر بعضے بلاد آن ملک استیلا یافته بود) شتافتند - او درین هنگام بجنگ اعتماد خان گجراتي (که احمد آباد در تصرف داشت) متوجه بود - مقدم میرزایان مغتنم دانست - و (چون دران جنگ کارهای نمایان بظهور آوردند) چنگیز خان بهرونچ را بجاگیر میرزایان مقرر کرد - اما (چون ناف آنها بفتنه بریده بودند) دران ضلع هم رفته بانواع ظلم و تعدي کار بجائی رسانیدند که ناچار چنگیز

خان فوج تعین کرد - اگرچه آن مردم را بر شکستند لیکن
مقابلهٔ چنگیز خان را فوق طاقت خودها دیده به خاندیس
شتافتند - و ازانجا باز بمالوه آمده غبار شورش برانگیختند -
اشرف خان و صادق خان وغیره امرا (که بتسخیر رنتنبهور تعین
شده بودند) سال سیزدهم بموجب حکم تعاقب کردند - میرزایان
سراسیمه فرار نموده خود را بآب نربدا زدند - اکثر از همراهان
غرق رفتند - و (چون معلوم کردند (۲) که چنگیز خان بغدر
جهجار خان حبشي کشته شد - و ملک گجرات از حاکم مستقل
خالي ست) (۳) باز بدان دیار شتافته قلعهٔ جانپانیر و بهرونج و
سورت بے جنگ و بجنگ متصرف شدند •

و (چون در سال هفدهم احمدآباد ضمیمهٔ ملک پادشاهي
شد - و الویهٔ عرش آشیاني ظلال افکن آن مملکت گشت)
در جمعیت میرزایان سنگ تفرقه افتاد - ابراهیم حسین از
بهرونج برآمده از هشت کروهي اردوي پادشاهي میگذشت -
(چون امرا یک روز پیشتر بدفع محمد حسین میرزا به جانب
سورت رخصت یافته بودند) ازین خبر عرش آشیاني شهباز خان
را به بر گردانیدن امرا فرستاده خود ایلغار (۴) نمود - چون
بکنار مهندري (که متصل قصبهٔ سرنال است) رسید - مجموع
چهل سوار بود (که اکثر جیبه نداشت) - آنقدر توقف شد که

(۲) نسخهٔ [ج] معلوم شد - (۳) نسخهٔ [ب - ج] بهرونچ - (۴) نسخهٔ [ج] یلغار •

چند جیبهٔ خاصه تقسیم یافت - درین اثنا امرا نیز رسیدند
(که مجموع دویست کس بود) . و دران قصبه محاربهٔ سخت
رو داد - ابراهیم حسین گریخته آگره سو بدر رفت - و
زنش گلرخ بیگم دختر میرزا کامران با مظفر حسین پسر
خود از سورت بدکن شتافت - عرش آشیانی دران سال
متوجه تسخیر سورت شده میرزا عزیز کوکه را در احمد آباد
گذاشت - و قطب الدین خان وغیره امرا را از مالوه طلب
داشته کومکي گردانید - محمد حسین میرزا و شاه میرزا
(که در نواحئ پتن بودند) با شیرخان فولادي اتفاق کرده
آن قصبه را گرد گرفتند - میرزا کوکه بعزم پیکار روانه
شد - جنگی بکمال صعوبت رو داد - (چون مآل کار ناسپاسان
ناکامي ست) صورت فتح میرزایان نمودار شده بود که شکست
افتاد - محمد حسین میرزا بدکن گریخت - و ابراهیم حسین
میرزا با مسعود حسین میرزا (که در ناگور شورش افزا
گشته مالشی بسزا یافته بود) رو به پنجاب گذاشت - دران
هنگام حسین قلي خان حاکم آنجا محاصرهٔ نگرکوت داشت -
صلح گونهٔ با راجه کرده بتعاقب او شتاب آورد - مسعود
حسین میرزا در جنگ دستگیر شد - و ابراهیم حسین بملتان
بدر زده بدست بلوچان زخمي گشته گرفتار گردید - سعید
خان چغته صوبه دار ملتان آگهي یافته بدست آورد - بهمان

زخم در گذشت - و محمد حسين ميرزا (پس از معاودت پادشاهي از گجرات بآگره) از حدود دولت آباد دکن برگشته برخي محالات گجرات را مجدداً متصرف شد - و متصل کنبايت (٢) از نورنگ خان پسر قطب الدين وغيره امراى پادشاهي شکست خورده باختيار الملک و پسران شير خان فولادي (که سر بفساد برداشته بودند) پيوست - و بهيئت مجموعي در احمدآباد ميرزا عزيز کوکه را محاصره نمود - عرش آشياني باستماع اين خبر از آگره در نه روز (که اکثر بجمازهاى تيزرو سوار مي شد) ايلغار نموده پنجم جمادى الاولى سال (٩٨١) نهصد و هشتاد و يک سه کروهي احمدآباد با کمتر از هزار سوار رسيد - و با محمد حسين ميرزا (که اختيار الملک را گرد شهر گذاشته خود مستعد جنگ شد) محاربهٔ سخت نمود - پادشاه خود با صد سوار طرح شده بنفس نفيس نبرد مي فرمود - محمد حسين ميرزا زخمي راه گريز پيش گرفت - ناگاه پاى اسپش بخار بست زقوم رسيده بر زمين آمد - (٣) دو کس از مردم پادشاهي بهر وقتش رسيده سوار اسپ کرده بحضور آوردند - و هر يک بتلاش جلدو نسبت اين خدمت بخود مي کرد - راجه (٤) بيربر بموجب حکم

(٢) نسخهٔ [ج] کنبهايت - و در [بعضى نسخه] کهنبايت - (٣) نسخهٔ [ج] افتاد - (٤) نسخهٔ [ج] بيربل ■

از میرزا پرسید که کدام کس گرفته - گفت مرا نمک پادشاه گرفت - و الّا اینها چه قدرت دارند - پس ازین هنگامه مردم بتاراج متفرق شدند - با پادشاه اقبالمند چند کس همراه مانده بود که اختیارالملک با پنج هزار کس دستگیر شدن میرزا شنیده گریزان میرفت - (چون قیاس مقتضی مقابله بود) شورش غریب برخاست - از دهشت نقارچیان را دست از کار رفته گاهی بعنف و گاهی بلطف بنقاره نواختن باز میداشتند - لیکن مخالفان نوعی سراسیمه می رفتند که بهادران لشکر پادشاهي رفته تیرهای ترکش آنها بیرون آورده بسیارے را طعمهٔ تیغ ساختند - اختیارالملک از فوج جدا شده بزقوم زارے رسید - خواست اسپ بجهاند - بزمین افتاد - سهراب ترکمان (که دنبالش داشت) سرش بریده آورد - دران وقت حیص و بیص محمد حسین میرزا را رای سنگهه (که محافظ او بود) از هم گذرانید - و شاه میرزا از مبادی جنگ گریخته آواره شد *

پس ازین در سال بیست و دوم مظفر حسین (که والده اش بدکن برده بود) بسعی جوقی بد نهادان بگجرات رسیده شورش افزا گشت - چون راجه تودرمل پیش ازان بپاوری وزیر خان بانتظام مهمات آن دیار رسیده بود باتفاق خان مذکور بر سرش شتافته شکست فاحش داد - میرزا

بسمت جونه‌کده رهگرا شد - و چون راجه احرام حضور بست باز میرزا باحمد آباد آمده وزیر خان را محاصره نمود - و با مردم او ساخته در صدد در آمدن شهر شد - که ناگاه بمهر علی کولابي (۲) (که میرزای خرد سال را دست مایهٔ فسان ساخته چنین هنگامها مي آراست) تفنگی رسیده در گذشت - میرزا از مشاهدهٔ این حال در عین چیره دستي از جا رفته بسمت نذربار روي گریز نهاد - چون بخاندیس رسید راجه علي خان والیٔ آن ولایت مقید ساخته نزد عرش آشیاني فرستاد - چندے زنداني بود - (چون ندامت و درست اخلاصي از حال میرزا ظاهر میشد) مورد عنایت فرموده بر نواختند - و در سال سي و هشتم عرش آشیاني خانم سلطان دختر کلان خود را بمیرزا پیوند بیوگاني بست - و سرکار قنوج در تیول او مقرر کرد - چون بادهٔ پیمائیٔ مفرط و خیالات فاسد موروثي او بعرض رسید - از تیول طلب داشته زنداني ساختند - و در سال چهل و پنجم سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت در ایام محاصرهٔ آسیر میرزا را با فوج بتسخیر قلعهٔ للنگ (۳) گسیل نمود - میرزا از پیشین لغزشها شمارے بر نگرفته از بدسرشتي و بادہ مستي با خواجگي فتح الله در آویخت -

(۲) در [بعضی نسخه] مهر علي خان سلدوز کولابي - (۳) در [بعضی نسخه] الدنگ ٭

و روزے قابو دیده گجرات رویه گام فراخ برزد - همراهان جدائي گزیدند - آن (٢) ناکام میان سورت و بکلاله بوارستگی پوشش در شد - درین سراسیمگي خواجه ویسي (که بپژوهش شتافته بود) رسیده دستگیر ساخته بحضور آورد - پادشاه بر کم بیغی او بخشوده بزندانی دبهستان برنشاند - در چهل و ششم بتازگي از زندان بر آورده بر نواخت - پس ازان باجل طبیعي در گذشت - همشیرهٔ میرزا نورالنسا بیگم بشاهزادهٔ سلطان سلیم منسوب بود - گویند گلرخ بیگم (که خوشدامن جنت مکاني میشد) در اجمیر سنه (١٠٢٣) یکهزار و بیست و سه بیمار بود - جهانگیر پادشاه بعیادت بخانه اش رفت - بیگم خلعتي پیش گذاشت - پادشاه حفظ توره بر پاس سلطنت مقدم داشته تسلیم کرده سراپا گرفت *

* مهدي قاسم خان *

ابتدا در ملازمان میرزا عسکري سیومین خلف فردوس مکاني انسلاک داشت - و صاحب اعتبار و اعزاز بود - بلکه به نسبت رضاعت میرزا امتیاز مي اندوخت - برادرش غضنفر کوکه هنگامے (که جنت (٣) آستاني فتح گجرات فرموده احمدآباد بمیرزا عسکري عنایت نموده بماندو عطف عنان فرمود (٤)) میرزا

---

(٢) نسخهٔ [ج] ناکام میان سورت - (٣) نسخهٔ [ب - ج] جنت آشیاني -
(٤) نسخهٔ [ب] فرمودة *

روزے در مجلس شراب از روی مستي بر زبان راند که ما پادشاه و ظل الله ایم - غضنفر آهسته گفت که مستي و با خویشتن نیستي - همنشینان خنده کردند - میرزا در غضب رفته غضنفر را مقید ساخت - چون رهائي یافت پیش سلطان بهادر والی گجرات (که به بندر دیپ خزیده بود) رفته گفت که من از منصوبهٔ مغل واقفم (که مستعد فرار اند) - و چندان ترغیب رفتن به احمدآباد نمود که سلطان جمعیت فراهم آورده مجدداً آن دیار را متصرف گردید (۲) ‌•

مجملاً مهدي قاسم خان پس ازان (که بملازمت جنت آستاني (۳) اختصاص گرفته) مصدر خدمات شایسته گشت (۴) - و در زمان (۵) عرش آشیاني بمراتب عمدهٔ امارت تصاعد نموده بمنصب چهار هزاري سر افتخار بر افراخت - و در سال دهم آصف خان عبدالمجید (که بتعاقب خان زمان مامور بود) توهم بخود راه داده وقت کار سالک مسالک بے حقیقتي شد - و بولایت گذهه و کتکه (۲) (که ایالت آنجا داشت) فرار نمود - عرش آشیاني در مبادئ سال یازدهم سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه هجري پس از معاودت جونپور باگره مهدي قاسم خان را بحکومت آن ولایت تعین

(۲) نسخهٔ [ج] گشت - (۳) نسخهٔ [ب - ج] جنت آشیاني - (۴) نسخهٔ [ج] گردید - (۵) نسخهٔ [ج] در زمان - (۶) نسخهٔ [ج] کتنکه •

فرمود - که بانتظام آن ملک پرداخته آصف خان را (که مرتکب چنین تقصیر عظیم گشته) بدست آرد - خان مذکور کمر عزیمت چست بسته بآئین شایسته قدم همت در راه اطاعت نهاد - آصف خان پیش از وصول عساکر پادشاهي بهزاران تحسر و تاسف دل ازان ولایت بر کنده آوارهٔ صحرای بے دولتي شد - مهدي قاسم خان بدان ملک در آمده بدنبال آصف خان تگاپو نمود - چون او از تباه‌رائي بخان زمان پیوست خان مذکور عنان باز کشیده ناظم اشتات آن ملک گردید - با وصف آن (که بے ارتکاب تعب و منت سعي آن ولایت بدست افتاده (۲)) از وسعت مملکت و خرابی آن نتوانست سامان نمود - بملالت و ستوه درشده در اواسط همین سال وحشتے بر مزاجش غالب آمد و شورش دماغي (۳) بهم رسید - بے استرضای پادشاهي برخاسته از سرحد دکن متوجه سفر حجاز گشت - و ازانجا از راه عراق بقندهار آمد و آخر سال سیزدهم در ایام محاصرهٔ قلعهٔ رنتنبهور تشویر زده و ندامت کشیده بر آستان خلافت جبهه سا گردید - و اسبان عراقي و نفائس امتعه بنظر در آورد - (چون طغرای دیرین خدمت و قدم بندگي زیب صفحهٔ اعتبارش بود) عرش آشیاني از راه مروت بتفقدات فراوان بر نواخته بتفویض همان مرتبهٔ

(۲) نسخهٔ [ا] افتاده ٠ (۳) نسخهٔ [ج] آمده شورش دماغي *

امارت و تیولداری سرکار لکهنؤ و آن حدود سر مباهاتش بفلک
برین رسانید - بهتر احوالش بنظر نیامده ■

محمد قاسم خان بدخشي

موجي تخلص خویش میر محمد جاله بان است - در
بدخشان خدمت جاله باني داشته - دران ایام (که جنت آستاني (۲)
حسب الامر پدر جلیل القدر از هندوستان ببدخشان شتافته
روزے چند گذرانید) پرتو عنایت بر وجنات احوالش تافت -
او پرستاری دایمی آن عالي جاه را سرمایهٔ سود و بهبود خود
دانسته همواره بخدمتگاري قیام مي نمود - و برخے آورده‌اند که
او در صغر سن در بندگی فردوس‌مکاني رسیده از آوان صبی تا
زمان نشو و نما (۳) در ملازمت جنت آستاني بسر برده - بالجمله در
سفر عراق هم (که از بیبهری روزگار و بدمددی سپهر دوار با
کمال ناکامي و بے سرانجامي پیش آمد - و امتحان درست عیاران
اخلاص بود) ملتزم فتراک دولت بوده از رکاب پادشاهي تخلف
نورزید - و پس از معاودت عراق و تسخیر کابل در سنه (۹۵۴)
نهصد و پنجاه و چهارم جنت آستاني باقتضای مصالح ملکي
ببدخشان متوقف گردید - میرزا کامران (که منتهز فرصت
بود) غیبت همایوني را مغتنم دانسته بفتنه بکابل در آمده

---

(۲) نسخهٔ (ب - ج] جنت‌آشیاني - (۳) نسخهٔ [ا - ب] نشونما •

متصرف گشت . جنت آستانی (۲) بعجلت برگشته محاصره نمود -
میرزا از کوتاه خردی همت ناقص خود را بتعذیب طفلان
بے گناه و آلودگی پاک دامنان مصروف نموده از غایت
بیرحمی و سخت دلی شاهزاده محمد اکبر را (که در سن چهار
سالگی در قلعهٔ کابل بود) در برابر توپ نگاه میداشت - و
از صیانت ایزدی (که متکفل حراست او بود) محفوظ
ماندے - روزے زن قاسم خان موجی را پستان بسته آویخت -
خاطر فدویت مآثر او از فرط یکجهتی و یکروئی ازین حرکت
شنیعه هم بتذبذب نگرائید - و پایهٔ درست اخلاصی خود را
بلند تر افراشت - و پس ازان در عهد عرش آشیانی بمناسبت
کار قدیمش جاله بانی بمیر بحری هندوستان سر بر افراشت -
و در دارا الخلافة بر کنار آب جون منزلے دلکشا ترتیب
داده - در آخرها (۳) استعفای ملازم پیشگی نمود - و همانجا انزوا
برگزید - و در آخر شهور سنه (۹۷۹) نهصد و هفتاد و نه
سفینهٔ عمر بساحل فنا رسانید - نسخهٔ در تتبع یوسف زلیخا
بشش هزار بیت درست ساخته - این دو بیت ازانجا سمت

* بیت *

* نموده دست صنعش از تفنن *

* هلال و بدر در یک روی ناخن *

(۲) نسخهٔ [ب] جفت اشیانی - (۳) نسخهٔ [ب] در آخر استعفای *

* میـانش برتر از حد بیـان است *
* که اینجا نازکیها درمیـان است *

و این نیز شعر اوست * بیت *

* ساقیا تا کے ز دوران شـرح بد حالي کنم *
* شیشه پر کن تا که یک ساعت (۲) دلے خالي کنم *

(۳) محمد قلي خان ترقبائي

از امرای هزاری عهد عرش آشیاني ست - اواخر سال پنجم همراه ادهم خان کوکه بتسخیر مالوه تعین شد - و سال هشتم بکمک حسین قلي خان (که بعد گریختن میرزا اشرف الدین حسین بجاگیرش سرفرازي یافته بود) نامزد گردید - سال هفدهم همراه میر محمد خان کلان با فوج منقلا جانب گجرات رخصت یافته - و در سفر ایلغار (۴) گجرات از پیش فرستادها بود - بعدتر همراه خان خانان منعم بیگ به یساق صوبهٔ بنگاله راهي شد - مآل احوالش بملاحظه در نیامده *

محمد قلي خان برلاس

از نژاد برندق است - طبقهٔ جلیلهٔ او همیشه در سلاطین چغتا

---

(۲) در [اکثر نسخه] شیشهٔ پرکن که یك ساعت - (۳) نسخهٔ [ا - ب] محمد قلي ترقبائي - (۴) نسخهٔ [ج] یاغار *

صاحب اعتبار و عاليشان بوده اند - جد کلان او امير جاکوي
برلاس از اعاظم امرای امير تيمور صاحبقران بود - خان مذکور
فاضل نيکو رای پسنديده اطوار و در شجاعت و سرداري
سرآمد امرای روزگار بود - و بقدم خدمت و ديرين پرستاري
در عهد جنت آستاني ترقي نموده بپايۀ امارت عمده بر آمد
و ملتان جاگير يافت - و در آغاز جلوس عرش آشياني
باتفاق شمس الدين خان اتکه بآوردن بيگمات و اهل و عيال
امرا و سائر ملازمان (که از بے خانماني و مفارقت اهل و
عيال بےدلیها داشتند - شايد بدان سبب دل نهاد اقامت
هندوستان گشته از انديشۀ رفتن کابل باز ماندند) روانۀ آن
ديار شد - پس ازان بتيولداري ناگور و آن حدود اختصاص
گرفت - و روزے چند بحکومت مالوه نيز نامزد گرديد ٭

(چون خود در حضور سعادت بار مي اندوخت) خواجه
هادي مشهور بخواجه کلان دامادش بنيابت سر براه کار آن
ولايت بود - ميرزايان باغيه بر سرش ريخته (اگرچه بملاحظۀ
بزرگ زادگي بخواجه زحمت جاني نرسانيدند) اما از قرار
واقع تاراج کردند - و در سال دوازدهم بر سر اسکندر خان
ازبک (که در اوده بنخوت آرائي علم خود سري مي افراشت)
تعين گشت - چون در همان ايام خان زمان و بهادر خان
شيباني (که سر گروه ارباب طغيان بودند) بمکافات اعمال

گرفتار آمدند اسکندر خان فرار اختیار نموده سرگردان تیه ادبار شد - سرکار اودهه بجاگیر محمد قلي خان مقرر گردید - و در تسخیر بهار و بنگاله بهمراهئ خان خانان منعم مساعئ جمیله بتقدیم رسانید - چون بتائید سماوي در سال نوزدهم معمورهٔ بنگاله مفتوح گشت و داؤد کراني بجانب ساتگانون و اڑیسه روان شد خان خانان باتفاق راجه تودرمل در ٹانده (که دار الملک آن ناحیت است) رحل اقامت انداخته بنظام مهام ملکي و مالي پرداختن گرفت - و جمیع امرا را بسرکردگئ محمد قلي خان برلاس بجانب ساتگانون فرستاد - که داؤد را فرصت سامان نداده بدست آرد - چون خان مذکور بیمنت کروهئ ساتگانون رسید او را پای ثبات بلغزش درآمده بسوی اوڑیسه بے سپر راه گریز گشت - اعیان این لشکر خواستند که بانتظام پراگندگیهای این حدود پردازند که راجه تودرمل به محمد قلي خان پیوست و در راهي شدن بصوب اوڑیسه و استیصال داؤد مرغبات انگیخته رهنمون گردید - در قصبهٔ مندل‌پور در شهر رمضان سنه (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دو هجري محمد قلي خان را روزگار سپري گردید - غیر آن (که زمان افطار نان خورد و حرارتے بر وی غلبه کرد) سببے دیگر ظاهر نشد - برخے از دوربینان عرصهٔ آگهي این را از نتائج بد اندیشگي از

غلامان خواجه سرا فرا گرفتند - محمد قلي خان از امرای پنجهزاري صاحب جاه و جمعیت آن عهد بود - متانت و سنجیده روزگاری او شهرهٔ آفاق - پسرش فریدون خان برلاس است که احوال او رقم پذیر خامه گردیده *

مجنون خان قاقشال

از امرای عمده و تمن دار بود - در عهد جنت آستاني بتیولداری نارنول اختصاص گرفت - چون واقعهٔ ناگزیر آن پادشاه درمیان آمد حاجي خان (که از غلامان عمدهٔ شیر شاهي بود) با جمعیتی فراوان قلعه را محاصره نموده کار بر مجنون خان تنگ ساخت - راجه بهارامل کچهواهه (که دران وقت همراه حاجي خان بود) مروت و مردمي بکار برده بصلح مجنون خان را باعزاز از قلعه بر آورده بدهلي گسیل نمود - چون نوبت فرمانروائي به عرش آشیاني رسید مانکپور در جاگیر یافت - و در هنگامی (که خان زمان و برادرش علم مخالفت و خود سري بر افراشتند) او در مقابلهٔ آنها ثبات قدم ورزیده سرچشمهٔ اخلاص را بخار و خس هواداری مخالفان انباشته ساخت - و در جنگی (که خان زمان با برادر خود بقتل رسید) مجنون خان در رکاب پادشاهي مصدر ترددات شایسته گردید - و در سال چهاردهم بموجب حکم بمحاصرهٔ قلعهٔ کالنجر (که از مشاهیر قلاع هندوستان

است) پرداخت - این قلعه را راجه رامچند مرزبان تهته در زمان ادبار افغانان بنقدے گرانمند از بجلي خان پسر خواندهٔ بهار خان بدست آورده در تصرف داشت - چون صيت تسخير چتور و رنتنبهور باطراف پيچيد راجه قلعه را بمجنون خان سپرده کليد آنرا ببست و نهم صفر سنه (۹۷۷) نهصد و هفتاد و هفت ارسال حضور نمود - حراست آن حصن حصين نيز از پيشگاه خلافت و جهانباني بخان مشار اليه قرار گرفت - و در سال هفدهم بهمراهی خان خانان منعم باستخلاص گورکهپور رو آورد *

اتفاقاً دران سال در آغاز يورش گجرات بابا خان قاقشال در رکاب پادشاهي با شهباز خان مير توزک بسبب اهتمام گفتگو کرده ادبے يافته بود - ژاژ خايان دروغ ساز در لشکر خان خانان ارجوفه انداختند که بابا خان و جباري و ميرزا محمد و ديگر قاقشالان شهباز خان را کشته بميرزايان باغيه پيوستند - و پادشاه نوشته که مجنون خان را مقيد نمايند - خان مذکور در اثنای راه با ساير قاقشلان از لشکر خان خانان جدا شد - هرچند سپه سالار بدلاسا پرداخت (که اين خبر فروغے از راستي ندارد) سودمند نيفتاد - بعد ازان (که نوشتها از حضور رسيد که بابا خان و جباري بپاداش نيکو خدمتيها مشمول الطاف عرش آشياني اند) مجنون خان

از کار خود خجلت زده وقتے (که خان خانان فتح گورکهپور کرده معاودت نموده بود) پیوست - و پس ازان بهمراهی سپه سالار در تسخیر بنگ و بهار خدمات پسندیده بتقدیم رسانید - و در سنه (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دو بحسن سعی خان خانان معمورهٔ بنگاله مفتوح گشت - و داؤد خان کراني بجانب اردیسه و کالاپهار و سلیمان و بابوي منکلي بجانب گهوره گهات شتافتند - خان خانان بتانده (که دارالملک آن ناحیه بود) رحل اقامت انداخته افواج نصرت قرین را در اطراف و حواشي تعین نمود - تا یکبارگي ساحت آن ولایت از خس و خاشاک مخالف رفت و روے پذیرد مجنون خان با جمعے دیگر بجانب گهوره گهات رخصت یافت - قاقشالان دران حدود کارزارے کرده جوهر مردانگي بعیار رسانیدند - و غنائم فراوان اندوختند - سلیمان منکلي (که دم حکومت گهوره گهات میزد) بعدم آباد شتافت - و زه و زاد افغانان اسیر و دستگیر گشته آن ملک آباد بتصرف در آمد *

مجنون خان دختر سلیمان خان منکلي را با پور خود جباري بیگ پیوند بیوگاني بست - و آن ولایت را میان قاقشالان تقسیم نمود - و در همین سال (که بیستم سال آلهي بود) خان خانان بمالش داؤد بجانب گنگ شتافت -

(۲) نسخهٔ [ب] نهصد و هشتاد *

بابوی منکلی و کالا پهار (که بجانب کوج (۲) فرار نموده بودند)
باتفاق اولاد جلال الدین سور بتازگی گرد شورش برانگیخته
بر سر قاقشالان ریختند - آنها آبروی حمیت و حیا را بخاک
بے ناموسی انباشته هیچ جا پای همت نیفشرده بحوالی
تانده عنان کشیدند - مجنون خان بمرافقت معین خان در
تانده بانتظار خان خانان چندے گذرانید - سپه سالار پس از
مصالحهٔ داؤد کرانی بسرعت معاودت نمود - و دیگر بار فوجے
بسرکردگی مجنون خان بگهوره گهات فرستاد - او از سر نو
آن ولایت را مستخلص ساخته انتظام شایسته داد - و در
همان ایام درگذشت - سه هزاري منصب داشت - صاحب
طبقات پنجهزاري بقلم داده و گفته که پنج هزار سوار نوکر
خود داشته - پس از فوت وی جباري پسرش سالے چند بمراسم
نوکري و کارگذاري سرگرم بود - تا آن (که هنگامهٔ داغ
بمیان آمد و گروه قاقشالیه متوحش شده آثار بغي بظهور
آوردند) او نیز شریک این کار بوده - پس از قتل مظفر
خان تربتي (که چندے ایام بکام شد - و برای هر یک لقبے
تعیین یافت) خطاب خان جهاني بنام او بستند - چون
این گروه از معصوم خان کابلي جدائي گزیده زنهاري شدند
(پس از ملازمت) عرش آشیاني نامبرده را مدتے بزندان ادب

(۲) نسخهٔ [ب] کونچ - و در [بعضی نسخه] کورج *

برنشاند - سال سي و نهم نقوش ندامت از سيماى او خوانده بر حال او بخشود *

مير محمد خان مشهور بخان كلان

برادر بزرگ شمس الدين محمد خان انكه است - در شهامت و پردلي يگانهٔ وقت بود - بهمراهي ميرزا كامران و در ركاب جنت آسقاني (۲) كارهاى نمايان كرده در دور اكبري مصدر خدمات عمده گرديد - مدتها صاحب صوبهٔ مملكت پنجاب بود - و اكثر محالات آن صوبه بجاگير انكه خيل (كه عبارت از برادران و پسران و اقرباى انكه خان مذكور است) اختصاص داشت - در (۳) تسخير ولايت گكهر و استيصال سلطان آدم و برنشاندن كمال خان بحكومت آن ديار خان كلان مساعي جميله بكار برد - و باتفاق برادران آثار مردانگي و شجاعت بظهور آورد - و چنين فتحي (كه سلاطين سابقهٔ دهلي را در آرزوى آن بسر آمد) باقبال اكبري نصيب او گشت - و در سال نهم ميرزا محمد حكيم برادر علاتي عرش آشياني مرزبان كابل از ستم شريكي و بے انصافي ميرزا سليمان حاكم بدخشان بستوه آمده روى التجا بعرش آشياني آورده بدرخواست كمك از نيلاب گذشت - پادشاه خان كلان را با امراى پنجاب بهمراهي ميرزا نامزد فرمود - و مقرر ساخت كه امرا دست

---

(۲) نسخهٔ [ب - ج] جنت آشياني - (۳) نسخهٔ [ا] و در تسخير *

تصرف میرزا سلیمان را از پیرامون مملکت کابل کوتاه ساخته میرزا محمد حکیم را باتالیقی قطب الدین خان برادر خرد خان کلان دران دیار مستقل کرده بمکانهای خود معاودت نمایند - پس ازان (که خان کلان با عساکر پنجاب برفاقت میرزا قریب کابل رسید) میرزا سلیمان دست از محاصره برداشته راه بدخشان پیش گرفت - میرزا محمد حکیم قرین کامیابي و مقصود وري با امرای پادشاهي داخل کابل گردید - خان کلان وکالت میرزا و سرانجام مهمات آن ولایت بخود مناسب تر دیده توقف گزید - و قطب الدین خان را با دیگر امرا روانهٔ هندوستان نمود - و چون میرزا بسبب حداثت سن از عقل معامله رس بهرهٔ وافر نداشت همواره کلمات واهی مفتنان کابل را (که بمقتضای بد خوئي در مقام فتنه اندوزي بودند) گوش داشتي - خان کلان (که بدرستي اخلاص بحدت مزاج موصوف بود) براه مدارا نمیرفت - و باندک چیزے طبیعتش متغیر میشد - و کار بشدت میرسانید - بنابران او را با میرزا و کابلیان نقش سازگاري نه نشست - اگرچه میرزا محمد حکیم اظهار تبعیت گونهٔ مي کرد اما بسیارے از مهمات بزرگ بے استصواب خان کلان سرانجام میداد - تا آنکه بخواجه حسن نقشبندي (که در کابل بسر مي برد) همشیرهٔ خود را (که سابقاً در عقد ازدواج شاه ابوالمعالي بود)

بے مصلحت خان کلان نسبت کرد - و او بچنین نسبت عالي افتخار اندوخته مهمات ميرزا را از پيش خود سرانجام نمودن گرفت - خان کلان که با وجود شورش طبع مردے مزاجدان دقيقه سنج و باريک غور بود) دانست که عاقبت بناخوشي خواهد کشيد - از پيش بينيها شبے بے آن (که کسے وقوف يابد) از کابل کوچ کرده شاهراه هندوستان سپرد - ببلاهور رسيده دم آسايش و استقلال بر کشيد *

چون نخل بندان معني و دانشوران باستاني پادشاهي را بباغباني نسبت داده اند - چنانکه باغبان آرايش باغ را به پيرايش درخت بر داشتن از جائے و نشاندن بجاى ديگر و ناپسنديدن انبوه و شاداب داشتن بقدر اعتدال و کوشيدن بنشو و نما بمقدار صالح و استيصال اشجار بد سرشت و قطع اغصان ناراست و تفريق درحات عظيمه و پيوند کردن بعضے به بعضے و تمتع گرفتن بميوهاى گوناگون و گلهاى رنگانگ و استظلال نمودن در ايام حاجت و امثال آنها (که در علم فلاحت مقرر شده) انتظام مي بخشد - همچنان پادشاهان دور بين بتهذيب و تاديب و سياست مراعات احوال ملازمان فرموده چراغ حکمت مي افروزند - و لواى هدايت مي افرازند - هرگاه جمعے باهم يکدل و يک زبان بوده فراهم آيند و کثرت هجوم و وفور ازدحام ظاهر شود اولاً

بجهت اصلاح احوال خود شان و ثانیاً بجهت رفاهیت عموم سکنهٔ ملک آن اجتماع را متفرق مي سازند هرچند امرے نا ملائم ازان کثرت معلوم و مظنون نباشد - و این تفرقه را سرمایهٔ جمعیت پندارند - چه از آشوب بادهٔ مرد افکن دنیا و بد مستی تنگ شرابان این خمخانهٔ هوش ربا ایمن نتوان نشست - خصوصاً وقتے (که فتنه اندوزان و سخن سازان و تبه کاران فراوان باشند - و غفلت در نهاد بشریت مرکوز- بنابرین امرای اخلاص منش اتکه خیل را (که مدتی مدید در پنجاب فراهم آمده انتظام بخش آن حدود بودند) در سال سیزدهم معزول فرموده طلب حضور نمودند - و در سنه (۹۷۶) نهصد و هفتاد و شش در دار الخلافهٔ آگره بسعادت زمین بوس کامیاب شدند - و هر یکے بجاگیر سیر حاصل جید بهره مند گشت - سرکار سنبهل (که بهترین ممالک هندوستان است) بجاگیر میر محمد خان اختصاص گرفت و حسین قلي خان ذوالقدر تیولدار سرکار ناگور بایالت پنجاب امتیاز یافت - و آن الکهٔ وسیع بخان کلان قرار گرفت - و در سال هفدهم دار الخیر اجمیر مضرب خیام فلک احتشام پادشاهي گردید - و عزیمت تسخیر گجرات تصمیم یافت - خان کلان با بسیارے از امرای عمده برسم منقلا بدان صوب رخصت یافت - وقتے (که خان مزبور بقصبهٔ بهادراجن (که

نزديک سروهي ست) رسيد راى مانسنگهه ديوره (که کلان در آنجا بود) در مقام گريزي درآمده چندے از راجپوتان را برسم رسالت فرستاده در اطاعت زد - چون اين آمدها خان کلان را دريافتند هنگام وداع خان برسم رسالت هندوستان هريکے را طلب داشته پان ميداد و رخصت مي کرد - يکے ازان متهوران پائين ترقوه خان کلان چنان جمدهر زد که مقدار سه انگشت زير شانه سر بيرون کرد - مردم ديگر آن راجپوت را با رفقاى او ازهم گذرانيدند - هرچند زخم سخت بود اما بمحض فضل ايزدي در عرض پانزده روز بهي گرفت *

چون مملکت گجرات در همين سال بحيز تسخير عرش آشياني در آمد خان کلان بحوزباني سرکار پتن (که شهريست قديم بنهرواله موسوم - و نخست پاى تخت اين ولايت بوده) سر برافراخت - و در سال بيستم سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه تعلق روح از کالبد خاکي گسيخت - مرد صاحب کمال بود - بترکي و فارسي شعر مي گفت - ديوانے مرتب دارد مشتمل بر قصائد و غزليات غزنوي تخلص ميکرد - و در موسيقي نيز مهارت داشت - گويند هيچگاه مجلس او خالي از فضلا و شعرا نبوده - پيوسته بسخنان رنگين و نغمات دلنشين حلاوت بخش و طرب افزاي اهل ذوق بود - ازوست *　* بيت *

* در جواني حاصل عموم بناداني گذشت *
* آنچه باقي بود آن هم در پشيماني گذشت *

* فرد *

* كس آب بجز مردم چشم ندهد *
* جز آه سحر هم نفسي نيست مرا *

فاضل خان پسرش كوكه هزاري منصب داشته - در ايام محصور شدن ميرزا عزيز [كه در احمد آباد (كه هر روز جوانان كارطلب بيرون برآمده داد مبارزت ميدادند) مراتب جانفشاني بجا آورده] درگذشت - پسر دوم فرخ خان است كه تا سال چهلم اكبري بمنصب پانصدي رسيده *

معين الدين احمد خان فرنخودي

سالي (كه جنت آستاني از كابل متوجه تسخير هندوستان گرديد) او در سايهٔ عنايت سلطاني همراه ركاب بود - سال ششم جلوس اكبري (چون پادشاه بجانب ممالک شرقي لواى نهضت بر افراشت) او را بحراست آگره گذاشت - سال هفتم (كه عبدالله خان اوزبک بتسخير مالوه مامور گرديد) او را (كه برشد و كارداني در وزراى بيوتات امتياز داشت) بخطاب خاني بر نواخته رخصت داد كه بعد فتح بدلاساى وضيع و شريف آنجا پرداخته و محال خالصه و اقطاع امرا (كه دران مهم تعين شده بودند) مناسب

حال هریک قرار داده بحضور بیاید - او رفته بآئین شایسته کاربند گردیده معاودت نمود - و مورد مزید عنایت گشت - سال هجدهم پیش منعم خان (که بر طبق حکم محکم قاصد گرفتن پتنه بود) دستوري یافت - و پس ازان همراه خان مذکور بیساق بنگاله رفته سال بیستم (که در بلدهٔ جنت آباد کور چهاوني شد و بنابر زبونیِ هوا وبای عام رو داد) او نیز مطابق سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه هجري داعیِ حق را لبیک اجابت گفت *

* مهر علي خان سلدوز *

از امرای هزاري ست - اواخر سال پنجم اکبري همراه ادهم خان بتسخیر مالوه تعین شده در جنگ باز بهادر مصدر ترددات گردید - سال هفدهم باتفاق میر محمد خان کلان در فوج منقلا بجانب گجرات گام همت بر زد - در جنگ محمد حسین میرزا از سرداران هراولي بود - پس ازان با قطب الدین محمد خان بتعاقب میرزای مذکور شتافت - سال بیست و دوم (که عرش آشیاني بعزیمت شکار متوجه حوالیِ حصار شده بران معموره سایهٔ اقبال گسترد) منزل او را بورود قدوم میمنت لزوم رشک افزای گلستان ارم ساخت - سال بیست و سیوم همراه سکینه بانو بیگم (که باندرز گوئیِ میرزا حکیم رخصت کابل یافته بود) شرف دستوري

پذیرفت - سال بیست و چهارم باتفاق راجه تودرمل بنابر
تنبیه غرب (که جانب شرقي دیار مصدر هنگامه بود)
کمر خدمت بر بست - و بتقدیم مراسم نیکو بندگي چهرهٔ
عزت افروخت - مآل حالش معلوم نیست ■

■ میرزا میرک رضوي ■

از سادات رضوي مشهدي ست - ابتدا در رفاقت علي قلي
خان زمان بود - سال دهم جلوس عرش آشیاني از جانب
او بمعذرت گزاري بموکب پادشاهي پیوست - و عفو جرائم
خان زمان صورت گرفت - سال دوازدهم (. چون خبر بغي
خان زمان بعرض والا رسید) میرزا را گرفته بخان باقي خان
سپرده - میرزا در کمین غفلت بوده از حبس فرار نمود - و
پس از کشته شدن خان زمان گرفتار گشت - بحکم پادشاه
او را هر روز پیش فیل مست مي انداختند - اما به فیلبان
اشاره بود بقدر مالشي بدهد - روز پنجم بشفاعت مقربان نوید
جان بخشي یافت - و پس از چندے مورد عواطف خسرواني
گشته بعطای منصب شایان و خطاب رضوي خان چهرهٔ ناموري
افروخت - سال نوزدهم بدیواني جونپور تعین گردید - سال
بیست و چهارم بخشیگري بنگاله نیز ضمیمه شد - سال بیست
و پنجم (که شورش جاگیرداران بنگاله برپا شد - و آنطرف دریای
گنگ مجمعے ساختند) او همراه مظفر خان صوبه دار آنجا

این طرف آب گنگ بود - چون جواب و سوال آنها بصلح گرائید خان مذکور و رائی پتروداس را با یک دو کس برای فهمایش آنها فرستاد - کسان هواهی رای مزبور سگالش کشتن باغیان باو گفتند - او از سادهٔ لوحی این راز را با خان مذکور ظاهر نمود - ازانجا (که دو روئي و شترولي مجبول طبع خان مزبور بود) اندیشهٔ این مردم را برمز و اشارت خاطر نشین اهل بغي ساخت - آنها ازان انجمن کفاره گزیده غبار فتنه را بلند ساختند - و او را در پناه خود گرفتند - بعد ازین احوالش معلوم نیست که بکجا انجامید *

* محمد مراد خان *

پسر امیر بیگ مغل از امرای سه هزاری اکبري ست - سال نهم باتفاق آصف خان عبدالمجید به تسخیر ملک گته و کتنگه تعین گردیده - سال دوازدهم در صوبهٔ مالوه جاگیر یافته باتفاق شهاب الدین احمد خان بدفع فتنهٔ ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا رخصت یافت - و پس ازان (که میرزایان از هیبت فوج پادشاهي هوش و حواس باخته راه گجرات گرفتند - و امرای متعینه هریک بجاگیر خود متوقف گردید) خان مزبور نیز در اوجین (که در جاگیر او متعلق بود) سکونت ورزید - سال سیزدهم (چون باز میرزایان از جانب خاندیس بملک مالوه در آمد نموده در حوالی اوجین بهاط

شورش گستردند) خان مزبور باتفاق میر عزیز الله دیوان صوبهٔ مالوه دو روز پیش ازان بر فساد اندیشه‌های (۲) ارباب فتنه مطلع شده در تعمیر و تاسیس قلعهٔ اوجین اهتمام بکار برده قدم ثبات را محکم کرد - تا آنکه این خبر بعرض خسروانی رسید و فوج بسرداری قلیچ خان شرف ارتخاص پذیرفت - میرزایان از طنطنهٔ لشکر فیروزي سراسیمه شده مندو رویه شتافتند - خان مزبور نیز باتفاق امرا بتعاقب شتافت - میرزایان از نربده عبور نموده سال هفدهم (که فتنهٔ میرزایان در صوبهٔ گجرات رو داد - و جاگیرداران مالوه حسب الحکم نزد خان اعظم میرزا عزیز کوکه رسیدند) او نیز آمده روز جنگ در فوج جرانغار بود - پس ازان (که فوج مخالف غلبه نموده افواج هردو بازو را متفرق ساختند) او یک طرف شده تماشا میکرد - پستر بر طبق حکم همراه قطب الدین محمد خان اتکه بتعاقب مظفر روانه شد - بعد ازان بهمراهئ منعم خان خان خانان بتسخیر بنگاله مامور گردیده - در سال نوزدهم خان خانان او را بجانب فتح آباد و بکلانه فرستاد که آن ضلع امن پذیرد - و (چون خانجهان رخت هستي بست و داود وغیره فتنه اندوزان آن ملک بر سر هنگامه آمدند) خان مزبور از شهر جلیسر بالعزیمت گردیده بتانده آمد - سال بیست و پنجم (۳) مطابق

(۲) نسخهٔ [ا] بر فساد اندیشه هاي - (۳) نسخهٔ [ج] پا نوزدهم

سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت هجري بهمان ضلع باجل طبيعي در گذشت *

* مظفر خان تربتي *

خواجه مظفر علي نام ديوان بيرام خان بود - هنگام تفرقه (چون خان از بيكانير متوجه پنجاب شد) ميرزا عبدالرحيم را (كه سه ساله بود) با عيال و اموال در قلعهٔ ترهنده محال جاگير شير محمد ديوانه (كه نوكر قديم و تربيت كردهٔ او بود) گذاشته پيش راهي گشت - آن ناحق شناس اموال را متصرف گشته انواع اهانت بمتعلقان خان رسانيد - بيرام خان خواجه را از ديپال پور بدلاسا و استمالت او فرستاد - آن بے آزرم مروت دشمن خواجه را مقيد ساخته روانهٔ حضور نمود - هرچند بعضے (۳) اعيان سلطنت در نابود ساختن او بدلائل و وجوه شتى اهتمام داشتند عرش آشياني از مجرم نوازي و جوهر شناسي جان بخشي فرموده - چند گاه بعملداري پرگنهٔ پرسرور مامور بود - از حسن كفايت بديواني بيوتات امتياز يافت *

چون كار داني و بلند استعدادي وى ذهن نشين پادشاه شد به والا منصب ديواني و خطاب مظفر خاني سربلند گرديد - سال يازدهم خان مشار اليه جمع رقمي قلمرو را (كه

(۳) نسخهٔ [ب] هرچند اعيان سلطنت *

در زمان بیرام خان بواسطهٔ کثرت مردم و قلت ولایت بدام افزوده برای مزید اعتبار تنخواه میدادند). از دفتر برآورده حال حاصلي بزعم خود و اظهار قانونگویان ممالک محروسه تخمین کرده جمعے دیگر قرار داد - اگرچه نفس‌الامر حاصل نبود اما نسبت بجمع پیش اگر حال حاصل نامند دور نیست - و (چون هنوز آئین داغ اسپان قرار نیافته بود) مظفر خان (۲) بامرا و ملازمان پادشاهي تعین نوکر مقرر گردانید که هرکدام چند کس نگاه دارد - و عوام سپاهي (که بامرا مقرر شده) سه قسم بود - اول را سالے چهل و هشت هزار دام دوم را سي و دو سیوم را بیست و چهار - و در سال دوازدهم بپادشاه ظاهر شد که مظفر خان بساده روئی قطب خان نام علاقهٔ خاطر بهمرسانیده - (چون این حرکت شنیع نهایت بمزاج عرش آشیاني ناپسند بود) فرمودند او را از مظفر خان جدا ساخته نگاهدارند - خان از کوته حوصلگي لباس فقر پوشیده راه صحرا پیش گرفت - پادشاه از کمال التفات و تفقد (که بحال (۳) او مبذول بود) مطلوبش بدو بازگردانیدند - و در سال هفدهم (۴) روزے در حضور پادشاهي بازی چوپر درمیان بود - مظفر خان از بسیار بای دادن تنگ حوصلگي کرده مصدر حرکات

---

(۲) نسخهٔ [ب] گردانیده - (۳) نسخهٔ [ب] بازگردانید - (۴) نسخهٔ [ا - ب] و مظفر خان ٭

روستايانه شد - عرش آشياني از پاية اعتبار انداخته رخصت
كعبه فرمود - چه سلاطين دانش آئين در لباس لعب و هزل
كار جد كرده شناساى جوهر طبقات مردم ميگردند - و بظاهر
بازار بازي گرم داشته در معني عيار طوايف انام مي گيرند -
شايان باريابان قرب آنست كه در جد و هزل سررشتهٔ ادب
و بندگي از دست خدمت پرست نهلند - و مراعات مزاج
اين طبقهٔ عالي نهاد را (كه بسلامي برنجند) بر همه مقدم
شناسند *

بالجمله عرش آشياني نظر به نيكو خدمتيهاى او داشته
از عرض راه طلب فرمود - در وقتي (كه پادشاه بمحاصرهٔ
قلعهٔ سورت اشتغال داشت) ملازمت نمود - و بسال هزدهم
از حويلي احمدآباد بحكومت سارنگپور مالوه رخصت يافت -
و در همين سال سنه (۹۸۱) نهصد و هشتاد و يك
بطلب سلطاني شرف اندوز حضور گشته بمنصب والاى وكالت
و خطاب جملة الملكي اعتبارش افزود - و زمام حل و عقد
امور چهار دانگ هندوستان بيد اقتدارش تفويض يافت -
امّا باز در بعضے كارها مخالفت مزاج پادشاهي ورزيد - لهذا
از مرتبه افتاد - هنگام مراجعت ظل آلهي از پتنه (كه
فوجے به تسخير رهتاس تعين يافته بود) بے آن (كه او بارياب
مجرا شود) بطريق كمك مامور شد - دران ديار بهوش افزائي

و دلدهی خواجه شمس الدین خان خوافي (که نیز تعین بود) کارهای نمایان بظهور آورد - و سرتابان و فتنه سازان آن ناحیه را بکرات و مرات مالش داده حاجي‌پور را (که افغانان متصرف شده بودند) بتازگي استخلاص نمود - نظر برین خدمات پسندیده در سال بیستم از پیشگاه خلافت حراست آن ملک از گذر چوسا (۲) تا گدهي بدو تفویض یافت *

گویند بعد فتح حاجي پور (که حالش بلندي گرفت) خبر آوردند که آن طرف نوبده گندهک (۳) افغانان سرکش فراهم آمده اندیشهٔ شورش دارند - مظفر خان بدفع آن گروه همت بسته حوالی آن رود معسکر ساخت - و خود با تني چند جهت تشخیص عمق آب و جای گذر برآمد که ناگاه آنطرف قریب چهل سوار مخالف نمودار گشت - خواجه شمس الدین و عرب بهادر را اشاره نمود که دورتر از آب عبره نموده این غفلت اندوزان را سزا دهند - آنها ازین خبر آگاهي یافته در طلب کومک شدند - اما بمجرد مشاهدهٔ خواجه عنان تاب به یورت خود گشتند - مظفر خان از شتاب زدگي خود هم از آب گذشته بخواجه ملحق شد - که ناگاه کومک آنها رسید - و یکباره برگشتند - مردمی معدود (که همراه خان بودند) پراگنده شده خود را بآب زده بگرداب

(۲) نسخهٔ [ب - ج] چوسه - (۳) نسخهٔ [ب] گندك *

فنا درآمدند - نزدیک بود که مظفر خان هم دران موج خیز
در آید که خواجه شمس الدین عنان گرفته بجانب کوهستان
روان شد - و تیزروے باردو فرستاد که شاید کسے بفریاد
رسد - و خواجه و عرب بهادر به تیرهای بازگشت در
تعجیل غنیم (که دنبال نمي گذاشتند) فتورے مي‌انداختند
تا آنکه کار بر مظفر خان تنگ شد *

چون در لشکر کشته شدن مظفر خان شهرت یافت هر یکے
بفکر بدر زدن بود که درین اثنا آن تیزرو بطلب کومک
رسید - خداداد برلاس وغیره با سیصد جوان بهادر دریا
نوردیده رسیدند - چون مخالف را هم از بسیارئ تردد طاقت
طاق شده بود از آمد آمد این مردم دل بای داده رو بگریز
نهادند - مظفر خان جان تازه یافته بتعاقب پرداخت - و روز
دیگر به بنگاه آنها ریخته غنائم موفور بدست آورد - و در سال
بیست و دوم ناصیه سای حضور گشته در مهمات سلطنت
دخیل گردید - راجه تودرمل و خواجه شاه منصور وزیر
باستصواب او سرانجام امور مالي و ملکي میدادند - چون
خان جهان صوبه دار بنگاله درگذشت مظفر خان بایالت آن
مملکت وسیع دستوري یافت - و در سال بیست و پنجم
خواجه شاه منصور از سخت گیري و کفایت اندوزي بازیافتهای
شاقه بر ذمهٔ امرای بهار و بنگاله بر آورده در پی تحصیل

آن شد - معصوم خان کابلي وغیره اقطاعداران بهار بدان سبب لوای طغیان برافراختند - مظفر خان (که سرداري را با عملداري ضم کرده بود) با آن (که شورش افزائی بهار مي شنید) در بنگاله نیز آن زواید بے حساب را از جاگیر مردم باز یافت نمود - و متصدیان گماشته کار تنگ گرفت - امرا ازین سختگیري و نا تیمارداری او متنفر شدند - بابا خان قاقشال با دیگر جاگیرداران بنگاله اتفاق کرده سر شورش برداشتند - و مکرر بکارزار برخاسته هر مرتبه هزیمت و ناکامي نصیب آنها بود - آخر هرچند بعجز و زنهار گرائیدند مظفر خان باستکبار میزد - تا آنکه ناسپاسان بهار نیز پیوسته بهیأت مجموعي از سر نو گرد فساد بر انگیختند - و در مقابلهٔ مظفر خان آمده نشستند - هر روز جنگ و جدال مي شد و مردم پادشاهي لوای فتح و فیروزي مي افراشتند - ناچار تنگ آمده خواستند که جانب اوڈیسه رخت ادبار کشند - درین اثنا بعضے اوباشان بیوفا از فوج پادشاهي جدا شده بآنها پیوستند - ازین حرکت سررشته تدبیر مظفر خان گسیخته (۲) گردید - هرچند گفتند که ازان جمع پریشان حساب برنداشته رزم آرا باید گشت که غلبهٔ ما ست (چون دل بای داده بود) گوش نکرد - هرگاه کارفرما را دل از جا رود بر فرمانپذیران

---

(۲) نسخهٔ [ج] برداشته نبرد آراء

چه گرفت و گیر - مردم جدا شدن گرفتند - و غریب تر آنکه غنیم را پای همت از جا رفته (که آیا با مظفر خان نبرد چگونه رود) ناگاه خان سپه سالار زندگانی تباه را بر فرو شدن مردانه گزید[■] بشهر بند تانده در آمد - آنها دلیر گشته پیغام جان بخشی و دستوری جهاز بوا گذاشتن سیوم بخش اموال درمیان آوردند - درین (۲) میانه میرزا شرف الدین حسین از قید گریخته از سراسیمگی مظفر خان بمخالفان آگهی داد - آنها خیره تر شده بر فراز قلعه بر آمدند - و مظفر خان را (که با غلامان خود آمادهٔ جان سپاري بود) بدست آورده در شهر ربیع الاول سال مذکور سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت هجري از هم گذرانیدند - مسجد جامع آگره نزدیک کترهٔ میان رفیق بنای مظفر خان است *

* میر معز الملک اکبری *

از سادات موسوي و از اکابر مشهد مقدس است - در عهد عرش آشیاني در سلک امرای سه هزاري انتظام داشته بسر براهیٔ خدمات پادشاهي بین الاقران (۳) لوای امتیاز مي افراشت در سال دهم سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه عرش آشیاني به تنبیه خان زمان متوجه جونپور شد - او برادر خویش بهادر خان را با سکندر خان اوزبک از خود جدا ساخته بولایت

(۲) نسخهٔ [ج] میان - (۳) نسخهٔ [ب] بسربراهیٔ خدمات بین الاقران ■

سروار فرستاد که بتاخت و تاراج آن حدود غبار انگیز فساد گردند - از پیشگاه سلطنت جمعی امرا بسرداری میر معز الملک بمالش آنها تعین یافت - فتنه گرایان از آمد آمد این فوج (۲) دست و پا گم کرده در مکر و تزویر زدند - و پیغام کردند که چه صورت دارد که در مقابل عساکر پادشاهي آمادهٔ جنگ شویم - استدعا آنست که واسطهٔ صفح زلات شوند - فیلان نامي (که بدست آورده ایم) روانهٔ حضور میکنیم (۳) - هرگاه از دریای مکرمت جرائم ما بزلال عفو پاک شود بدربار شتافته سجده ریز عذر خواهي خواهیم شد - میر در جواب نوشت که رقایم آثام شما ازان قبیل نیست که جز بآب شمشیر (۴) از جریدهٔ روزگار محو توان ساخت - بهادر خان با وصف این همه سماجت بکار برد که اگر تجویز نمایند یک دیگر را دریافته حرفی چند مناسب وقت بمشافهه گفته شود - میر با معدودے از اُردو بر آمد - بهادر خان ازان جانب با چندے پیش آمد - و مقدمات بسیار (۵) از جانبین مذکور شد *

چون آثار ناراستي در پیشانیٔ معاندان ظاهر بود صورت صلح قرار نگرفت - عرش آشیاني از اصغای این ماجرا لشکر خان و راجه تودرمل را نیز ضمیمهٔ عساکر فرمود که آنچه

---

(۲) نسخهٔ [ب] از آمد آمد فوج - (۳) نسخهٔ [ب - ج] مي کنم -
(۴) نسخهٔ [ج] جز آب شمشیر - (۵) نسخهٔ [ب] مقدمات بسیار •

از صلح و جنگ مصلحت وقت دانند بعمل آرند - آنها به میر معز الملک پیوسته بشورش پژوهان پیغام فرستادند که آنچه از حرف عقیدت و اخلاص بر زبان شما می رود اگر از لوامع صدق ضیائی دارد بخاطر مطمئن متوجه آستان بوس شوند - و الّا جنگ را آماده باشند - چون اطمینان نداشتند براه نیامدند - میر (که در جنگ مبالغهٔ ابرام داشت و از غایت غرور تهور نعلش در آتش بود) با آن (که میشنید که خان زمان وسائل انگیخته مجدداً عفو جرائم او میشود) بترتیب صفوف پرداخته در نواحی خیرآباد با مخالفان در آویخت - محمد یار برادر زادهٔ سکندر خان اوزبک (که مقدمة الجیش فئهٔ باغیه بود) بحملهٔ عساکر پادشاهی بر خاک هلاک افتاد - سکندر خان (که با فوجی گزیده از دنبال او آمادهٔ جنگ بود) پشت بمعرکه داده رو بهزیمت آورد - سپاه ظفر مآثر فرار اسکندر را انفصال کارزار دانسته بقصد غارت و تاراج پراگنده شدند - بهادر خان (که با جمعی در کمین بود) درین زد وگیر بفوج جرانغار رسیده - جنگ در پیوست - شاه بداغ خان از اسب جدا شده بقید مخالف در آمد - و جوقی خاک بے حقیقتی بر فرق روزگار خود ریخته بغنیم پیوستند - بهادر خان این فوج را بر داشته بجانب غول توجه گماشت - آنها

(۲) نسخهٔ [ب] سکندر در جنگ مبالغه و ابرام داشت ■

بے جنگ سررشتۂ نبرد را از دست دادہ عار فرار اختیار نمودند - و برخے از روی نفاق و حرام نمکي خود را بکنار کشیدند - بشومیٔ اهل نفاق بل بشامت ابرام و غرور سردار لشکر فتح کردہ را شکست افتاد - هرچند راجه تودرمل با دیگر امرا جمع شدہ در میدان استاد اما (چون لشکر برهم خوردہ بود) کارے سرانجام نشد - پس ازان (چون صوبۂ بہار بتصرف پادشاهي درآمد) پرگنۂ آرب (۲) و حوالیٔ آن در جاگیر میر مقرر گشت - و در سال بیست و چہارم امراے بہار (که سرفتنۂ (۳) آنہا معصوم خان کابلي تیولدار پتنه بود) از تباہ سرشتي و تیرہ خردي گردن مخالفت برافراشتند و میر معزالملک را با میر علي اکبر برادر خردش بچرب زباني و حرف سرائي از راہ بردہ شورش افزا گشتند - اما هر دو برادر چندے راہ مرافقت با آن سرتابان بیہودہ جدا شدند - میر معزالملک بجونپور شتافته علم خودسري برافراخت - و بصیارے واقعه جویان کوتاہ بین را فراهم آورد - بنابرین در سال بیست و پنجم سنه (۹۸۸) نہصد و هشتاد و هشت از پیشگاہ سلطنت باسد خان ترکمان جاگیردار مانکپور اشارہ رفت که بدان حدود شتافته آن تباہ رای را با دیگر بدگوهران (که با او یکتائي گزیدہ اند) بحضور آرد - او

(۲) نسخۂ [ب . ج] ارب = (۳) نسخۂ [ب - ج] فتنۂ *

کاربند فرمان گشته آنها را بدست آورده براه دريا روانهٔ حضور ساخت - در حدود قصبهٔ اتاوه کشتیٔ مير در موج خيز درياے جون فرو شد *

* مير علي اکبر موسوی *

برادر خرد مير معز الملک مشهدي ست - او نيز در عهد عرش آشياني بمنصب سه هزاري اختصاص داشته در تقديم خدمات پادشاهي با برادر بزرگ خود شريک و سهيم بود - در سال بيست و دوم مير مولود نامهٔ عرش آشياني بخط قاضي غياث الدين جامي (که بفضائل و مکارم متحلي بود و چندے بمنصب صدارت جنت آشياني امتياز داشت) بنظر پادشاه در آورد - متضمن آن (که در شب تولد آن پادشاه جم جاه جنت آشياني در عالم رؤيا معاينه نمود) که ايزد يگانه او را فرزندے کرامت فرموده - به جلال الدين محمد اکبر موسوم فرمودند - عرش آشياني بمشاهدهٔ آن بشاشت عظيم ظاهر کرده بصله و جائزهٔ آن مولود نامه ميرزا را مشمول عواطف خسروانه گردانيده پرگنهٔ نديه در وجه انعام مرحمت فرمود - و چون برادرش در صوبهٔ بهار جاگير يافت او را نيز با برادر شريک گردانيدند - و در سال بيست و چهارم (که اکثر امرای بهار از بدگوهري راه عصيان و کافر نعمتي سپردند) نخست اين دو برادر با آن شورش گرايان يکتائي گزيدند - ليکن از دورانديشي

زود افتراق جسته ميرمعز الملک به جونپور رفت - و او در زمانیه (که شش کروهی غازی پور است) فرورکش نمود - معهذا همواره به پیغام گزاري و هرزه سرائي افروزندهٔ آتش فتنه مي شد - چون در سال بیست و پنجم کشتی برادرش در دریای جون بگرداب فنا فرو رفت حکمے از درگاه پادشاهي بنام خان اعظم (که بانتظام صوبهٔ بنگ و بهار مامور شده بود) پیرایهٔ صدور یافت که او را مقید و مسلسل روانه نماید - وی با کوکلتاش در مقام لابه و حیله اندوزي در آمد - ازانجا (که معامل دیده‌ور بود) دستان فروشي او سودمند نیامد مقصلان حضور ببارگاه خلافت حاضر ساختند - رأفت پادشاهي دست از سیاست باز کشیده در دبستان زندان فرستاد (٢) *

* میرزا شرف الدین حسین احراري *

پسر خواجه معین ولد خواجه خاوند محمود است - و او پسر خواجه کلان مشهور به خواجگان خواجه پسر بزرگ خواجه ناصرالدین عبیدالله احرار ست (قُدِّسَ سِرُّهٗ) - خواجه کلان آراسته بود بعلوم ظاهر و باطن - بحکم پدر بزرگوار در موضع درسین (که محلهٔ ایست از سمرقند) طرح اقامت ریخت - و در ایام تسلط شاهي بیگ خان (٣) به اندجان هجرت نمود - در سنه (٩٠٥) نهصد و پنج درگذشت - نعش او را بتاشکند

(٢) نسخهٔ [ج] ورستادند - (٣) نسخهٔ [ب - ج] شاه بیگ *

نقل کرده پهلوی مرقد والدهاش مدفون ساختند - او را
از صبیهٔ سید نقي‌الدین محمد کرماني سه پسر متولد شد -
خواجه نظام الدین عبدالهادي و خواجه خاوند محمود و خواجه
عبدالخالق - و بعد از فوت آن عفیفه دختر خواجه محمد
نظام برادر شیخ الاسلام خواجه عصام‌الدین را (که بچهار واسطه
بمولانا برهان الدین علي صاحب هدایهٔ فقه مي رسد) بعقد (۲)
خود درآورد - ازو نیز سه پسر بهم رسید - خواجه عبد العلیم
و خواجه عبد الشهید و خواجه ابو الفیض - و از ترکیهٔ خاصه نیز
پسرے داشت خواجه محمد یوسف نام - بالجمله خواجه (۳)
خاوند محمود پس از سلوک طریقهٔ درویشي بسعادت حج
فائز شد - و بعراق و فارس شتافت - و مدتے نزد مولانا
جلال الدین محمد استفاده نمود - و از مولانا عماد الدین
محمود طبیب علم طب یاد گرفت - و بنابر استعداد ذاتي (۴)
باقصی مراتب کمال رسید - و بسمرقند مراجعت کرد - و بافاده
مشغول گشت - چون به هند آمد جنت آشیاني تبجیل و
تعظیم بسیار بجا آورد - و ارادت بهم رسانید - و باز بنابر
وجه؟ بکابل شتافته فوت کرد - خواجه معین در حیات پدر
بکاشغر رفته نزد عبدالله خان والي آنجا اعتبار تمام پیدا کرد

(۲) نسخهٔ [ب] خواجه عبد الحلیم - (۳) نسخهٔ [ب] طریق - (۴) نسخهٔ
[ا ۰ ب] باقصای•

و حاصل زردن خانهٔ یشب بدو تفویض یافت - خواجه زاده (چون علم معاش نیکو مي دانست) ضبط آن نوعے کرد که کسے یشب در خواب نمي‌دید - مردم بگران ارز میگرفتند - ازین جهت تمول تمام بهم رسانید - اما بر طبع او بخل و امساک غالب بود - میرزا شرف‌الدین از پدر آزرده خاطر میزیست *

چون جنت آشیاني هنگام یورش هندوستان خواجه عبدالباري نبیرهٔ خواجه عبدالهادي را نزد عبد الرشید خان والئ کاشغر (که همیشه سلسله جنبان قرب و قرابت صوري و معنوي بود) فرستاده بودند باین مناسبت خان کاشغر میرزا را همراه (٢) داد که مراسم تعزیت جنت آشیاني و لوازم تهنیت جلوس عرش آشیاني بتقدیم رساند - در سال اول اکبري ادراک ملازمت نموده بسعئ ماهم انگه و ادهم خان در اندک مدتے برتبهٔ امارت و منصب پنج هزاري متصاعد گشته به تیولداری اجمیر و ناگور لوای اعتبار بر افراخت - و به نیروي شجاعت و کارداني مصدر ترددات شده سرتابان و متمردان آن ضلع را بر انداخت *

چون والدهٔ میرزا کچک (٣) بیگم دختر میر علاء الملک ترمذي ست از بطن فخر جهان بیگم صبیهٔ سلطان ابوسعید

---

(٢) نسخهٔ [ج] فرستاد - و باین مناسبت خان کاشغري که میرزا را همراه داد - (٣) نسخهٔ [ج] کیچک بیگم *

ميرزا لهذا عرش آشياني در سال پنجم بخشي بانو بيگم همشيرهٔ خود را بازدواج او در آورده پايه‌اش بلندتر ساخت - و در سال هفتم سنه (۹۶۹) نهصد و شصت و نه الويهٔ پادشاهي انتهاض به اجمير نمود - ميرزا شرف ملازمت دريافت - و بتسخير قلعهٔ ميرتهه (كه به راى مالديو راتهور تعلق داشت - و او از رايان و راجها باسم و رسم هندوستان به مزيت اعتبار و وفور اقتدار ممتاز بود) تعين گشت - جگمال و ديويداس از امراى راجه (كه باستحكام آن قلعه مي‌پرداختند) تحصن جستند - پس از طول محاصره آشتي قرار يافت - بشرط آنكه سپاهي سواى اسپ چيزے از قلعه بر نيارد - جگمال بهمان روش بيرون آمد - و ديويداس جميع اسباب خود را سوخته با پانصد سوار برآمد - ميرزا آگهي يافته بجنگ او سوار شد - پيكارے بغايت صعوبت رو داد - ديويداس كشته شد - و بعضے گويند زخمي بدر رفت (چنانچه شخصے بعد چندے خود را ديويداس مي‌گفت - برخے تكذيب كردند - و جوقے بر گزيدند - تا آنكه در يكے از معارک جان سپرد) - و در سال هشتم خواجه معين اعتبار و فر دولت پدر شنيده بتقريب حج از ابو الخير خان رخصت گرفته از كاشغر بهند آمد - ميرزا از ناگور باستقبال پدر شتافته بدرگاه پادشاهي آورد - عرش آشياني خود استقبال كرده خواجه را باعزاز تمام بآگره آورد *

ديرين رسمے ست (كه چون كسے را بخت تيرگي پذيرد و زمانه بكين توزي بر خيزد) چراغ دانائيِ او فرو ميرد - زيان را سود انگارد و نكوهيده را سزاوار بر شمرد * بيت *

* چو تيره شود مرد را روزگار *
* همان مي كند (٢) كش نيايد بكار *

چنانچه احوال ميرزا باز گويد كه قدر (٣) اين همه عنايات پادشاهي نشناخته در همين سال بجهتے (٤) يا توهمے بيجا يا از بد سرشتے كه داشت بخيال فتنه انگيزي از آگره بجانب اجمير فرار نمود - (شش صفر (٥) تاريخ يافته اند) - پادشاه از كوتاه خردي و توهم زدگيِ او استبعاد تمام نموده حسين قلي خان را با جمعے امرا بتعاقب نامزد كرد - ميرزا هيچ جا ثبات نورزيده از ممالك محروسه بدر رفت - خواجه معين از حركت نكوهيدهٔ پسر (اگرچه هيچ از تعظيم و تكريم او نكاهيد) چند گاه بانفعال و تشوير بسر برده روانهٔ حجاز شد - و به بندر كنبهايت (٦) رسيده بعالم بقا خراميد - صندوق نعش او را در جهاز فتحي (٧) روان كردند - در دريا كشتي فرو نشست *

---

(٢) نسخهٔ [ا - ب] همه آن كند - (٣) نسخهٔ [ج] در احوال - (٤) نسخهٔ [ج] بے جهتے يا بتوهمے - (٥) يعني بحساب جمل كه (٩٧٠) ميشود - (٦) نسخهٔ [ج] كهنبايت - (٧) نسخهٔ [ج] فتحچي *

ميرزا شرف الدين چندے آوارهٔ دشت ادبار بوده پناه به چنگيز خان گجراتي برد - و پس ازو بميرزايان باغيه پيوست - و باز بموزبان خانديس همراه شد - و ازانجا باز خسران زده نزد محمد حسين ميرزا مراجعت كرد - چون زمانه بر سر ناسازي بود هيچ جا ناخنش بند نگرديد - بعد ازان (كه ولايت گجرات بحيطهٔ تسخير پادشاهي در آمد) بدكن گريخته عبورش بسرزمين بگلانه افتاد - بهرجي زميندار آنجا مقيد ساخته هنگامے (كه قلعهٔ سورت مفتوح شد) بحضور آورده از نظر گذرانيد - عرش آشياني قدرے ميرزا را بفيلے (كه آدم‌كش نبود) رسانيده بزندان فرستادند - و پس از چندے نزد مظفر خان صوبه‌دار بنگاله فرستادند كه اگر ندامت از ناصيهٔ حال ميرزا دريابد جاگيرے دران صوبه تنخواه دهد - و الّا روانهٔ سفر حجاز نمايد - چون اثرے از ندامت نداشت مظفرخان بانتظار موسم جهاز محبوس نگهداشت - درين ضمن معصوم خان كابلي در صوبهٔ بهار بغي ورزيده ببابا خان قاقشال وغيره (كه در بنگاله شورش افزا بودند) پيوست - و مظفر خان را در ټانده محاصره نمود - ميرزا از قلعه گريخته بآنها رفيق گشت - چون بر مظفر خان چيره دست آمدند ميرزا (كه از بعضے دفائن او مطلع شده بود) بتصرف آورده سرمايهٔ دستگاه ساخت -

اگرچه کارها بمعصوم خان باز گردید اما سرداري بميرزا قرار يافت - چون در امرای ناسپاس بنگاله تفرقه افتاد معصوم خان سرے به بهار کشید - لیکن از آمد آمد میرزا عزیز کوکه و شهباز خان کنبو با فوج شایستهٔ حضور راه گریز سپرده به بنگاله برگشت - و میان میرزا و معصوم خان گرد خلاف برخاست - هر یکی بکمین دیگرے بر نشست (۲) - تا آنکه معصوم خان محمود پسرے را (که منظور میرزا بود) ببزر فریفت (۳) - و بگفتهٔ او آب خشخاش زهرآمیز بخوردن میرزا داد - در سال بیست و پنجم سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت درگذشت *

* محب علی خان *

پسر میر نظام الدین علي خلیفه است که رکن السلطنة بابر پادشاه بود - و بقدم خدمت و فرط محرمیت و رزانت عقل و استقامت تدبیر و وفور شجاعت و کارداني در نظر آن پادشاه والا همت مرتبهٔ عالي داشت - و از فضائل و کمالات کسبي خصوصاً طب بهره مند بود - چون بواسطهٔ لختی امور (که در معاملات دنیوي ناگزیر واقع مي شود) از جنت آشیاني بیم و هراسے داشته راضي بسلطنت ایشان نبود در ایام ارتحال پادشاه (با وصف تصریح بنصب

(۲) نسخهٔ [ب] دیگر بر نشست - (۳) نسخهٔ [ب] بفریفت *

جناب همایوني بجا نشیني خود) میر خلیفه مي خواست مهدي خواجه داماد فردوس مکاني را (که مرد باذل سخي بود و با وي اظهار محبت مي‌کرد) بفرمانروائي بردارد - چنانچه این قرارداد در مردم شائع گشته - خواجه نیز اوضاع شاهانه پیش گرفت - اتفاقاً روزے دران هنگام میر خلیفه با مهدي خواجه در خرگاه بود - چون میر بیرون آمد خواجه (که خالي از جنون نبود) غافل ازان (که دیگرے هم حاضر است) بے اختیار دستے بر ریش کشیده گفت انشاء الله تعالی ترا پوست مي کنم - ناگاه نگاهش بر محمد مقیم هروي پدر خواجه نظام الدین بخشي افتاد (که دران وقت دیوان بیوتات بود و در کنج خرگاه استاده) - خواجه متغیر شد و گوش او تافته گفت ای تاجیک * ع *

* زبان سرخ سر سبز میدهد برباد *

محمد مقیم همان وقت این حرف بمیر خلیفه رسانید که این نتیجهٔ بد اندیشي (۳) ست (که میخواهید دولت بخاندان بیگانه نقل کند) - میر خلیفه ازان اندیشهٔ ناصواب باز آمده بمردم منع کرد که هیچ کس بخانهٔ خواجه نرود - پس از فوت فردوس مکاني جنت آشیاني را بر سریر خلافت متمکن ساخت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] پردازد - (۳) نسخهٔ [ب] مي خواهند *

مصحب علي خان نيز در زمان بابري و همايوني در معارك صاحب ترددات بود - زوجهٔ او ناهيد بيگم است - و اين ناهيد بيگم دختر قاسم كوكه است [كه از درست اخلاصي در محاربهٔ عبدالله خان اوزبك (چون گيتي ستاني بدست غنيم در آمد پيش آمده) گفت پادشاه منم - اين نوكر مرا بچه تقريب گرفته ايد] - مخالفان او را ازهم گذرانيدند - پادشاه ازان خطرگاه (۲) جانكاه خلاص شده اهل عيال او را همواره مشمول عاطفت ميداشت - در سال (۹۷۵) نهصد و هفتاد و پنج ناهيد بيگم بملاقات والدهٔ خود حاجي بيگم (كه دختر ميرزا مقيم پسر امير ذو النون است - و بعد فوت قاسم كوكه بميرزا حسن پيوست - و پس ازو بازدواج ميرزا عيسى ترخان حاكم تهته در آمد) روانهٔ تهته شد - از قضا پيش از وصول بيگم ميرزا رخت هستي بربست - و محمد باقي پسرش انتظام ده آن ديار گرديد - او مدارائي با بيگم نكرد - و با حاجي بيگم نيز بد سلوكيها پيش گرفت - حاجي بيگم باتفاق برخي بدگوهران در مقام گرفتن محمد باقي شد - او آگهي يافته حاجي بيگم را محبوس نمود - تا در گذشت - ناهيد بيگم بدلاوري و تدبير ازان ولايت بر آمده (چون به بهكر رسيد) سلطان محمود والئ

(۲) نسخهٔ [ب] از خطرگاه *

آنجا سخنان یک جهتي درمیان آورده گفت که اگر محب علي خان باین حدود بیاید من تهته را گرفته میدهم - بیگم (۲) مدارای دفع الوقت او را راست انگاشته (چون بهندوستان (۳) آمد) بعرش آشیاني درین باب مبالغه از حد برد - پادشاه

در سال شانزدهم سنه (۹۷۸) نهصد و هفتاد و هشت بمحب علي خان (که از مدتے ترک روزگار کرده نشسته بود) علم و نقاره مرحمت فرموده پنجاه لک تنکه جهت خرج از ملتان و جاگیر دار آن صوبه تنخواه کرد - و مجاهد خان نبیرهٔ دختری او را (که جوان مردانهٔ شجاع بود) همراه ساخته (۴) بدان سمت دستوري داد - و به سعید خان حاکم ملتان بر نوشت که کومکی او باشد - خان مذکور پس از رسیدن ملتان باعتماد وعدهای سلطان محمود مقید بکمک نگشته با جمعے (که فراهم آورده بود) روانهٔ بهکر شد - چون قریب رسید سلطان محمود پیغام فرستاد که حرفے بود بر زبان رفته - درین کار من همراهي نمي‌توانم کرد - معاودت نمایند یا از راه جیسلمیر بدان مملکت در آیند *

چون محب علي خان روي برگشتن نداشت ناچار با معدودے همراهان (که زیاده بر دویست کس نبود) دل

---

(۲) نسخهٔ [ب] مابین حدود نیامده - (۳) نسخهٔ [ب] دفع آنوقت -

(۴) نسخهٔ [ب] نبیرهٔ دختر او •

به تسخیر بهکر بر بست - سلطان محمود تا ده[۲] هزار کس آراسته در حدود قلعهٔ ماتهیله[۳] پیش فرستاد - بعون تائید الهي این گروه اندک آنها را بشکست - هزیمت یافته ها بقلعهٔ مذکور تحصن جستند - بعد محاصره آن قلعه گشایش یافت - و لختی اسباب جمعیت منتظم گشت - پس متوجه بهکر شد - کیف ما اتفق تفرقه در جمعیت مخالفان افتاد - ازان جمله مبارک خان خاصهٔ خیل سلطان محمود (که مدار معامله برو بود) با هزار و پانصد سپاهي محب علي خان را دید - و باعث صوري[۴] آن بود که بدنژادان[۵] آن دیار بیگ اوغلي[۶] پسرش را بیکی از خلوتیان سلطان متهم گردانیدند - آن ساده لوح بے تشخیص معامله در مقام استیصال خاندان او شد - او را (که اخلاص درست نبود) از عرض ناموس اندیشیده مفارقت جست - محب علي خان بطمع مال و منال او را از هم گذرانید - و قوتے دیگر بر افزوده بمحاصرهٔ بهکر پرداخت - و آن مهم بسه سال کشید - در قلعه قحط و غلا پدید آمد - و وبا شیوع یافت - از غرائب اتفاقات اینکه دران ناحیه عارضهٔ ورم بهم رسید - هر کس پوست درخت سرس

---

(۲) نسخهٔ [ب] پانزده هزار کس - (۳) در [بعضے نسخه] ماتیله - (۴) نسخهٔ [ج] باعث صوري - (۵) نسخهٔ [ب] مدبران (۶) نسخهٔ [ب] بیک او علي ■

جوشانيده ميخورد صحت مي يافت - آنرا بوزن طلا ميخريدند - آخر كار سلطان محمود بعرش آشياني ملتجي گشت كه قلعه پيشكش شاهزاده سلطان سليم ميكنم - اما (چون ميان من و محب علي خان غبارے برخاسته) از مضرت او ايمن نيستم ديگرے تعين شود كه باو سپرده روانهٔ درگاه شوم - هنوز مير گيسوى بكاول بيگي (كه عرش آشياني بر طبق التماس سلطان بحكومت آن ديار نامزد فرموده) نرسيده بود كه سلطان بيمار شده زندگي بسپرد - گويند محب علي خان باستماع بيماري سلطان محمود رقعه نوشت كه طبيبي حاذق همراه است - اگر بفرمايند جهت معالجه بفرستم - سلطان بر همان رقعه برنگاشت * فرد *

* دردم نهفته به ز طبيبان مدعي *
* باشد كه از خزانهٔ غيبش دوا كنند *

چون مير گيسو بدان حدود پيوست مجاهد خان در محاصرهٔ قلعهٔ كنجابه (۲) مشغول بود - مادرش سامعه بيگم (دختر محب علي خان) آمدن ميرزا شنيده برآشفت و كشتي چند به پيكار فرستاده كار تنگ ساخت - نزديك بود كه مير گرفتار شود - خواجه مقيم هروي (كه باميدي آن ناحيه رفته بود) محب علي خان را از پرخاش بيجا باز داشت -

(۲) نسخهٔ [ب] كنجانه - و در [بعض نسخه] كنجابه *

میر گیسو در سنه (۹۸۱) نهصد و هشتاد و یک به قلعه شتافته - مردم آنجا (که منتظر بودند) کلید قلعه سپردند - اما محب علي خان و مجاهد خان از خام طمعي دل ازان مملکت برنمي‌کندند - و بودن هم بے حکم مشکل - محب علي خان براه مصلحت شتافت - تا میر گیسو قرار داد که مجاهد خان بجانب تهته رود - و محب علي خان با زه و زاد در قصبهٔ لوهري سکونت گزیند - چون بدین قرار عمل رفت میر جمعے کثیر را بر کشتیها نشانده بر سر محب علي خان فرستاد - او تاب مقاومت نیاورده بجانب ماتهیله شتافت - سامعه بیگم حویلي را مستحکم کرده یک شبانه روز بمدافعه پرداخت - دران هنگام مجاهد خان بیلغار رسید - و مردم را شکست داده سه ماه دیگر این طرف آب را متصرف بود *

چون بهکر به ترسون خان قرار یافت محب علي خان بحضور آمد - و در سال بیست و یکم عرش آشیاني بمحب علي خان (که آثار تجربه و شناسائي از ناصیهٔ حال او پیدا بود) خلعت فاخره مرحمت فرموده اجازت داد که همواره حاجات خلائق و آنچه در پیشگاه تامل بشایستگي گراید بموقف عرض رساند - و چون محب علي خان مصاحب شعور بود و کاردانے درست داشت عرش آشیاني سال

ببست و سيوم در گزيدن يکے از چهار کار بزرگ دستوري فرمود - منصب مير عرضي بارگاه خدمت گذاري دور باش شبستان امارت ولايات دور دست حکومت شهر دهلي - چون نيروي تگاپو در استخواني کالبد کمتر ديد از راه انصاف گزيني و فرمان پذيري به شغل پسين خرسندي گرفت - و در سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نه در ايالت دهلي بدار بقا پيوست - اگرچه صاحب طبقات اکبري او را چار هزاري نوشته اما شيخ علامي در ذيل هزاريها مذکور ساخته *

بهکر نام قلعه ايست از ابنيهٔ قديم - در کهن نامه ها منصوره نويسند - و هر شش درياي شمالي يکتائي گزيده ازو گذرد - دو حصه از جانب جنوب و يک بخش از شمال قصبهٔ آن موسوم بسکهر بر کنار آبان و بر ساحل - دوم معمورهٔ ديگر است به لوهري زبان زد - و پيوسته داخل سنده بود - ميرزا شاه حسين ارغون والئ تهته قلعه را از سرنو در کمال استحکام ساخته بسلطان محمود کوکلتاش خود حکومت آنجا تفويض نمود - پس از فوتش سلطان محمود (که مردے سفاک ديوانه بود) در بهکر و ميرزا عيسى ترخان در تهته خطبه و سکه بنام خود کرده گاهے بآشتي و گاهے بمخالفت مي گذرانيدند - چون بهکر پيش از تهته تسخير عرش آشياني گشت داخل ملتان گرديد *

* معصوم خان فرنخودي *

پسر معین الدین خان اکبري ست - بعد فوت پدر بمزید عنایت پادشاهي بپایهٔ هزاري منصب بر آمد - و بتیولداری سرکار غازیپور مباهي گردید - هنگامی (که در ولایت بهار و بنگاله غبار بغي و فساد معصوم کابلي و بابای قاقشال تهیج نمود) او (اگرچه در ظاهر بهمراهئ راجه تودرمل دل نهاد تعاقب فتنه پژوهان گشت و بخود سري و خود رائي کارها بتقدیم رسانید اما آمدن میرزا محمد حکیم به پنجاب و توجه عرش آشیاني بدانصوب باعث بروز خبث باطن او شده) منهج نافرماني پیمود - و جونپور را از مردم ترسون خان بتغلب و تعدي متصرف شد - ازانجا (که از طفلي تربیت یافتهٔ عواطف پادشاهي بود) عرش آشیاني از فرط مهرباني بشرط وا گذاشتن جونپور (۲) اوده بجاگیر او مقرر فرمود - او بظاهر فرمان پذیرفته باوده شتافت - اما در باطن بآماده ساختن اسباب شورش مي پرداخت - از حضور شاه قلي خان محرم و راجه بیربر به اصلاح او رخصت یافتند - آن آشفته دماغ از پردهٔ حیا بر آمده حرفهای ناشایسته درمیان آورد - ناچار کار از اصلاح بیرون دانسته باز گردیدند - شهباز خان (که بمالش سرکشان بهار قطره زن بود) از احوال او آگهي یافته در سال

(۲) نسخهٔ [ج] وا گذاشت *

بیست و پنجم بگوشمالش رو آورد - و نزدیک سلطان پور بلهري عرصهٔ نبرد آراسته گردید - معصوم خان خود برغول تافته گرد پیکار برانگیخت - شهباز خان دل از جای داده راه گریز سپرد - و بجونپور (که سي کروه ناوردگاه بود) عنان باز کشید - ناگاه موید غیبي آوازهٔ کشته شدن معصوم خان بر زبانها انداخت - مردمش رو بپراگندگي آوردند - او بمیدان رسیده بصیرت در شد - درین اثنا فوج جرانغار (۲) پادشاهي (که از هزیمت سردار آگهي نداشت) نمودار گشت ناگزیر بسراسیمگي در آویخت و زخم برداشته ببنگاه شتافت ■

چون منزل گاه بتاراج فوج پادشاهي رفته بود به قصبهٔ اودهه شتاب آورد - شهباز خان در جونپور خود را جمع ساخته بار دیگر هنگامه آرا گردید - هفت کروهئ اودهه صف آرائي رو داد - آن مدبر بتازگي شکست خورده باودهه متحصن گردید - عرب بهادر و نیابت خان (که سرمایهٔ مدهوشئ او بودند) مفارقت گزیدند - معصوم خان زه و زاد و اندوختهٔ خود را وا گذاشته راه آوارگي گرفت - و چار ضرب شده رو بخمول نهاد - زمیندار کوارج (۳) به پیشبین‌آشنائي به بنگاه خود آورده نقد و جنس او را برگرفت - بحال تباه از آب سرو گذشته به راجه مان بومئ آن سرزمین پیوست - و او

(۲) نسخهٔ [ج] سرداران - (۳) نسخهٔ [ج] کورج ■

چندے را بدرقه گویان همراه داد - و بگمان جواهرے (که با او داشت) اشارهٔ جان شکري نمود - معصوم خان دریافته آن فرومایگان را بزر فریفت - و خود را بزاویهٔ گمنامي کشید *

درین هنگام مقصود نامي از ملازمانش بدو پیوست و اندوختهٔ روزگاران از خود نثار گردانید - آن شوریده سر باندیشهٔ سري باز بشور افزائي بر خاست - در کمتر زماني زربندها فراهم آمدند - شهر بهرایچ را دست فرسود تاراج نمود - وزیر خان از حاجي پور با دیگر اقطاع داران آن ناحیه به پیکار او کمر بست - مدتے بتوپ و بندوق آویزش بود - شبي معصوم خان بنه و بار گذاشته بدر زد - و باز بجلوباره (۲) سر کشیده مردم فراهم نمود - و قصبهٔ محمدپور را یغمائي ساخت - و در فکر غارت جونپور بود که اقطاع داران آن ضلع مجتمع گشتند - آن کج گرای (چون دید که خام خیالي او پیشرفت نیست) به خان اعظم کوکه نیایشمند گردید - او از پیشگاه خلافت التماس عفو جرائمش نموده ولایت مهستي بجاگیر او تنخواه کرد - نزدیک بود که باز سر شورش بردارد میرزا کوکه بچاره‌گري بنشست - او دریافته (چون در خود قرے نمي یافت) رخصت حضور گرفته روانه شد - در سال بیست و هفتم بدارالخلافهٔ آگره رسید - باستشفاع مریم مکاني بتازگي

(۲) در [بعضی نسخه] جلو پاره *

(۲)
صفح جرائم او گردید - در همان ایام سنه (۹۹۰) نهصد و نود نیم شبی از دربار بخانهٔ خود میرفت - چندے برو ریخته از هم گذرانیدند - هر چند تفحص رفت بجائے نرسید - لختی مردم آن وقت این واقعه را محمول بر اشارهٔ بادشاهي میگردند - و الله اعلم *

* میر گیسوی خراساني *

از سادات آن دیار است - در بارگاه اکبري بقدم خدمت و خصوصیت محرمیت شایان فراوان اعتماد گشته بمنصب بکاول بیگي (که جز به معتمدان درست اخلاص تفویض نیابد) اختصاص گرفت - و چون محب علي خان میر خلیفه بمساعی همت بمحاصرهٔ قلعهٔ بهکر پرداخته عرصهٔ زندگي بر متحصنان تنگتر ساخت (چنانچه در احوالش بزبان قلم گذشت) سلطان محمود والی آنجا بدرگاه اکبري معروض داشت
(۳)
که گذشت آنچه گذشت اکنون قلعه را پیشکش مي‌کنم لیکن (چون میان من و محب علي خان جنگ و جدال رو داده) از غدر او ایمن نیستم - یکے از بندگان حضور تعین شود - عرش‌آشیاني میر گیسو را (که بفرط کارداني و معامله شناسي اتصاف داشت) روانه فرمود - چون میر بآن حدود پیوست

---

(۲) نسخهٔ [ج] صفح جرائم گردید - (۳) نسخهٔ [ج] لیکن میان من *

(۲)
مردم محب علی خان سر راه او را گرفتند - نزدیک بود
که گرفتار شود خواجه مقیم هروي پدر خواجه نظام‌الدین
بخشي (که به امینیٔ آن ناحیه رفته بود) محب علی
خان را بنصائح هوش افزا از پرخاش بیجا باز داشت - اهل
قلعه (که در انتظار میر مي گذرانیدند) بموجب قرار داد
سلطان محمود (که پیش از وصول میر رخت هستی
بر بسته بود) کلید قلعه در سال نوزدهم سنه (۹۸۲)
نهصد و هشتاد و دو سپردند - اینچنین ملکی آباد بدست او
(۳)
در آمد - لیکن محب علی خان از خام طمعي دل ازان
ملک بر نمیکند - کار فیما بین بنزاع و کارزار انجامید *

عرش آشاني بریں سوانح اطلاع یافته ایالت آن دیار را
بنام ترسون خان نامزد ساخت - و چون برادرانش بآن صوب
شتافتند میر گیسو (که لذت چشی حکومت شده بود) بر سر
سرکشي و خود فروشي آمده خواست قلعه را محکم سازد -
برهنموني انجام اندیشي ازان خیال فاسد باز آمد - و دست ازان
ولایت برداشته بعتبه بوسي رو آورد - و پس ازان بفوجداری
(۵)   (۴)
میرتهه و محالات اطراف و مضاف دهلي (که از عمده‌ترین
محالات دوآبهست (که عبارت از مابین دریای گنگ و جون باشد)

---

(۲) نسخهٔ [ج] سر راه او گرفتند - (۳) نسخهٔ [ب] خام طمع - (۴)
نسخهٔ [ا] اطراف او - (۵) نسخهٔ [ج] که عمده ترین *

اختصاص گرفت - و (چون همواره از حرص اندوزي و آزوري با نوکران بر سر علوفه بر شوریدے - و هریکے از آقا و سپاهي جانب کفایت خویش فرو نگذاشتے) در سال بیست و هشتم سنه (۹۹۱) نهصد و نود و یک در قصبهٔ میرتهه در همین داد و ستد با سپاهیان فرومایه گفتگو واقع شد - برخے را از رسوائي و سرزنش از خانه بیرون کرد - بامدادان (که عید شوال بود) سر خوش بادهٔ بعیدگاه رفت - برخے ازان دو رویان فتنه اندوز به نیایشگري درآمدند - او از بد مستي مدارا از دست فرو هشته بنکوهش پیش آمد - آن ناحق شناسان پا از جادهٔ اطاعت پیشترک گذاشتند - میر از غضب رفتگي بر سر بنگاه آنان شتافت - و آتش در زد - آنها بآویزه برخاستند - همراهان راه بیدلي سپردند - روزگار میر سپري شد - آنها از بدگوهري کالبد را خاکستر گردانیدند - عرش آشیاني ازین آگهي برآشفته بسیارے ازان تباه کاران را بیاسا رسانید - پسرش میر جلال الدین مسعود (که در اهل مناصب محسوب بود) در سال سیوم جهانگیري نهال زندگیش از تند باد اجل در افتاد - مادرش در حالت احتضار (چون آثار یاس از چهرهٔ احوال او مشاهده نمود) از فرط (۲) محبت و غایت دلبستگي افیون خورد - پس از فوت پسر یک دو ساعت

(۲) نسخهٔ [ا - ج] از افراط محبت ٭

جان سپرد - زنده بآتش درآمدن زن بمردن شوهر در هندوستان بسیار روائي دارد (۲) اما جان باختن مادر نسبت بفرزند خالي از غرائب نیست - اما حقیقةً آنرا با این نسبتی نیست - چه در صورت اول بسا مي‌باشد که بے تحقق محبت و شیفتگي اداي رسم لازم مي افتد - ازین است که بمرگ راجها ده کس و بیست کس از زن و مرد (۳) خود را بآتش مي اندازند ٭

٭ مخدوم الملک ملا عبد الله انصاري ٭

ولد شیخ شمس الدین سلطانپوري ست - آباي او از جانب ملتان بسلطانپور رسیده توطن اختیار کردند ٭ ملا عبدالله نزد مولانا عبدالقادر سرهندي تلمذ نمود - و در علوم شرعیه مهارت تمام بهم رسانید - آوازهٔ فضلیت او عالمي را فرو گرفت - حاشیه بر شرح ملا و منهاج الدین در سیر نبوي (صلی الله علیه و آله و سلم) از تصانیف اوست - سلاطین وقت غایت احترام او بجا مي‌آوردند - جنت آشیاني کمال توجه بحال او بذل مي نمود - چون نوبت بشیر شاه رسید بخطاب صدر الاسلامي (۴) امتیاز بخشید - گویند روزے سلیم شاه در ایام سلطنت خود ملا را از دور دیده گفت بابر

(۲) نسخهٔ [ا - ب] بسیارے - (۳) نسخهٔ [ا - ب] زنان و مردانرا ٭
(۴) نسخهٔ [ب] صدر الاسلام ٭

پادشاه را پنج پسر بود - چهار رفتند یکے ماند - سرهست خان گفت نگاهداشتن چنین مفتن چرا - جواب داد که بهتر ازو نمي‌يابم - چون ملا نزدیک آمد بر تخت نشانده تسبیح مروارید (که بقیمت بیست هزار روپیه همان زمان پیشکش آمده بود) باو تواضع نمود *

چون ملا را عصبیت (که آنرا حمیت دین نامند) بیشتر بود در پردهٔ دین داري استیفاي قوت غضبي بر وجه اتم مي نمود - چنانچه قتل شیخ علائي بحسن سعئ ملا واقع شد - او ارشد اولاد شیخ حسن است (که از کبار مشائخ بنگاله بود) - تحصیل علوم ظاهر و باطن از پدر بزرگوار نمود - و پس از زیارت بیت الله در خطهٔ بیانه رحل اقامت انداخته به امر معروف و نهئ منکر قیام مي نمود - دران اثنا شیخ عبدالله نیازي [که از خلفاي شیخ سلیم چشتي بود - و بعد معاودت سفر حجاز بمیر سید محمد جونپوري (که خود را مهدئ موعود (۲) میگرفت) گرویده] در بیانه مسکن گزید - شیخ علائي روش او را خوش کرد (۳) - و طریقهٔ پاس انفاس را (که میان طائفهٔ مهدویه مقرر است) ازو فرا گرفته بکشف و کرامات شهرت یافت - و با جمعے کثیر بتوکل بسر مي برد - و شب ظروف خانه

(۲) نسخهٔ [ج] مهدئ وقت موعود - (۳) نسخهٔ [ب] خوش کرده *

حتی اوانئ آب هم خالي(۲) ميگذاشت - روز نو روزئ نو -
ملا عبد الله او را بابتداع و خروج متهم ساخته سليم شاه
را بران داشت که از بیانه طلبیده با علما مذاکره فرمود -
شیخ علائي غالب آمد - چون دران مجلس شیخ مبارک مدد
او بود نيز بمهدوي شهرت گرفت - سليم شاه از بيان شيخ
متاثر شده آهسته بدو گفت که انکار مهدويت کن تا ترا بر
ممالک محروسه محتسب الهي نمایم - و الاّ ازین قلمرو بدر رو
که علما فتوای قتل تو نوشته‌اند - شیخ بدکن شتافت - چون
سليم شاه بدفع فتنهٔ نیازیان متوجه پنجاب گشت ملا عبدالله
ظاهر کرد که شیخ عبدالله پیر نیازیان است - سليم شاه در
(۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنج او را طلبیده چندان تازیانه و
چوب و لگد زد که از هوش رفت - گویند تا زمانیکه شعور داشت
(رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا) میگفت - بعد مدت بسیاحت بر آمد و
از مهدويت ابا نمود - و در سنه (۹۹۳) نهصد و نود و سه
در خدمت عرش آشیاني (که متوجه اتک بنارس بود)
رسید - لختی زمین مدد معاش بنام فرزندانش در سهرند
انعام شد - در سن نود سالگي سنه (۱۰۰۰) هزارم(۳) هجري
در گذشت ■

چون سليم شاه از مهم نیازیان برگشت ملا عبد الله باز

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ هم نیست - (۳) نسخهٔ [ب] یکهزار هجري ■

تحریک نموده شیخ علائي را از هندیه طلبید - سلیم شاه همان کلام سابق را اعاده کرد - شیخ ملتفت نشد - سلیم شاه بملا گفت تو داني و او - ملا فرمود تازیانه زنند - در تازیانهٔ سیوم روح او بعالم علوي پرواز نمود - جسدش را بپای فیل بسته تشهیر کرد - گویند آن روز چنان باد عظیم وزید که مردم گمان قیامت بردند - بر قالب شیخ چندان گل ریخته شد که حکم قبر پیدا کرد - پس ازین واقعه دولت سلیم شاه هم بدو سال نکشید - هنگامی (که جنت آشیاني بار دیگر هندوستان بقبضهٔ اقتدار در آورد) ملا را بشیخ الاسلامي مخاطب نمود - پس ازان (که سلطنت هندوستان بجلوس عرش آشیاني رونق دیگر یافت) ملا بخطاب مخدوم الملک اختصاص گرفت - و بیرام خان پرگنهٔ تانکواله بجمع یک لک روپیه تنخواه داده پایهٔ عزت او را از همه اکابر گذرانید - و از اعاظم ارکان دولت ساخت - بعد از مرور سنین و شهور مزاج سلطنت ببعض حوادث از فضلای عصر منحرف شد - در سال بیست و چهارم سنه (۹۸۷) نهصد و هشتاد و هفت او را با شیخ عبد النبي صدر (که هر دو مدتها باهم منازع و مخالف بودند) بصورت رفیق یکدیگر بجانب حجاز روان کردند با وصف آن هرگز میان ایشان (نه در اثنای طریق و نه دران مقامات منیف) اتفاق و التیام و رفع کدورت صورت نبست ■

چون مخدوم الملک از زمان افغانان تا عهد اکبري معزز و معتبر بود و بحزم و متانت رای و تجارب امور و جمع اموال موصوف و صیت دانشمندی او بهمه جا رسیده شیخ ابن حجر مشهور مفتی مکه باستقبال آمده احترام بسیار بجا آورد - و در غیر موسم در کعبه برای او وا کرد - چون هنگامهٔ میرزا محمد حکیم برادر عرش آشیاني مسموع نمود هرج و مرج غیر واقعهٔ هندوستان را یقین پنداشته بطمع ریاست و حب جاه برگشته باتفاق شیخ عبد النبي صدر به احمدآباد گجرات آمد - چون بپادشاه ظاهر شد (که آنها بنابر خبث سریرت در مجالس و محافل حرفهای نا شایسته بجناب پادشاهي نسبت میدهند) برخی را باخفا بنابر آن (که بیگمان محل در صدد سفارش و استشفاع او بودند) تعین کرد - مخدوم الملک در (۹۹۱) نهصد و نود و یک از کمال ترس قالب تهي کرد - گویند باشارهٔ عرش آشیاني مسموم کردند - مردم بطریق اخفا در جالندهر آورده مدفون ساختند قاضي علي بضبط اموالش مامور گشت - خزائن و دفائن بسیار در لاهور بر آمد - ازان جمله چندین صندوق خشت طلا از گورخانهٔ او ظاهر شد (که ببهانهٔ اموات دفن کرده بود) - ازین جهت پسرانش بعلت تحقیق اموال چندے در شکنجه بودند ؛ سه کرور روپیه ازو برآمد *

شیخ عبد القادر بداؤنی در تاریخ خود نوشته که مخدوم الملک فتوی میداد که درین ایام حج بر مردم هندوستان فرض نیست - چه امن طریق شرط است - و طریق یا دریا است [و آن بدون قول فرنگیی و عهد نامهٔ آنها (که صورت مریم و عیسی دارد) جاری نیست - و این خالی از ذلت دین نباشد و حکم بت پرستی دارد] و یا راه عراق است (و درانجا ناسزای صحابه شائع گشته) - گویند مخدوم الملک از تعصب و تشددے (که در مذهب داشت) جلد ثالث روضة الاحباب را (که لختی افراط و تفریط در احوال سلف واقع شده) احراق نمود - ازین جهت این جلد کمیاب است ■

■ میرزادہ علی خان ■

پسر محترم بیگ از امرای عهد عرش آشیانی ست - بمنصب هزاری رسیده سال نهم جلوس باتفاق دیگر امرا بتعاقب عبدالله خان اوزبک (که از مالوه بطرف گجرات رخت ادبار کشیده) دستوری یافته - سال هفدهم (که نهضت پادشاهی جانب گجرات تصمیم یافت - و خان کلان بآئین منقلا دستوری پذیرفت) نامبرده بهمراهیٔ او مرخص گشت - سال نوزدهم (که پادشاه طرف شرقی دیار عزیمت فرمود) مشار الیه از حاشیه نشینان بساط قرب بود - پستر بتادیب

(۲)
قاسم خان عرف کاسو (که با جمعی از افاغنه سرشورش در
حدود بهار برداشته بود) با جمعی نامرد شد - و کردن پسندیده
(۳)
بظهور آورد - ازان بعد همراه مظفر خان سرگرم کارها بوده -
سال بیست و یکم بحضور آمده بدولت بساط بوس سرمایهٔ
افتخار اندوخت - سال بیست و سیوم (که شهباز خان
(۴)
بمالش رانا پرتاب عرف کیکا دستوري یافت) او را در
همراهیانش بر نوشتند - سال بیست و پنجم بهمراهي خان
اعظم کوکه بشرقي دیار معین گردید - چون دران دیار کار
نمایان ازو صورت نه بست سال سي و یکم نزد قاسم خان
حاکم کشمیر روانه ساختند - در جنگ کشمیریان سال سي
و دوم روزے (که نوبت سید عبد الله خان بود و شکست
بر فوج پادشاهي افتاد) مطابق سنه (۹۹۵) نهصد و
نود و پنج هجري روزگار او بسر آمد *

٭ میرزا فولاد *

پسر خدا داد برلاس است - معني لفظ برلاس شجاع
(۵)
با نسب است - و نسب تمام الوس برلاس بایرومجي (که
(۶)
اول کسے ست که بلقب برلاس اختصاص یافت) مي رسد -
و او پسر قاچولي بهادر است جد هشتم امیر تیمور صاحبقران

---

(۲) نسخهٔ [ب] سر بشورش - (۳) نسخهٔ [ب - ج] بود - (۴) نسخهٔ
[ب] کنکار - (۵) نسخهٔ [ج] ایره مجي - (۶) نسخهٔ [ب] داشت *

و برادر توام قبل خان بود که جد سیوم چنگیز خان است *

میرزا فولاد ابًا عَن جَدٍّ درین دودمان دیرین بندگي و قدیم الخدمة است - چون عبدالله خان والی توران مکرر با عرش آشیاني باتحاف هدایا سلسله جنبان دوستي شده (۲) گرم تر حرف مصادقت را بر دیباچهٔ ظهور آورد - و استدعای یورش ایران دیار نمود که به نیروي یک جهتي عراق و خراسان و فارس از اورنگ نشین آن مرز بوم مستخلص گردانند - عرش آشیاني بمقتضای فتوت و مروت در سال بیست و دوم میرزا فولاد را (که جوانی متحلي بآداب داني و مراتب شناسي بود) با برخی از نفائس هندوستان با ایلچيِ توران رخصت فرمود - و در جواب رقم پذیر ساخت که سلسلهٔ صفویه را انتساب به خاندان نبوت (۳) متحقق است - پاس آن لازم - اختلاف آئین و کیش را سرمایهٔ آویزش ملک ستاني نمي‌سازیم - و گزیده آشنائیهای پیشین نیز ازین داعیه باز میدارد - و چون او شاه ایران را باحترام یاد نکرده بود در نکوهش آن هم باندرزهای هوش افزا بر نوشت * بیت *

* بزرگش نخوانند اهل خرد *
* که نام بزرگان بزشتي برد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] سلسله جنبان شده - (۳) نسخهٔ [ب] ساخته *

میرزا بعد از ادای مراسم سفارت بهندوستان (۲) معاودت نمود - و در رکاب (۳) پادشاهي بخدمت گذاري و نیکو پرستاري چهرهٔ کامیابي مي افروخت - چون درین قوم جهالت و شرارت ترکانه (که اصل طینت آنها بدان سرشته اند) بعد اکتساب رسوم معاشرت و تربیت هم مي‌باشد خصوص در امور مذهب و ملت (که عصبیت (۴) و تشدد را حمیت دین نامند)

در سال سي و دوم مبادی سنه (۹۹۶) نهصد و نود و شش هجري میرزا فولاد از شورش جواني و نخوت مردانگي ملا احمد تتوي را (که از مشاهیر فضلای وقت بود) بزخم جانکاه بواپسین نفس رسانید - و خود بداروی (۵) اکبري بیاسا رسید ٭

تفصیل این اجمال آنکه (چون عرش آشیاني بر فراز صلح کل آمده وسعت مشرب را صلای عام داده بود) هر گروهے قرار داد خویش را بے اندیشه برسرائیدے - و هر یکے بآئین خود بے وسواس ایزد پرستي نمودے - ملا احمد با فراوان دانش در امامي روش استوار پا و زبان دراز داشت - پیوسته گفتگوی سني و شیعه برگزاردے - و از طبعیت گرفتي گذارش را به بے هنجاري رسانیدے - میرزا

(۲) نسخهٔ [ج] بهند - (۳) نسخهٔ [ب] او در رکاب - (۴) نسخهٔ [ب] غضب - (۵) نسخهٔ [ج] بارِدوي اکبري ٭

فولاد (که در تسخن بدان نمط راه بے اعتدالي مي سپرد) کینهٔ او در دل گرفته به جان گزائي بر نشست - تا آنکه نیم شبے با یکے از همسران بتاریک کوچهٔ بکمین در آمد - و یکے را بعنوان چاوشان شاهي بطلب او روانه گردانید - درمیان راه قابو طلبان بد سگال بشمشیر گرفتند - دست او از میان ساعد قلم شد - از فراز زین بزمین افتاد - دلیران بیباک جدائي سر پنداشته پی کم کنان به پیغولهٔ در شدند - زهے خنجر فولاد تاریخ این سانحه است (٢) - ملا با چنین زخم کاري دست بر داشته خود را بخانهٔ حکیم حسن انداخت - بجست جوی عسس بدان دو خود سر سراغ گرفتند - با آن (که از برخے نشانهای خون حال پیدائي داشت) آنها نمي گرویدند - عرش آشیاني خانخانان و آصف خان و شیخ ابوالفضل را بپرسش پیش ملا فرستاد - او با دل خون چکان سرگذشت را باز گزارد - عرش آشیاني میرزا فولاد را با همدستش از کسوت هستي عریان ساخت - و بپای فیل بسته در تمام شهر لاهور گردانید - هرچند عمدهای سلطنت در رهائي آن خون گرفته ها سعي نمودند سودمند نیامد - ملا نیز بعد از سه چهار روز بساط هستي در پیچید - گویند شیخ فیضي و شیخ ابوالفضل بر قبر ملا محافظے چند

---

(٢) یعني سنه نهصد و نود و شش هجري ‎•

وا گذاشته بودند - چون هنگام ایام ازدی بادشاهي بعزم کشمیر انتهاض نمود عوام و جهلای شهر جسد او را بر آورده سوختند •

چون احوال ملا خالي از غرائب نیست مجملی ازان نیز رقم پذیر مي‌گردد - آسلاف ملا فاروقی حنفي مذهب بوده اند • و پدرش قاضی تته رئیس شده بود - در ایام صبا عربی سیاح صالح از عراق به تته رسیده روزے چند در قرب جوار ملا اقامت گزید - بملاقات او بر اصول مذهب امامیه آگهي یافته رغبتی بدان طریقه پیدا کرد - و بر زبانها افتاد - هرچند در عنفوان شباب از رسمي دانش وا پرداخته بافادهٔ تلامذه همت مي‌گماشت اما (چون تحصیل بعضی علوم و تحقیق برخی مقدمات علمي دران بلده میسر نبود) در سن بیست و دو سالگي قلندرانه سفر برگزید • چون وارد مشهد مقدس گردید از خدمت مولانا افضل قاینی علم کلام و حدیث امامیه را با فنون ریاضي برگرفت - و بجانب یزد و شیراز رفته از ملا کمال الدین حسین طبیب و ملا میرزا جان کلیات قانون و شرح تجرید با حواشي گذرانید - و در قزوین بملازمت شاه طهماسپ صفوي استسعاد یافت • و چون شاه اسمعیل ثاني فرمان روای ایران گردید و بتسنن شهرت یافت ملا بعراق عرب و حرمین شتافت - و بسیارے

فضلای وقت را دریافت و استفاده نمود - پس ازان از
راه دریا بدکن رسیده به خدمت قطب شاه والی گلکنده
پیوست - و در سال بیست و هفتم در فتح پور سیکری بدرگاه
اکبری دولت بار اندوخته بقرب و اعتبار امتیاز یافت - و
بتالیف تاریخ الفي (که متضمن احوال هزار سالهٔ اسلام
باشد) مامور گردید - و او وقائع هر ساله را بدقت تمام تا
زمان چنگیز خان در سلک تحریر کشیده در دو جلد مرتب
ساخت - چون او کشته شد بقیهٔ احوال را آصف خان
جعفر تا سال (۹۹۷) نهصد و نود و هفت نوشته ضمیمه
گردانید - گویند ملا احمد آنچه از تاریخ الفي مي نوشت
بخدمت پادشاه مي خواند - چون بذکر خلافت خلیفهٔ ثالث
رسید در بواعث قتل و شرح آن اطناب و بسط بکار برد -
عرش آشیانی ازان طول مقال بملال در آمده فرمود که مولوی
(۲)
قضیه را چرا بدور و دراز انداختی - بے محابا بحضور امرا
و اکابر توران عرض کرد که این قضیهٔ روضة الشهدای اهل
(۳)
سنت و جماعت است - بکمتر ازین اکتفا نمي توان کرد - ازین
قسم حرفها ازو در مذهب تشیع شهرت تمام داشت - شیخ
عبد القادر بداوني در منتخب التواریخ آورده که روزے در
بازار او را دیدم - بعضے اهل عراق تعریف من کردند - گفت

(۲) نسخهٔ [ج] قصه را - (۳) نسخهٔ [ب] نمي توانم کرد •

امور ترفض در جبين ايشان عيان مي نمايد - گفتم چنانچه نور تسنن در چهرهٔ شما *

■ ميرزا سليمان حاكم بدخشان ■

به پنج واسطه به امير صاحب قران امير تيمور گوركان مي رسد - اين (٢) آنكه از دير باز به دادوري جمعي (كه خود را از نسل سكندر رومي مي شمردند) سمت معموري داشت - و از سلاطين اطراف كسي مزاحم احوال آنها نمي شد - و بقليلي (٣) باج ازانها اكتفا مي نمودند - چون نوبت بسلطان ابو سعيد گوركان رسيد سلطان محمد را (كه آخرين آن طبقه است) بدست آورده مع اولاد و اقربا بقتل رسانيد - و بدخشان (٤) متصرف شد - پس ازان (كه سلطان محمد ميرزا پسر سلطان ابو سعيد بسمرقند فائز شده در گذشت) امير خسرو شاه (كه بيمن تربيت او بمرتبهٔ امارت رسيده بود) چندے نام سلطنت بنام ميرزا بايسنقر و ميرزا مسعود پسران آن مرحوم كرده بعد مكحول ساختن اول و كشتن ثاني در (٩٠٥) نهصد و پنج بسلطنت بدخشان بر نشست - تا آنكه در (٩١٠) نهصد و ده فردوس مكاني گيتي ستاني (كه در ماوراء النهر با سلاطين چغتا و اوزبك

(٢) نسخهٔ [ب] بداوري - (٣) نسخهٔ [ج] بقليل - (٤) در [بعضي نسخه] بدخشان را *

نبردهای عظیم کرده دید که از ناسازی روزگار نقش درست نمي نشیند) دل از مواطن اصلي برداشته با معدودے متوجه بدخشان شد - مردم خسرو شاه بالتمام راه بیوفائي سپرده پیش شتافتند - ناگزیر او هم به ملازمت پیوست - پادشاه با آن همه (۲) بے اعتدالیهای وی (که با دو عمزادۀ ایشان کرده بود) رخصت خراسان داد که با قدرے اموال بدر رفت و بدخشان را تضییق نموده بکابل آمد *

چون در (۹۱۲) نهصد و دوازده قندهار بمحاربه از شاه بیگ ارغون برگرفت خان میرزا پسر سلطان محمود میرزا را (که پدر میرزا سلیمان باشد) ببدخشان فرستاد - او بعد از سرگذشت بسیار استقلال تمام دران ملک بهم رسانید - و در سنه (۹۱۷) نهصد و هفده رخت ارتحال ازین عالم بر بست - گیتي ستاني بدخشان را به شاهزاده همایون مکرمت نمود - مدتها ملازمان ایشان بدان خدمت اشتغال داشتند - بعد فتح هندوستان و محاربۀ (۳) رانا سانکا نهم رجب سنه (۹۳۳) نهصد و سي و سه شاهزاده جهت بندوبست کابل و بدخشان رخصت یافت - تا یک سال در بدخشان عشرت پیرا بوده یکباره شوق والد ماجد گرامي گریبان گیر وقت شد - بے اختیار عنان تماسک از دست داده بدخشان را بسلطان

(۲) نسخۀ [ج] با این همه - (۳) نسخۀ [ج] در محاربۀ *

اویس (که میرزا سلیمان بدامادی او انتظام داشت) سپرده بجانب هندوستان رهگرا گردید - اتفاقاً در غیبت ایشان سلطان سعید خان (که از خوانین کاشغر است) بطلب سلطان اویس و دیگر امرا متوجه بدخشان شد - میرزا هندال پیش او رسیده قلعهٔ ظفر را مستحکم ساخت - سعید خان بعد محاصرهٔ سه ماه بے بهره بکاشغر مراجعت کرد - لیکن در هند اشتهار گرفت که کاشغریان بدخشان را متصرف شدند - گیتي ستاني بشاهزادهٔ همایون تکلیف رفتن فرمود - عرض کرد که نذر کرده ام که باختیار حرمان ملازمت بر خود نپسندم - و امتثال حکم را چاره نیست - بنابران میرزا سلیمان را رخصت بدخشان کرده بسلطان سعید خان نگارش یافت که با وجود چندین حقوق صدور این امر عجب نمود - اکنون میرزا هندال را طلبیدیم و میرزا سلیمان را فرستادیم اگر حقوق منظور داشته بدخشان را باو (که نسبت فرزندي دارد) بدهند بموقع خواهد بود - و آلا ما از ذمهٔ خود ساقط کرده میراث را بوارث سپردیم - دیگر ایشان دانند - میرزا سلیمان پیش ازان (که بکابل رسد) (۲) بدخشان از آسیب بد اندیشان مصئون بوده محل امن و امان شده بود - میرزا تمام آنولایت را در حیطهٔ اقتدار خود آورده کامروا باستقلال گشت - و

(۲) نسخهٔ [ب] رسید •

بعد استیلاي شیر خان در هندوستان (که میرزا کامران خطبه و سکهٔ کابل بنام خود کرد) بمیرزا پیغام فرستاد که در بدخشان نیز خطبه و سکهٔ او باشد - میرزا از قبول سر باز زده بلشکر کشي انجامید - پس از تلاقي میرزا در خود ضعف مشاهده کرده بدر آشتي زد - و ناچار خطبه و سکه بنام او ساخت - میرزا کامران بعضی محال بدخشان جدا کرده بمردم خود سپرده مراجعت نمود - میرزا نقض عهد کرده آن محالات را متصرف شد - میرزا کامران دیگر بار لشکر بدان صوب برده در حدود اندراب جنگ واقع شد - شکست بر میرزا سلیمان افتاده بقلعهٔ ظفر متحصن گردید - و از طول محاصره و بیوفائی مردم خود ملول گشته ناچار و بے اختیار بر آمده میرزا کامران را دید - او میرزا را با پسرش میرزا ابراهیم مقید ساخته بکابل آورد - جمعه هفدهم ماه جمادی الثاني تاریخ (۲) این واقعه یافته اند ٭

(۳) چون ببست و پنجم جمادی الآخر سنه (۹۵۲) نهصد و پنجاه و دو همایون پادشاه از عراق معاودت نموده قلعهٔ قندهار از میرزا عسکري جبراً و قهراً بر گرفت - و آمد آمد بکابل شهرت یافت - میرزا کامران در فکر استخلاص میرزا

(۲) یعني بحساب جمل که (۹۴۸) هجري میشود - (۳) در نسخهٔ [ا و ج] لفظ [سنه] نیست ٭

شد که شاید وقتی بکار آید - درین ضمن جمعی از هوا خواهان میرزا اتفاق کرده قلعهٔ ظفر گرفته و کسان میرزا کامران را مقید ساخته پیغام نمودند که اگر میرزا سلیمان را وا گذارند این ملک سپرده خواهد شد - و الا مردم شما را بقتل رسانیده ملک باوزبک می سپاریم - علاج تدبیر سابق گشته میرزا را با میرزا ابراهیم دلاسا داده رخصت بدخشان نمود - و هنوز مسافت طی نشده بود که ازین رخصت پیشمان گشته کس بطلب فرستاد - میرزا معذرتی نوشته بسرعت متوجهٔ بدخشان شد - چون جنت آشیانی کابل را بے جنگ از میرزا کامران بر گرفت میرزا سلیمان در مخالفت زده خطبه بنام خود ساخت - جنت آشیانی در سنه (۹۵۳) نهصد و پنجاه و سه عنان عزیمت بصوب بدخشان منعطف فرمود - میرزا تاب مقاومت نیاورده آوارهٔ دشت هزیمت گشت - و آن ملک بالتمام در تصرف پادشاهی آمده قلعهٔ ظفر مستقر دولت شد - تا آنکه میرزا کامران (که بسنده فرار نموده بود) کابل را خالي دیده بسرعت رسیده متصرف گردید - ناگزیر جنت آشیانی میرزا سلیمان را طلب داشته مجدداً آن ولایت بدو سپرد - و پس ازان (که جنت آشیانی بعزیمت هندوستان عبور نیلاب کرد) میرزا بعضی محال قریب را هم بتصرف در آورد - و بعد از ارتحال

آن پادشاه بدر وقاحت زده باتفاق ميرزا ابراهيم و كوچ
خود خرم بيگم مشهور بولي نعمت (كه مدار مهمات برو
بود) بر سر كابل آمده محاصره كرد *

چون منعم خان از قرار واقع بمحافظت قلعه و شهر
پرداخت بستوه آمده ناچار بصلح گونهٔ راضي شده برگشت -
و در (۹٦۷) نهصد و شصت و هفت فوجے فراهم آورده متوجه
بلخ شد - هرچند خير انديشان دوربين ظاهر كردند كه باين
مردم مقابله با پير محمد خان (كه چندين سلاطين نژادان
با خود دارد - و هجوم اوزبكيه بمرتبهٔ اتم) از حساب
دور است - چه مبارزان كارآگاه در صورتے مقابلهٔ فوج
قليل با كثير تجويز كرده اند كه در لشكر كم سردار بسيار
باشند - درينجا دو سردار بيش نيست - يكے شما و ديگر
ميرزا ابراهيم - باين حرفها ملتفت نشده بمحاربه رو آورد -
چون ديد كار پيشرفت نمي شود بدخشان رويه روانه شد -
بميرزا ابراهيم (كه گرم كارزار بود) گفتند چه وقت تلاش
است - پدر شما بر آمده رفت - گفت بر آمدن دشوار
است - همين جا جنگ كنيم تا چه پيش آيد - محمد
قلي خان شغالي درشتي كرد كه مقرر سپاهيان است كه
هرگاه سپاهي از غنيم بقدر كمان جدا شود ديگر بدست
آمدن او دشوار - لاعلاج ميرزا بصد صعوبت بر آمده با

معدودے پیادہ پا چار ضرب زدہ بموضعی رسید - مردم آنجا شناختہ مقید نزد پیر محمد خان بردند - او چند روز نگاہ داشتہ بقتل آورد - میرزا سلیمان کو نخل امید پدر (تاریخ (۲) یافتہ است) پیش ازین واقعۂ میرزا ابراهیم قصیدۂ گفتہ کہ مطلع اش این است * بیت *

* رفتم بخاک حسرت چون لالہ داغ بر دل *
* آرم بمحشر بیرون با داغ دل سر از گل *

و یکی از فضلا این رباعي گفتہ * رباعي *

* ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتي *
* از سایۂ خورشید درخشان رفتي *
* در دهر چو خاتم سلیمان بودي *
* افسوس کہ از دست سلیمان رفتي * (۳)

چون در سال هشتم اکبري بمخفي درخواست میرزا محمد حکیم (کہ مادرش بدست شاہ ابوالمعالي نا حق شناس کشتہ شدہ) میرزا سلیمان باتفاق زوجۂ خود بکابل در آمد و ابو المعالي را بہ انتقام بحلق کشید و صبیۂ خود را بہ ازدواج میرزا محمد حکیم در آورد دو حصۂ ملک کابل بمردم خود تقسیم کرد - و اُمید علي را (کہ از اعیان امرای بدخشان بود) بوکالت میرزا محمد حکیم تعین

(۲) یعني [سنہ نہصد و شصت و هفت] (۳) در [بعضی نسخہ] از شهر سلیمان •

نمود و خود ببدخشان شتافت - چون میرزا محمد حکیم از تسلط بدخشیان بستوه آمد آنها را از کابل بر آورده ملک را بمردم خود سپرد - میرزا سلیمان بتدارک این حرکت در (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یک روانهٔ کابل شد - میرزا محمد حکیم باستماع این خبر شهر را به باقي قاقشال و معصوم کوکه سپرده بر آمد - و از نیلاب گذشته ملتجيء کومک بعرش آشیاني شد - میرزا سلیمان از بر آمدن میرزا آگهي یافته جلو ریز تعاقب (۲) شده معلوم کرد که میرزا رفته است - برگشته جلال آباد را متصرف شده بمحاصرهٔ کابل پرداخت - چون شنید [که میرزا محمد حکیم با پیر محمد خان وغیره اتگه خیل امرای پنجاب (که بامر عرش آشیاني بکومک مامور شده اند) قریب رسیده] ببدخشان بر گشت - و باز در (۳) سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه عرصهٔ کابل از امرای اکبري خالي یافته با خرم بیگم متوجه گردید - حکیم میرزا شهر را استحکام داده بغوربند شتافت - میرزا سلیمان تدبیرے چند بکار برد - نزدیک بود که صید مقصود بدام افتد - میرزا محمد حکیم آگاه شده راه هندوستان گرفت - ناچار میرزا کابل را محاصره کرد - آخر سعي بجائے نرسید - بمحقر پیشکش اکتفا کرده ببدخشان مراجعت نمود ■

---

(۲) نسخهٔ [ب] معلوم گردید - (۳) در نسخهٔ [ب] لفظ [سنه] نیست ■

پس ازین حوادثی رو آورد که میرزا به اصلاح ملک خود در مانده نتوانست دمی بآسایش بسر برد - تفصیلش (۲) آنکه خرم بیگم زوجهٔ میرزا دختر سلطان ویس کولابي از گروه قبچاق در انتظام ملک و سپاه رشدی بظهور آورده بمرتبهٔ استیلا بهم رسانید که میرزا سیاستهائی را (که خود از عهدهٔ آن نتوانستی برآمد) باو حواله کردی - (۳) بدخشیان از ناتوان بیني دامن عفت او به حیدر علي برادر دوستدارش گرد آلود تهمت گردانیدند - میرزا ابراهیم از بدمستی جواني بمحض بد گوئی هرزه درایان آن بیگناه را از هم گذرانید - بیگم در برانداختن اعیان بدخشان همت گماشت چون میرزا ابراهیم کشته شد با جمیع لشکریان بدخشان دل دگرگون ساخت - و عداوت و دشمنی خصوص بعموم کشید - محترم خانم دختر شاه محمد کاشغري (که در عقد میرزا کامران بود - و از کابل بعزیمت کاشغر ببدخشان رسید) میرزا در مقام خواستگاری او در آمد - و بیگم پیشدستي کرده بمیرزا ابراهیم پسر خود پیوند زنا شوئي داد - و نگذاشت که ضرهٔ او شود - لیکن ازین جهت کین محترم خانم در دل گرفته همواره در مقام عداوت و ناخوشي بود - دریتولا (که میرزا ابراهیم بقتل رسید) بیش از بیش زبان طعن

(۲) در بعضی نسخه [اویس] بالف آمده - (۳) نسخهٔ (ج) حیدرقلي •

بود دراز کرد - همگي خيال آنکه او از بدسلوکي بستوه آمده راه کاشغر گيرد - و ميرزا شاهرخ را در کنار خود تربيت نمايد - خانم جدائی پسر ناگوار دانسته طعنه های جانکاه را ناشنيده انگاشتی - تا آنکه ميرزا شاهرخ بسن تميز رسيده باتفاق مادر و بغوای بدخشيان (که بيشتر فتنه سازي و بيوفائي در سر دارند) با جد بزرگوار و جدهٔ ماجده بمنازعت در آمد - گهے بآشتي مي‌انجاميد و گاه بمخالفت مي‌کشيد - درين ضمن بيگم وديعت حيات بسپرد - ميرزا شاهرخ بتسلط محالات پدر را متصرف گشت - و مردم بسيارے از ميرزا جدا شده بدو پيوستند - ناچار ميرزا با خانم و شاهرخ طرح مصالحت انداخته بعهد و پيمان خاطرجمع ساخت - و بمبالغه رخصت حجاز خواسته روانه شد - مضمر خاطرش آنکه از کابل يا هندوستان کومک همراه آورده انتقام کشم - چون بکابل رسيد ميرزا محمد حکيم بخلاف توقع پيش آمد - حتی بدرقهٔ درست هم نداد که از مسافت مخوفه بسلامت بگذرد - متوکلانه راه هندوستان پيمود - در سال بيستم (۹۸۳) نه صد و هشتاد و سه از نيلاب گذشت - عرش آشيائي بامرای پنجاب نوشت که مراسم استقبال و تهنيت بجا آورده در لوازم ضيافت و احترام کوشند - و راجه بهگونت داس بدرقه شده بحضور رساند - و مصحوب خواجه آقا خان پنجاه هزار روپيه نقد و

اسبابے (۲) (که لائق چنان مهمان باشد) ارسال داشت - میرزا (که حاصل چند سالهٔ بدخشان را دفعةً مشاهده نمود) طرب آمود گردید *

چون بحواشئ دار الخلافه رسید نوئینان دارا شکوه و اعیان مملکت جوق جوق آراسته پذیره شدند - و چون سه کروهئ دار الخلافه منزل کرد عرش آشیاني از بزرگ منشي باستقبال سوار شده آن مصر جامع را آئین بستند - و از در دولت‌خانه تا سر منزل فیلان کوه تمثال را بسلاسل طلا و نقره و پوششهای زرین آراسته دو رویه داشته و درمیان هر دو زنجیر فیل یک قلادهٔ چیته بجواهر و جل نفیس پرکار بر گردون مزین بسقرلاط و گاوان با زرین افسارها نظرفریب تماشائیان ساختند - پادشاه از اسب فرود آمده معانقه فرمود - جشنها ترتیب یافت - و در مهمان نوازي و خاطر جوئي دقیقهٔ فرو گذاشت نشد - و بخانجهان صوبه دار پنجاب حکم رفت که بهمراهئ میرزا تهیهٔ یورش بدخشان نماید - اتفاقاً درهمین سال منعم خان خانخانان صوبه دار بنگاله رخت هستي بربست - بمیرزا تکلیف حکومت آن دیار بمیان آمد - از وطن دوستي بدان ولایت وسیع (۳) نپرداخت - ناگزیر خانجهان بصوبه داری بنگاله تعین شد - میرزا دانست که درکمک تاخیر است - رخصت سفر

---

(۲) نسخهٔ [ا] اسبابے - (۳) نسخهٔ [ج] وسیع معمور نپرداخت *

حجاز گرفت که شاید ازان راه ببدخشان شتافته کارے بگریزي سرانجام دهد - چنانچه ازان قدسي مطاف بعراق عجم نزد شاه اسمعیل ثاني رفت - او احترام نموده جمعے بکومک همراه کرد - بهرات رسیده بود که پیمانهٔ زندگی شاه پر شد - مایوس بقندهار آمد و بمظفر حسین میرزا خویشي کرد - و چون کارے بر نیامد بکابل بمیرزا محمد حکیم پیوست - مي خواست بافواج پنجاب آمده شورش افزاید - میرزا ازین اراده او را باز داشته باتفاق سمت بدخشان رو آورد - میرزا شاهرخ مستعد پیکار گشته باندک زد و خورد برخے بدخشیان راه بیوفائي سپرده بمیرزا پیوستند - میرزا شاهرخ از دیگران نیز متوهم شده بکولاب رفت - و آخر (۲) بآشتي گرائیده از طالقان تا هندوکوه (که در اقطاع میرزا ابراهیم بود) بمیرزا سلیمان قرار گرفت - زمانے باتفاق و دوستي مي گذرانیدند و گاهے بتحریک فتنه اندوزان نفاقے در میان مي آمد - تا والدهٔ میرزا شاهرخ زنده بود مقدمات رنجش زود اصلاح پذیرفتے - پس از واقعهٔ خانم میرزا شاهرخ (۳) بخویشتن بیني افتاد - میرزا سلیمان پیش عبدالله خان اوزبک والئ توران رفت که به امداد او کامیاب خواهش گردد - چون او بمهم تاشکند رفته بود باسکندر خان پدرش صحبت میرزا در گرفت - لیکن پس ازان (که معلوم

(۲) نسخهٔ [ج] و آخرها - (۳) نسخهٔ [ب] افتاده ‌•

(۲)
کرد که عبدالله خان بر سر غدر است) بسرعت بر آمد -
چون بنواح بدخشان رسید میرزا شاهرخ بخیایشگری پیش
آمده خواست همان تقسیم ولایت بمیان آرد - میرزا به کشم
اکتفا کرده نشست - عبدالله خان بے اتفاقی میرزایان و
خلل آن دیار شنیده در سنه (۹۹۲) نهصد و نود و دو
به بدخشان آمد - میرزایان ملک از دست داده بے جنگ
بر آمدند - میرزا شاهرخ روانهٔ هند گردید - و میرزا (چون
ندامت سابق عائد حال داشت) برفتن هندوستان راضي
نشد - میرزا محمد حکیم چند ده در لمغانات بجهت
خرج مقرر نموده بدان ناحیه گسیل کرد - پس از چندے
جمعے همراه داده ببدخشان فرستاد - باز شکست خورده
مراجعت نمود - چون میرزا محمد حکیم درگذشت ناچار میرزا
عازم هندوستان شد - کنور مانسنگه صوبه دار کابل بدرقه شده
تا پیشاور رسانید - در آخر سال سي و یکم قریب دار الخلافة
رسید - شاهزاده سلطان مراد پذیره گشته بملازمت عرش آشیاني
آورد - و بمنصب پنجهزاري اختصاص گرفته باعزاز و آسودگي
مي گذرانید - در سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت وقتے
(که پادشاه بسیر کشمیر متوجه شدند) میرزا را بنابر
کبر سن (که بهفتاد و هفت رسیده - و بخشي تاریخ ولادت

(۲) نسخهٔ [ب - ج] معلوم گردید ■

اوست) در لاهور گذاشتند - در همان ایام زندگي بسپرد -

در مردانگي و رزم شناسي یگانهٔ روزگار بود *

محب علي خان رهتاسي

از امرای چهار هزاري اکبر شاهي ست - به پردلي و تهور متصف و به سپه کشي و سپه داري نامور بود - چون مدتها حکومت رهتاس داشت برهتاسي شهرت گرفت - آن قلعه ایست در صوبهٔ بهار از قلاع والا ارتفاع هندوستان - از بدائع صنائع آفریدگار - مصئون از وهم اختلال - فراز کوه آسمان سای دشوار گذار - دور آن چهارده کروه و عرض و طول آن زیاده بر پنج کروه است - و از زمین هموار تا سطح آن قلعه یک کروه بیشتر ارتفاع باشد - و بران کشت و کار مي شود - و فراوان چشمه بر جوشد - و غریب تر آنکه بالای قلعه با آن بلندي هرجا سه چهار گز برکنند آب شیرین پدید آید - از مبادي بنای این قلعه هیچ فردے از فرمانروایان بران استیلا نیافته - در نوبت حکومت راجه چنتامن برهمن در سال (۹۴۵) نهصد و چهل و پنج (چون ولایت بنگاله بجنت آشیاني مفتوح شد) شیر شاه سور با سائر افغانان و خلاصهٔ خزینه بنگاله را گرفته از راه (۲) جهارکهند بحدود رهتاس آمد - و براجه احسانهای قدیم

(۲) نسخهٔ [ب - ج] چهار کند - و در [بعضی نسخه] چهارکهند *

را یاد دادہ طرح یکجہتي انداخت - و التماس نمود که
امروز مرا کار افتادہ است مي خواهم که مردمي بجا آري
و اهل و عیال مرا و همراهان مرا بقلعه جا دهي - و مرا
رهین احسان خود سازي - بصد زبان چاپلوسي و نیرنگ سازي
راجۀ سادہ لوح بفریب آن شعبدہ باز قبول کرد - آین بیگانۀ
ملک آشنا ششصد ڈولي سرانجام داد - و در هر ڈولي
دو جوان مسلح را در آورد - و در اطراف ڈولي کنیزان را
گماشت - و باین حیله سپاهي را در آوردہ قلعه را گرفت
و عیال خود و سپاہ را دران گذاشته دست فتنه دراز کرد
و راہ بنگالہ مسدود ساخت - و ازان باز بدست فتح خان
پتني (۲) (که از سرداران بزرگ او و پسرش سلیم شاہ بودہ)
افتاد - و به پشت گرمی آن قلعه با سلیمان خان کراني (که
حکومت بنگاله یافته بود) دم مساهمت و منازعت میزد - و
پس از چندے جنید کراني بتصرف آوردہ بسید محمد
نام از معتمدان خود سپرد - چون کارش سپري شد آن
سید چند گاہ باندیشۀ حراست آن اهتمام مي نمود - لیکن
از فقدان استظهار شایسته با خویشتن برسگالید که بذریعۀ
یکے از معتمدان بارگاہ سلطنت بدست آویز پیشکش این قلعه
خود را از منتسبان این دولت گرداند - درین اثنا مظفر

(۲) نسخۀ [ا] نیني - و [ج] نبنهي - و در بعض نسخه [پني] هم آمدہ *

خان با عساکر صوبهٔ بهار رو بتسخیر نهاد - او بمقتضاے جنسیت بشهباز خان کنبو (که دران هنگام راجه گجپتي را بانواع مالش پامال آوارگي ساخته پسرش سري رام را در قلعهٔ شیرگدهه محصور داشت) ملتجي گردید - و وی کرم و کیرا شتافته در سال بیست و یکم سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار قلعه را بدست آورد - و در همین سال بموجب حکم حراست آنجا را بمحب علي خان بازگذاشته خود روانهٔ حضور گردید - ازان آوان سالها سال آن ناحیه بکارداني و داد دهی آن امیر معامله فهم شجاع منتظم بود - و همواره با جمعیت شایسته کومکی بنگاله بود - و در برکندن خار و بن فساد آن دیار مساعی جمیله بتقدیم مي رسانید - و پسرش حبیب علي خان (که جوان مردانه بود) بنیابت پدر بنظم رهتاس و آن حوالي مي پرداخت - چون بیشتر تیولداران صوبهٔ بهار بخدمتگذاری بنگاله شتافتند یوسف متی نام در سال سي ام افغانی چند فراهم آورده دست بتاراج برگشود - حبیب علي از شورش جواني بجوش آمده ساز پیکار ناکرده نبرد آرا شد - و کارنامهٔ دلیري و دلاوري بجا آورده نقد زندگي در باخت - محب علي خان ازین خبر جانکاه کالیوه شد - و هر چند بیتابي نمود امرای بنگاله نگذاشتند - چون شاه قلي خان محرم عازم حضور بود تنبیه

آن فرومایه را متعهد گشته در کمتر فرصتی گرد آن شورش فرو نشست - و چون در سال سي و یکم بحکومت هر صوبه دو امیر عمده نامزد گردید که اگر یکی بدرگاه آید یا رنجور شود دیگرے بکار او پردازد بنگاله بنام وزیر خان باتفاق محب علي خان قرار یافت - و چون در سال سي و سیوم صوبهٔ بهار باقطاع راجه بهگونت داس مقرر شد جاگیر او نیز بکچواهه تنخواه گشت - و ملتان در تیولش خیال کرده منشور طلب بنام او رقم یافت - و آغاز سال سي و چهارم بآستان بوس رسیده کام دل برگرفت - و بانواع عاطفت و عزت شادماني اندوخت - و در نخستین نهضت کشمیر (که در همین سال مطابق (۹۹۷) نهصد و نود و هفت واقع شد - ملتزم رکاب بود - دران شهر مزاج عنصري او از حیز اعتدال انحراف نمود - و وقت مراجعت نزدیک کوه سلیمان او را واپسین سفر پیش آمد - یک روز پیشتر عرش آشیاني بمنزلش رفته پرسش نمود - گویند دران حالت (که جان مي سپرد و از دیر سخن باز گرفته بود) یکي گفت لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰه بگوئید - پاسخ داد که هنگام لَا اِلٰه گفتن نیست - وقت آنست که همگي دل به الله پردازد *

* میر ابو تراب گجراتي *

از سادات سلامي شیراز است - جدش میرزا یمن الدین

(۲)
سر الله (که او را هبة الله نیز گویند - و مشهور بود بسید
شاه میر) در علوم مکتسبي بهرهٔ فراوان داشت - و با امیر
صدرالدین شیرازي همدرس بود - در زمان سلطان قطب الدین
نبیرهٔ سلطان احمد (که احمد آباد بنام او اساس یافته) وارد
گجرات گشت - و بعد چندے بوطن مالوف معاودت نمود -
و بار دیگر در شورش شاه اسمعیل صفوي بعهد حکومت سلطان
محمود بیکره با فرزند خود میر کمال الدین (که پدر میر
ابوتراب باشد) بدان دیار آمده در چانپانیر محمد آباد
(که قدیم دار الخلافهٔ سلاطین آنجا ست) رخت اقامت
انداخت - و در افاضه و افاده بر روی طلبه مفتوح ساخت
(۳)
و کتب مفیده در رشتهٔ تالیف کشید - و فرزندان ارجمند
(۴)
گذاشت - ارشد ایشان میر کمال الدین است که بکمالات
صوري و معنوي بهره مند بود - چون روزگارش به نیکنامي و
ستوده کاري سپري شد بزرگترین برادران و بني اعمام میر
ابوتراب ماند - و جمیع این سادات بسلسلهٔ مغربیه ارادت
دارند (که چراغ آن خانوادهٔ مخدوم شیخ احمد کهتو ست)
و اینها را سلامي ازان گویند که غالبًا یکے از اجداد ایشان

---

(۲) نسخهٔ [ج] و مشهور بود که سید شاه الخ - (۳) نسخهٔ [ج] برشتهٔ

(۴) در نسخهٔ [ب] کاف نیست •

از روضهٔ مقدسهٔ حضرت رسالت پناه (۲) صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهٖ وَ سَلَّمَ آواز جواب سلام شنیده بود ■

بالجمله میر ابو تراب برشادت و کاردانی دران ولایت اعتبارے بہم رسانیده - سالے (که رایات اکبری بران مملکت ظلال افکن گردید) میر (که عمدهٔ اصحاب مشورت آن دیار بود) پیش از سایر امرای گجرات متوجه درگاه پادشاهی شد - و در منزل جوتانه خواجه محمد هروی و خان عالم پذیره گشته میر را بعزت و احترام آوردند - و بزمین بوس عتبهٔ خلافت سربلندی یافت - چون پیش از نزول رایات پادشاهی ببلدهٔ احمد آباد حکم شد که هر یکی از امرای گجرات (که در موکب شاهی فراهم آمده اند) ضامنی دهد تا در مراسم حزم و دور اندیشی فتورے نرفته باشد اعتماد خان (که تسلط تمام دران دیار یافته بود) غیر از طبقهٔ حبشیه همه را کفیل گردید - و ضامنیت اعتماد خان را میر ابو تراب تعهد نمود - پس ازان (که قریب نصف آن مملکت به اعتماد خان (۳) و دیگر امرای آنجا تفویض یافته موکب پادشاهی بسیر دریای شور بصوب بندر کنبایت (۴) نهضت نمود) اختیار الملک گجراتی از کوتاه اندیشی و شورش طلبی از

---

(۲) در نسخهٔ [ا - ج] لفظ [پناه] نیست - (۳) نسخهٔ [ب] اعتقاد خان
(۴) نسخهٔ [ج] کنبهایت و نسخهٔ [ب] کهنبایت ■

احمدآباد راه گریز پیش گرفت - اعتماد خان و جمعی (که با او پیمان یکجهتی داشتند) در مقام رفتن بودند که میر ابو تراب خود را رسانیده بحرف و حکایت گرفت - نزدیک بود که او را نیز مقید ساخته همراه برند که درین اثنا شهباز خان از پیش پادشاه رسید - و اندیشهٔ تباه آنها از قوة بفعل نیامد - و جوهر عقیدت میر بتازگی فروغ دیگر بخشیده مورد عواطف پادشاهی گشت - و ازان وقت همواره مورد عنایات (۲) سلطانی بود *

(۳)

در سال بیست و دوم سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نه بوالا منصب قافله سالاری حاج اختصاص یافت - و پنج لک روپیه نقد و ده هزار خلعت بمیر حواله شد که بدیده وری خود ارباب استحقاق آن بقاع شریفه را بقدر شایسته ازین موائد افضال بهره ور گرداند - در سال بیست و چهارم آگهی رسید که آن سفر گزین بادیهٔ حجاز خدمت ماموره بتقدیم رسانیده نقش پای جناب نبوی (عَلَيهِ التَّحِيَّاتُ الزَّاكِيَةُ) همراه آورده - چنین بر گوید که این همدست آنست که سید جلال بخاری در زمان فیروز شاه بدهلی آورد - عرش آشیانی فرمود که میر بچهار کروهی دار الخلافهٔ آگره با قافله توقف گزینند - و حسب الامر کار فرمایان بارگاه

(۲) نسخهٔ [ب] عنایت - (۳) - نسخهٔ [ب - ج] سنه نهصد و هشتاد و دو *

سلطنت نزهتگاهے بر آراستند - پس ازان پادشاه با نوئینان عظام و دانشوران کرام پذیره شده قدمے چند آن پارچهٔ سنگ را (که عزیزتر از جان بود) بر دوش نهاده خرامش نمود - و بترتیب منزلت اعیان دولت بر تارک ادب گرفته بشهر آوردند - و باشارهٔ پادشاهي بخانهٔ میر برگذاشتند - خیر الاقدام (۲) تاریخ آنست ■

از مطاوئ فحاوئ اخبار متتبعان اقوال و احوال چنین تفرس نمایند که دران آوان زبان زد خاص و عام و شائع ادانی و اقاصي گردیده بود که پادشاه وقت دعوئ نبوت دارد و مدعئ رسالت است - و دین محمدي را (که تا انقراض عالم از تطرق حدثان مصئون است) نا ستوده میداند - و در استخفاف آن میکوشد - معاذ الله - بنا برین باقتضای مصلحت وقت برسم پوزبند خلائق این بزرگداشت و اکرام بتکلف و ساختگي بجا آورد - چنانچه کلام شیخ علامي درین مقام موید همین معني ست که هرچند حضرت شاهنشاهي مي دانست که اصلے ندارد و صیرفیان دیده ور ناسرگي وا نمودند اما از وفور پرده داري همان انتساب سترگ را پاس داشته حق گذار تبجیل آمد - و از فروغ شناسائي و آزرم دوستي و قدرداني و فراخئ حوصله

(۲) یعنے سنه نهصد و هشتاد و هفت *

باندیشهٔ آن (که آبروی این سید ساده لوح بخاک نادانی ریخته نیاید - و شناسندگان شوخ طبع تبریز خنده نکردند) چنین احترامے بزرگ بجا آمد - و بنقد کاسهٔ خیال کوته اندیشان روزگار خاک آمود گشت - و بسیارے بدگوهر (که از تباه سرشتی پیغارهٔ بیدینی زدے در کوی خجالت فروشد - انتهی *

و در سال بیست و نهم [چون ایالت گجرات باعتماد خان (که سالها حاکم آنجا بود - و طریق آبادی آن ناحیه بهتر از دیگران می دانست) قرار یافت] میر ابو تراب بامینی آن صوبه اختصاص یافته با دو برادر زادهٔ خود میر محب الله و میر شرف الدین تعین آن دیار گردید - و تا سنه (۱۰۰۵) هزار و پنج هجری چراغ زندگی روشن داشت - در احمدآباد مدفون است - پسرش میر گدائی در منصب داران اکبری انسلاک داشته - و در لباس نوکری مراعات شیوهٔ سیادت و مشیخت از دست نمیداد *

* میر شریف آملی *

مساس عملی (۲) داشت - و کتب درسیهٔ متداوله در ایران دیار گذرانید - تصوف و حقائق بسیار ورزیده و (۳) الحاد و زندقه را بدان خلط داده دعوی همه اوست میکرد - و همه را الله میگفت - چون در زمان عرش آشیانی وارد هندوستان

(۲) نسخهٔ [ب ، ج] علمی - (۳) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست =

گردید صلح کل و وسعت مشرب را روز بازار (۲) دید - مزاج پادشاه وقت مصروف آنکه سلطنت ظلال ربوبیت است - فیض را خاصهٔ گروهی نباید داشت - بل خلائق مختلف المشارب متلون الاحوال را ازان بهره مند باید ساخت - دگرگونگی کیش خلل انداز آن نباشد - میر برهنمونی شوق و قائد تمنا به تقبیل پیشگاه خلافت مقصود یاب گشته بتجویز منصب و جاگیر مطرح انظار عواطف سلطاني شد - در دبستان موبدي (۳) آورده که میر در منزل دیبالپور بملازمت عرش آشیاني رسید - و علانیه از طرف محمود بسا خواني با علما بحث کرده الزامها داد - چون با حکما در افتاد پیش پا خورد - عاطفت عامهٔ اکبري نظر عنایت ازو نیز بر نگرفته متفقد احوالش گردید - و ازین منزل دیبالپور ظاهر مي شود که همان مقامات دیبالپور مالوه است که در سال

بیست و دوم سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار هجري بجهت مصالح ملکي روزے چند آن سر زمین مخیم عساکر پادشاهي بود *

هرچند در اکبر نامه تاریخ ملازمت میر بنظر مولف این اوراق نرسیده اما تاریخ تفویض خدمات بمیر مثبت است - اما تباین بیّن دارد بدانچه سکندر بیگ منشي

(۲) نسخهٔ [ج] زور بازار - (۳) نسخهٔ [ب ج] مریدي *

در عالم آرای عباسي نوشته است که چون در سنه (۱۰۰۲) هزار و دوم هجري سال هفتم جلوس شاه عباس ماضي ارباب تنجيم اتفاق کردند که آثار قران کواکب علوي و سفلي بر افنا و انعدام شخصے بلند مرتبه از سلاطين روزگار دلالت دارد - و آن بظن غالب محتمل ایران زمين است - زايچهٔ طالع شاهي (که استخراج نمودند) تربيع نخستين در خانهٔ طالع واقع شده - لهذا [1] مولانا جلال‌الدين محمد منجم تبريزي (که دران فن سرآمد وقت بود) در دفع آن تدبيرے بر انگيخت که در دو سه روز (که معظم تاثير قران است) شاه خود را از فرمانفروائي خلع نموده واجب القتلے را بسلطنت بر دارد - و دران مدت جميع شريف و وضيع مطيع حکم او باشند که تا صدق امر پادشاهي ازو بفعل آيد - و بعد از سه روز او را رهگرای فنا سازند - همگنان [2] اين رای را صائب شمرده قرعهٔ اختيار بنام يوسف ترکش دوز افتاد (که از زمرهٔ ملاحده و اتباع درويش خسرو قزويني بود - و در شيوهٔ الحاد از رفقا پا پيشترک مي نهاد -) شاه خود را از فرمان روائي خلع نموده تاج شاهي بر سرش نهاد - و در رکوب و نزول امرا و مقربان بآئين مقرر در ملازمتش کمر خدمت بسته مراسم اطاعت بجا مي آوردند - آن ملحد

* ع *　　بحکم

* سلطنت گر همه یکروزه بود مغتنم است *

سه روز را بفراغت گذرانیده از لباس مستعار حیات عریان گردید - و پس ازین درین سال بر هرکه مظنهٔ الحاد بود بقتل رسید - درویش خسرو (که نیاکانش بسبب چاه کنی اشتغال داشتند و او بکسوت قلندری در آمده با جماعت نقطویان آمیزش کرده سرغنهٔ آنها گشت) با آن (که از نهایت احتیاط حرفی بیجا کسی ازو نشنیده بود) بمحض اشتهار نقطویت بحلق آویختند - و میر سید احمد کاشی را (که بسیارے ازین ضلالت پژوهان بدو گرویده بودند) شاه خود بشمشیر دو پارهٔ عدل نمود - از کتب او رساله ها در علم نقطه بر آمد - و منشورے (که شیخ ابو الفضل از جانب عرش آشیانی بنام او انشا نموده بود) دران رسائل ظاهر شد - و میر شریف آملی (که شاعر تازه گوی شیرین کلام است و از اکابر این طائفه بود) از مشاهدهٔ این واقعه از استرآباد فرار نموده روانهٔ هند گردید - انتهی *

بر متفحصان (۲) کلام ظاهر است که این اختلاف تاریخ (که در صدر گذشت) صورت تطابق بهیچ وجه ندارد - مگر روایت عالم آرا محمول بر مسامحه داشته شود - آمدن میر بهند پیش از ملحد کشی ایران باشد و انتساب شاعری بدو در نسخهٔ

(۲) نسخهٔ [ب] متصفحان *

دیگر دیده نشد و شعرے از وی بگوش نخورده - بالجمله نقش
خدمت میر در درگاه اکبري درست نشسته هر روز بقرب
و اعتبار اختصاص مي یافت - چون در سال سي ام سنه
(۹۹۳) نهصد و نود و سه میرزا محمد حکیم برادر علاتی
عرش آشیاني (که بمرزباني کابل سر خود سري مي افراشت)
باجل طبیعي درگذشت و آن ولایت ضمیمهٔ ممالک
محروسه گشت میر بمنصب امیني و صدارت آن صوبه
سربلندي یافت - و در سال سي و ششم دستوري بنگ
و بهار شد و بچهار خدمت آنجا بلند پایگي گرفت - خیلگي
و امیني و صدارت و قضا - و در سال چهل و سیوم اجمیر
باقطاع میر قرار گرفت - و موهان (که پرگنه ایست متصل
لکهنؤ) تیول مقرري او بود - در محاصرهٔ اسر (۲) خاندیس از
محال جاگیر برکاب پادشاهي شتافته مورد تحسین شد - گویند
آخرها بپایهٔ سه هزاري برآمده بود که کارکنان قضا طومار
املش بدست اجل سپردند - و در قصبهٔ موهان مدفون
گشت (۳) - گویند دفتر و سررشتهٔ کاغذ در سرکارش نبود - نام
سوار و پیادهٔ ملازم خود را فهرس کرده نگاه میداشت - و ششماهه
علوفهٔ هرکس در خریطه نموده بخانهٔ او میفرستاد *

مخفي نماند که نقطویه (که امنا و محمودیه نیز نامند)

(۲) نسخهٔ [ج] در محاصرهٔ آسیر از محال - (۳) نسخهٔ [ج] گشته *

تابع و پیرو محمود نامی بساخوانی اند - و بساخوان دیهی ست از گیلان - او در سنه (۸۰۰) هشتصد هجری ظهور نموده - عالم و متورع بود - او را رسائل و نسخ است (۲) گویند چون جسد کاملتر شد ازان محمود سر برزد - یبعثک مقاماً محموداً ازان آگهی دهد - و او از نقطه خاک مراد دارد و مبدأ اول داند - و ایجاد دیگر عناصر ازو بر شمارد - و افلاک را بیرون از عناصر نپندارد - و بتجرد نفس ناطقه نگراید - و برجعت و تناسخ قائل باشد - و این طائفه مجرد را واحد و متاهل را امین خوانند - و سلام ایشان الله الله بود - و محمود خود را شخص واحد نامد و مهدی موعود داند - و گوید دین محمد منسوخ شد - دین محمود است در ممالک ایران این قوم بسیارے بهم رسیده بودند - چون شاه عباس ماضی صفوی اکثرے ازین شرذمه ضالّه را بقتل آورد و در هر شهر بهر که گمان این اعتقاد بود بخاک هلاک افگند بیشترے جلای وطن گزیده باطراف و جوانب منتشر شدند - و کمترے (که دل نهاد توطن بودند) در اخفا و استتار کوشیدند *

* میر مرتضی سبزواری *

از سادات آن دیار و از امرای دکن است - ابتدا ملازم

(۲) نسخهٔ [ج] نمود - (۳) نسخهٔ [ج] آورده *

عادل شاه مرزبان بيجاپور بود - حسب الطلب مرتضى نظام
شاه باحمدنگر آمده سرلشکر برار گرديد - و چون وکالت
نظام شاه بشاه قلي صلابت خان چرکس باز گرديد سيد
مرتضى امير الامرا گشته بتخريب ملک عادل شاهيه مامور
شد - و دران تاخت و باخت نامي بشجاعت و مردانگي
بر آورد - و پس ازان (که نظام شاه بسودا مزاجي گوشه نشين
گشت و آميزش بخامه نويسي قرار يافت) صلابت خان در
امور سلطنت استيلاي تمام گرفت - ميان او و مير غدار
خصومت برخاست - صلابت خان در برانداختن تيولداران
برار شد - مير باتفاق خداوند خان حبشي و جمشيد خان
شيرازي و ديگر جاگيرداران برار در سنه (۹۹۲) نهصد و
نود و دو بتوزک تمام بنواح احمدنگر شتافته معسکر ساخت -
صلابت خان بمرتضى نظام شاه قسمي ديگر وا نموده در رکاب
شاهزاده ميران حسين بکارزار پرداخت - ناگاه هزيمت برلشکر
برار افتاد - مير فراوان مال و اسباب از دست داده ياراي
بودن آن ديار هم نماند - با همراهيان رجوع بعرش آشياني
آورد - و پس از ملازمت بمنصب هزاري و جاگير آباد
سرافرازي يافت - و در يورش دکن بهمراهي شاهزاده سلطان
مراد مصدر ترددات گشت - و چون از احمدنگر بمصالحه
و آشتي مراجعت شد شاهزاده مجلس کنکاش منعقد ساخته -

بسیارے از امرای عظیم الشان از نگاهداری ولایت مفتوحه
سر باز زدند - محمد صادق پاسبانی سرحد بر ذمهٔ خود گرفته
در مهکر اقامت گزید - و میر مرتضی ضمان آبادئی ملک
گشته در ایلچپور استقرار گرفت - و بنابر قرب بنگاه قلعهٔ
کاویل [که ازان گزین تر دژے در برار نباشد و همواره
نشیمن گاه مرزبانان این ولایت بوده و دو کروهی ایلچپور
است و ازان باز (که این دیار بر قلمرو پادشاهي افزود) سران
سپاه دست چیرگي بران نیافتند] بافسونسرائی خود برگرفت -
و بحسن تدبیر لختے داستان بیم و امید برخواند - وجیه الدین
و بسواس رای حارسان از کم آذرقي پذیرفته در سال چهل
و سیوم سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت کلید قلعه سپردند - و
منصب و اقطاع یافته به پرستاري در آمدند - پس ازان میر
در فتح قلعهٔ احمد نگر در رکاب شاهزاده سلطان دانیال
خدمات شایسته بتقدیم رسانید - و بعد از گشایش آن حصار
در برهانپور بملازمت عرش آشیاني سعادت اندوخت - و
در پاداش نیکو پرستاري باضافهٔ منصب و مرحمت علم و
نقاره و تنخواه آباد جاگیر کام دل برگرفت *

* معصوم خان کابلي *

از سادات تربت خراسان است - عمش میرزا عزیز در
عهد جنت آشیاني بمرتبهٔ وزارت رسیده - و مشار الیه با

میرزا محمد حکیم نسبت کوکلتاشي داشت - بشجاعت
و کارکردگي نام برآورد - چون خواجه حسن نقشبندي
(که راتق و فاتق مهمات میرزا بود) از غبار خاطري (که
دنیا پرستان را باندک توهمے میرسد) (۲) در استیصال وی
شد او از عاقبت بیني در سال بیستم بدرگاه عرش آشیاني
پناه آورد - و بمنصب پانصدي اختصاص گرفته باقطاع صوبۀ
بهار دستوري یافت - دران دیار با کالاپهار (که از امرای کبار
افاغنه بود - و بجلادت و مردانگي اشتهار داشت) کارزار
نموده غالب آمد و زخمے چند برداشت - در جلدوی آن
بمنصب هزاري لوای کامیابي افراخت - و در سال بیست
و چهارم ارتیسه در (۳) تیولش مقرر شد - اما (چون امرای
آن نواح از سخت گیریهاي متصدیان پادشاهي در اجرای
آئین داغ تابین آشوب عصیان برانگیختند) معصوم خان
از ناسپاسي و تباه سري پیش آهنگ آنها گردیده علم
شورش برافراشت - و کار بجائے رسانید (که بمعصوم عاصي
ملقب گشت - و چون آمد آمد فوج حضور شکیب زبا شد
بنگاله رویه شتافته با قاقشالان و باغیان آن دیار پیوست
و بهیئت مجموعي مظفر خان حاکم آن ولایت را در تانده
محاصره نمود - او با وصف نیروی مبارزت دل بای داده از

(۲) نسخۀ [ب] باندک توهم بهم مي رسد - (۳) نسخۀ [ب] از •

زر دوستي و جان پرستي به معصوم خان بیست هزار اشرفي فرستاده بپاسبانیٔ عز و ناموس خود پیمان گرفت - ازین سراسیمگي قاقشالان و دیگر فتنه گرایان (۲) از هر جانب بفراز قلعه برآمدند - معصوم خان بقرار داد آن (که بیشتر اموال در دست او باشد) حوالیٔ بنگاه مظفر خان آرامش گزیده تنها نزد او [که با چندے از غلامان خود سلاح پوشیده (نه پای پیکار نه زری گریز) استاده بود] رسیده گرم جوشي پیش گرفت - چون حواس آن برگشته روزگار رفته بود چنین قابو را از دست داده نکرد که آن عاصیٔ تباه اندیش را به نیستي سرا فرستد - بغوغای ناگهانیٔ محل بدان طرف رو آورد - معصوم خان ازین جرأت خود متنبه گشته بیرون برآمد - و همیشه ازین حرکت خود را ملامت میکرد - و پس از اتمام کار مظفر خان خطابهاي عمده و جاگیر تقسیم نموده سکه و خطبه بنام میرزا محمد حکیم کردند - و این بیت غزالیٔ مشهدي را [که شاید در ایام رفاقت خان زمان شیباني (که او هم خطبه بنام میرزا کرده بود) گفته باشد] شهرت دادند * بیت *

* بسم الله الرحمن الرحیم *
* وارث ملک است محمد حکیم *

(۲) نسخهٔ [ج] فتنه گران *

چون خان اعظم میرزا کوکه بمالش آنها تعین شد معصوم خان با قتلوي لوهاني (که درین فرصت بر ولایت اوڈیسه چیره دستي یافته برخے از بنگاله نیز در تصرف آورده بود) عهد یکجهتي بسته مقابل فوج پادشاهي معسکر آراست - پس ازان (که قاقشالان باو مالخالفت کرده بمیرزا کوکه پیغام موافقت برگزاردند) آوازهٔ هزیمت گشت - و در سال بیست و هشتم بتازگي شورش افزا شد - چون شهباز خان بفوج بنگاله پیوست هنگامهٔ نبرد با او گرم ساخت - تا آنکه شکست فاحش خورده جباري و دیگر بد نهادان ازو جدا گشته (۲) معصوم خان پناه بولایت بهاتي برد - و بحمایت عیسی زمیندار آن دیار بر ملک پادشاهي دست تالان بر میگشاد - و هربار از عساکر فیروزي مالشے یافته بناکامي بر مي گشت - تا آنکه در سال چهل و چهارم سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت هجري در همان مملکت به نیستي سرا شتافت - پس از فوت او شجاع پسرش باتفاق قلماق زرخرید (۳) مظفر خان (که بشمشیر زني نامے بر آورده بازبهادر خود را نامیده بود) تورانے سپاه را با خود متفق ساخته دران حدود چندے هنگامه پردازي داشت - سال چهل و ششم بزینهار در آمده راجه مان سنگهه کچهواهه حاکم آن دیار را دید

(۲) نسخهٔ [ج] گشتند - (۳) نسخهٔ [ب] زرخریدهٔ •

و تعهد نکوئي يافت - و در عهد جنت مکاني بتهانه داري غزنين سر عزت بر افراخته در دور فردوس آشياني بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و خطاب اسد خان کامياب شد - سال دوازدهم رخت از سه پنجي سرا بر بست - پسرش قباد بمنصب پانصدي سيصد سوار رسيده *

* ميرزا مظفر حسين صفوي *

پسر سلطان حسين ولد بهرام ميرزا بن شاه اسمعيل صفويست - چون در (٩٦٥) نهصد و شصت و پنج قلعهٔ قندهار بتصرف شاه طهماسپ صفوي در آمد آن الکه را با زمين داور و گرم سير تا آب هيرمند (٢) ببرادر زادهٔ خود سلطان حسين ميرزا سپرد - او قريب بيست سال بدين تربيت عم بزرگوار گذرانيده در (٩٨٤) نهصد و هفتاد و چهار زمان فرمانروائي شاه اسمعيل ثاني در گذشت - شاه (که از جانب او متوهم و وسوسه ناک بود) قتل بني اعمام (که مرکوز خاطر داشت) از قوة بفعل نمي آورد - پس از فوتش همت بجانستاني خويشان گماشت - از پنج پسر سلطان حسين مرحوم محمد حسين ميرزا (که بايران رفته بود) دران واقعه مقتول گشت - و بجان گزائي چهار برادر ديگر (٣) شاه قلي سلطان را (که حاکم قندهار کرده بود) مامور

(٢) نسخهٔ [ج] هيرمند - (٣) نسخهٔ [ب] نامزد •

ساخت - و او پیش از خود بداغ بیگ را بگسیختن تار و پود هستئ این بیگناهان فرستاد - او خواست بامدادان از هم گذراند که ناگاه آوازهٔ فرو شدن شاه آنها را رهائي بخشید *

چون نوبت دارائئ ایران بسلطان محمد خدا بنده رسید او قندهار را بمظفر حسین میرزا برادر بزرگتر داد - و زمین دارر را تا کنار هیرمند برستم میرزا تفویض نمود - و دو برادر دیگر ابو سعید میرزا و سنجر میرزا را نیز با او همراه ساخت - و حمزه بیگ ذو القدر مشهور به کور حمزه را (که وکیل سلطان حسین میرزا بود) للهٔ میرزایان نمود - حمزه بیگ آنچنان استیلا گرفت که جز نامی از حکومت بمیرزایان نماند - مظفر حسین میرزا تنگ آمده قصد حمزه بیگ نمود - او باین معني مستشعر گردیده بزمین دارر شتافت - و رستم میرزا را همراه گرفته بجنگ بر گشت - چون اکثر سپاه با او یکتائي داشتند شکست بر میرزا افتاده در قندهار محصور شد - جمعی از اقمقال ایماقات قزلباش درمیان آمده باهم صلح دادند - و باز (۲) بعد از سه سال میرزا در پئ جان شکرئ حمزه بیگ شد - او پنهاني رستم میرزا را بقندهار طلبیده میرزا را بجانب قلعهٔ تلات (که درمیانهٔ هزارجات است) فرستاد - و محمد بیگ را (که داماد او و ریش سفید

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ [باز] نیست *

بيات بود) با پانصد کس بپاسباني[۲] تعين کرد - ميرزا با وي
در ساخته بعد چندے عازم سيستان شد - ملک محمود
حاکم آنجا (که پدر زن ميرزا مي شد) بعد نزاع و جدالے
(که فيمابين او و ميرزا واقع گشت) ميانجي شده بحمزه
بيگ آشتي داده بر مسند قندهار متمکن گردانيد - درين مرتبه
باعانت محمد بيگ (که او را اميدوار وکالت ساخته بود)
حمزه بيگ را از هم گذرانيد - ازين جهت رستم ميرزا بر سر[۳]
قندهار لشکر کشيد - اما بنابر کومک ملک محمود سيستاني
کارے نکرده بزمين داور برگشت - چون مظفر حسين ميرزا
متلون مزاج بود از محمد بيگ هم ملول خاطر شده بسيستان
شتافت - و با ملک محمود در آويخته شکست خورد - ملک
مذکور آدميت بکار برده ميرزا را بخانه آورد - تا آنکه
محمد بيگ عذر خواهي نموده بقندهار طلبيد - ميرزا انتهاز
فرصت جسته محمد بيگ را از ميان بر داشته مستقل گشت .
اما امراي اوزبکيۀ خراسان خصوص دين محمد سلطان و باقي
سلطان خواهرزادۀ عبد الله خان والئ توران (که بتسخير
خراسان مامور بودند) مکرر افواج بحدود قندهار فرستاده با
ميرزا آويزشها رو داد - اگرچه جنود اوزبک منهزم گشت
ليکن از نهب و غارت آن قوم هيچگاه امني نبود - و چون

---

(۲) نسخۀ [ب] سوار - (۳) نسخۀ [ب] شيباني •

اکثر اعیان و عمدهٔ قزلباش در معارک اوزبکیه کشته شدند و
از شاه ایران هرگز کومکے و اعانتے متصور نبود که یکدفعه شهرت
آمد آمد فوج هندوستان سراسیمگي آورد - و رفتن رستم میرزا
بهند و تفویض صوبهٔ ملتان باو بهراس دیگر افکنده بیم افزود -
ناگزیر میرزا را داعیهٔ هند تصمیم یافت - هرچند عبد الله
خان استمالت نامهٔ بقلم آورد که عداوت ایراني و توراني
رسمے سمت قدیم - الحال از جانب ما ایمن بوده زنهار ولایت
(٢)
موروثي را بدست چغتا ندهند - میرزا محمول بر خدع داشت -
درین وقت قرا بیگ کورجائي (که نوکر قدیم سلطان حسین
(٣)
میرزا بود - و از نزد مظفر حسین گریخته بهند آمده در
سرکار عرش آشیاني منصب فراش بیگي یافته) متعهد آوردن
(٤)
میرزا شده بقندهار شتافت - و در پردهٔ دولتخواهي در آمده
چندان وسوسه کرد که میرزا والده و پور بزرگ خود بهرام
میرزا را به پوزش گري فرستاده استدعای طلب نمود - پادشاه
بشاه بیگ خان ارغون حاکم بنگش نوشت که بایلغار شتافته
(٥)
قلعه را متصرف شود - و میرزا را راهي سازد - چون
شاه بیگ خان داخل قندهار گشت میرزا با اتباع و اشباع
بیرون آمد و با آن (که سران و معتبران قزلباش نمانده بودند)

---

(٢) نسخهٔ [ب] خدعه - (٣) نسخهٔ [ب - ج] میرزا مظفر حسین - (٤)
نسخهٔ [ب] در پردهٔ دولتخواهي چندان الخ - (٥) نسخهٔ [ا] و چون *

باز هم لشکر آراسته بنظر در آمد - میرزا ازین حرکت پشیمان گشته بشاه بیگ خان گفته فرستاد که بیرون برآمده یک روز مهمان ما باشید - که برخے حرفهای ضروري بمواجهه گفته شود - غرض آنکه بهر نوع خود را در قلعه خزانده با او عذر خواهي نماید - شاه بیگ خان (که مرد کهنه سپاهي کاردان بود) مهمے را (که بآساني ساخته) در عقدهٔ دشواري نینداخت - عذر خواست که چون بساعت نیک داخل شده ام بیرون آمدن مناسب نیست - هرچه ضروري باشد بمراسلات حواله نمایند - ناچار میرزا کوچ کرده در سال چهارم آخر سنه (۱۰۰۳) هزار و سه هجري با چهار پسر بهرام (۲) میرزا و حیدر میرزا و القاس میرزا و طهماس میرزا و با هزار (۳) قزلباش (چون سه منزلے رسید) میرزا جاني بیگ و شیخ (۴) فرید بخشي باستقبال تعین شده و از سه کروهي میرزا عزیز کوکه و زین خان کوکلتاش پذیره گشته بملازمت آوردند - عرش آشیاني میرزا را بخطاب فرزندي اعتبار افزوده - و (۵) بمنصب پنجهزاري و اقطاع سنبل (که افزون از قندهار است) سرفراز ساخت - لیکن میرزا (که بمزاج زمانه کم آشنا و معامله نا فهم بود) از تن آساني و بے پروائي کارها به

---

(۲) در نسخهٔ [ب] لفظ [با] نیست - (۳) نسخهٔ [ج] هزار سوار قزلباش - (۴) نسخهٔ [ب] گشته - (۵) نسخهٔ [ج] سنبهل •

آزمندان ستمگر وا گذاشت - مکرر رعایای اقطاع او و برخے
بازرگان داد خواه آمدند - پند گزاري سودمند نیامد - آخرکار
از داد دهي (۲) دل تنگ گشته رخصت حجاز خواست - پذیرش
یافت - پس از چندے پشیمان شده بآسیمه سري بر نشست -
عرش آشیاني از حجاب برآورده به بحالی منصب و اقطاع
بر نواختند - و در سال چهل و دوم باز مردم میرزا دست
ستمگري برگشادند - جاگیر موقوف شده نقدي قرار یافت -
میرزا روانهٔ حجاز گشته از نخستین منزل باز گردیده ملازمت
نمود - اما (چون نقش او بد نشست) چیزها ازو به پادشاه
رسانیدند - از پایهٔ اعتبار افتاد - هر روز خفیف تر مي گشت -
گویند میرزا از ناسازي روزگار بهیچ جاز هندوستان خورسند
نبود - از ساده لودي گاهے ارادهٔ ایران میکرد و گاهے عزیمت
حجاز - از غم و غصه بامراض جسماني گرفتار شده در سنه
(۱۰۰۸) هزار و هشت هجري ودیعت حیات سپرد - و در
سال چهارم جهانگیري صبیهٔ میرزا جهت شاهزاده سلطان
خرم مخاطب به شاه جهان خواستگاري کردند - از بطن آن
عفت سرشت (که مشهور به قندهاري محل بود) در سنه
(۱۰۲۰) یکهزار و بیست هجري نواب پرهیزبانو بیگم بوجود
آمد - از پسران میرزای مغفور بهرام میرزا و حیدر میرزا و

---

(۲) نسخهٔ [ب] از دوئي دلتنگ گشته ●

(۲)
اسمعیل میرزا در هند ماندند - ازانجمله احوال میرزا حیدر در ترجمهٔ پسرش میرزا نودر ترقیم یافته *

* میرزا جاني بیگ ارغون حاکم تهته *

از نژاد شنکل (۳) بیگ ترخان است - چون پدر او اتکوتمر (۴) در آویزهٔ تقتمش (۵) خان مردانه جان بر افشاند صاحبقراني در خرد سالي او را بر نواخته بپایهٔ ترخاني بر آورد - بچهار پشت به ارغون خان بن اباغ خان بن هلاکو خان مي رسد - سلاطین دادگر از چندے ملازمان سعادت سرشت را برخی کن مکن برگرفته بدان نام روشناس گردانند - ترخان صاحبقراني را از هیچ جا چارُشان باز نداشتے - و تا نه گناه ازو و فرزندان او نپرسیدے - چنگیز خان قشلیق (۶) و باتا را بپاداش آن (که از غنیم آگهي داده بودند) بدان پایه نوازش فرمود - و از بار فرمایش سبک دوش گردانید - از یغمای او شاهنشاهي بخش بدو باز گذاشتند - و برخے ترخان را بهفت چیز سربلند گردانند (۷) طبل و تومان توغ و نقاره و دو کس از گزیدگان خود را قشون توغ دهد یعني چتر توغ

---

(۲) نسخهٔ [ج] جدا ترقیم یافته - (۳) در [بعضی نسخه] شکل - و در [دیگرے] سنکل بیگ . (۴) در [بعضی نسخه] ایکوتمر - و در [دیگرے] ایکوتیمور - (۵) نسخهٔ [ج] تقتمش و در [بعضی نسخه] تتمش - (۶) در [بعضی نسخه] قشلق و بانا - (۷) نسخهٔ [ب] گردانید *

قور[5] او نیز بردارند - (آئین مغل آنست که جز فرمانروا ترکش هیچکس بر روی دست نگیرد) - شکارگاه[6] نیز قرق باشد - و هرکه بدان جا در شود تن در نوکری دهد - بزرگ[7] الوس خود باشد - در سر دیوان امرا از هر دو سو کمان وارے دور تر نشینند *

چون توغلقتمور[2] امیر اولاجي[3] را بدین نوازش بر نواخت داد و ستد تا هزاري نیز برای او باز گردانید - و از فرزندان او تا نه شکم باز خواست نباشد - و چون گناه از نه برگذرد به باز پرس در آید - و در پاداش خون بر اسب نقرہ دو ساله بر نشانند - نه پای اسب سفید نمد اندازند - گذارش او را یکے از بزرگان برلاس عرضه دارد - و پاسخ را یکے از سران ارکیوت بدو باز رساند - سپس شهرگ او را بگشانید - و آن دو بزرگ از دو سو نگاہ دارند تا کار او بانجام رسد - آنگاہ از پیشگاہ حضور بر آوردہ بسوگواري بر نشینند[4] - خضر خواجه میر خدا داد را بدین پایه بر آورد - و سه دیگر بر افزود - روز[1] توي (که همگي بزرگان پیادہ باشند و یک یساول فرمانروا سوارہ مردم را بنهي[2] پردازد) همچنان ازو نیز سواري هنگامه بیاراید - و

(۲) در [بعضی نسخهٔ] تغلق تیمور - (۳) نسخهٔ [ب - ج] بولاجي و در [بعضی نسخه] دولاحي [بغیر نقطهٔ حرف اول و خامس] - (۴) نسخهٔ [ج] بر نشیند *

چنانچه دران بزم شادکامي (۲) به راستای کارگیا یکے پیالهٔ قمض (۳) داشته از دست چپ آن نیز ساغرے بدین‌سان دارند - مهر او نیز بر روی مناشیر باشد - لیکن سکهٔ فرمانروا بر سر آخرین سطر بود - و ازو در پایان آن - شیخ ابو الفضل گوید این همه نوازش اگر از روی فهمیدگي بود رضامندی جهان آفرین را همدوش - آنکه تا نه گناه هرگونهٔ که باشد نپرسند همانا بشایستگي پیوندے ندارد - و اگر بزرگان دوربین به آزمون فرا گرفته باشند (که ازو نکوهیده (۴) کارے سر برنزند و برای سرافرازي چنین حکم رفته باشد) لختے گنجائي دارد لیکن آنکه از نه شکم باز پرس نرود همانا ایزد توانا او را آئینده داني کرامت فرموده باشد *

بالجمله میرزا عبد العلي بن عبد الخالق جد چهارم میرزا نزد سلطان محمود بن میرزا ابو سعید به والا پایگي برآمده حکومت بخارا یافت - شیباني (۵) خان اوزبک پیش او مي‌بود - چون بسلطنت رسید از کبه رائي خداوند را با پنج پسر از هم گذرانید - ششمین میرزا عیسی ششماهه بود - الوس ارغون از بے سري ما وراء النهر گذاشته بخراسان بمیر ذوالنون

---

(۲) نسخهٔ [ب] شادي - (۳) در [بعضے نسخه] خمر و در [دیگرے] قمر
(۴) نسخهٔ [ج] از نکوهیده کاري سر زند - (۵) در [بعضے نسخهٔ] شیبک خان *

بيگ ارغون (که امير الامرا و سپه سالار سلطان حسين
ميرزا و اتاليق پسرش بديع الزمان ميرزا بود و قندهار
باقطاع داشت) پيوستند - چون بديع الزمان ميرزا به
بدگوهري از سلطان حسين ميرزا رو برتافت مير ذوالنون
باو همراه شده دخت خود باو داد - پس ازان (که روزگار
ميرزا سپري شد) هردو پور او بديع الزمان و مظفر ميرزا
سرير آراستند - پراگندگي بخراسان راه يافت - شيبک (٢) خان
بآويزه آمد - امير ذوالنون در پيکار او فرو شد - شجاع بيگ
مشهور بشاه بيگ پور او قندهار را نگهداشت - و در سنه
(٨٩٠) هشت صد و نود قلعهٔ سيوي از تصرف حاکم
سنده جام نظام الدين مشهور به جام نندا بر آورد - در
سوالف ايام حکومت سنده بطايفهٔ سومره تعلق داشت - بعد
از انقضای پانصد سال (که سي و شش تن فرمانروائي
کردند) در آخر عهد سلطان محمد تغلق بفرقهٔ سمه از
الوس جادون منتقل شد - خود را جمشيدي نژاد شمرند -
و هر يکے خود را جام نامد - بسلاطين دهلي باج گذارده -
گاهے تمرد مي ورزيدند (٣) - چنانچه سلطان فيروز شاه در زمان
پان بهته سه بار لشکر (٤) بسنده کشيده او را بدهلي آورد - و

---

(٢) نسخهٔ [ا] شيباک خان - (٣) نسخهٔ [ب] مي ورزيد - (٤) نسخهٔ
[ج] سه بار لشکر کشيده *

آن دیار بملازمان سپرد - و پس ازان آثار نیک ذاتي از پیشانئ او بر خوانده بایالت آن دیار فرستاد *

چون سلطنت دهاي ضعیف شد بحکام گجرات توسل جسته پیوند خویشي کردند - اما چون ناخن شاه بیگ دران دیار بند شده بود بآساني دستے دراز ساخته بهکر و سیوستان برگرفت - و چون جام نندا در گذشت میان جام فیروز پسرش و جام صلاح الدین (که از خویشان او بود) بدعوئ ملک گرد دوئي برخاست - دومین باعانت سلطان محمود گجراتي غالب آمد - ناچار جام فیروز بشاه بیگ ملتجي گشت - او فوجے همراه کرد - از قضا جام صلاح الدین کشته شد - جام فیروز بتازگي چیرگي یافت - چون بابر پادشاه از کابل آمده قندهار را گرد گرفت شاه بیگ مراتب سعي بقدر میسور بجا آورد - سودمند ندید - ناگزیر دل از قندهار بر داشته تهته را مع مضافات بدست آورد - خرابئ سنده (۲) تاریخ است - جام فیروز طاقت مقاومت نداشت - بگجرات شتافته در سلک امرای سلطان بهادر انتظام یافت - شاه بیگ دران دیار سکه و خطبه بنام خود کرد - مرد شجاع و صاحب فضل و کمال بود - شرح عقائد نسفي و شرح کافیه و شرح مطالع ازوست - و ملتان را از لنگاهان بدست آورد *

(۲) یعني سنه نهصد و سي و دو -

(٢)
و چون در (٩٣٠) نهصد و سي رخت هستي بر بست پور او ميرزا شاه حسين جا نشين شد - قلعهٔ بهكر را (كه بر پشتهٔ ميان درياى پنجاب واقع شده) از سر نو درست كرده عمارات عالي ساخت - و عزيمت ملتان نمود - سلطان محمود لنگاه حاكم آنجا دران هنگام بموت فجأة در گذشت - پور او سلطان حسين جا نشين گشت - ميرزا شاه حسين محاصره كرده در سنه (٩٣٢) نهصد و سي و دو بدست آورده حاكمے از طرف خود تعين نمود - جنت آشياني در زمان ناكامي بسر وقت او رسيدند - چندے بلطائف الحيل در بهكر نگاه داشت - پس ازان [كه ناصر ميرزا را (كه عم پادشاه مي‌شد) بوعدهٔ دامادي از خود ساخت] بستيزه در آمد - ناچار جنت آشياني روانهٔ عراق شد - با ناصر ميرزا هم ايفا نمود - گويند حرارتے باو عارض شده بود كه بدون نسيمے (كه ميان دريا مي باشد) آرام نداشت - ازين جهت كشتي سوار پيوسته شش ماه پايان آب شدے و شش ماه بالا رويه شتافتے - دران هنگام (كه بهكر رويه رفته بود) برخے ناموران ارغون ازو بر گشته ميرزا عيسى بن عبد العلي را (كه جد سيوم ميرزا ست - و پيشين زمان بزرگئ الوس در نياگان او بود) بسري بر داشتند -

---

(٢) نسخهٔ [ج] در سنه نهصد و سي رخت هستي بر بست •

میرزا شاه حسین بیاورئ سلطان محمود کوکلتاش خود (که ایالت بهکر داشت) بآویزش آمد - آشتي گونهٔ رو داد - سه حصه بمیرزا عیسی و دو حصه باو قرار گرفت - چون در گذشت سال (٩٦٣) نهصد و شصت و سه همگی آن ملک بمیرزا عیسی باز گردید - و در (٩٧٥) نهصد و هفتاد و پنج پیمانهٔ هستئ میرزا پر شد - میان پسرانش محمد باقي و جان بابا نزاعی پدید آمد - محمد باقي برادر کلان غالب آمده متصدئ ایالت شد - و در سنه (٢) (٩٩٣) نهصد و نود و سه از چیرگئ سودائی بر مزاج (٣) قبضهٔ شمشیر بدیوار بند کرده نوک آن را بشکم خود خلانده فرو شد - ارغونیه بر پسر او میرزا پاینده محمد (که گوشه درست و دیوانه وش بود) نام سري نهادند - و کار ملک بخلف او میرزا جاني بیگ گرائید *

هنگامی (که ولایت پنجاب چهارده سال اقامتگاه عرش‌آشیاني گشت) با قرب و جوار (٤) میرزا بملازمت نرسید - آخر سال سي و پنجم سنه (٩٩٩) نهصد و نود و نه بخان خانان (که از لاهور بگشایش قندهار دستوري یافته بود) حکم شد که کسی را پیش میرزا فرستاده هوشیار سازد - و الا وقت

(٢) نسخهٔ [ج] شده در نهصد الخ - (٣) نسخهٔ [ج] سودائی مزاج و نسخهٔ [ب] سودا بر مزاج - (٤) نسخهٔ [ا] قرب جوار *

مراجعت بمالش پردازد - خانخانان ملتان و بهکر در تیول داشت - راه نزدیک غزنین و بنگش گذاشته باندیشهٔ سر براهیء جاگیر راه دراز اختیار کرد - دران میان از بندگان خواسته فزونیء تهته باز نمودند - سپه سالار بتسخیر سنده اجازت گرفت - میرزا جاني بیگ با جمعیت فراوان صد و پنجاه کروه پیشتر بسرحد سیوستان استقبال کرده جنگهای مردانه نمود - در محرم سنه (۱۰۰۰) هزار هجري بر میرزا شکست افتاد - ناچار بآشتي گرائید - و در سال سي و هشتم سنه (۱۰۰۱) هزار و یکم هجري برفاقت خانخانان در لاهور ملازمت عرش آشیاني دریافت - و بمنصب سه هزاري و تیولداریء صوبهٔ ملتان اختصاص گرفت - و سنده بنام شاهرخ میرزا مقرر شد - لیکن دران ایام خبر رسید که الوس ارغونیه تا ده هزار مرد و زن بکشتي بالا رویه مي آیند - از ملک رفتگي کشتي بانان و خدمت گذاران باز مانده اند - خودها بدست و دندان مي کشند - عرش آشیاني از فرط ترحم و مروت میرزا را بحکومت ملک سنده بر نواخته بندر لاهري در خالصه و سرکار سیوستان (که سابق پیشکش کرده بود) بمردم دیگر تنخواه شد - و در سال چهل و دوم بمنصب سه هزار و پانصدي امتیاز گرفت - میرزا بفراست و دانائي آراسته و درستي و راستي از گفتار و

كردار او نمايان و شناسائي و آهستگي از نشست و برخاست
او پيدا بود - از صغر سن شيفتهٔ بادہ شدہ - اما ناهنجار
ازو سر بر نزدے - و در كار كرد و گفت پاسبان خود
بودے - از مى فزوني رنجور شد - و رعشه به سرسام
كشيد - و در سنه (١٠٠٨) هزار و هشت سال چهل و
پنجم در برهانپور بعد فتح آسير درگذشت - گويند روزے
در مجلسے گفت كه اگر چنين قلعه يعني آسير من ميداشتم
تا صد سال نميدادم - معاندان بپادشاه برسانيدند - غبار
بر حاشيهٔ خاطر پادشاهي نشسته بود كه در همان ايام
درگذشت - طبع موزون داشت - حليمي تخلص مي كرد -
ازوست *　　　* قطعه *

* خوش آن وقتے كه عشق غمخوارم بود *
* آه شب و گريهٔ سحر كارم بود *
* بد گردئ چرخ بين كه بامن نگذاشت *
* كالاى غمے كه زيب بازارم بود *

ولايت سنده دراز از بهكر تا كيچ و مكران دويست و
پنجاه و هفت كروه - پهنا از قصبهٔ بدين تا بندر لاهري صد - ديگر
از قصبهٔ چاندو (از توابع بهكر) تا بيكانير شصت - شرقي
گجرات شمال بهكر و سيوي جنوب شور دريا غربي كيچ -
و مكران از اقليم دوم طول صد و دو درجه و سي دقيقه

عرض بيست و چهار درجه و ده دقيقه - نخست برهمن‌آباد
پای تخت بود - الحال تهته و دبيل آنرا گويند - بخوش
آب و هوائي و کثرت ميوه مزيتی دارد - حسن سبز رنگ
بسيار - و عيش و نشاط بر مردم آنجا غالب - در هر خانه
شراب و نغمه مهيا - پوشش نسا از پير و جوان رنگين
معصفر - اگرچه رواج علم بيشتر و اهل فضل و کمال افزون
اما فسق و فجور را نهايتی نيست - در هر هفته وضيع و
شريف بر مزار پير پتهه ميروند (که صاحب ولايت آن
ولايت است) يک فرسخی شهر واقع شده - بر موضع
بلند - او مريد و خليفهٔ شيخ بهاء الدين زکريا ست - نامش
ابراهيم و لقب او شاه عالم - شمالی کوه چند شاخ شده - يکی
تا قندهار کشيده و ديگرے از دريای شور تا قصبهٔ کوه مار (و
اين را رام کر نامند) بسيوستان انجامد - و آنجا را لکهي
نامند - الوس بزرگ بلوچ آنجا ست - و ايشان را کلماتي (٢)
گويند - بيست هزار خانه دارد - ازينجا شتر گزيده بر خيزد -
و ديگر از سيوستان تا سيوي ان را کهر نام بود - گروه
نهمردي (٣) را بنگاه سيصد سوار و هفت هزار پياده - در پايان
اين گروهے ديگر از بلوچ اند (بظهري زبان زد روزگار) هزار
کس - گزين اسپ ازينجا بر آيد - ديگر کوهے ست (که يک

(٢) نسخهٔ [ج] کلماني - (٣) نسخهٔ [ج] نهمروی *

سر او پیوسته بکچ دیگر بمردم کلماتي (٢) آنرا کاره گویند - چهار هزار بلوچ را بنگاه - از حدود ملتان و اچهه تا تهته شمال رویه کوههاے بلند خارا و اندران الوس بلوچ گروها گروه - در جانب جنوب از اچهه تا گجرات کوههای ریگ از احشام تهي و جز آن گوناگون - و از بهکر تا نصرپور و امرکوت - مردم سود و چاریچه (٣) و دیگران را بنگاه - زمستانش محتاج پوستین نیست - تابستانش بجز سیوستان معتدل - گوناگون میوه - خاصه انبه که بس خوب باشد - در صحرا خربزهٔ خودرو بهم رسد - و گل فراوان - شالي بسیار و گزین - کان نمک و آهن در جغرات گزیده شود - تا چهار ماه بپاید - قسمي است از ماهي (که پلوه گویند) به نیکوئي و خوش مزگي کم همتا - این ولایت غله بخش است - سیوم حصه از کشاورز برگیرند - پنج سرکار پنجاه و سه پرگنه بدو گراید - جمع شش کرور و شصت لک و پنجاه و دو هزار و ششصد و نود و سه دام - درین ایام تمام ولایت سنده بدست خدا یار خان لتي ست - از مدتے صوبهٔ تهته با سرکار سیوستان و بهکر بطریق اجاره از سرکار پادشاهي گرفته بود - پس ازان (که مملکت آنطرف دریای سنده بشهنشاه زمان

(٢) نسخهٔ [ج] پیوسته بکنچ دیگر - مردم کلماني آنرا الخ - (٣) نسخهٔ [ج] چاربچه *

نادر شاه بر طبق عهد نامه متعلق گشت) حکومت آنجا از جانب شاهي هم بخان مزبور بحال ماند *

از شگرف سوانح این ملک حال جگر خوار است (که آنرا ڈائنین گویند) - او آدمے ست بنظر و افسون جگر رباید - برخے گویند گاه گاه او را حالتي رو دهد بر هرکس نظر اندازد بیخود شود - دران هنگام مانند انار دانه چیزے از آدمي برباید - اختے درون ساق پا نگاهدارد - و درین ایام جگر ربوده بیهوش باشد - و چون از چاره نا امید شوند آن چیز بر بالای آتش اندازند - طبق وارے پهن شود - با هم پیشگان بخش کرده بخورند - و پیمانهٔ زندگي آن بیخود لبریز گردد - و هرکرا خواهد مانند خود سازد پارهٔ ازین بخوردش دهد - و افسونے بر آموزد - و چون گرفتار آید ساق پای او شگافته آن نار دانه آسا را بر آورند - و بخورد آفت رسیده دهند - بهي پذیرد - و بیشتر زنان باشند - اگر سنگها بسته بدریا اندازند فرو نشوند - و چون خواهند که ازین روش بر آرند هر دو شقیقه و بندهای او داغ نهند و چشم بنمک انباشته در خانه بر زمین چهل روز معلق آویخته دارند و طعام بے نمک بخوردش دهند و برخے افسون بر خوانند - درین هنگام اورا ڈهجره نامند - اگرچه آن نیرو نماند لیکن شناسا مي باشد و به دیده وری او آن

جان‌گزا گرفتار آید - و بخواندن افسون یا خوراندن چیزے
تندرستي بخشد *

* ميرزا يوسف خان رضوي *

از سادات صحيح النسب مشهد مقدس است - در خدمت
عرش آشياني شگرف ترقئے و بزرگ اعتبارے بهم رسانيد -
و سال سي ام بمنصب دو هزار و پانصدي سرافراز گشت -
و چون شهباز خان از بهار به بنگاله شتافت ميرزا از
اوده بپاسباني آن ديار نامزد گرديد - در سال سي و
دوم سنه (٩٩٥) نهصد و نود و پنج چون قاسم خان
حاكم كشمير از شورش و آشوب متواليهٔ آنجا بستوه در شده
استعفا نوشت ميرزا بمرزباني آن مملكت تعين گشته بحسن
تدبير دلهاي مردم بدست آورد - و شمس چك را (كه
دعوي رياست آن ديار داشت) مستمال ساخته بحضور گسيل
كرد - و در سال سي و چهارم سنه (٩٩٧) نهصد و نود
و هفت عرش آشياني بگلگشت كشمير (كه[۲] مثل آن سيرگاه
سياحان ربع مسكون هيچ جا نشانے نداده اند) خرامش
نمودند - به ژرف نگاهان كاردان حكم شد كه بمرراج و كامراج
يعنى بالا و پائين رويهٔ آب بهت رفته ربع بگيرند - دران
مرزبوم هر لخت زمينے را پته خوانند - و آن يک

(۲) نسخهٔ [ج] كه سياحان ربع مسكون مثل آن سيرگاه *

بيگهه و يک بسوه است به الهي گز - کشميريان دو نيم پته و کسرے را يک بيگهه دانند - و بديوان از قرار سه توده جنس بر گذارند - و بشمارهٔ آن هر ديه را چند خروار شالي اندازه گيرند - هر خروار سه من و هشت سير اکبر شاهي است - و چندے را بترک بر سنجند - و آن هشت سير است - در ربيع از يک پته گندم و عدس دو ترک دست مزد جهانباني باشد - اين وقت منشيان جزرس کاربند گشته تفاوتها بر آوردند - ليکن از ابرام زميندارن که راستي بر روي روز نيفتد - و بزرگر بيشتر سپاهي - و تماشا دوستي و بے پروائي کشور خديو و هم نظر برين که جمع افزوني برهمزدگي کشاورز آورد - خاصه در ملک نوگشوده - لهذا جمع از روي واقع قرار نيافت - بر بيست لک خروار شالي دو لک افزوده هر خروارے را بنرخ شانزده دام به ميرزا يوسف خان تن نمودند *

و در سال سي و ششم کيف ما اتفق يکے از متصديان ميرزا گريخته بحضور رسيد - و چنان برگزارد که خروار ده پانزده افزودگي دارد - و هر يک بيست و هشت دام - چون از ميرزا استفسار رفت اين جمع افزوني قبول نکرد - بنابرين قاضي نور الله و قاضي علي به وا رسي تعين شدند - مردم ميرزا از خيانت وري تباه سگالي پيش گرفتند - قاضي

نور الله بر گشته بعرض رسانید - حسین بیگ شیخ عمری
را بیاوری فرستادند - نخستین بعنوان دیوانی و دومی
بتحصیل داری خرج گرم کار گشتند - چندے از نوکران میرزا
با یکدیگر همداستان شده باغوای برخی فتنه سرشتان آنجا
یادگار عم زادهٔ میرزا (۲) را دستاویز آشوب گردانیدند - یک دو
دفعه آویزش بمیان آمد - بآشتی گرائید - اما از سهل انگاری
این هر دو عزیز در کمتر فرصتی هنگامهٔ فتنه پژوهان اوج گرا
گشت - ناچار قاضی علی و حسین بیگ از شهر بر آمده
راه هندوستان گرفتند - و چون مخالفان پیش ازان گریوه و
کتل سر راه مسدود ساخته بودند باندک زد و خورد قاضی
علی دستگیر شده بقتل رسید - و حسین بیگ بتک پا نیم
جانے بدر برد - گویند (چون یادگار کل خیال سری بهر
آورد - و مهرکن را طلبید که نگین بنام او درست نماید)
وقت کندن فولاد ریزهٔ بر جسته بچشم وی در شد - و وقت
خواندن خطبه تب لرزه در گرفت - و چون مجلسے ترتیب
داده بر تخت نشست فراش مروحه در دست ایستاده بود
فوراً این بیت بر خواند * بیت *

* تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگزاف *
* مگر اسباب بزرگي همه آماده کني *

---

(۲) در [نسخهٔ - ج] لفظ [میرزا] نیست *

يادگار را حيرت افزود - ازو پوسيده چيزے خوانده - گفت نه - پس اين بيت از كجا ياد داري - گفت مرا معلوم نيست - شگفت تر آنكه هنوز بعرش آشياني ازين شورش آگهي نرسيده بود (چون سلاطين و ارباب دول ملهم اند) سال سي و هفتم سنه (۱۰۰۰) هزار هجري بغتةً از لاهور آهنگ كشمير فرمودند - هرچند مردم از راه دشواري باز ميداشتند [و برخے بر آنكه پادشاهے را (كه از هرسو يک ساله راه قلمرو باشد) كناره شدن و بدان كهسار در آمدن شايان نيست] پادشاه در عين بارش جريده راهي گشت - اتفاقاً اين همان روز است كه يادگار كل در كشمير بغي ورزيده است - و غريب تر آنكه پادشاه وقتے (كه از درياي راوي مي گذشت) فرمود اين شعر در بارۀ كيست * بيت *

* كلاه خسروي و تاج شاهي *
* بهر كل كى رسد حاشا و كلّا *

و چند منزلے پي سپر يكرانِ عزيمت نگشته بود كه فساد كشمير پيدائي گرفت - و نهفته دانيء ديهيم خديو ظاهر گرديد - شيخ فريد بخشي بيگي را با جمعے پيش روانه ساخته خود هم تيز تر راندند - و ميرزا يوسف خان حوالۀ شيخ ابوالفضل شد - اما (چون ميرزا لشكري پسرش بر داعيۀ

آن باغي واقف گشته عیال و اطفال را (۲) بارادهٔ لاهور بر آورده بود) - آن بد سگال هم زنداني شدن میرزا شنوده زه و زادش زود گسیل کرد - و سبب حفظ آبروی میرزا گردیده رهائي یافت - و یادگار باستماع آوازهٔ نهضت پادشاهي بسیارے را زوانهٔ گریوه ساخته در استواری آن کوشش نمود - بهادران کندآور بکمتر آویزه مخالفان را برداشته بدان مملکت در آمدند - یادگار از سري نگر (که دار الملک کشمیر است) بر آمده به هیراپور شتافت - جوقے از نوکران میرزا (که در کمین بودند) نیم شبي رسیدن پادشاه را بلند آوازه ساخته بر اردوي او فرو ریختند - و دست غارت بر گشادند - او سراسیمه از سراپرده بر آمده راه صحرا بگرفت - و جز یوسف پرستار دیگرے (۳) همراهي نگزید - او را به آوردن اسب فرستاد - مردم (که از نا پیدائیش حیرت داشتند یوسف را در شکنجه کشیدند - آخر الامر برهنموني او گرفتار آمد - و درش او را از بار سر سبک گردانیدند *

* قطعه *

* سر کشد با سرو در بستان کدو *

* یعني این سر بر کشیدن سروري ست *

(۲) در [نسخهٔ - ج] لفظ [را] نیست - (۳) نسخهٔ [ج] جز یوسف پرستارے دیگر *

* آسمان داند که از سرو و کدو *

* خود کدامین سر سزای سروري ست *

گویند روزے (که بشورش این فرومایه آگهي رسید چون مادرش نقره نام ببدکاري در لولیان همتا نداشت) عرش آشیاني این بیت بر خواندند * بیت *

* ولد الزناست حاسد منم آن که طالع من *

* ولد الزنا کش آمد چو ستارهٔ یماني *

و فرمودند که بخاطر میرسد که فرو شدن این نافرجام و بر آمدن سهیل نزدیک بهم باشد - اختر شناسان بر گذاردند از دو ماه تا سه ماه بسزا میرسد - فرمودند که از چهل روز کم و دو ماه زیاده نمي کشد - چنانچه همگي پنجاه و یک روز بود - و همان روز (که فرو شد) ستارهٔ یماني (۲) بر آمد - پادشاه چون بکشمیر در آمد میرزا یوسف خان والیت را بجمعے (که افزوده بودند) قبول نکرد - لهذا خالصه مقرر کرده خواجه شمس الدین خافي (۳) را با سه هزار سوار بحکومت آن دیار نامزد ساختند - لیکن باز بالتماس شاهزاده سلطان سلیم مجدداً باقطاع میرزا یوسف خان قرار گرفت - و سال سي و نهم میرزا بداروغگي توپ خانه سر بر افراخت - و در همین سال سنه (۱۰۰۲) هزار و دو هجري

(۲) نسخهٔ [ج] یماني ستاره - (۳) در [بعضے نسخه] خواجه شمس الدین خان خوافي *

از تغیر قلیچ خان بتیولداری جونپور دستوري یافت - و در
سال چهل و یکم در صوبهٔ گجرات جاگیر تن گشته کومکی دکن
مقرر گردید - و چون صادق خان هروي در سال چهل
و دوم فوت کرد میرزا باتالیقی شاهزاده سلطان مراد افتخار
اندوخته بسرعت از محال جاگیر خویش به بالاپور برار شتافته
بملازمت شاهزاده چهرهٔ مراد افروخت - و پس از فوت سلطان
بهمراهی علامي شیخ ابو الفضل در بست و گشاد دکن خدمات
شایسته بتقدیم رسانید - و در محاصره و گشایش احمدنگر نیز
رکاب شاهزاده سلطان دانیال زیاده بر دیگران تلاش و تردد
بکار برد - و چون همواره دل افسردگي از دکن گزارش
مي‌نمود در آغاز سال چهل و ششم حسب الطلب در برهانپور
بملازمت عرش آشیاني استسعاد یافت - و چون بازگشت
رایات پادشاهي باگره واقع شد شاهزاده دانیال با امرای
عظیم الشان از نوبدا مرخص شد - میرزا نیز بهمراهي دستوري
یافت - و در همین سال (که سنه (۱۰۱۰) هزار و ده
هجري بود) شاهزاده میرزا را باتفاق میرزا رستم صفوي
بکومک شیخ ابو الفضل و خانخانان به بالاگهات تعین
کرد - میرزا در جمادي الآخر (۲) در جالناپور بدرد دنبل فوت
نمود - نعش او را به مشهد بردند - سلطان پور بطریق وطن

(۲) نسخهٔ [ج] جمادی الاخری

داشت - اکثر پیادهای روهیله نوکر مي گرفت - درماهه ماه بماه میداد - هرگاه اضافه مي کرد یکماهه و نیم ماهه مي گفت - آنرا سراسري بر ماهوار تمام سال کرده میداد - پسرانش میرزا صف شکن خان لشکري ست (که احوالش جداگانه سمت ترقیم یافته) - دیگرے میرزا عوض (که نثر را خوب مي نوشت) - تاریخے متضمن احوال عالم تالیف کرده - موسوم به چمن - و دیگر میرزا افلاطون (که با برادر مي گذرانید) - در آخر عمر تولیت بهشت آباد سکندره یافته در گذشت - اما خویش او میر عبد الله در عهد فردوس‌آشیاني بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار کام اندوز گردیده - چندے قلعه داری دهارور داشت - سال هشتم بساط زندگي در نوردید *

* مادهو سنگهه کچهواهه *

پسر راجه بهگونتداس است - در سال هفدهم (که عرش‌آشیاني (۲) به تنبیه ابراهیم حسین میرزا ایلغار نموده متصل قصبهٔ سرنال (۳) از مضافات صوبهٔ احمد نگر جنگ رو داد) او ملتزم رکاب پادشاهي بود - و پیوسته بخدمت پادشاهي مامور میشد - در سال سي ام (که فوجے بسرداری میرزا شاهرخ بتسخیر

---

(۲) در [بعضے نسخه] بهگوانداس - (۳) در [بعضے نسخه] سرتال *

کشمیر تعین شده - و با یعقوب زمیندار آنجا جنگ رو داد (مشار الیه آثار جلادت بظهور آورده مورد تحسین گردید - در سال سي و یکم (چون سید حامد بخاري در پشاور کشته شد) مشار الیه بر طبق حکم پادشاهي فوج پدر را همراه گرفته از تهانهٔ لنگر (که تعلق بوی داشت) خود را به علي مسجد (که کنور مان سنگهه درانجا بود) رسانید - تا سال چهلم اکبري بمنصب هزار و پانصدي رسیده - در سال چهل و هشتم بمنصب دو هزاري دو هزار سوار سر بلند گردید - پسرش ستر‌سال (۲) در آخر عهد جهانگیري بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار رسیده سال اول جلوس اعلی حضرت به بحالی منصب مزبور کامیابي اندوخته همراه خانجهان لودي صوبه دار مالوه بمالش جهجار سنگهه بوندیله (که سر بی مغز بطغیان برداشته بود) تعین یافت - و سال سیوم (که دکن مخیم سرادق اقبال شد) او باتفاق راجه گج سنگهه بتخریب تعلقهٔ نظام الملک دکن متعین گردید - روز نبرد (چون در منل چنداولي جا داشت و مقاهیر یکبارگي فرو ریختند) او بجلادت با دو پسر بهیم سنگهه و انند سنگهه داد مردانگي داده جان فدای کار ولي نعمت ساخت - پسر دیگرش اگر سین بمنصب درخور سرفرازي پذیرفت *

(۲) در [بعضی] چتر سال *

* مير حسام الدين *

اصل گوهر اصليش از معدن بدخشان و مولد و منشايش از خاک پاک هندوستان - پدرش قاضي نظام بدخشي مشهور (که در عهد عرش‌آشياني بدرجهٔ امارت ترقي نموده) بخطاب قاضي خان سرافرازي يافته - و پس ازان (که در معارک هيجا و غزوات کفار شقاوت انتما مصدر تلاش و تردد نمايان گرديد) بخطاب غازي خان فائز گشت - چنانچه احوالش بجاى خويش رقم پذير کلک سوانح سلک شده - مير نيز از اکتساب علوم رسمي بهرهٔ وافر برداشته در زمرهٔ ارباب مناصب والا فرق اعتبار افراخته - گويند هزاري اکبري بود - و همشيرهٔ علامئ فهامي شيخ ابو الفضل مشهور در خانه داشت - دران هنگام (که بتعيناتئ دکن شتافت) ساز صحبتش با خانخانان ميرزا عبدالرحيم کوک گرديد - و ترانهٔ مصاحبتش پرنوا برآمد - دران حالت بختش از گران خواب غفلت به بيداري گرائيد - و دولت پاينده از در درآمد - ناگاه جذبهٔ الهي محبت دربود - در ريعان جواني سگالش قطع علاقهٔ علائق و ترک هوا و هوس از گريبان جانش سر برزده بخانخانان وا گذارد - که چنين شگرف خواهش سراپای دل گرفته - به آساني دست از من برنخواهند داشت - مگر بدر ديوانگي زنم (که شايد مرا بمن وا گذارند) - بعد ازان بدهلي رفته برسر

(۲)
مزار سلطان المشائخ بقيهٔ عمر مي گذرانم - خانخانان هرچند از در عجز و الحاح درآمد و داستان داستان نصيحت و اندرز بر خواند - هيچ درنگرفت - روز ديگر خود را بكوچه و بازار كشيد - و عريان شده گل و لای بر بدن ماليد - خانخانان با ديگر امرا رفته باعزاز بمنزل خويش آورده از سر نو زبان بموعظه گشودند - و استمالت و تسلي مي نمودند - بجواب نمي پرداخت - چون از عريضهٔ خانخانان بسمع پادشاهي رسيد به انزوای دهلي مأذون گرديد - زوجه اش نيز ترک اختلاط برادران و خويشان نموده هرچه نقد و جنس داشت بفرمودهٔ شوهر بدرويشان داد - گويند سي سال بگوشه نشيني بسر برد - و دوازده هزار روپيه خرج خانقاهش هرسال از جانب خانخانان مي رسيد - بعد از اختيار درويشي هرگز متوجه كتاب نشد - بيشتر اوقاتش بعبادت و تلاوت كلام الله مي گذشت - هر ماه پانزده ختم قرآن ميكرد - در اواخر نسبت ارادت بقدوهٔ اهل سعادت خواجه باقي بالله سمرقندي الاصل كابلي المولد درست كرده باجازت ارشاد سالكان و اهتدای طالبان اشتغال داشت تا بعالم بقا شتافت *

* مخصوص خان *

(۳)
برادر خرد سعيد خان چغته است - در ايامی (كه

---

(۲) نسخهٔ [ب] ميگذارم - (۳) نسخهٔ [ب] برادر خواجه سعيد خان *

عرش آشياني بايلغار متوجه ديار گجرات شد) سعيد خان
را (که صوبه دار ملتان بود) بدان ناحيه رخصت کرده او را
همراه رکاب گرفت - و سال بيست و يکم او بهمراهي شهباز
خان بمهم گجپتي تعين گرديد - و چون در سال بيست و
ششم شاهزاده سلطان مراد را با فوج مرتب بجانب کابل
بنابر متنبه ساختن مرزا محمد حکيم رخصت نمودند خان
مذکور در جرانغار جا داشت - پس ازان [که پادشاه خود
بکابل رفته عفو جرائم مرزا محمد حکيم نموده بايلغار جانب
جلال آباد (که لشکر کلان درانجا بود) متوجه گرديد] خان
مذکور را همراه گرفت - و در مهم اوديسه (که بسرداري راجه
مانسنگهه بمنصهٔ ظهور آمد) مصدر ترددات شايان گرديد - پستر
همراه شاهزاده سلطان سليم تعين گشته سال چهل و نهم (۲)
همراه ايشان ادراک ملازمت نموده به منصب سه هزاري
سربلندي يافت - در اوائل عهد جنت مکاني زنده بود - تاريخ
فوتش بنظر نيامده - پسرش مقصود نام (که پدر ازو
گران‌خاطر بود) پس از جلوس جنت مکاني (چون سعيد خان
برادر کلانش براى منصب او عرض کرد (۳)) پادشاه در جواب فرمود
هرگاه پدر از کسے ناخوش باشد چگونه قابل عنايت الهي
و مرحمت پادشاهي تواند شد *

---

(۲) نسخهٔ (ب) چهل و ششم - (۳) نسخهٔ (ب) عرضي کرد *

* مير معصوم بهكري *

نامي تخلص - نياکانش از سادات ترمذ اند - از دو سه
پشت سکونت قندهار اختیار کرده - آبای او تولیت مقبرهٔ
بابا شیر قلندر را (که از معنوي بزرگان وقت بوده و درانجا
آسوده) بشرکت بعضی سادات دیگر داشتند - پدرش میر
سید صفائي نام داشت - بدان جهت میر را سید صفائي (۲)
گویند - به بهکر آمده باعزاز و بزرگداشت سلطان محمود حاکم
آنجا دل نهاد توطن گردید - و به سادات کهابروت سیوستان (۳)
نسبت نمود - میر معصوم و دو برادرش درانجا متولد شدند -
میر پس از فوت پدر در خدمت ملا محمد ساکن کنگري (که
از توابع بهکر است) بتحصیل علوم اشتغال نمود - و بکمالات
حسیه آشنا گشت - چون بشکار نهایت مولع بود اکثر
اوقاتش بتصید مي گذشت - ناگاه افلاس سنگ تفرقه به
جمعیت آباد احوالش انداخت - پا پیاده عازم گجرات گردید -
شیخ اسحق فاروقي بهکري (که در سرکار خواجه نظام الدین
احمد هروي دیوان آن دیار صاحب اختیار بوده) بخابر قدم
معرفت (که در وطن یکجا بکسب علوم مي پرداختند) میر را
بخواجه ملاقات داد - اتفاقاً دران ایام تالیف طبقات اکبري

(۲) نسخهٔ [ج] میر سید صفای - (۳) نسخهٔ [ج] و بسادات کهابروت
نسبت نمود *

درمیان بود - صحبت میر (که در تاریخ داني یگانهٔ روزگار بود)
(۲)
درگرفت - چنانچه خواجه هم اشعارے بمصاحبت و همدمئ میر دران نسخه نموده - پس ازان بملازمت شهاب الدین احمد خان صاحب صوبهٔ آنجا فائز گشته بتجویز منصب امتیاز گرفت - و بمرور ایام نامے بشجاعت و مردانگي بر آورده در خدمت عرش آشیاني دولت روشناسي اندوخت - تا سال چهلم بمنصب دو صد و پنجاهي اوج پیمای عزت بود - و بتدریج بقرب و اعتبار پادشاهي امتیاز یافته بحجابت ایران مامور گردید - و بفرط فراست و کارداني مورد الطاف شاه عباس صفوي گشت - چون از ایران دیار مراجعت نمود در سنه (۱۰۱۵) یک هزار و پانزده از بارگاه جنت مکاني
(۳)
بعنوان امین الملکي به بهکر رفته بود که ودیعت حیات سپرد - گویند بمنصب هزار اکبري رسیده بود - شعر را خوب مي گفت - این بیت ازوست * بیت *

* چه خوش است آنکه از خود روم و تو حال پرسي *

* بتـو شرح حـال گویـم بزبـان بیزبـاني *

دیوان نامي مثنوی معدن الافکار در جواب مخزن الاسرار تاریخ هند و مختصرے در طب (که بمفردات معصومي موسوم است) تالیف اوست - و کتابه نویس خوشخط بالادست بود - از هند

---

(۲) در [نسخهٔ - ج] لفظ [هم] نیست - (۳) به بهکر رفته ودیعت الخ *

تا تبریز و اصفهان همه جا در راه و منازل اشعار خود را
بر سنگهاي مساجد و عمارات کنده - کتابهٔ دروازهٔ قلعهٔ آگره و
مسجد جامع فتحپور بخط اوست - بقاع خیر بسیار اساس گذاشته
خصوص در بلدهٔ سکهر (که مسقط الراس اوست) - و درمیان
دریای پنجاب (که گرد بهکر است) عمارتے ستیاسر نام بنا (۲)
نهاده که از نوادر روی زمین است - گنبذ دریایي تاریخ (۳)
آنست - زهد و تقوی بکمال داشت - و همت و سخاوت
را بجائے رسانید که تا بمردم اجلاف بهکر سوغات از هندوستان
مي فرستاد - و به اکابر و اصاغر مسانهه و مشاهره و میاومه
و فصلانه و جمعگي مقرر کرده بود - اما آخرها (که بوطن
رفت) آن حسن سلوک نماند - بل بنابر وجهے مردم آنجا
متاذي گشتند - گویند آبادکار بنوعے بود (که تقید مي کرد
که در محال جاگیر پارهٔ جنگل برای شکار نگاه دارند -
پسرش میر بزرگ است - در فترات سلطان خسرو او را
مسلح از میان راه گرفته آوردند - کوتوال ظاهر کرد که این
هم رفیق سلطان بود - او انکار کرد - جنت مکاني پرسید پس
درین وقت سلاح برای چه پوشیدي - گفت وصیت پدر من
است که شب چوکي با سلاح باشي - و چوکي نویس هم
گواهي داد که امشب چوکي او بود - سلامت ماند - پادشاه

---

(۲) یعنی سنه هزار و هفت هجري - (۳) نسخهٔ [ا] شجاعت *

از نوازش خانه زاد پروري اموال پدرش باو بخشيده بود - در بخشيگري قندهار مدتها بسر برده - زرهاى پدر را (كه (٢)
به سي چهل لک روپيه بود) باسراف خرج كرده دماغى بهم رسانيد كه سر تواضع بكسے فرود نمي آورد) - و با هيچ صاحب صوبهٔ آنجا نساخت - و نوكران بيش قرار وضع پاكيزه داشت - در نظم و نثر هم مربوط بود - و خوش مينوشت - اما باقسام مغيرات خو گرفته ظالم طبيعت گشت - در ماندو بركاب جنت مكاني رسيده تعين دكن گرديد - مدتے درانجا گذرانيد - چون حاصل جاگيرش كفاف معيشت او نمي كرد ترک روزگار كرده در وطن طرح اقامت ريخت - و باملاک و باغات پدر قناعت ورزيد - در سنه (١٠٤٤) هزار و چهل و چهار در گذشت - اولادش مانده - پارهٔ ازانها ببلدهٔ ملتان نقل نموده اند *

* ميرزا شاهرخ *

پسر ميرزا ابراهيم بن ميرزا سليمان والئ بدخشان است - بعد كشته شدن پدر در كنار تربيت جد بزرگوار پرورش يافت - چون بسن شعور رسيد ازانجا [كه مابين والدهٔ ميرزا محترم خانم و جدهٔ مكرمه خرم بيگم (كه ميرزا سليمان باختيار او بود) از ابتدا مخالفت و ناسازگاري بود] بحرفهاى خانه برانداز

(٢) نسخهٔ [ب] كه بسي لک روپيه - و نسخهٔ [ج] كه سي چهل لک روپيه

بدخشیان بے حقیقت با جد وکش شده در مقام منازعت
در آمده - و کار بجائے رسانید که میرزا سلیمان دست از وطن
بر داشته به هندوستان آمد - چنانچه شطرے ازان در ضمن
احوال او تحریر یافت - وازان باز (که میرزا سلیمان بهند
آمده رخصت حجاز گرفت) شاهرخ میرزا و والده اش بارسال
عرائض و تحائف در خدمت عرش آشیاني پیوند عقیدت
استحکام دادند - میرزا سلیمان از حجاز براه عراق معاودت
کرده باعانت میرزا محمد حکیم فوجے به بدخشان کشید - و
بتفویض ولایتے (که در حوزهٔ تصرف میرزا ابراهیم بود) بمیرزا
سلیمان آشتي قرار گرفت - لکن در هر چند گاهے فیما بین
گرد دوئي بر مي خاست - اما تا والدهٔ میرزا در حیات بود
زود رنجشها باصلاح گرائیده مهمات فی الجمله نسقے درست
مي یافت - بعد فوتش میرزا بخود بیني و خود کامي افتاد -
حال سپاه پراگندگي گرفت - امرا بر سر تیول باهم در آویختند -
عبد الله خان والی توران (که وقت جو بود) این خبرها
شنیده بر سر بدخشان آمد - ملازمان راه بے حقیقتي سپردند -
ناچار میرزایان خیرباد ملک موروثي گفته بهزار دشواري
بر آمدند - چون بسرحد کابل رسیدند میرزا سلیمان بشرمساري
سابق ارادهٔ هند نکرد - میرزا با سه پسر حسن و حسین
توامان و بدیع الزمان بعزم هندوستان راهي شد - در ملک

هزارجات خبر رسید که عبدالله خان از کولابیان شکست خورد - میرزا بامید تصرف بصوب بدخشان عنان تافت - پس ازان ظاهر شد که والیِ توران بر کولاب استیلا یافت - میرزا بحال تباه‌تر از پیش برگشت - و در راه میرزا سلیمان (که بهمین خبر از کابل برآمده بود) دو چار شده براه سپری افتادند - درین اثنا فوج اوزبک در رسیده بتاراج پرداخت - دران سراسیمگي پای اسپ میرزا سلیمان از جای رفته بر زمین آمد - میرزا شاهرخ فرود آمده اسپ خود را پیش کشید - آن هم صحرائي شد - یکے از همراهان میرزا سلیمان را بر اسپ خود سوار ساخت - و میرزا شاهرخ بچابکدستي بران گریز پا برآمده تیزپویگي بکار بردند - درین روا رو حسن پسرش جدا شده زمانه تازه داغے بر دل پدر نهاد - چون میرزا راه هندوستان گرفته از تنگنائي ها بدر آمد پسر جدا شده پیوست - کنور مانسنگهه در حوالیِ دریای سنده و راجه بهگوانداس در لاهور مهمانداریها بجا آوردند - سال بیست و نهم در دار الخلافة شاهزاده دانیال استقبال نموده بملازمت آورد - بجلوس محفل پادشاهي اختصاص یافت - و بانعام یک لک روپیه نقد و اسباب فراش خانه و پنج زنجیر فیل و نه راس اسپ و چند قطار شتر و چند خدمتگار مورد عاطفت گردید - سال سي و هشتم آخر سنه (١٠٠١) هزار و یکم

عرش آشیانی شکر نسا بیگم (۲) دختر خود را بعقد ازدواج او در آورد - و بایالت مالوه و منصب والای پنجهزاري بلند پایه ساخته باتالیقی شهباز خان کنبو دستوری تعلقه ارزاني داشت - و در سال چهلم با شاهزاده سلطان مراد بمهم دکن تعین شده *

چون شهباز خان از احمدنگر بر خاسته بمالوه آمد اجین و گزین جاهای آن صوبه از شهباز خان بر گرفته باقطاع میرزا تنخواه شد - و شاهزاده در بالاپور برار طرح اقامت انداخت - و فوج پادشاهي بسرداری میرزا شاهرخ و سپه سالاری خانخانان در سال چهل و یکم مقابل افواج هر سه دنیاداران دکن (که بسری خواجه سهیل خان بیجاپوري صف آرا بود) به پیکار در آویخته آویزش سخت نمود - راجه علي خان (۳) مرزبان خاندیس (که سردار جرانغار عساکر پادشاهي بود) با بسیارے فرد شد - اکثرے را پای همت از جا رفت - سران راجپوتیه دور تر رفته ایستادند - میرزا شاهرخ و خانخانان فوج برابر خود را برداشته شب تار برفراز اسپ گذرانیدند - بامدادان بیشتر سران مخالف را علف تیغ ساخته بقیة السیف رو بفرار آوردند - و در سال چهل سیوم (۱۰۰۷) هزار و هفت هجري حضور طلب

(۲) در [بعض نسخه] شکر النسا بیگم - (۳) نسخهٔ [ج] راجي علي خان *

گشته بوالا درگاه رسید - و در همین سال شیخ ابو الفضل
بدکن رخصت یافت - و بمیرزا علم و نقاره عنایت فرموده
دستوری مالوه شد که رفته سامان سپاه نماید - چون بدکن
باز خوانند خود را زود رساند - میرزا در تقدیم خدمات پادشاهي
بهیچ وجه خود را معاف نمي داشت - چون شاهزاده سلطان
دانیال پس از گشایش احمدنگر به برهانپور نزد پدر عالي قدر
شتافت میرزا را بپاسبانی آن ناحیه گذاشت - هنگامے (که
خان خانان از حضور باحمد نگر رسید) میرزا احرام ملازمت
بست - و پس ازان از کنار نربدا بهمراهی شاهزاده باز تعین
دکن گردید - و در آخر عهد عرش آشیاني بمنصب عمدۀ
هفت هزاري اختصاص یافت - و در سال دوم جهانگیري
سنه (١٠١٦) یکهزار و شانزده هجري در بلدۀ اوجین
ودیعت حیات سپرد - و بیرون شهر مدفون گشت - گویند
کابلي بیگم دختر میرزا محمد حکیم (که نیز در حبالۀ نکاح
میرزا بود) نعش او را برداشته بقصد آنکه در مدینۀ مشرفه
دفن نماید سفر حجاز اختیار کرد - از آسیب اعراب بادیه
نعش را بجماعۀ مکارے داده روانه نمود و خود ببصره آمد -
و ازان جا بشیراز رسید - الله وردي خان حاکم فارس اعزاز
و احترام بجا آورده باصفهان فرستاد - در سنه (١٠٢٢) هزار
و بیست و دو شاه عباس ماضي دارای ایران اورا با میرزا

سلطان علی مکحول عم خود مناکحه نمود - لیکن میانهٔ او و بیگم الفتی رو نداد - القصه میرزا شاهرخ بشجاعت و نیک طینتی اتصاف داشت - جهانگیر پادشاه در پادشاه نامهٔ خود می نویسد (که اگرچه در عالم بی حقیقت ترے از بدخشي نخواهد بود اما شاهرخ گویا بدخشي نیست - بیست سال است که بهند آمده اصلا زبان هندي نمیداند - از پسرانش میرزا محمد زمان در بدخشان حاکم جائی بود - در شورش اوزبکیه روزگارش بسر آمد - مدتها محمد زمان را جعاي دست آویز شورش اوباش بوده - و میرزا شاه محمد را میرزا محمد حکیم نزد خود نگاهداشت - و در حین رحلت میرزا شش پسر بود - حسن و حسین توامان - حسن همراه خسرو فرار نمود - روز دوم دستگیر گشته زنداني شد - میرزا سلطان از خرد سالي در خدمت جنت مکاني تربیت یافته بود - مي خواستند پادشاه صبیهٔ خود بدهند - از محل بعرض رسید که او زنان بسیار در خانه دارد - چون ازو استفسار شد قسم بقدم پادشاه خورد - خواجه سرایان بخانهٔ او رفته زنان را بحبس آوردند - از نظر افتاد - غازیپور جاگیر یافته درانجا درگذشت - میرزا بدیع الزمان مشهور بمیرزای فتحپوري در عهد جنت مکاني بخشيء دکن بود - بعد ازان پتن گجرات جاگیر یافت - مشت استخوان مملو

بشرارت و فتنه بود - حتی برادران تنگ آمده در پتن بقتل رسانیدند - مادرش بحضور آمده دادخواه شد - اما چنانچه باید مدعی خون نشد - برادران چندے محبوس بودند - میرزا مغل ترقی نکرد - دختر داراب خان در خانه داشت - بجاگیر پرگنهٔ نیم کهار بیهواره می‌گذرانید - دیگر میرزا شجاع نجابت خان است که جداگانه مذکور شده *

* میر خلیل الله یزدی *

از احفاد قدسی نژاد اسوة العرفا سید نور الدین شاه نعمت الله ولی ست که بکشف و کرامات معروف آفاق بود - نسب شریفش بامام المتقین امام موسی کاظم (صلوات الله علیه و علی آبائه الکرام) میرسد - هرچند مولد و منشای سید بتحقیق نه پیوست اما پس از اتصاف بکمالات صوری و معنوی استفاضه از بسیارے اکابر زمان بر گرفته بکرمان طرح سکونت ریخت - علمای آنجا تکفیرش کردند - فرمود - يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللّٰهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَ اَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ - چون سید مرید عبد الله یمنی شافعی ست برخے او را شافعی مذهب پندارند - اما ازین قطعه‌اش خلاف آن ظاهر گردد *

* قطعه *

* گویند مرا چه کیش داري *

* ای بیخبران چه کیش دارم *

* از شافعي و ابو حنيفه *
* آئينهٔ خويش پيش دارم *
* اينها همه تابعان جد اند *
* من مذهب جد خويش دارم *

مولفاتش از نسخ و رسائل قريب به پانصد رسيده - صيت فضائلش چون باقطار عالم انتشار يافت ملوک روزگار حلقهٔ ارادت او در گوش کردند - در سنه (۷۲۸) هفصد و بيست و هشت يا سي و چهار بجوار رحمت حق منزل گزيد - و در قصبهٔ ماهان (۲) از توابع کرمان مزارش مطاف اقامي و اداني ست *

اهل خبر را يک گونه اختلافي در اولاد سيد بزرگوار افتاده - آنچه ازين سلسله ابًا عَن جَدٍّ در بلدهٔ بيدر بر وسادهٔ نياکان عالي شان تا الآن اتکا دارند خود را از نسل امير غياث الدين مي گيرند که فرزند بلا واسطهٔ سيد است - و برخے برانند که آن عالي قدر را غير از شاه خليل الله پسرے نبوده - چون سلطان احمد شاه بهمني دکن (که شهر بدر (۳) احداث کردهٔ اوست) غائبانه معتقد سيد گرديده التماس قدوم يکے از اولاد امجادش نمود سيد بجدائي فرزند (که غير ازو در باغ حيات ثمرے نداشت) راضي نشده

(۲) نسخهٔ [ج] ماهان - (۳) در [بعضے نسخه] بيدر *

پسر زاده میر نور الله را روانه نمود - درین صورت نظر بر تطابق غیاث الدین شاید لقب شاه خلیل الله باشد - و نیز احتمال است که ولادت امیر غیاث الدین بعد ازین حکایت واقع شده باشد *

آورده اند که سلطان احمد مقدم مخدوم زاده را گرامی داشته با امرا و شاهزادها تا حوالی شهر لوازم استقبال بجا آورد - و در موضع ملاقات قریهٔ آباد کرده به نعمت آباد موسوم نمود - و در تبجیل و تکریم باقصی الغایة کوشیده مخاطب به ملک المشائخ ساخت - و بر اولاد سید محمد گیسو دراز تقدیم فرمود - و دختر خویش بحبالهٔ نکاحش (۲) در آورد - شاه خلیل الله هم بعد از ارتحال والد ماجد خود با دو پسر شاه حبیب الله و شاه محب الله محمدآباد بدر را بورود خویش سعادت آمود گردانید - و مقضی المرام بوطن مالوف معاودت نمود - و گروهے برانند که در دکن فوت کرد - و چون شاه حبیب الله و شاه محب الله نیز بمصاهرت سلطان احمد شاه و پسرش شاهزاده علاء الدین اختصاص یافتند شاه حبیب الله در سلطنت سلطان علاء الدین بهمني در گذشت - میر نور الله امر سجاده نشیني ببرادر کوچک شاه محب الله تفویض نمود - و خود کر و فر امارت

(۲) نسخهٔ [ب] سید محمد گیسودراز قدس الله سره العزیز *

چیده صاحب طبل و حشم گردید - و قصبهٔ بیر اقطاع یافت - و چون نوبت سلطنت بپسر سلطان علاء الدین مشهور بهمایون شاه ظالم رسید شاه حبیب الله را (که مخالفت ورزیده بود) مقید ساخت - چون دود سرداری بدماغش پیچیده بود از زندان گریخته آخر کار کشته گردید *   * ع *

* بر آمد روح پاک نعمت الله *

تاریخ است - و فرزندان ایشان تا حال در دکن هستند - و لختی در بدخشانات و توران نیز خود را بسید نسبت دهند - یحتمل که بتصاریف ایام یکی از اولادش بدان ولایت افتاده باشد - غریب آنکه هرکدام معتقد علحده دارد - و آنرا منسوب بسید میکنند - و چون ازین سلسله بحال آنها (که در یزد و کرمان بجانشینی جد بزرگوار اختصاص دارند) تفرقه و اختلال راه نیافته بصحت نسب و التزام طریقهٔ آبای گرامی اقرب اند - و آن (که ازین دودمان در فارس و عراق بر مسند دولت و حشمت بر آمد) میر نظام الدین عبد(۲) خلف شاه صفي الدین پسر امیر غیاث الدین مذکور است - پس از احراز فضائل صوري بمنصب صدارت شاه اسمعیل صفوي امتیاز یافت - و چون وکیل السلطنة امیر نجم ثاني را بدین خاندان عالیه اعتقاد موفور بود هنگام رفتن او ببلخ نیابتش

(۲) نسخهٔ [ب] میر نظام عبد *

نیز بمیر باز گردید - و پس از کشته شدن امیر نجم در امور وکالت شاهي علم استقلال بر افراخت - و در سنه (۹۲۰) نهصد و بیست در جنگ چالدران بدست رومیه شربت ممات چشید - پسرش سید نعیم الدین مشهور به نعمت الله ثاني (که بتقوی و پرهیزگاري مرجع خلائق بود - و اوقاتش بانذار مثوبات مصروف) شاه طهماسپ صفوي همشیرهٔ خود خانش خانم را بعقد ازدواجش درآورد - و او در همدان برحمت حق پیوست - متروکاتش زیاده بر چهل لک روپیه بود - که بولد ارجمندش امیر غیاث الدین محمد میر میران و صبیه اش پري پیکر خانم تقسیم یافت - میر میران مورد اکرام و اجلال شاهي گشته بلقب مرتضی ممالک اسلام فایز گردید - و پسرانش میر نعمت الله و میر خلیل الله نیز بمصاهرت دودمان صفویه سر عزت بر افراختند - عقیدت کیشان سلسلهٔ شاه نعمت الله باو مریدانه سلوک کرده اقتباس انوار سعادت مي‌نمودند - در رفعت شان و علو مکان و کثرت اسباب ثروت و مکنت و منازل و حدائق و غایت تکلفات در مآکل و ملابس نظیر خود نداشت - حاصل ادرارات و محصولات و مسلمات آن سلسله پنج هزار تومان مي شد - و چون مزاج میر خالي از واقعه طلبي و شورش اندازي نبود در سال سیوم جلوس شاه عباس ماضي سنه (۹۹۸) نهصد

و نود و هشت یکتاش خان افشار پسر ولي خان قورچي باشي حاکم کرمان و یزد را (که مرد محیل صاحب داعیهٔ بلند پرواز بود - و دامادش مي شد) بران داشت که در تمام ولایت فارس لوای اقتدار بر افراخته فرمانروا شد - و انجام کار با یعقوب خان امیر الامرای آن دیار در حوالي یزد زد و خورد نموده بشهر در آمد - یعقوب خان بمیر میران گفته فرستاد که او دشمن دولت شاهست - بشما سپردیم - میر برای رفع مظنهٔ اتفاق (۲) و عدم مواخذهٔ خود او را بلطائف الحیل نگاه داشت (۳) - تا آن که او خود بخود کشته شد - معهٰذا یعقوب خان بحال میر و سایر اولادش غیر از استخفاف روا نداشته مبلغها برسم پیشکش و ترجمان باز یافت نمود - اما بر اعزاز و احترام میر خلیل الله (که همیشه با پدر و یکتاش خان مخالف بود) افزود - و زوجهٔ یکتاش خان را (که دختر میر میران بود) بعد انقضای عدت بنکاح خود آورد - پس ازان (که بنفشهٔ پر زور کامروائي از جا رفته سر خود سري بر افراخت) شاه در سال چهارم متوجه فارس شد - میر میران در ادراک ملازمت بود - در خلال این حال شهر بانو بیگم زوجهٔ میر نعمت الله پسرش (که شوهر دختر شاه طهماسپ بود) در اصفهان باجل طبیعي در گذشت -

---

(۲) نسخهٔ [ا] دفع - (۳) نسخهٔ [ج] نگاه میداشت •

شاه خود رفته تعزیة و تسلیة فرمود - اما زیاده احترامی نیافته منظور نظر عاطفت گشت - و چون شاه به یزد تشریف آورد در باغ گلشن (که مقام و مسکن میر خلیل الله است) نزول فرمود - حرم محترمش (که دختر اسمعیل میرزا پسر شاه طهماسپ بود) باوازم مهمانداري پرداخت - شاه میر خلیل را بشفقتهای گوناگون بر نواخته مهمات یزد باو ارزاني داشت - و پستر میر خلیل الله نیز بنابر جهتی مورد عتاب شاهي گشته از بیم جان با دو پسر خود میر میران و میر ظهیر الدین فرار اختیار نموده به تباه حالي و بے سرانجامي رخت غربت بدار الامن هندوستان کشید - و در سال دوم جهانگیري (۱۰۱۶) هزار و شانزدهم هجري به دار السلطنة لاهور بآستانبوس جنت مکاني شرف اندوز گشت - و منصب هزاري دو صد سوار و تنخواه تیول جید و عطای دوازده هزار روپیه برسم مدد خرچ چهرهٔ کامیابي برافروخت - و هنوز سال تمام نگذشته بود که بمرض اسهال ودیعت حیات سپرد - پسر کلانش میر میران مشمول عنایت پادشاهانه گشته به صالح بانو بیگم صبیهٔ آصف خان یمین الدوله منسوب گردید - و دو پسرش میر عبد الهادي و میر خلیل الله (که بنابر صغر سن در ولایت مانده بودند) جنت مکاني از فرط تفضل و مهرباني بشاه عباس نوشته بهند طلبید - چنانچه در

احول آنها (که هر یکے رکن رکین سلطنت هندوستان شده اند)
بزبان خامه گزارش یافته - میر ظهیرالدین از ملازم پیشگی
استعفا جسته برسم گوشه نشینی می گذرانید - و اعلی حضرت
از قدر شناسی ہژده هزار روپیه سالیانه موظف فرمود - و در
جشن عید و نوروز بانعام خاص مخصوص می گردانید - پسرش
میر نعمت الله بمنصب هزاري سرافرازي یافت - در سال بیست
و پنجم بنسبت دامادی میرزا مراد کام صفوي نبیرهٔ میرزا
رستم قندهاري (که بفوجداري جونپور سرافرازي یافت) بنیابت
مشار الیه مرخص گردید - و در مبادي سلطنت عالمگیري بخطاب
خاني و افزوني منصب چهرهٔ طالع افروخته با خسرو مي بود *

* محمد قلي ترکمان *

از امرای عهد عرش آشیاني ست - ابتدا بتعیناتي صوبهٔ
بنگاله شرف اندوخت - چون مقدمهٔ مظفر خان در فساد
باغیان بنگاله از انتظام بر افتاد او چندے با اهل بغي
هم پائي کرد - پس ازان بصفح جرائم معزز شده سال سي ام
همراه کنور مانسنگهه بصوبهٔ کابل رخصت پذیرفت - و در
مهم افاغنه مصدر ترددات نمایان گردید - سال سي و نهم
(که پاسباني کابل به قلیج خان باز گردید) کشمیر از تغیر
میرزا یوسف خان در اقطاع او و حمزه بیگ ترکمان برادرش
و چند کس دیگر قرار یافت - سال چهل و پنجم (که

پادشاه بجذوبي ديار نهضت فرمود) بعضے از مردم کشمير
(۲)
ابياچک پور حسين را بسرداري برداشته غبار فتنه برانگيختند -
علي قلي پسر نامبرده با جمعے آويزش نموده چهرهٔ فيروزي
برافروخت - سال چهل و هفتم بمنصب هزار و پانصدي ذات
و ششصد سوار و عنايت فيل و حمزه بيگ به هفت صدي
ذات و سيصد و پنجاه سوار سرفراز گرديدند - و سال
چهل و هشتم (چون علي راى زميندار تبت خرد پا از
حد ادب بيرون نهاده بحوالئ کشمير آمد) مشار اليه با
جمعيت خود بمقابله شتافت - زميندار مذکور از غايت رعب
بے جنگ عرصهٔ فرار پيمود - مقارن آن سيف الله پسر قليج
خان از لاهور برطبق حکم محکم بکومک رسيد - تا جائے
(که گذر سوار ميسر بود) تعاقب بعمل آمد - و سال
چهل و نهم اکبري در مالش ايدر زميندار مرو و تنبيه
ابيا چک پاي همت افشرده با آن (که مخالفان به پناه
گريوها سر راه گرفته بسنگ و تير کارزار مي‌کردند) بر
کوه بر آمد - و هنگامهٔ مخالفان را پراگنده ساخت - سال
دوم جهانگيري از حکومت کشمير معزول شد - پايان
احوالش معلوم نيست - حمزه بيگ سال چهل و نهم اکبري
بمنصب هزاري رسيده *

(۲) در [بعضے نسخه] انباچک پور حسين چک *

* مهتر خان *

انيس نام غلام جنت آشياني ست از كره مانكپور باسيري آمده بخدمت درباني خادمان محل بسر مي برد - در اوان عزيمت عراق بهمراهي ركاب و خدمت خزينه داري شرف امتياز داشت - و چون سال چهاردهم جلوس عرش آشياني قلعهٔ رنتنبهور مسخر اولياي دولت گرديد سپرد او شد - و سال بيست و يكم (كه كنور مانسنگه جهت تنبيه رانا پرتاب زميندار ميوار تعين گرديد) نام مهتر خان نيز داخل همراهيان او گشت - و روز جنگ رانا موئي اليه چنداول فوج ظفرموج بود - پستر بكومك امراي ديار شرقي مامور بوده مصدر نيكوخدمتي گشت - و پس از چندے او را در دار الخلافهٔ آگره گذاشتند - بمنصب سه هزاري ذات و سوار مرتقي شده سال سيوم جهانگيري مطابق سنه (۱۰۱۷) هزار و هفده هجري از دار فنا بسر منزل بقا پيوست - هشتاد و چهار سال عمر يافته بود - سادهٔ لوحيِ او بسيار زبان زد است - گويند در حكومت اكبر آباد قافلهٔ سوداگران بيرون شهر فرود آمده بود - شتران آنها دزدان بردند - چون اين معني بسمع خان مشار اليه رسيد دران سر زمين آمده چپ و راست نگاه كرد - و گفت من يافتم - بفاصلهٔ روزے چند كسے پرسيد كه چه يافتند -

گفت این کار دزدان است - پس مردم همسایه را جمع کرده بعد سرزنش گفت که امشب شما را مهلت دادم - درین کنج خانه خاک اندازي نمائید - فردا اگر شترها ظاهر نشد مورد عتاب خواهید شد - با سادگي نیک ذاتي فراهم داشت - علوفهٔ سپاه را ماه بماه میداد - و از جرأت و مردانگي خالي نبود - چون اصلش از قوم کاینهه بود رعایت این قوم بسیار مي کرد - پسرش مونس خان در عهد جهانگیري منصب پانصدي ذات و یکصد و سي سوار داشت - ابو طالب نبیرهٔ مهتر خان دران عهد خزانچيء صوبهٔ بنگاله بود - گویند نزد قاسم خان صوبه‌دار آنجا روزے سر دربار ابوطالب آمده بتقریبے گفت که بر نواب احوال تعلقهٔ من معلوم است - چون ابتدا قاسم خان خزانچيء آن صوبه بود ازین حرف سرگران شده از دربار برخاست - مردم به ابو طالب گفتند که این حرف چرا گفتي - نمیداني که سابق نواب هم این تعلقه داشت - روز دوم آمده سر دربار بعرض رسانید که به بنده اصلا اطلاع نبود که سابق نواب باین تعلقه سرفراز بودند - قاسم خان زهرخندے کرده گفت که این همه از آثار جد شما مهتر خان است *

● میرزا غازي بیگ ●

پسر میرزا جاني بیگ ترخان است حاکم تهته - چون

میرزا در رکاب پادشاهي در برهانپور زندگي سپرد و عرش آشیاني غائبانه میرزا غازي را مشمول عواطف داشته آن ولایت را بدو بازگذاشتند میرزا بر مسند آبايي گرامي (۲) برآمده جمعیت بسیار فراهم آورد - خسرو خان چرکس (که وکیل صد سالهٔ آن سلسله و مدبر صاحب نقش بود) بفکر دیگر افتاد - عرش آشیاني سعید خان را با پسرش سعد الله خان بانتزاع آن مملکت مامور فرمود - میرزا برهنموني سعادت در بهکر آمده سعید خان را دید - و برفاقت او در سن هفده سالگي شرف اندوز ملازمت گردید - تهته بحال ماند - چون نوبت سریر آرائی هندوستان بجنت مکاني رسید نقش طالع او خوب نشست - صوبهٔ ملتان هم ضمیمه گشته بخطاب فرزندي و منصب هفت هزاري بلند رتبه گردید - و چون حسین خان شاملو حاکم هرات قلعهٔ قندهار را محاصره نمود میرزا با فوجے شایسته تعین شد - پس ازان حکومت قندهار بمیرزا تفویض یافت - درانجا بهمت و حسن سلوک با متردین عراق نامے برآورد - و با شاه عباس طریقهٔ مراسلات مسلوک نمود - گویند شاه مکرر خلعت فرستاد - و در (۳) سنه (۱۰۱۸) یکهزار و هژده میرزا سه چهار روز بیماري

---

(۲) نسخهٔ [ج] بمسندآرائي بر آمد - (۳) نسخهٔ [ج] هزار و هیجده •

(۲)
کشیده در بیست و پنج سالگی فوت کرد - غازی تاریخ است - مردم تهمت آن را بر لطف الله بهائی خان (که مصاحب و وکیل میرزا بود و بنابر آنکه با پدرش خسرو خان چرکس میرزا بے عنایتی داشت) بستند - میرزا غازی بیگ بسیار مستعد و بصحبت اهل سخن مشغوف بود - خود هم شعر می‌گفت - وقاری تخلص می نمود - گویند در قندهار شاعرے بود باین تخلص - میرزا بیگ هزار روپیه و خلعت و اسپ ازو این تخلص خرید کرد به مناسبت تخلص پدر (که حلیمی بود) - میرزا در نغمه پردازی و طنبور نوازی بے نظیر بود - همه ساز را خوب می نواخت - ملا مرشد گفته ■ قطعه ■

■ گر نغمهٔ سازت بسکون می‌آید *
* رمزے ست بگویمت که چون می‌آید *
* از بسکه بگرد زخمه‌ات می گردد ■
* پیچیده ز طنبور برون می‌آید *

گویند در قندهار مجلس میرزا مجمع صاحب کمالان بود - مثل ملا مرشد یزدجردی و طالب آملی و میر نعمت الله واصلی و ملا اسد قصه خوان - گویند چون فغفوری گیلانی از ایران عازم هند گشت و به قندهار رسید میرزا بالتفا

---

(۲) یعنی سنه هزار و هیژده هجری ■

تمام نگاه داشت - اعزهٔ دیگر خصوص ملا مرشد و اسدي دخلها در شعرش مي کردند - رنجیده بے رخصت روانهٔ لاهور شد - میرزا متاسف گشته رقعهٔ نوشت - و از ملا مرشد و اسدي نیز معذرتے نویسانید - شاید (۲) که معاودت نماید - فغفور در جواب اعزه نوشت * قطعه *

* آن جیفه که در جنگ دو کرگس باشد *
* حیف است که لوث دامن کس باشد *
* خر را طلب شـاخ زیادت طلبي ست *
* با یک سر خر دو گوش خر بس باشد *

میرزا بدستور پدر شیفتگی تمام بشراب داشت - روز و شب درین کار مي گذرانید - و اعتیاد بازالهٔ بکارت کرده بود که هر شبے یکے را از هرجا بهم رسانیده مي‌آوردند - باز روی او نمي دید - ازین بود که مدتها در شهر تهته هر زنے بدکار خود را بمیرزا منسوب مي نمود *

* میران صدر جهان پهاني *

پهاني دیہے ست از توابع لکهنؤ - میران مرد فاضل خوش طبع بود - در عهد عرش آشیاني بوساطت شیخ عبد النبي صدر افتای ممالک محروسه بدو قرار گرفت - و چون عبدالله خان اوزبک والیٔ توران به بادشاه بر نوشت که

(۲) نسخهٔ [ج] که شاید *

که اجلّ سوانح در ارسال رسل بعضے انحرافات دینی بود که بر السنه شائع گردیده - عرش آشیانی در سال سي و یکم میران را باتفاق حکیم همام به یلچیگري روانهٔ توران دیار فرمود - و در نامهٔ (که باو رقم پذیر گشت) درین مقدمه باین دو بیت اکتفا رفت * شعر *

* قِيلَ اِنَّ الاِلٰهَ ذُو وَلَدٍ *
* قِيلَ اِنَّ الرَّسُولَ قَدْ كَهَنَا *
* مَا نَجَا اللّٰهُ وَ الرَّسُولُ مَعًا *
* مِنْ لِسَانِ الْوَرىٰ فَكَيْفَ اَنَا *

میران در سال سي و چهارم از توران معاودت نموده در خطهٔ کابل بملازمت استسعاد یافت - و در سال سي و پنجم در جشن آبان ماه به پیشگاه خلافت مجلس باده پیمائي بود - میر صدر جهان مفتي و میر عبدالحي میر عدل هردو نیز ساغرے درکشیدند - پادشاه این بیت بر خواند * بیت *

* در دور پادشـاه خطابخش جرم پوش *
* حافظ قرابه کش شد و مفتي پیاله نوش *

تا سال چهلم بمنصب هفصدي رسیده بخدمت صدارت کل اختصاص گرفت - پس ازان گویند ترقي کرده بپایهٔ امارت و منصب دو هزاري متصاعد گشت - هنگامے (که جنت مکاني در ایام شاهزادگي نزد شیخ عبد النبي صدر چهل حدیث

مي خواند سيد بطور خليفه مي بود - شاهزاده بسيار دوست
ميداشت - روزے بسيد وعده فرمود كه اگر نوبت سلطنت بما
ميرسد قرض ذمهٔ شما ادا ميكنم - يا هر منصبے كه ميخواهيد
مي دهم - پس از جلوس ميران را مختار كردند - او
اداى قرض بر خود گرفته منصب چهار هزاري درخواست -
جنت مكاني بمنصب مذكور بر نواخته با بحالى مدارت بر
قرب و اعتبارش افزود - و قنوج بجاگيرش تنخواه گرديد -
سيدى محسن نافع الخلق بود - در صدارت زمان جنت مكاني
چندان مدد معاش بمردم داد كه آصف خان جعفر بپادشاه
عرض نمود كه آنچه عرش آشياني در مدت پنجاه سال
بخشيده اند ميران در پنج سال داده - صد و بيست سال عمر
داشت - اصلا در عقل و حواس فتورے راه نيافت - گويند
مشت استخوانے مانده بود در خانه پيوسته بر بستر ضعف
افتاده - همين كه بحضور پادشاه مي آمد بغيرى حب جاه
ديرتر مي استاد - و بے استعانت غير براه زينه آمد و رفت
مي كرد *

* فرد *

* نيست تا گاه نماز از ضعف قدرت بر قيام *
* ليک پيش پادشاه استاده تا شب بے عصا *

در سنه (١٠٢٠) هزار و بيست وديعت حيات سپرد -
گويند سيد طبع موزون هم داشت - در مبادي حال لب باشعار

مي گشود - پس ازان (که قامت قابلیت او بخلعت افتا متخلع گردید) بپاس شریعت غرا خود را ازان باز داشت - پسر کلانش میر بدر عالم منزوي بود - و پسر دوم سید نظام مرتضی خان (که بمصاعد امارت ارتقا نموده) ذکرش علحده (۲) سمت ترقیم یافته (۳) ٭

٭ میرزا چین قلیچ ٭

خلف ارشد میرزا قلیچ محمد خان اکبري ست - از ارباب فضل و کمال بود - نزد ملا مصطفی جونپوري تلمذ نموده (۴) کتب درسیه را گذرانید - و باکثر صفات حمیده متحلي گردید - و در جود و سخا دستی بلند داشت - و خالي از شجاعت و پردلي نبود - و بتدابیر ملکي بسیار میرسید و مدتهای مدید در فوجداری جونپور و بنارس گذرانید - و گویند در مجلس آرائي سلیقه داشت - محفلش قسمے باسباب عیش و طرب آراسته و پیراسته مي گردید که مشاهدهٔ آن زاهد صد ساله را بحسرت مي انداخت - چون پدرش در عهد جهانگیري ودیعت حیات سپرد برادر خرد او میرزا لاهوري (که نزد پدر محبوب ترین اولاد و با هزاران ناز و نعمت پرورش یافتهٔ کنار پدر بوده - اما

---

(۲) نسخهٔ [ب] امارت و فضل و کمال - (۳) نسخهٔ [ج] تحریر -
(۴) نسخهٔ [ج] نزد ملا مصطفی تلمذ نمود ٭

طينتش خمير مايهٔ يک جهان فتنت و آشوب و نافش بمفسده و شيطنت بريده بودند) بميرزاى مذکور پيوست - چندے نگذشته بود از خلل دماغی (که داشت) دست تصرف بملک پادشاهي دراز ساخت - و در حواليِ جونپور سر خود سري افراخته خود را مطعون و زبان زد به بغي و طغيان کرد - تا آنکه بشومیِ او ميرزا چين (۲) قليچ دران هنگامه کشته شد - و اموالش بضبط سرکار پادشاهي در آمد - گويند يک سال سالم نويسندها عرض اجناس را مي نوشتند *

در سنه (۱۰۲۲) هزار و بيست و دوم هجري هنگامے (که در دار الخير اجمير رايات جهانگيري نزول داشت) ملا مصطفى را (که از مشاهير علماى جونپور بود) بسبب استادیِ ميرزا طلب حضور کرده مي خواستند آن بيچاره را بعتاب و خطاب در آرند - ملا محمد تهته (که بسمت آخوندی آصف جاه (۳) شهرت داشت - و با تبحر علوم و از مقربان آن خان ذي شان بود) با ملا بمباحثهٔ علمي در آمد - و تا يک هفته لاينقطع صحبت مناظره منعقد بود - چون بمبلغ علمش وا رسيد خود شفيع گشته ازان بليه نجات بخشيد - ملا عازم مکهٔ معظمه گرديد - و بوطن اصلي معاودت نموده بجوار رحمت پيوست - ميرزا لاهوري آيتے بود از

(۲) نسخهٔ [ج] بشوخي - (۳) در [بعضی نسخه] آصف خان *

جلال بل آفتي بود مالامال از وبال و نكال - هيچ حيثيتي نداشت - پارچهٔ گوشتي كريه منظر بد خصال - و عيش و نشاط او منحصر بآواز تازيانه بود - تمام روز پايستي صداى تازيانه بگوش او برسد - يک لحظه از سياست خلق خدا نمي آسود - خدمتگاران را زنده در زمين دفن ميكرد كه خبر منكر و نكير بيارند - و بعد ازان (٢) (كه قبر را وا مي كرد) آن مظلوم را مرده مي يافت - در كوچه و بازار بر دوش نفران سواره ميرفت - و فريادش بسبب عمدگي پدر هيچ جا نمي رسيد - دران وقتي (كه پدرش صوبه دار لاهور بود) گاهيكه مي شنيد بخانهٔ هندوئي عروسي ست خود آنجا رفته عروس را جبراً بر داشته مي آورد - هرگاه ورثهٔ او پيش پدرش فرياد ميرفتند با آن همه علم و تقوى (كه خود را مجتهد وقت مي دانست) آنقدر مغلوب محبت پسر بود كه جواب ميداد كه گويا شما با ما نسبت قرابت درست مي كرده باشيد - و چون ميرزا چين قليچ بشامت آن تبه كار گرفتار گشت ميرزا لاهوري را گرفته بحضور آوردند - مدتي محبوس بود - آخر رهائي يافته يوميه مقرر شد - به پاى درسن اكبرآباد بكنار جون خانهٔ ساخته كبوتر بسيار بهم رسانيد - وجه معيشتش بسوال بود - بتلخي زندگاني مي نمود - و مكافات اعمال زشت

---

(٢) نسخهٔ [١] قبر وا ميكرد ■

خود مي كشيد - تا در گذشت - از پسر و قرابتيان قليج (۲)
محمد خان مثل ميرزا چين قليج و قليج الله و بالجو قليج
و بيرم قليج و جان قليج - بيشترے در خور حال مناصب
داشتند - در گذشتند ■

■ ميرزا فريدون خان برلاس *

پسر ميرزا محمد قلي خان برلاس است - بعد فوت پدر
مشمول عواطف عرش آشياني گرديده بمنصب مناسب سرفرازي
يافت - سال سي و پنجم جلوس همراه خانخانان عبدالرحيم
بمهم تهته دستوري پذيرفته مصدر ترددات شايان گشته - چون
ملک تهته گشايش يافت سال سي و هشتم بايماى سرگروه
همراه جاني بيگ روانهٔ بارگاه سلطنت شده شرف ملازمت
اندوخت - تا سال چهلم بمنصب پانصدي رسيده - پس
(ازان كه تخت سلطنت بجلوس جهانگيري زيب و زينت
پذيرفت) سال دوم نامبرده در صوبهٔ الهآباد جاگير يافته
بمنصب هزاري ذات و هزار مفتخر گرديد - سال سيوم از
اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي و يكهزار و هيصد
سوار و بهتر بمنصب دو هزار سوار تصاعد نمود - سال هشتم
بتعيناتي سلطان خرم بمهم رانا امرسنگهه شتافته - و پستر (۲)
برحمت حق واصل گشت - پادشاه حق شناس مهر علي

(۲) نسخهٔ [ج] بالوقليج - (۳) در [بعضي نسخه] مهر علي برلاس *

پسر او را به منصب هزاري ذات و سوار کامیاب گردانید ▪

* محتشم خان شیخ قاسم فتحپوری ▪

برادر اسلام خان شیخ علاء الدین - سال سیوم جلوس جنت مکاني بمنصب هزاری پانصد سوار فائز شده - سال پنجم باضافهٔ دویست و پنجاه سوار اختصاص گرفت - بعد فوت اسلام خان در منصبش افزوده - سال هشتم بنظم صوبهٔ بنگاله مامور گردید - سال نهم از اصل و اضافه بمنصب چار هزاری چهار هزار سوار سر افتخار بر افراخت - چون از لوازم سرداري بل از مراسم سازداري بهرهٔ نداشت مردم آنجا ازو رنجیده خاطر بودند - فوجی با کمال بے تدبیري بتسخیر ملک آشام تعین نمود - همین که سه چهار منزل ازان ملک طی گردید آشامیان شبخون زدند - و چشم زخمے عظیم بفوج مذکور رسید - چون این معني بعرض پادشاه در آمد او را از تعلقهٔ مذکور تغیر کرده از نظر افگندند - او در همان ایام سفر ملک بقا گزید ▪

* میرزا علی بیگ اکبر شاهي ▪

مولد و منشای او بدخشان است - بمکارم خصال و محاسن صفات آراستگي داشت - چون وارد هند گشت نقد اخلاصش در ضمیر عرش آشیاني تمام عیار نمود - بخطاب اکبر شاهي سرافراز فرمود - در معارک و مغازي بردلي و مردانگي با

سری و سرداری بکار می برد - در یساق دکن کمکی شاهزاده
سلطان مراد گردید - چون شاهزاده از احمدنگر بمصالح و آشتی
بر گشت صادق خان باقتضای مصلحت سال چهل و یکم
در مهکر بنگاه ساخت - آزدر خان و عین خان با دیگر
دکنیان بشورش آرائی بر خاستند - صادق خان گزین فوجے
بسرکردگی میرزا تعین نمود - او ناگهانی بر اُردوی آنها
ریخته برشکست - و فراوان غنیمت و فیلان و زنان اکهاڑه
بدست آورد - ازین چیره دستی خداوند خان و غیره امرای
نظام شاهیه با ده هزار سوار بسیچ پیکار در سرگرفتند - صادق
محمد خان بهمراهی میرزا علی بیگ هشت کروهی پتهری (۲)
بر ساحل گنگ در آویخت - میرزا آن روز کارنامهٔ مردانگی
بجا آورده خداوند خان را (که با پنج هزار سوار بدو
آویخته بود) درهم شکست - و در سال چهل و سیوم قلعهٔ
راهوتره از مضافات دولت آباد را بمحاصرهٔ یک ماهه برگرفت. (۳)
و در همین سال بکوشش او قصبهٔ پتن (که باستان شهرے
است بر ساحل گوداوری) گشوده گشت - و در آخر این سال
قلعهٔ لوهگده دولت آباد نیز بسعی میرزا مفتوح گردید - و
این هردو قلعه از کم آبی مسمار شده تا امروز بر همان
نهج است - میرزا در هنگام سپه سالاری شیخ ابو الفضل هم

---

(۲) در [بعضی نسخه] پاتهری - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [را] نیست •

آويزهای نمایان نموده کارهای شایسته سرکرد - و در گشایش قلعهٔ احمدنگر گزین یاور ملازمان شاهزاده دانیال بود - در سال چهل و ششم عرش آشیانی (۲) در جلدوی حسن خدمات میرزا را بمرحمت علم و نقاره بلند آوازه ساخت - پس ازان مدتے کومکی خانخانان بوده در دکن بسر برد - در عهد جنت مکانی بمنصب چهار هزاری سرافرازی یافته بحکومت کشمیر مامور شد - و بعد ازان بتیولداری صوبهٔ اوده شتافت. و هنگامے (که دار الخیر اجمیر مهبط الویهٔ جهانگیری گردید) بحضور رسیده روزے بزیارت روضهٔ معینیه رفته بود - قبر شهباز خان کنبو را (که درون محوطه است) دیده در بغل گرفت و گفت دوست قدیمی ما بود - و جان داد - همانجا مدفون گشت - و این واقعه سال یازدهم جلوس بیست و دوم ربیع الاول سنه (۱۰۲۵) هزار و بیست و پنج هجری بمنصهٔ ظهور رسید - اگرچه نوکر کم نگاه می داشت اما همه عمده و بیش علوفه بودند - و بسیارے فضلا و ملحا دوست (۳) بود - چون اعتیاد بکوکنار داشت کارخانهٔ شیرینی در سرکار او بسیار بتزک بود - و اقسام مربای و اشربه و انواع شیرینی در مجلس او می آوردند - طبع موزون داشت . شعر میگفت *

---

(۲) نسخهٔ [ج] چهل و سیوم - (۳) نسخهٔ [ج] بسیار *

میر جمال الدین انجو *

انجویه از اعیان سادات شیراز اند - نسب ایشان بقاسم الراسي بن حسن بن ابراهیم طباطبای حسیني (۲) میرسد - میر شاه محمود و میر شاه ابوتراب از اکابر متاخرین این طبقه بوساطت میر شمس الدین اسد الله شوستري صدر ایران در زمان شاه طهماسپ صفوي اولین به شیخ الاسلامی فارس و دومین به اقضی القضاتی آنجا اختصاص یافتند - میر جمال الدین از بني اعمام ایشان است - بولایت دکن وارد شد - حکام آنجا مراسم احترام و بزرگداشت بجا آورده نسبتی هم درمیان آوردند - و پس ازان بملازمت عرش آشیاني رسیده سال سي ام بمنصب ششصدي امتیاز یافت - و تا سال چهلم بپایهٔ هزاري برآمد - گویند تا آخر زمان اکبري بسه هزاري منصب رسیده بود - چون در آخر سال پنجم قلعهٔ آسیر مفتوح گردید عادل شاه بیجاپوري خواهش نمود که دختر خود را بعقد شاهزاده دانیال در آرد - عرش آشیاني میرزا را با ساز خواستگاري روانهٔ آن دیار ساخت - میر در سنه (۱۰۱۳) یکهزار و سیزده بر کنار گنگ نزدیک پتن جشن طوي آراسته عروس را بشاهزاده سپرد - و خود بآگره رسید - پیشکشے (۳) (که تا این زمان بدین خوبي از دکن

(۲) نسخهٔ [ا - ج] الرشي - (۳) نسخهٔ [ج] رسیده *

نیامده بود) از نظر پادشاهي گذرانید - چون با شاهزاده سلطان سلیم خصوصیت تام داشت پس از جلوس بمنصب چهار هزاري و مرحمت نقاره و علم پایه برتر افراخت - هنگامی (که سلطان خسرو از اکهاره بغي ورزید) میر بالاح دستوري یافت که آنچه از ملک بمیرزا محمد حکیم متعلق بود سلطان متصرف شود - او از کم خردي و تیره بختي راضي نشد - چون دستگیر گشته با رفقا بحضور رسید حسن بیگ بدخشي (که مدار علیه مهمات او شده بود) بحضور جنت مکاني زبان دراز ساخته گفت که نه من تنها رفیق بودم همه امرا که ایستاده اند درین کار شریک اند - دیروز میر جمال الدین انجو (که بمصالحت (۲) آمده) قول منصب پنج هزاري از ما گرفته - میر رنگ رو باخته دست پاچه گشت - خان اعظم بیباکانه عرض کرد که عجب حضرت (که گوش بر سخن این فضول دارند) او میداند که مرا مي کشند - جمعی دیگر را هم بجانب خود مي کشد - شریک غایت درین امر منم - بهر عقوبتی (که سزاوار باشم) باید رسانید - پادشاه ازین حرفها اعراض کرده بمیر دلاسا فرمود - پس ازان بحکومت صوبهٔ بهار نامزد گردید - و در سال یازدهم بخطاب عضد الدوله بلند نامي یافت - میر خنجر مرصعی (که خود در بیجاپور

---

(۲) نسخهٔ [ج] آمده بود -

سرکاري نموده بالای دسته یاقوت زرد در کمال صفا با اندام نصف بیضهٔ مرغ نشاند - و بیاقوتهای (۲) فرنگ پسند و زمردهای کهنهٔ خوش آب و رنگ بطرح نظرفریب زینت افزوده بود) از نظر گذرانید - پنجاه هزار روپیه قیمت آن مشخص شد - مدتے در پرگنهٔ بهرایچ محال تیول خود گذرانید - ازانجا بحضور آمده باجل طبیعي درگذشت - میر بکمالات ظاهري آراستگي داشت - نسخهٔ فرهنگ جهانگیري (که درین فن بسیار معتبر و نزد همه سند است) ازوست - الحق در تحقیق الفاظ و تعین اعراب مساعیِ شگرف بکار برده - پسر کلانش میر امین الدین با پدر تعین دکن بود - بصبیهٔ خانخانان عبد الرحیم منسوب گشته - لختے ترقي کرد - و در عین جواني در گذشت - و میر حسام الدین مرتضی خان پسر دومش جداگانه درین اوراق مذکور شده *

■ میرزا راجه بهادر سنگهه ■

پسر راجه مانسنگهه است - در عهد اکبري بمنصب هزاري رسیده سال اول جلوس جهانگیري هزار و پانصدي گردید - سال سیوم بمنصب دو هزاري دو هزار سوار لوای ترقي بر افراخت - چون خبر فوت راجه مانسنگهه بعرض رسید اگرچه جانشینی او موافق ضابطهٔ راجپوتیه به مها سنگهه ولد

(۲) نسخهٔ [ج] نشانده ■

جگت سنگهه (که پسر کلان راجهٔ مزبور بود) میرسید - اما پادشاه بنابر توجه (که بحال بهادر سنگهه داشت) او را بحضور طلبیده بخطاب میرزا راجه و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري و سه هزار سوار بر نواخته کلان آری آن قوم باو تعلق گرفت - سال دهم باز بوطن مرخص گردید - سال یازدهم بعنایت طره کله گوشهٔ دستار کج نهاد - و سال دوازدهم باضافهٔ هزاري ذات سرافراز شده تعینات مهم دکن گردیده - سال شازدهم جهانگیري مطابق سنه (۱۰۳۰) هزار و سي هجري گرفتار چنگ اجل گردید - با آنکه جگت سنگهه برادر کلان و مها سنگهه برادر زاده هردو در افراط شراب نقد حیات در باخته بودند عبرت از احوال آنها نگرفته جان شیرین را بآب تلخ فروخت - جوان وجیه و سنجیده و نیک ذات بود *

* میر فضل الله بخاري *

از سادات بخاراست - پس از ورود هندوستان باسعاد بخت بمنصب مناسب امتیاز یافته بشمول عاطفت جنت مکاني مرتقي بلند پایهٔ امارت گردید - و در نوئینان جهانگیري صاحب ثروت و جمعیت گشته بقرب و اعتبار پادشاهي اختصاص گرفت - و شوقی بعلم صناعت بهم رسانید - و هواي کیمیاگري در سرش افتاد - در هندوستان هر جا

مهوسے شنید و جویای این امر شگرف دید گرد او گردیده زرهای بسیار صرف کرد - گویند عمل قمري بدستش افتاده بود - بقدر حاجت نقره مي ساخت - و در خانهٔ خود سکه مي زد - و بطلب سپاه و خرج بیوتات صرف میکرد - از کد و جدے که داشت درین کار نزدیک بود که عمل شمسي هم نصیب او شود اما اجل نگذاشت - رخت هستي بر بست - معهذا در ضمن این دست کارها بعضے اعمال غریبه بدست او افتاد - چنانچه سیماب را نوعے راست مي نمود که یکدانهٔ برنجي ازان ده حصه اشتها و باه مي افزود - پسرش میر اسد الله عرف میر میران داماد تربیت خان بخشي ست - دران هنگام که شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر مرتبهٔ اول بنظم صوبجات دکن مامور شد مشار الیه حسب الحکم اعلی حضرت به بخشیگری سرکار شاهزاده مي پرداخت - و دران ایام که پادشاهزاده بمهم بلخ رخصت یافت موی الیه بنابر وجهے از ملازمت شاهي باز ماند - پستر بفوجداري و تیولداری هرنگانون و چوپره مضاف صوبهٔ خاندیس تعین گشته مدتها گذرانید - ششصدی ششصد سوار منصب داشت *

چون شاهزادهٔ مسطور در صوبه داري بار دوم سال سي ام بر سر عبد الله قطب شاه والئ حیدرآباد فوج گران

کشیده قلعهٔ گلکنده را (که پای تخت سلاطین تلنگ است)
محاصره نمود میر مذکور نیز در ملچار جنوبی متعین بود -
پس ازان (که مصالحه بتقبل پیشکش یک کرور روپیه و
ازدواج صبیهٔ والئ مزبور به سلطان محمد نخستین خلف
شاهزاده درمیان آمد) اهل ملچار از پیش بردن نقب و
ستیز و آویز ممنوع گشتند - میر اسد الله از ملچار خود
بخاطر جمع بر آمده می گشت ناگاه از قلعه زنبورکی بدو
رسید - کارش بانصرام انجامید - چون از قدیم مورد عنایت
شاهي بود دریغولا بمیر اسد الله شهید ملقب فرمود - و بعد
از سریر آرائي اولادش از صغیر و کبیر همه در خور حال
مشمول عنایت پادشاهي گشتند - از اخلافش جلال الدین خان
به بخشیگرئ فوج شاهزاده محمد اعظم شاه و قلعه داری بیدر
در پیشگاه خلافت اعتبارے بهم رسانیده در عرصهٔ پیش آمد
خرامیده بود - اجل مهلت نداد - رخت زندگي ته کرد -
دیگرے میر یحیی ست که با دختر سر بلند خان میر
بخشي منسوب گشته - پسر میر یحیی میر عیسی خان است که
مدتے بقلعه دارئ چاندرر (۲) و سنگمنیر (۳) گذرانید - پس از فوتش
نواسهٔ او قلعه دار آنجا ست - و دیگر از پسران میر اسد الله
(که از بطن صبیهٔ تربیت خان بودند) میر نور الله سید

---

(۲) نسخهٔ [ب] چاندور - (۳) نسخهٔ [ج] سنگمیز *

نور خان مشهور به باگهه مار است که همیشه بفوجداری تهالنیر و دیگر پرگنات خاندیس و قلعه داریها می پرداخت - و با منصب قایل صاحب اسباب و اقبال (۲) و جمعیت و حشم بود - لیکن از بے باکي و بے اعتدالي اکثر بکمی منصب معاتب مي شد - و با وصف این باعتبار خانه زادي آنچه از احوال ملکي مي نوشت منظور مي شد - چنانچه هنگامی (که شاهزاده محمد اکبر فرار اختیار نموده از نزدیکی ملک اواسط گذشته بخاندیس آمد) خان جهان بهادر (که بقصد دستگیر ساختن او ایلغار نموده بود) نزدیک رسیده فرو کش کرد - تا او خود را بکوهستان بکلانه کشید - هیچ کس را جرأت تحریر این مقدمه نشد - او بپادشاه نوشته خان جهان را در معرض خطاب و عتاب در آورد - و برادر حقیقی او میر رحمت الله بود که با دختر زادهٔ خان دوران لنگ منسوب گشته - و پسرش میر نعمت الله با صبیهٔ خان غفران پناه امانت خان میرک معین الدین خان کد خدا (۴) گردید - دیگر پسر و پسر زادها (۳) بسیار داشت - پرگنهٔ بیر سرکار کالنه گویا بطریق سیورغال بجاگیر اولادش از مدتهای ممتد مقرر بود - بود و باش همهٔ آنها درانجا بود - از

(۲) نسخهٔ [ج] اقبال - (۳) نسخه [ع] دیگر پسر زادها - (۴) نسخهٔ [۱ - ج] نیره

مبادی عمل نواب آصف جاه آن محال بسرکار ایشان ضبط شده آنها نیز ببلاد و قصبات دیگر نقل کردند - و اگر احیاناً کسے مانده بود بطور آحاد الناس بسر مي برد *

* معظم خان شیخ بایزید *

از نبائر شیخ سلیم فتحپوري ست - والده اش مرضعهٔ جنت مکاني بود - اواخر عهد عرش آشیاني بمنصب دو هزاری فائز شده - پس ازان (که مسند خلافت بجلوس جنت مکاني زیبایش گرفت) باضافهٔ هزاري و خطاب معظم خان سر بلند گردید - و سال سیوم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار رایت بلند پایگي بر افراشت - پستر بصوبه داری دهلي بر فراز امارت پای نهاد - مکرم خان پسر اوست و داماد اسلام خان شیخ علاء الدین که بعنایت منصب علیه و عطای علم کام دل بر گرفته - مدتها در صوبه داری خسو در بنگاله ماند - و در مهم کوچ هاجو قدم ثبات محکم ساخته تردد بلیغ نمود - و بریچهت زمیندار آنجا را بهوش ناظم آورد - و چون دران ایام خسر او پای در زاویهٔ عدم در کشید و کار آن صوبه به محتشم خان شیخ قاسم برادر اسلام خان مفوض شد تا یک سال بفوجداری کوچ هاجو مي پرداخت - آخر ببد مزاجی قاسم خان رنجیده خاطر شده روانهٔ حضور گشت - و سال بیست و یکم جهانگیري صوبه داری پتنه

و تغیر خانه زاد خان باو تفویض پذیرفت - و فرمانے بنام او صدور یافت - او کشتي سواره باستقبال بر آمد - درین اثنا بملاحان گفت که سفینه را زمانے در کنار باز دارند - تا نماز عصر گزارد - درین ضمن بادے بهم رسید - و کشتي از شورش تلاطم غرق شد - مکرم خان با همراهان غریق بحر فنا گردید *

* محمد تقی سیم ساز مخاطب بشاه قلی خان *

از عنفوان شباب در سلک ملازمان شاهزاده شاهجهان انسلاک یافت - و بمساعد دولت و اعتبار برآمد - و از یاوری بخت بخشی سرکار شاهي شده از عمدهای دولت آن عالي جاه گردید - چون مهم کانگره بعهدهٔ وکلای شاهزاده تفویض یافت او را باتفاق راجه سورجمل بتسخیر آن مامور ساختند - چون هر دو بمقصد پیوستند راجه (که از بد نهادي و شوره پشتي همواره ارادهٔ فاسد مرکوز خاطر داشت - و در دورت بودن محمد تقي چهرهٔ مطلوب در آئینهٔ خیالش صورت نمي بست) از گریزفکري با وی خصومت آغاز نموده بکرات شکایت او بشاهزاده نوشت - آخر پوست کنده و آشکار عرض داشت که صحبت من با شاه قلي خان کوک نیست - و هم این خدمت ازو متمشي نمیشود - بجای او سردارے دیگر تعین شود تا عهدهٔ این کار بآساني گشوده

آید - ناگزیر محمد تقي طلب حضور گشت - و پهتر بفوجداري مالوه و حراست حصار ماندو (که در تیول شاهزاده بود) سرافرازي یافت - و در هنگامی (که شاهزاده از راه تلنگ باوقیسه (۲) در آمد) احمد بیگ خان نائب صوبه داري (۳) آنجا در خور سر پنجگي ملازمان شاهي توانائي در خود ندیده پیش عم خود ابراهیم خان فتح جنگ باکبرنگر شتافت - شاهزاده حراست آن صوبه بشاه قلي خان مقرر فرموده او را همانجا گذاشت - و پس از وقوع حوادثي [که جناب شاهي را پیش آمد - و از بنگاله بدکن برگشته سواد دیویگانون (۴) (که بالای کتل روهن کهره است) معسکر گردید] بترغیب و تحریک ملک عنبر حبشي (که از جانب او یاقوت خان حبشي در حوالي برهانپور اقامت ورزیده بتاخت و تاراج اطراف مي پرداخت) شاهزاده نیز عبدالله خان را با شاه قلي خان روانه نمود که چون آن بلده از فوج عمدهٔ پادشاهي خالي ست یحتمل که بتنگ تنگ پا بدست افتد •

چون راو رتن هادا حارس آنجا باستحکام برج و بارهٔ شهر پرداخته در لوازم کارآگهي دقیقهٔ مهمل نمي گذاشت اینها التماس قدوم شاهزاده نمودند - پس ازان (که اهل

---

(۲) نسخهٔ [ب] تلنگانه - (۳) نسخهٔ [ج] نائب صوبه دار - (۴) نسخهٔ [ج] دیولگانون •

باغ برهانپور مخيم شاهي گشت هر دو سردار مامور شدند
که از دو جانب يورش نمايند - ازانجا که هجوم مخالف
جانب عبد الله خان بيشتر بود و يکه جوانان طرفين در
معرکه مشغول زد و خورد بودند شاه قلي خان فرصت ديده
ديوار حصار شکست - و گرم و گيرا بشهر در آمد - و بر
چبوترهٔ کوتوالي نشسته منادي گرداند که دور دور شاهجهان
غازي ست *

چون پسر راو رتن در مقابل او بجنگ پيوسته هزيمت
يافت راو رتن جمعی کثير را بمقابل عبد الله خان گذاشته
خود عطف عنان نموده در چوک گرم کارزار گرديد - شاه
قلي خان (که مردم او بنهب و غارت متفرق شده بودند)
با معدودے پای همت افشرده بمدافعه پرداخت - و چون
بيشتر همراهان او جان نثار گشتند (و اميد کمک منقطع
بود) ناگزير خود را بقلعهٔ ارک انداخته متحصن گرديد -
گويند عبد الله خان نفاق صريح مي ورزيد - و الّا اگر
کمک مي نمود کار پيش برده بود - و همين خود داری او
باعث کپيدگی خاطر شاهي شده سبب جدائی عبد الله
خان گشت - بالجمله کار بکرسي نشسته واژونه گرديد - معامله
فزوني شد - راو رتن از سر نو باستواری مورچال و
بند و بست اضلاع و اطراف حصار پرداخته شاه قلي خان را

بعهد و پیمان پیش خود آورده مقید ساخت - و بعد ازان رفقایش را در برهانپور مقید نگاهداشته او را روانهٔ حضور نمود - وقتیکه مهابت خان از جنگ تونس (٢) ببرهانپور رسید برخے یکه جوانان را بقتل آورد - و بعضے را مقطوع الید ساخت - چون از نیرنگیٔ فلک شعبده باز در سنه (١٠٣٥) هزار و سي و پنج بر کذار آب بهت زمانه بکام خان مذکور گردید در ایام استیلای خود روزے (که خواجه عبد الخالق خوافي (٣) را بقتل آورد) آن جوان جلادت منش را نیز ته تیغ بیدریغ کشید *

* ملا محمد تهته *

پدرش ملا محمد یوسف بدرویشي و فقر مي گذرانید - خالي از کمال معنوي و حق آگهي نبود - خلف ارشدش ملا محمد در مبادئ جواني در موطن مالوف خویش علوم دینیه را بدلائل عقلي و نقلي خاطر نشین خود ساخته بتحصیل معقولات توجه مصروف گردانید - در کمتر فرصتے ماهر هر فن گردیده بجامعیت علم اشتهار افراشت - در علم جفر و تکثیر و اعداد نیز دستگاهے بکمال داشت - با وصف فضائل رسمي به پیرایهٔ ثقاهت و دیذداري و زیور صلاح و و پرهیزگاري متحلي بود - پس ازان (که ابواب افاضه و

(٢) نسخهٔ [ج] پولس - (٣) نسخهٔ [ج] خان *

افادهٔ بر روی طلبه باز نمود - و بتعلیم و تدریس طلاب در آمد - ازانجا که قدر مرد بعلم است و قدر علم بمال تلمذ یمین الدوله آصف جاهي (که شاگرد رشید ملا ست) اتفاق افتاد - و باستادیِ آن نوئین بلند مرتبت شهرهٔ آفاق گشته بجمعیت و دولت عظیم رسید *

چون این سلسله را در زمان جنت مکاني قرب و امتیاز ما فوق حاصل شده و ترقیهای سترگ پیش آمده خویشان و منتسبان این دودمان به معارج کامراني بر آمدند - و غلامان و نوکران این خانوادهٔ خطاب خاني و ترخاني یافتند - آصف جاهي (چنانچه اکتساب فضائل صوري را از یمن انفاس آن بزرگ مي دانست شگرفیِ اقبال و مساعدت روزگار را نیز بمیامن دعای ملا انگاشته) بر احترام و اکرام بیش از بیش افزوده - و بوسادهٔ خدمت صدارت کل ممالک محروسهٔ هندوستان کوکب مراد بر آمد - و اختر بخت طلوع کرد - سعادت رو آورد - و دولت باستقبال شتافت - همگي املاک و باغات و تمامیِ منزل و محلات ارغونیه و ترخانیه را (که سلاطین تهته بودند) از روی تملق به بیع یا هبه از سرکار پادشاهي مالک و متصرف گردید - بلکه صاحب تمام تهته گشته مناصب شرعیه از قضا و افتا و احتساب ببرادران ملا تفویض یافت - و آنها بنابر

تسلط و اعتبار ملا اعتنا بشان حکام نکرده حکم رانی میکردند - و هرچه می خواستند بعمل می آوردند *

چنانچه هنگامے (که بشاه بیگ خان صوبه داری تّتهه مقرر شد برخصت آصف جاهي شتافت - ایشان سفارش برادران ملا محمد کردند - آن ترک ساده لوح احوال آنها شنیده بود (که به پشت گرمیٔ ملا وقعے بحاکم نمي گذارند) گفت اگر باندازه خواهند بود بعزت خواهند ماند - و الّا پوست خواهیم کند (٢) - و همین معني سبب برهم زدگیٔ مهمات او گشته از منصب و جاگیر افتاد - در هنگامهٔ استیلای مهابت خان اگر ملا میخواست بدر رود هیچ کس راه برو نگرفته بود - لیکن چون مدت زندگیش بر آمد بنابر آشنائیٔ موزي و معنوي بقاضي و میر عدل توسل جسته برفاقت ایشان نزد مهابت خان شتافت - هرچند از فضائل و خصائل و ورع و صلاح او شرح دادند اثرے بران مترتب نگشت *

چون پیش ازان ملا عبد الصمد نواسهٔ شیخ چاند منجم و میرزا عبد الخالق برادر زادهٔ خواجه شمس الدین محمد خوافي را بعلت مصاحبت و خصوصیت آصف خان (٣) از هم گذرانیده بود گفت این هر سه محرک سلسلهٔ فساد

---

(٢) نسخهٔ [ب] خواهم کند - (٣) در [بعضے نسخه] آصف جاهي *

بودند - ملا را براجپوتان سپرده و روزے چند محبوس داشته (با آنکه ملا درین قضایا هیچ دخلی نداشت) بے جرم و خیانت ته تیغ ستم شهید یافت (۲) - اگرچه عمده سبب قتلش استادی آصف خان بود (۳) - اتفاقا وقتیکه زنجیر در پایش مي کردند چنانچه باید استحکام ندادند باندک حرکتی سست شده از پای او برآمد - این را حمل بر سحر و افسون نموده - و چون ملا در آخر عمر موفق بحفظ قرآن شریف شده بود و پیوسته بتلاوت اشتغال داشتی و لبهای او متحرک بودے ازین حرکت لب یقین کرد که مرا دعای بد مي کند - از غایۀ وسواس زود بهلاک او پرداخت - و چنین مرد عزیز الوجود را قدر نشناخته ضائع ساخت - گویند آصف جاهي را از فوت این سه مصاحب بے نظیر حزنی و اندوهے طاري شد که اکثر شبها از روی دل پردرد یاد مي کرد - وا محمدا وا خالقا وا صمدا *

* محمد خان نیازي *

از امرای زمان اکبري ست - و بقدم بندگی این درگاه والا در زمرۀ افغانان امارت نشان امتیاز و اعتبار داشت - صاحب طبقات نوشته که بپایۀ دو هزاري رسیده بود - لیکن شیخ علامي تا سال چهلم الهي زیاده از پانصدي نشمرده - اما در

(۲) نسخۀ [ب] به تیغ ستم شهید ساخت - (۳) در [بعضی نسخه] آصف جاهي *

عهد جنت مكاني بمنصب عمده فائز گشت - و بمزيد شان و شوكت ناموري اندوخت - گويند از پيشگاه جهانگيري بسه كس تكليف خطاب شد - قبول نكردند - ميرزا رستم صفوي و خواجه ابو الحسن تربتي و محمد خان نيازي - او گفت زياده بر نام من كه محمد است كدام اسم است كه بر گزينم - در مبادئ حال بهمراهئ شهباز خان كنبو در جنگاه كارهاى مردانه نمود - خصوص در جنگ برهم‌پوتر (۲) نامے بشجاعت و راد مردي بر آورد - گويند شهباز خان بپاس همان موافقت و حسن نبرد او يك لك روپيه سالے از جانب خود تواضع مي كرد - و در مهم تهته كومكئ خانخانان بود *

چون در سال (۱۰۰۰) هزار (۳) هجري ميرزا جاني بيگ حاكم سنده از قلعهٔ (كه دران محصور بود) بيرون شده سيوستان ربه شتاب آورد تا بكشتيهاى لشكر فيروزي دست در بازد - خانخانان جمعے را (كه محمد خان نيازي ازانها بود) بدان سو روانه كرده خود نيز از پى رهگرا شد - چون فرستادگان بكشتيها پيوستند جوقے را انديشهٔ آنكه لكهي استوار كرده انتظار كمك رود - به تحريك راد مردان آويزش قرار يافت - بسردارئ محمد خان نيازي از لكهي گذشته با مخالف

---

(۲) نسخهٔ [ج] برم پوتر - (۳) نسخهٔ [ج] هزارم *

جنگ در پیوست - غنیم جرانغار (۲) و برانغار (۳) عساکر پادشاهي را
با هراول از جا برداشته از چیره دستي نخوت فروش بود -
محمد خان با فوج قول (۴) رسیده بسخت آویزه برشکست با آنکه
غنیم از پنج هزار افزون و سپاه پادشاهي از هزار و دویست
زیاده نبود - میرزا جاني در عین گریز چند بار برگشته
در آویخت - سودے نکرد - گویند ازان روز خانخانان را
بر سري و سرداري او اعتماد تمام بهم رسید - در عهد
جنت مکاني در جنگ کهرکي (که از کارزارهای (۵) مشهور دکن
است) خانخانان عنان اختیار شاه نواز خان پسر خود را
بدست او و یعقوب خان بدخشي (که هردو از کهنه سپاهیان
روزگار بودند) داد - دران روز محمد خان طرفه حسن تدبیرے
بکار برد - نالهٔ آبے (که دران میدان واقع شده) درمیان
داده رهگذرهای آن را مسدود ساخت - و سر ناله خود
پای ثبات افشرده نگذاشت که شاه نواز خان تیز جلوي
نماید - ملک عنبر با آن همه ساز و سرانجامے (۶) که داشت
هرگاه مي خواست از طرفے سر بر آرد - ریزش تیر و تفنگ
دود از نهاد آنها برمي آورد - ناگزیر ملک عنبر بسیارے را

(۲) نسخهٔ [ج] برانغا و جرانغار - (۳) نسخهٔ [ب] عسکر - (۴) نسخهٔ [ا - ب] غول - (۵) نسخهٔ [ج] از کارزارهای دکن مشهور است - (۶) نسخهٔ [ج] سرانجام *

بكشتن داده رو بهزيمت گذاشت - و از تعاقب بهادران تا مقر خود هيچ جا بند نتوانست شد *

و چون شاهزاده شاهجهان بيساق دکن انتهاض فرمود محمد خان نيازي در قطره و پويه خود را دريغ نداشته (۲) مساعي جميله بكار برد - الحق محمد خان امير متين پے بر كرده بسيارے مزاج گرفته بود - گويند در تقسيم اوقات (۳) شبانروزي (كه قرار داده بود) در هشتاد و پنج سال عمر خود تخلف ننمود - مگر گاهے بنابر سواري و ايلغار دران فتور راه مي يافت - و از پاس شب مانده تا اشراق باوراد مي گذرانيد - و تا دو پاس روز بمطالعهٔ كتب تفسير و سير اشتغال داشته از انساب افغانان آگهيء تمام داشت - پس ازان بطعام و استراحت پرداخته آخر روز بمهمات و معاملات متوجه ميشد - و اول شب با سپاه و علما و فقرا صحبت بود - دو پاس وسط در محل بسر مي برد - در طعام هم تكلف مي كرد - و چوكي محض براى طعام قرار داده بود - اكثر سپاه از قوم خودش بوده - اگر يكے ازانها مي مرد درماههٔ او سالم به پسرش مقرر مي كرد - و اگر لاولد بودے نصف درماهه بورثه مي رسيد - صلاح و و تقوىٰ و ديندارى در كمال مرتبه مي ورزيد - دمے بے وضو

(۲) نسخهٔ [ا] آورد - (۳) نسخه [ب - ج] شبانروزي *

نمي ماند - مردم خوارق ازو نقل کنند - در سنه (۱۰۳۷) هزار و سي و هفت ازین جهان گذران انتقال نمود - بمرد اولیا محمد خان تاریخ است (۲) *

چون در دکن بسیار گذرانید و پرگنهٔ آشتیٔ برار (که آنطرف دریای ورده است) در جاگیرش بود - آن قصبه را وطن قرار داده بتعمیر و آبادي همت گماشته معمورهٔ عظیم بروی کار آمد - در همان قصبه مدفون گشت - احمد خان خلف رشید مقبره و مسجد و باغی طرح انداخته - زیارت گاه خلائق بود - درین ایام آن قصبه و پرگنه بلکه همهٔ آن ناحیه و الکه ویران و خراب افتاده - از صد خانه یک خانه چراغی دارد و از ده ده یک ده خراجی - ازین سلسله هم کسی نماند که رشدی داشته باشد *

* مظفر خان میر عبد الرزاق معموري *

از سادات صحیح النسب معمورآباد است که موضعیست از نجف اشرف - نیاگان او بهند آمدند - میر بدانش و قابلیت از یکتایان روزگار بود - در عهد عرش آشیاني جولانیٔ عرصهٔ روزگار گشته به بخشیگری سپاه بنگاله تعین گشت - چون راجه مانسنگهه کچهواهه (که ناظم آنجا بود) (۳)

---

(۲) یعني سنه هزار و سي و هفت - و در بعضی نسخه [محمد خان اولیا بمرد] واقع شده - (۳) نسخهٔ [ج] ناظم انجا *

بهمراهی شاهزاده سلطان سلیم بمهم رانا سیهودیه دستوري یافت و کار آن ولایت را از نا شناسي به نبایر خود سال خود را گذاشت در سال چهل و پنجم فتنه اندوزان آن مملکت پسر قتلوی لوهاني را (که از سران آن دیار بوده) دستاویز شورش گردانیده سر فساد بر داشتند (۲) - چند بار مردم راجه لشکر کشیدند - و شکست یافتند - میر دران میانه دستگیر شد - در همان ایام اتفاقاً شاهزاده از خود سري به اله آباد شتافته فروکش نمود - راجه رخصت بنگاله گرفته بمالش شورش افزایان رو آورد - نزدیک شیر پور آویزشے (۳) بسزا رفت - هزیمت بر غنیم افتاد - و دران معرکه میر مذکور طوق در گردن و زنجیر در پا بدست افتاد - او را بدین روش بر فیل داشتند - و یکی را بر گماشته بودند که بهنگام شکست ازهم گذراند - ناگاه دران زد و خورد آن شخص بآسیب بندوق درگذشت - و میر از جاني گزند رهائي یافت - پس ازان بحضور رسیده بخسرواني نوازش چهرهٔ اعتبار بر افروخت *

چون سابق میر از تعیناتی شاهزادهٔ مذکور بے رخصت برخاسته بحضور شتافت و مشمول الطاف پادشاهي گشته به بخشیگری بنگاله سرافرازي یافته بود جذاب شاهي از جانب میر سرگراني و ذخیرهٔ خاطر داشت - پس از سریر آرائي

(۲) نسخهٔ [ج] بر افراشتند - (۳) نسخهٔ [ج] آویزش *

از كمال بنده نوازي بصفح جرائمش بر نواخته ببحالي منصب سابق مورد مراحم فرمود - و بخطاب مظفر خان نامور گردانيده بهمراهي خواجه جهان سرگرم مهمات بخشيگري دوم بر ساخت - درين كار مير نامي بنيكي و بزرگي بر آورد *

و چون بعد فوت ميرزا غازي بيگ ترخان صوبهٔ تتهه بضبط پادشاهي در آمده ميرزا رستم صفوي (۲) به ايالت آنجا معين گشت مظفر خان بجهت تشخيص جمع (۳) دامي آن صوبه مرخص گرديد - و از روی كار شناسي و معامله (۴) داني از قرار هست و بود جمعي معين نموده (۵) بجاگير ميرزا و متعينهٔ او تنخواه داده معاودت كرد - و در اواخر عهد جهانگيري بصاحب صوبگي مالوه بلند پايه گرديد - و پس از ارتحال جنت مكاني اعلیحضرت بمظنهٔ بد اخلاصي و نا دولت خواهي خانجهان لودي ناظم دكن از جنير براه احمد آباد متوجه دار الخلافه گرديد - بر زبانها افتاد كه صاحب قران ثاني از گجرات بر سر ماندو (كه خزانه و بيشتر محل خانجهان درانجا بودند (۶)) مي آيد - خان جهان فرزندان خويش را با سكندر دوتاني (۷) در برهانپور گذاشته خود با جمعي از بندهای

(۲) نسخهٔ [ج] در آمد و ميرزا الخ - (۳) نسخهٔ [ب] جمعبندي - (۴) نسخهٔ [ب] معامله فهمي - (۵) نسخهٔ [ج] فرموده - (۶) نسخهٔ [ج] بود - (۷) در [بعضی نسخه] دوماني و [در ديگرے] دوباني *

بادشاهي بماندو آمده مالوه را از مظفر خان گرفته متصرف شد *

و چون سرير فرمانروائی هندوستان بجلوس اعلی حضرت زينت پذيرفت حکومت مالوه از تغير مظفر خان بخانزمان ولد مهابت خان تفويض يافت - و اصلا پرتو التفات خسرواني بحالش نتافت - او در دار الخلافه منزوي داخل لشکر دعا گرديد - بعد مدتے باجل موعود رخت هستي بر بست *

* مقرب خان شيخ حسن معروف به حسّو *

پسر شيخ بهنيا (۲) ولد شيخ حسن پاني پتي - مشهور است که در ملازمت عرش آشياني بخدمت طبابت خاصه جراحي (که دران فن بے نظير روزگار بود) قيام مي نمود - معالجهٔ فيل از غرايب مخترعات اوست - و شهرت تمام دارد - مقرب خان نيز درين صنعت عديل و سهيم نداشت - با پدر در دست کاريها شريک و با معالجات دست يار بود - در سال چهل و يکم سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار در تماشای آويزهٔ آهوان آهوئے بجانب پادشاه دويده شاخ بند گردانيد - خراشے به بيضه رسيد - و آماس نمود - هفت روز بخلا جا نرفت - سخت شورشے در مملکت افتاد - اگرچه چاره بحکيم مصري و حکيم علي باز گرديد اما در گذاشتن مرهم و بند و گشاد آن اين پدر و پسر طرفه نيک انديشيها بجا آوردند - شيخ

(۲) در [بعضے نسخه] بهنيا و در [ديگرے] بينا ■

خسرو از صغر سن در خدمت جنت مکانی تربیت یافته شگرف پرستاریها بتقدیم رسانید - چنانچه جهانگیر پادشاه می گفت (۲) که مثل حسو خدمتگارے کم پادشاهے داشته باشد - و در ایام شاهزادگی هرچند شاهزاده مبالغه می کرد چیزے از سرکار شاهی نمیگرفت - پس ازان که بمنصب شاهزاده افزوده شد (۳) اول کسی را (که بمنصب امتیاز بخشید) او بود - و نظر برین مراتب بعد جلوس بخطاب مقرب خانی و منصب پنج هزاری بلند مرتبه گردید - دران عهد از بے پروا مزاجی پادشاه در کارسازی و معامله پردازی مرد هرکار و کار هر مرد منظور نبود - بهمین که مقرب خان بجواهرشناسی وقوف تمام داشت صوبهٔ عمدهٔ گجرات که [مثل سورت و کنبایت (۴) (که هر یکے معدن نفائس و منبع رغائب است) بنادر دارد] باو دادند - نتوانست از عهدهٔ کارگذاری ملک و سرداری سپاه بر آمد - تغیر گشته آن ولایت در تیول شاهزاده شاه جهان مقرر شد - و در سال سیزدهم سنه (۱۰۲۷) هزار و بیست و هفت به صاحب صوبگی ولایت بهار اختصاص یافت - و در سال شانزدهم آن ملک بشاهزاده سلطان پرویز قرار گرفت - و او بحضور رسیده بنظم صوبهٔ آگره افتخار اندوخت -

(۲) نسخهٔ [ج] رسانیده - (۳) نسخهٔ [ج] منصب شاهزاده - (۴) نسخهٔ [ج] کنبهایت *

و پس ازان به بخشگيري دوم و مزيد قرب و مصاحبت لواي برتري مي افراخت - و در سر آغاز جلوس شاهجهاني بنابر پيري او را از خدمت معاف داشته قصبهٔ كيرانه (كه وطن اوست - و پيوسته در تيولش بود) مرحمت فرمودند كه بفراغ بال روزگار بسر برد - گويند زمانه با وي طرفه موافقتي كرد - هرگز سيلئ روزگار نخورد - بعد ازان (كه منزوي شد) با هزار سهيلي (كه كارخانه دار هم آنها بودند) در كمال خرمي و بے غمي مي گذرانيد - گويند دولتمندے با همه اشتها و كثرت باه بكمال شگفتگي و بے فكري دران وقت ديگرے نبود - چون توليت روضهٔ شاه شرف پاني پتي بدو تعلق داشت درانجا گورخانهٔ خود ترتيب داده در عمر نود سالگي در وطن خويش بموطن اصلي شتافت *

كيرانه پرگنه ايست از مضافات سهارنپور صوبهٔ دهلي كه به خوش آب و هوائي و شايستگئ زمين شهرت تمام دارد - درانجا عمارت عاليه طرح انداخت - و باغے يكصد و چهل بيگهه را ديوار پخته كشيد - و حوض بذراع در صد و بيست در دو صد بوسط پرداخت - و اشجار گرم سير و سرد سير هر دو نشاند - گويند نهال پسته آنجا سبز شد - و انبهٔ خوب هرجا شنيد از گجرات و دكن تخم آن آورده كاشت - چنانچه تا حال در شاه جهان آباد بخوبئ انبهٔ

کیرانه انبهٔ هیچ جا نمي رسد - رزق الله پسرش در عهد اعلی حضرت بمنصب هشتصدي رسید - در جراحي و طبابت مهارتے وافي داشت - در زمان عالمگیري بخطاب خاني و افزونئ منصب امتیاز یافت - و در سال دهم درگذشت - مسیحای کیرانوي سعد الله نام پسر خواندهٔ مقرب خان است که در شاعري شهرتے گرفته - و قصهٔ سیتا زن راجه رامچند مشهور را منظوم ساخته - این سه بیت ازانجاست * مثنوي *

* چو آب انداخت بر فرق آن بت مست *
* ز دستش آب هم میرفت از دست *
* قدم چون بعد غسل از آب بر زد *
* نهـال آتشیـن از آب سر زد *
* قوي شـد قول اهـل هنـد گویا *
* که ماه آمـد برون بے شک ز دیار *

* مرتضی خان میر حسام الدین انجو *

پسر میر جمال الدین عضد الدوله است - برادرش میر امین الدین بخویشئ میرزا عبد الرحیم خان خانخانان رشادتے (۲) بهم رسانید - و در جواني درگذشت - میر حسام الدین همشیرهٔ احمد بیگ خان برادر زادهٔ ابراهیم خان فتح جنگ (۳) بعقد

---

(۲) نسخهٔ [ب] همشیر زادهٔ - (۳) در [بعضے نسخه] فتح جنگ برادر نورجهان بیگم •

ازدواج آورد - و بدان وسیلهٔ جلیله اوج پیمای عزت و اعتلا گردید - و بسیار در فرمانبرداری و استرضای آن عفیفه می کوشید - هرگاه در نوروز و اعیاد بیگم بدولت سرای پادشاهي مي رفت میر قدرت نداشت که بے اجازت بمحل در آید - در عهد جهانگیری بصیانت و حراست حصار استوار آسیر (که در متانت و ارتفاع و آنچه شایستهٔ قلعگي بود بے همتا و از ناموز قلاع ممالک محروسه است) مي پرداخت *

و چون شاهزادهٔ ولي عهد شاه جهان به سبک عنانئ تعاقب گران عساکر پادشاهي اقامت ماندو از مقتضیات وقت (۲) بیرون دیده سال هفدهم بعزم برهانپور از آب نربدا عبور فرمود و جمعے را بمحافظت گذر و حبس سفاین بر گماشته نزدیک قلعهٔ مذکور رسید شریفا نام ملازم خود را با منشورے مشتمل بر ترهیب و تخویف بنام میر فرستاد - و میر اعتماد خانه زادي و نام آوری پدر و استحسان عقیدت و جانفشاني در کار خداوند مجازي را بنظر نیاورده با آنکه سامان توپ و تفنگ و ذخیره و آذوقه آنقدر بود (که در قلاع دیگر عشر عشیر آن نباشد) و صعوبت گذر بمرتبهٔ (که زالے سر راه بر رستم تواند گرفت) بمجرد وصول منشور شاهي

(۲) نسخهٔ [ب] مقتضاي *

برهنمونی عروجی (که در طالع او مودع دست مشیت بود) بے مضایقه قلعه را بشریفا سپرده خود با زن و فرزند فرود آمده ادراک ملازمت شاهي نمود - شاهزاده بر تبجیل و تکریم او افزوده بعواطف گوناگون برنواخت ۰ پس از سریر آرائي و فرمانروائي اعلی حضرت نظر بر حسن سابقه بمنصب چار هزاری سه هزار سوار بلند پایه گردانیدند - و در همین سال بخطاب مرتضی خان و عطای پنجاه هزار روپیه نقد برنواخته بجای شیرخواجه (که در اثنای راه تتهه رهگرای ملک بقا (۲) گشت) بصوبه داری آن ولایت سرافراز گردید ٭

چون فلک حسدپیشه دیرین دشمن کامیابی ارباب مقاصد (۳) است هنوز جا گرم نکرده بود که در آخر سال دوم سنه (۱۰۳۹) یکهزار و سي و نه هجري بار سفر دائمي بربست - از پسرانش میر صمصام الدوله رشادت بهم رسانید - و در سال بیست و یکم بدیواني شاهزاده شجاع فائز گردید - و در سال بیست و هشتم بنیابت شاهزاده بحراست صوبهٔ اوڈیسه و منصب هزار و پانصدی پانصد سوار سر برافراخت ۰ و آخر همین سال درگذشت ٭

مصطفی بیگ ترکمان خان ٭

از امرای عهد جنت مکاني ست - تا آخر آن عهد بپایهٔ

(۲) نسخهٔ [ب] شیر راجه - (۳) نسخهٔ [ب] مقصد ٭

دو هزاري هزار و چهار صد سوار مرتقي گشته - پس از سرير آرائي فردوس آشياني سال اول از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و عطاى خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ با زين نقره لواى مباهات افراشت - و سال سيوم بعنايت نقاره بلند آوازه شد - پستر تعينات يساق دكن گرديده سال ششم (كه مهابت خان بمحاصرهٔ قلعهٔ دولت‌آباد قيام داشت) او به تهانه داري ظفرنگر معين بود - چون مردم بسيار از تابينان منصب‌داران متعينهٔ اين مهم با گاوان غله درانجا فراهم شده بنابر گشت و واگشت افواج دكن نمي‌توانستند ملحق بلشكر خانخانان شد نامبرده اين كيفيت بخانخانان نوشت - او خان زمان را با فوجي تعين نمود كه غله و مردم را آمده بردند - سال هفتم مطابق سنه (۱۰۴۳) هزار و چهل و سه هجري برحمت حق پيوست - حسن خان پسر او بمنصب هشت صدي سيصد سوار سرافرازي داشت - و علي قلي برادر او بمنصب نهصدي چهار صد و پنجاه سوار ارتفاع (۲) پذيرفته سال پانزدهم جلوس اعلى‌حضرت در فنا را گذاشت *

* مهابت خان خانخانان سپه سالار *

زمانه بيگ نام پسر غيور بيگ كابلي ست - اينها از سادات صحيح النسب رضويه اند - چنانچه خان زمان پسرش

(۲) نسخهٔ [ب] ارتقا *

آبا و اجداد خود را در تاريخ مولفهٔ خويش تا حضرت امام موسي الرضا عليه التحية و الثنا ذكر كرده - و همه را بزرگ و صاحب ثروت شمرده - غيور بيگ از شيراز بكابل آمده در يكي از بلوكات آنجا طرح اقامت انداخت - و در يكه جوانان ميرزا محمد حكيم انسلاك يافت - پس از فوت ميرزا بملازمت عرش آشياني كامياب گرديد - و در جنگ چتور مصدر ترددِ نمايان شد - زمانه بيگ در خرد سالي در سركار شاهزاده سليم داخل احديان گشته چندان خدمات پسنديده كرد كه در كمتر فرصتي بمنصب مناسب رسيده بخشي شاگرد پيشه شد *

چون راجه اوجينيه (٢) در اله آباد بعهده و پيمان معظم خان فتحپوري با جمعي كثير (كه شهر و صحرا در گرفته بودند) ملازمت شاهزاده نمود (و هرگاه مي آمد خاص و عام از مردم او پر مي شد) اين امر بر مزاج شاهي شاق آمد - شبي در خلوت فرمودند فكر اين گوار چيست - زمانه بيگ عرض كرد كه اگر حكم شود امشب كارش باتمام مي رسانم - و حسب الاشاره با يك خدمتگار روانه شد - پس از نيم شب بخانهٔ راجه (كه مست و بے خود در راوتي خوابيده بود) رسيده خدمتگار را بر در ايستاده كرد - و مردم راجه را بدر نمود كه شاهزاده پيغام مخفي گفته اند -

---

(٢) نسخهٔ [ا] او چينيه [ج] او جنيه *

خود براوتي درآمده سر او بريد - و بشال پيچيده برآمد - و بمردم گفت که کسي نرود که باز جواب مي‌آرم - سررا پيش شاهزاده انداخت - همان وقت حکم شد که لشکر راجه را يغمائي سازند - مردم او آگهي يافته منتشر و بنات النعش گشتند - خزانه و اموالش ضبط سرکار گرديد - زمانه بيگ بخطاب مهابت خان امتياز يافت - و در سر آغاز جلوس جهانگيري بمنصب سه هزاري سر برافراخته بمهم رانا تعين گشت - و هنوز آن مهم تمشيت نپذيرفته (٢) بود و از تهانه‌بندي بيرون کوه وا پرداخته مي خواست درون کوه در آيد که طلب حضور گرديد - پس ازان بهمراهي شاهزاده شاه جهان بمهم دکن نامزد شد - و در سال دوازدهم از تغير شاه بيگ خان خان دوران بصوبه داري کابل بلند مرتبه گشت - ليکن از تسلط و پيش آمد سلسلهٔ اعتماد الدوله (که عداوت و خصومت دلي بآنها داشت) خواست از کابل بعراق شتابد چنانچه شاه عباس صفوي باعزاز رقم طلب قلمي نمود - اما خانه زاد خان خان زمان بحسن تدبير مردم همراهي را متفرق ساخت - ناچار فسخ عزيمت کرد *

چون در سال هفدهم باغواي نور جهان بيگم ميان جنت مکاني و پادشاهزاده ولي عهد شاه جهان غبار کدورت

(٢) نسخهٔ [ا - ب] نپذيرفته *

برخاست و بنزاع و جدال انجامید مدار مهمات برهم زنی
دولت شاهزاده بر مهابت خان قرار یافته از کابل طلبیدند -
هرچند ابتدا بتوهشے (که از جانب بیگم داشت) تن
در نداد - اما پس از طمانینت خاطر بحضور رسید - چون
عبدالله خان از هراولی عساکر پادشاهي بفوج شاهي پیوست
جنت مکاني از بدگماني آصف خان را (که سر فوج بود)
با خواجه ابوالحسن پیش خود طلبید - سخت شورشے در
لشکر افتاد - مهابت خان از مشاهدهٔ آثار غلبهٔ شاهي بوساطت
عبدالرحیم خان خانخانان بشاهزاده اظهار دولت خواهي نموده -
بر نوشت که اگر بعفو تقصیر مرا مطمئن فرمایند خدمات شایسته
بجا مي آرم - بالفعل صلاح آنست که افواج خود را طلب داشته
بساط منازعت در پیچند - و خود بماندو تشریف برند که
اسناد بحالی تیول قدیم بمهر اقدس مي فرستم - شاهزاده
(که همواره جویان رضامندی پدر بزرگوار بود) بترغیب و
تحریک خانخانان معاودت فرمود - و پس ازان (که سلطان
پرویز از اله آباد برکاب رسید) مهابت خان باتفاق دیگر
واقعه طلبان بآتش افروزي درآمده پادشاه را ابران داشت که
تا اجمیر نهضت نموده سلطان پرویز را باتالیقی مهابت خان
(۲)
بر سر شاهزاده تعین باید فرمود - شاهزاده از ماندو ببرهانپور

---

(۲) نسخهٔ [ج] ببرهانپور امده ازانجا ۔

و ازانجا براه تلنگانه عازم بنگاله گردید - مهابت خان بهمراهی سلطان پرویز ببرهانپور آمده بتنسیق مهمات دکن همت گماشت - درین اثنا حکم رسید که زود خاطر از نظم دکن وا پرداخته متوجه الهآباد شوند - که اگر صوبدار بنگاله سد راه شاهزاده نتواند شد شما بمقابله پردازید *

مهابت خان در کمتر فرصتے بنیروی تدبیر سلاطین دکن را بحلقهٔ اختیار بندگي و دولت خواهی پادشاهي در آورد - اگرچه ملک عنبر مکرر وکیل فرستاد که پسر خود را در نوکران پادشاهي منتظم ساخته در دیویگانون (۲) ملاقات مي نمایم - مهمات این صوبه بعهدهٔ من وا گذارند - لیکن چون عادل خان بیجاپوري (که همواره با او عناد و جدال داشت) ملا محمد لاري وکیل السلطنته خود را با پنجهزار سوار کسیل کرد که همیشه کومکی ملک پادشاهي بوده در کارها جهدے فراوان بکار برد مهابت خان جانب ملک عنبر فروگذاشته ملا محمد لاري را با راو رتن هادا مخاطب بسر بلند رای در برهانپور نگاه داشته خود با شاهزاده پرویز در عین برشکال گل و لای مالوه طے کرده بصوبهٔ الهآباد رسید - و در مقام تونس چند روز تقابل فئتین اتفاق افتاد - شاهزاده شاهجهان بنابر قلت جمعیت خود جنگ صف صلاح نمي دید - اما بمبالغه و ابرام

(۲) نسخهٔ [ج] دیولگانون *

راجه بهيم (كه از رفقای شاهي بود) واقع شد آنچه شد - و
چون کار بآخر رسید عبد الله خان زخمي بسماجت تمام جلو
شاهي گرفته از معرکه بر آورد *
اتفاقاً در دکن ملک عنبر بسبب یکجهتی عادل شاهیه
با عساکر پادشاهي متوهم گشته از قصبهٔ کهرکي با نظام الملک
بر آمد - و بقندهار عیال و اسباب گذاشته سرے بسرحد
ولایت قطب الملک کشید - و مقرری هر سال بعنوان خرج
سپاه ازو برگرفت - و بیخبر بر بلدهٔ بیدر ریخته تاراج نموده
بر سر بیجاپور رفت - عادل شاه متحصن گشته مسرعان
بطلب ملا محمد لاري فرستاد - و بمهابت خان نوشت که
درین وقت مردم پادشاهي نیز کومک نمایند - مهابت خان
(که متوجه اله آباد بود) به سربلند رای برنگاشت که
لشکر خان را با جادو رای و اودا جی رام با جمیع امرای
بالاگهات تعین نماید - ملک عنبر ازین قضیه آگهي یافته
هرچند ضعیف نالي کرد که من هم غلام پادشاهي‌ام تقصیرے
سر نزده که شما بر من کمر بسته اید - مرا با مدعی من
وا گذارید - کسی نشنید - ناچار بکارزار پیوست - از قضا ملا
محمد کشته شد - و جادو رای و اودا جی رام دست بکار
نبرده بدر زدند - بیست و پنج نفر از سران عادل شاهیه و
از لشکر پادشاهي سوای خنجر خان قلعه دار احمدنگر و

جانسپار خان فوجدار بير (كه با تني چند ازان ورطه برآمده بمكانهاي خود رسيدند) چهل و دو منصبدار با لشكر خان و ميرزا منوچهر گرفتار گشته مدتها در دولت آباد بحبس گذرانيدند *

عنبر فتح كرد (۲) تاريخ اين واقعه است - گويند ملك عنبر (كه ربطے بسخن نداشت) اين تاريخ شنيده گفت چه لطف دارد - طفل هم ميداند كه عنبر فتح كرد - مكرر او و عادل شاه هردو عرائض مشعر بر التماس قدوم بدكن بجناب شاهي ارسال داشتند - شاهزده از بنگاله عطف عنان نموده با فوج ملك عنبر و ياقوت خان حبشي برهانپور را محاصره كرد - از سنوح اين هرج و مرج دكن برطبق حكم مهابت خان با سلطان پرويز بسرعت از بنگاله برگشت - چون بسارنگپور مالوه رسيد فدائي خان فرمان آورد كه خان جهان از گجرات بجاي مهابت خان منصوب شد - مهابت خان بصوبه داري بنگاله قيام نمايد - سلطان پرويز باين وصل و فصل راضي نمي شد - حكم ديگر رسيد كه اگر رفتن بنگاله مرغوب مهابت خان نيست بحضور آيد - و خانه زاد خان را (كه تا حال به نيابت پدر بنظم كابل مي پرداخت) طلبيده به بنگاله رخصت كردند كه بمهمات آنجا وا رسد - و آصف

---

(۲) يعني سنه هزار و سي و چهار *

خان بعداوئے که داشت عرب دست غیب را با هزار سوار احدي تعین کرد که او را زود بحضور بیارند - لاعلاج مهابت خان از برهانپور روانه گشت - سلطان تا سرای بهاري بمشایعت آمد - مهابت خان میخواست بعضے منصب داران را همراه بگیرد - فاضل خان دیوان دکن فرمان حضور نمود که او معاتب است کسے رفاقت نکند - مهابت خان گفت متصدیان حضور در کنکاش غلط کرده‌اند - سلطان (خواهند شنید که) آخر ازین طلب ندامت خواهند کشید - چون به رنتنبهور رسید شروع به نگهداشت نمود - و رانا نیز یکهزار سوار خوب همراهش داد - گویند درین جا عرب دست غیب رسید - مهابت خان بدو گفت بکارے که آمدهٔ مرا آگهي ست - من میروم - تو حرف مخل بخواهي زد (۲) - با شش هزار سوار (که چهار هزار راجپوت و دو هزار مغل و سید و شیخ و افغان بود) روانه شد *

در هنگامے (که پادشاه عزیمت سیر کابل داشتند) آمدنش بعرض رسید - پیغام شد (۳) که تا ادای مطالبهٔ پادشاهي و جواب جاگیرداران بنگاله (که ازانها متصرف گشته) ننماید ملازمت میسر نیست - و شنید که آصف خان برای قید او فکرے برانگیخته که کنار بهت روزے (که منزل

---

(۲) نسخهٔ [ج] نخواهي زد ؟ (۳) نسخهٔ [ج] معلوم شد •

شود) اردو و همه فوج از دریا بگذرد و پادشاه با مردم چوکي همان طرف آب باشند - چون مهابت خان بملازمت آید پادشاه دستش گرفته بکشتي نشانده همراه بیارند - و پل را بشکنند تا مردم او نتوانند گذشت - و در منزل شاه آباد کجهت خان داروغهٔ فیل خانه بخانه اش رفته حکم رسانید فیلانی (که درین مدت بدست آوردید) (۲) داخل سرکار کنید - مهابت خان چند فیل نامي نگاه داشته باقي حواله کرد - کجهت خان گفت که خان جیو (۳) برای کدام روز مي گذارید کشتيِ حیات شما تباهي شده - اگر پسران زنده بمانند محتاج نان جوار خواهند بود - مهابت خان تبسم کرده گفت (۴) که آن وقت شما اعانت نخواهید کرد - این فیلان را من خواهم گذرانید - الحال زود بروید که این راجپوتان گوار اند مبادا از حرف فضول شما از جا در آیند - بالجمله مهابت خان را ازین قسم حرفها دلنشین شد که از شر اعدا جان بر نیست - دل بمرگ نهاده بسپاه پیشگي داده عهد و پیمان موکد ساخت ■

چون گذار آب بهت مخیم عساکر پادشاهي شد آصف خان بقرارداد خود با تمام لشکر حتی خدمتگاران حضور هم

---

(۲) نسخهٔ [ب] آوردند - (۳) نسخهٔ [ب] خانجو - (۴) نسخهٔ [ج] گفت شما اعانت نخواهید کرد ■

از راه پل رفته آن روی آب در کمال غفلت و بے پروائي منزل نمود - مهابت خان (که منتظر لطیفهٔ غیبي بود) چنین فرصتے را مغتنم دانسته یک هزار سوار را باهتمام سر پل فرستاد - و خود گرم و گیرا بخانهٔ شهریار و داور بخش سواره در آمده آنها را همراه گرفت - و دروازهٔ کلال باز شکسته بدولت خانهٔ پادشاهي سر زده رسید - و بر دروازه مردم خود نشانده ملازمت پادشاه نمود - و گفت که چون دیدم از عداوت آصف خان رهائي ممکن نیست مرتکب چنین جسارت گشتم - شایستهٔ هر سیاستے که باشم بدست خود باید کرد - گویند چون راجپوتان بے باکانه بغسل خانه در آمدند مقرب خان بروش قدیم با مهابت خان گفت که کوڑهي یعنی مبروص این چه بے ادبي ست - او گفت که هرگاه زن و دختر فلانے را قسمت مي کردند نتوانستي حرف زد - کلهٔ چوبے (که در دست داشت) بر پیشانیٔ وی زد که (٢) قشقه وارے زخم شده خون روان گشت - درین وقت پادشاه از غلبهٔ خشم دو مرتبه دست بقبضهٔ شمشیر کردند - میر منصور بدخشي بتیرگي گفت که وقت حوصله آزمائي ست - پس (٣) ازان مهابت خان عرض کرد که آشوبے برخاسته سواري بشکار صلاح دولت است - بمبالغه بر فیل خود سوار ساخت -

---

(٢) نسخهٔ [ب] شد - (٣) نسخهٔ [ج] سواریٔ شکار ٭

کچهت خان مادهٔ فیل سواری خاصه (که خود بجای مهاوت و پسرش در خواصي بود) پیش آورد - مهابت خان گفت خان جیو همان روز است که پسران من محتاج بدان جوار شوند - و به راجپوتان اشاره کرد که هر دو را علف تیغ بےدریغ ساختند - و از عرض راه پادشاه را بخانهٔ خود فرود آورده با فرزندان بلا گردان گشته نثار و ایثار بسیار نمود - و چون از نور جهان غفلت ورزیده بود پادشاه را باز سوار ساخته بخانهٔ سلطان شهریار آورد - درین فرصت بیگم بدر زده بود - (۲) ندامت و افسوس از بے خبری خود مي کرد - بیگم دران حیص و بیص از دریا گذشته امرا را سرزنش و ملامت بسیار نمود - و بترتیب افواج بارادهٔ کارزار پرداخت - چون پل را آتش زده بودند روز دوم بے شگرف پژوهشے از معبر و گذر راهي گشته خود را بآب زد - چون سه چهار جا ژرفي داشت و مخالف فیلان پیش رو داشته حمله آور گشت تزک فوج برهم خورد - اکثرے را پای ثبات از جا رفت - و هر کدام بطرفے افتاده بآسیمه سري جان بدر برد - بیگم برگشته بخیمهٔ خود فرود آمد - و آصف خان بقلعهٔ اتک (که در تیولش بود) شتافته تحصن جست - و دیگر امرا قول گرفته مهابت خان را دیدند - و هرزه گوئیهای او را (۳) بتن برداشتند -

(۲) نسخهٔ [ا] افسوسے - (۳) در [نسخهٔ ا . ج] لفظ [را] نیست ٭

مهابت خان خود باتک رفته بعهد و سوگند آصف خان را با ابوطالب پسرش و خلیل‌الله ولد میر میران بدست آورد - و مهمات ملکي و مالي پيش خود گرفته صاحب معامله را نیز بے دخل ساخت - و راجپوتیه در کشک مقرر کرده بهیچ کس یارای حرف و عوض نگذاشت *

چون خطهٔ کابل مهبط رایات پادشاهي گردید باشارهٔ جنت مکاني جمعے از احدیان را با راجپوتیه بر سر چراگاه گفتگوئے واقع شد - قضا را دران میان یکے کشته گشت - آنها بهیئت مجموعي بر دائرهٔ راجپوتان رفته جنگے سخت در پیوست - و ازان فرقهٔ ضلالت پژوه بسیارے با عمدهای آن طائفه بقتل رسید - و هرکه از راجپوتیه به چراگاههای اطراف و جوانب شتافته بود مفت بدست احشام هر موضع جان در باخت - و برخے دستگیر گشته بفروخت رفتند - اگرچه مهابت خان بکومک آنها خود سوار شد اما نتوانست دران هجوم پایداري ورزید - بر گشته به پناه پادشاهي (۲) خزید - هرچند جنت مکاني باطفای آن نائره کوتوال را تعیین فرمود - و بپاس خاطرش چندے از احدیان را بوی (۳) گرائید - لیکن آن همه رعب و تسلط او نماند - و او نیز توهم بخود راه داده ایام بسو مي برد - تا آنکه وقت مراجعت از کابل در حوالیء رهتاس

(۲) نسخهٔ [ج] پادشاه - (۳) نسخهٔ [ب]بوی گرائیده - آن رعب الخ *

هوشيار خان خواجه سراى نور جهان بيگم ده هزار سوار بفرمودهٔ بيگم از لاهور همراه آورده ملازمت نمود - تقريب مجلاى فوج درميان آورده حكم شد كه از نوكران قديم و جديد مسلح و جيبه پوش شوند *

چون كنار درياى بهت (كه سر آغاز استيلاى او بود) منزل شد بمهابت خان پيغام شد كه فردا مجلاى فوج بيگم قرار يافته - شما پيش شتابيد كه مبادا در قلقچيان گفتگوئى واقع شود و بنزاع و پرخاش انجامد - او از غلبهٔ واهمه يك منزل پيش رفته فرود آمد - قضا را درين هنگام شاهزاده شاهجهان بخبر تسلط مهابت خان نزديك بودن خود اصلح انگاشته از ناسك باجمير رسيده و چون فراهم آمدن مردم (كه مظنون خاطر شاهي بود) اتفاق نيفتاد عازم تتهه گرديد . لهذا بآن مغلوب بيم و هراس حكم رفت كه بتعاقب شاهزاده شاهجهان (كه از دكن بمالوه و ازانجا باجمير شده) از راه جيسلمير عزيمت تتهه نموده گام سرعت بر دارد . مهابت خان آصف خان را بعهد و قسم وا گذاشته روانهٔ مقصود شد - اتفاقاً (۲) شاهزاده بعد هژده روز (كه ظاهر بلدهٔ تتهه مخيم سرادقات بود) بوصول خط نور جهان بيگم (كه از صيت موكب شاهي يحتمل كه مهابت خان ناعاقبت بين از شورش مزاجي آسيبى باخلاف گرامي قدر (كه

(۲) نسخهٔ [ج] شاهزاده شاهجهان بعهد و پيمان هيجده روز *

در خدمت جد ماجد بودند) رساند] معاودت بدکن اصوب
مي نمايد - و خبر فوت سلطان نيز رسيد - و شيوع بيماري
علاوه گشت - هژدهم صفر سنه (١٠٣٦) هزار و سي و شش
رکضت فرموده در چهل و دو روز براه گجرات دو صد
و شصت کروه مسافت پيموده ناسک را مطرح انوار نزول
ساخت - ناچار مهابت خان در پوکرن چهل کروهي اين
طرف جيسلمير چهاوني کرد - و پس از آوارگي او (چون
از حضور فوجي نيز بر سرش تعين شده بود - ما نتوانست
بار مقابل شد) عقب تر توقف گزيد - مهابت خان دل از
همه بر داشته به رانا پناه برد - او باخلاص پيش نيامد -
ناگزير با دو هزار سوار راجپوت (که دست از رفاقتش
بر نمي داشتند) بملک بهيلان (که مابين گجرات و مملکت
رانا ست) در آمد - و اظهار ندامت و عذر گستاخي
بخدمت پادشاهزاده شاهجهان [که دران ايام برطبق التماس
نظام شاه از ناسک بجنير بنا گذاشته ملک عنبر (که
بگوارئ آب و هوا و عمارات امتياز داشت (رفته طرح اقامت
انداخته بود] نمود - و (٢) حسب الطلب شاهي بيست و يکم صفر
سنه (١٠٣٧) هزار و سي و هفت از راه راج پيله و بگلانه
بهجون آستان سعادت اندوخته مشمول عواطف گشت ■

(٢) در نسخهٔ [ب] واو [نيست] ●

در همین ایام واقعهٔ ناگزیر جنت مکانی بمیان آمد - اعلی حضرت بارادهٔ سلطنت از راه گجرات باجمیر رسیدند - گویند چون بزیارت روضهٔ مقدسهٔ معینیه رفتند مهابت خان حمائل مصحف بر تعویذ قبر شریف گذاشت - و عرض کرد که مراد فدوي همین بود که حضرت پادشاه شوند - اَلْحَمْدُ لِلّٰه بمراد رسیدم - اگر بموجب قول تقصیرات مرا عفو کنند قسم بمصحف خورده خواجهٔ بزرگ را درمیان دهند یا همین وقت رخصت کعبه فرمایند - و الّا فردا آصف جاهي مي رسد - فتوای خون من خواهد بود (۲) - صاحب قران ثاني تشفیٔ خاطر خواه او فرموده پس از جلوس بخطاب خان خانان سپه سالار و بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و انعام چهار لک روپیه نقد و صاحب صوبگیٔ اجمیر ارتقا بخشیدند - و در همین سال جلوس مهابت خان بصوبه داریٔ دکن چهرهٔ عزت برافروخت - و پسرش خان زمان (که بنازگي صوبه دار مالوه شده بود به نیابت او مقرر گشت - و در سال دوم (که رایات پادشاهي به تعاقب خان جهان لودي عزیمت دکن نمود) مهابت خان بصاحب صوبگیٔ دار الملک دهلي نامزد گردید - و در سال پنجم از تغیر اعظم خان مجددا بصوبه داریٔ دکن دستوري یافت *

(۲) نسخهٔ [ج] و فتوای خون من خواهد داد *

گویند دران سي چهل سال (که صوبه داران بدکن مي آمدند (۲)
تا بر آمدن بالاگهات بے جنگ و جدال از عسرت غله بتنگ
آمده بر مي گشتند - هیچ کس بفکر آن نمي افتاد - اول
تدبیرے (که مهابت خان درین صوبه داري کرد) آن بود
که بنجارهای هندوستان را بفیل و اسب و خلعت مستمال
ساخته آن قدر گرویده کرد که یک سر بنجاره بآگره و گجرات
بود و سر دیگر به بالاگهات - و مشخص نمود که روپیه را
ده سیر گران باشد یا ارزان بگیرند ٭

چون ساهو بهونسله بعادل شاهیه پیوسته بانتزاع قلعهٔ
دولت آباد از تصرف فتح خان پسر ملک عنبر کمر سعي
بر بست فتح خان امراے نظام شاهي را با خود در
مقام کین توزي دیده به مهابت خان نوشت که در قلعه
آذوقه نمانده - اگر بسرعت برسند قلعه سپرده در سلک
بندهای پادشاهي منسلک مي گردم - مهابت خان بر جناح
استعجال خان زمان را با فوجے بمنقلا روانه کرده خود نیز
بیست و نهم جمادي الآخره سال ششم از برهانپور راهي
شد - خان زمان از کتل کهرکي فرود آمده با ساهو و
رندوله خان معرکهٔ نبرد آراست - و پس از زد و خورد
بسیار تا شش کروه تعاقب آنها نموده علف تیغ گردانید -

(۲) نسخهٔ [ب ـ ج] تنگ آمده ٭

بيجاپوريان خائف گشته با فتح خان طرح صلح افكندند - از هم نقض عهد نموده بآنها متفق گشت - مهابت خان (كه به ظفر نگر اقامت داشت) ناچار سلخ شعبان از كهركي گذشته بخان زمان پيوسته بمحاصرهٔ قلعه همت گماشت - و غرهٔ رمضان تقسيم ملچار نموده توپ و ضرب زن (۲) را بعهدهٔ لهراسپ پسر دوم خود وا گذاشته مقرر كرد كه از سركوب حصار (كه كوهي ست رفيع و كاغذي واره بران آباد) بجانب قلعه سر دهند - همواره به نيروي شهامت و پردلي خان زمان و به بهادري و جد كاري خان دوران بر كهي زد رسد با ساهو و رندوله خان و بهلول خان بيجاپوري نبردهاي مردانه و چپقلشهاي گردانه رو مي داد - ظفر و فيروزي هر مرتبه نصيب بهادران پادشاهي ميگرديد *

پس از فتح عنبركوت چون گشايش مهاكوت را وجه همت ساختند قلعه نشينان از فقدان غله و عدم قوت (كه اكثرے بگوشت حيوانات مرده سد رمق مي كردند) (۳) بستوه آمده از مشاهدهٔ غلبهٔ هر روزهٔ فوج پادشاهي خيريت خان عم رندوله خان و برخے عادل شاهيه (كه در قلعه بودند) امان طلبيده شبے پنهاني بكمند فرود آمدند - و خانخانان را ديده راه بيجاپور گرفتند *

---

(۲) نسخهٔ [ب] ضرب زنان - (۳) نسخهٔ [ا ج] بپوست *

و چون نقب بپای مهاکوت رسید فتح خان زن و زاد خود را بکالاکوت فرستاد - و مراري پندت (که راتق و فاتق سلطنت بیجاپور بود) با همهٔ عادل شاهیه و نظام شاهیه در ایلوره آمده رندوله و ساهو را برابر خانزمان (که در کاغذي واره بود) گذاشته خود با یاقوت خان حبشي بر سر خان خانان (۲) رسید - جنگی عظیم و نبرد قوي رو داد - مخالف عنان تماسک از دست داده بادیه نورد فرار گردید - در اثناے گریز یاقوت خان حبشي کشته شد - و درین وقت غریب زد و خوردے به میان آمد - گویند در دکن چنین جنگ قیامت آشوب کمتر واقع گشته - مهابت خان قرین فتح و نصرت معاودت نموده نزدیک نقب شیرحاجئ مهاکوت رفته خواست آتش در زند - فتح خان آگهي یافته پیغام فرستاد که چون با عادل شاهیه پیمان بایمان موکد کرده ام که بے صواب دید آنها حرف صلح بمیان نیارم امروز موقوف کنید - مهابت خان گفت که اگر حرفت از راستي فروغي دارد پسر خود را بفرست - چون پسرش نیامد آتش زدند - یک برج و قریب پانزده ذرع دیوار پرید - تهور منشان جان سپار بقلعه در آمده اندرون ملچارها ساختند - فتح خان از دید شگرف کاری بهادران دست و پا باخته برای پاس عرض

---

(۲) نسخهٔ [ب] گذاشته با یاقوت خان *

و ناموس عبد الرسول پسر کلان خود را فرستاده اظهار ندامت و التماس عفو جرایم کرد - و استدعای خرج و مهلت یک هفته به بر آوردن بنه و بار خود نمود - سپه سالار دو لک و پنجاه هزار روپیه داده فیلان و شتران خود را جهت بار بردار فرستاد - و فتح خان کلید قلعه ارسال داشته نوردهم ذی الحجه سال (۱۰۴۲) یکهزار و چهل دو در محاصرهٔ سه ماه و چند روز چنین قلعهٔ رصینهٔ فلک شکوه * بیت *

* حصارے که مثلش ندیدست کس *
* بود قلعـهٔ دولت آباد و بس *

مفتوح گشت - نواب بفتح دولت آباد آمد تاریخ (۲) است - مهابت خان خان دوران را با مرتضی خان سید نظام پسر میران صدر جهان پهانوي در قلعه گذاشته خود فتح خان را با نظام الملک (که خرد سال بود) همراه گرفته روانهٔ برهانپور شد - و چون بظفر نگر رسید عهد و سوگند بر طاق بلند گذاشته فتح خان را با نظام الملک مقید ساخته اشیا و اسباب او را در سرکار پادشاهي ضبط نمود - گویند فتح خان از بے خردي به بیجاپوریه پیغام کرد که فوج با مهابت خان کم است - شما هجوم آورده مرا خلاص کنید - یا بنابر نخوت او که نقارهٔ کوچ مي شد و مهابت خان سواره مي ایستاد

(۲) یعنی سنه یکهزار و چهل و دو *

فتح خان هنوز در خواب است - یا بنابر مصلحت ملکي
بهر صورت بے وجه پسندیده مهابت خان نقض عهد کرد *
چون به برهانپور رسید اعلی حضرت پنج لک روپیه نقد
در جلدوی این حسن خدمت بمهابت خان انعام فرمود - او
از متصدیان پادشاهي استفسار نمود که برین مهم چه قدر
زر سرکار خرج شده - گفتند بیست لک روپیه - مهابت خان
بیست و پنج لک روپیه داخل خزانه کرده گفت سه سال
است که من پیشکش بپادشاه نگذرانیده ام - دولت آباد را
پیشکش کردم - و از جناب خلافت استدعای قدوم یکے
شاهزادها نمود که بفیروی فوج تازه تسخیر بیجاپور نماید -
اعلی حضرت پادشاهزاده محمد شجاع دومي خلف سلطنت را
رخصت کردند - سپه سالار تسخیر قلعهٔ پرینده را (که از
قلاع حصینهٔ رصینهٔ دکن است - و از نظام شاهیه بتصرف
عادلشاهیه در آمده بود) نصب العین همت ساخته خانزمان را
پیشتر فرستاد - او بلوازم و مراسم محاصره و تقسیم ملچارها
پرداخته هر روز آویز و ستیز مي شد - چون مهابت خان با
شاهزاده بسه کروهي رسیده اقامت نمود عادل شاهیه و ساهو
با جمعے از نظام الملکیه نمودار شده گاهے بر کهي و گاهے
بر مورچال جنگ مي انداختند - روزے در کهي (که نوبت
خانخانان بود) راجپوتیه بمجرد نمود مخالف تیز جلوي

کرده پیش رفتند . هر چند مهابت خان طلبید که پستر آئید از جهالت پا افشرده بسیارے کشته شدند - مهابت خان در جای خود ثبات ورزیده تلاش و تردد می کرد - گویند چنین صف جنگ در صد سال در دکن نشده - نزدیک بود که کار خانخانان باتمام رسد که خان دوران از بنگاه رسیده غنیم را پراگنده ساخت ■

چون میان خان دوران و خانخانان نفاق و ناخوشي بود خان دوران مکرر در مجالس میگفت من او را از کشته شدن رهائي بخشیدم - و مهابت خان آنرا شنیده بر خود مي پیچید - اتفاقاً روزے خان دوران با سید شجاعت خان و سید خان جهان بارهه بکهي رفته چون کاه پر کرده روانه شدند غنیم درهٔ کوه را گرفته شروع ببان‌کاري کرد - ازان آتشے بکاه در گرفت - فیلان و شتر و گاو بسیارے سوخته آتش تمام صحرا را فرو گرفت - جای بدر شدن نماند - گویند شمار سوختها سي هزار دواب و ده هزار آدم بود - و نیم سوخته از حساب بیرون - امرا بر پشتهٔ بلند ایستاده حیران نیرنگی فلک بودند - بعد اطفای آتش غنیم از طرفی هجوم آورده عرصه تنگ ساخت - مهابت خان بکمک رسید - آنها منتشر گشتند - ازان روز خان دوران زبان طعن بکام کشید - گویند این هنگامه باشارهٔ مهابت خان شده . با وصف آنکه سیدي مرجان قلعه دار و پس ازو غالب نامي (که بجایش از قبل عادل

شاه آمده) هر دو بزخم تفنگ در گذشتند صورت فتح در
آئینهٔ خیال منطبع نمي شد - و جهد و کوشش اثر نمیداد -
معهذا برشکال بر سر رسید - امرا برغم مهابت خان اتفاق
کرده مزاج پادشاهزاده را بمراجعت آوردند - مهابت خان هرچند
ممانعت نمود پادشاهزاده کوچ کرد *

چون بار بردار در لشکر نمانده بود گاوان بنجاره را مردم
بقیمت گران خریدند - گویند روز کوچ بنجاره سر راه گرفته
بمهابت خان عرض کرد که باعتماد قول شما جنس آورده بودیم
بار بردار نیست که بردارم - گفت مال چه مبلغ است - گفتند
دو لک روپیه - همان وقت از خزانهٔ خود داد و گفت
هرکه خواهد بردارد باقي را آتش زنند - اعلی حضرت ازین
معاودت بخان خانان عتابے نوشته شاهزاده را طلب حضور
کردند - مهابت خان ببرهانپور رسیده چون از راجپوتان (که
روز جنگ کهي خود را بیجا بکشتن دادند بے اعتقاد شده
مي گفت اینها همین مردن میدانند - کاکا پندت دیوان
خود را به اکبرآباد فرستاد که ده هزار سوار از سید و شیخ
و مغل و افغان نوکر کرده بیارد که سال آینده محتاج بکمکیان
نشوم - بگشایش پرینده فوج من کافي باشد *

در همین ایام مرض بهگندر (که ناسور خاصی ست - و
دیرین رفیق او بود) شدت کرد - و ازین مراجعت بے نیل

مقصود و برخاسته رفتن خان زمان از بدسلوکی او بحضور دق بهم رسانیده حالتش بصعوبت انجامید - اصلاً پرهیز نمي کرد - مي گفت که من از علم تنجیم دریافتم که درین مرض جان بر نیستم و بآن احوال دیوان میکرد - و بعزیمت تسخیر پرینده از شهر برهانپور بر آمده بر موهن نالهٔ تیره کرد تا بر صفحهٔ ایام باقي ماند که درین وقت هم در کار پادشاهي مساهله ننمود - و همگي چهار هزار اشرفي بدرون و بیرون تقسیم کرده آنچه داشت همه را داخل طومار ساخت - و بخانم اهلیهٔ خود (که بعد از مادر خان زمان بعقد آورده بود) گفت که سنگریزهٔ هندوستان هم دشمن من است - مال یک روپیه هم پنهان نکنند - و طومار را ملفوف عرضداشت روانهٔ حضور کرد - و سرداران راجپوتیه را طلبیده گفت که باعانت شما نامی بر آوردم - آنچه بود طومار کرده بحضور فرستادم - جای مواخذه نماند - بعد مردن من متصدیان پادشاهي ضبط اموال نکنند - و عمله فعله را زیر محاسبه نیارند - و تابوت مرا بدهلي برده زیر قدمگاه شاه مردان دفن نمانید - و تمامی اموال را از ناطق و صامت بسرکار والا رسانند - در سنه (۱۰۴۴) یکهزار و چهل و چهار بساط زندگاني در نوردید - زمانه آرام گرفت و سپا سالار رفته هردو تاریخ فوت اوست *

راجپوتيه حسب الوصيت او از برهانپور تا دهلي بدستور زندگي آداب مجرا و سلام بجا مي آوردند - اعلی حضرت سوای فيلان همه را بپسران بخشيدند - گويند نقد کم داشت - کرور روپيه سالے مداخل بود - همه را خرج مي کرد - (۲) صاحب همت بود - روزے گفت که خان جهان لودي بخشش نداشت - يکے گفت در سرکار او فروغ نبود - گفت اين چه حرف است - مرد آن ست که بهر وجه زر پيدا کند و صرف نمايد - ليکن پوشاک خاصهٔ او همگي به پنج روپيه نمي کشيد - طعام هم کم داشته - چون بفيل شوقش بسيار بود برنج کمود و خربزهٔ ولايتي بخورد آنها مي داد - و اصلا بتکلف آشنا نبود - نوبت در سواري نمي نواخت - مگر وقت کوچ نقاره و کرنا مي شد - از علم بهرهٔ نداشت - در جوتک و نجوم مهارتي بود - اما احوال و انساب پيشينيان از هر قوم و طايفه سر زبان داشته - شيفتهٔ صحبت ايراني بود - مي گفت خلاصهٔ آفرينش اند ٭

گويند در بدايت حال مذهبے نداشت - آخرها مذهب اماميه اختيار کرده - نامهای ائمهٔ معصومين عليهم السلام بر جواهر ثمينه کنده در گلوی خود مي بست - و بروزه و نماز مقيد نبود - سفاکي و سبعيت او مشهور عالم است - در کارهای

---

(۲) نسخهٔ [ب] همه خرج ميکرد ٭

پادشاهي دقت و جزرسي بسيار مي كرد - و بكارهاى خود بيخبر محض بود - و پهلوى چرب داشت - هركس را كه نواخت اگر هزار تقصير مي كرد در عزت و قرب او نقصان نمي آورد - گاهے شعر هم مي گفت - اما اظهارش مكروه مي دانست - ازوست * فرد *

* فنگ دلم بود كه بهشت آرزو كند *

* دوزخ نصيب من بود و آرزو مباد *

از پسرانش احوال خان زمان اماني و لهراسپ مهابت خان جداگانه سمت تحرير يافته - اما ميرزا دلير همت (كه ظالم طبيعت و كاهل خدمت بود) و ميرزا گرشاسپ (كه داماد الله وردي خان شد) و ميرزا بهروز و ميرزا افراسياب هيچ كدام ترقي نكرده بديار خاموشان منزل گزيدند *

* مختار خان سبزواري *

سيد محمد نام از سادات بني مختار است كه از خيار ذريت رسول مختار اند - سلسلهٔ نسب اين سادات عالي درجات به ابو المختار النقيب امير الحاج منتهي مي شود - نقابت مشهد منور مرتضويه عليه السلام و امارت حج اسلام مدتے به اكابر اين خاندان عليه مفوض بود - امير شمس الدين علي ثاني نقيب النقباى ممالك عراق و خراسان [كه بهم واسطه بامير شمس الدين علي ماضي (كه آخر نقباى زمان شاه

(۲)
عباس بود) میرسد] در زمان سلطنت شاهرخ میرزا از نجف اشرف بخراسان آمده در بلدهٔ سبزوار متوطن گردید - و دیگرے مثل او بکثرت خیل و حشم از عراق بر نیامد - چون نوبت بامیر شمس الدین ثالث (که از اکابر متاخرین این سلسله است) رسید در علو قدر و رفعت شان از جمیع اعیان خراسان درگذرانید - و اکثر ولایت سبزوار را خریده ملکی خود ساخت - هنگامے (که عبد الله خان ازبک والی توران بر هرات و توابع آن استیلا یافت) رؤسا و اهالی خراسان سر به ربقهٔ اطاعت او در آوردند - مگر امیر شمس الدین (که در سبزوار فروکش نموده) به ایلي نگرائید - عبد الله خان
(۳)
استمالت نامهٔ باین بیت رقم فرمود

* بیت *

* درخت دوستي بنشان که کام دل ببار آرد *
* نهال دشمني برکن که رنج بے شمار آرد *

میر اصلا حساب ازو بر نداشته بے محابا در جواب نوشت ؛

* بیت *

* چو مهمان خراباتي بعزت باش با رندان *
* که درد سر کشي جانان گر این مستي خمار آرد *

و این جرأت و خود داري باعث افزایش الطاف شاه طهماسپ

(۲) نسخهٔ [ا - ج] زمان بن العباس • (۳) نسخهٔ [ج] رقم نموده •

صفوي دارای ایران گردید - میر را بخطاب سلطاني بر نواخته صاحب طبل و علم گردانیده تمام آن ولایت را مع شیء ازان باقطاعش تفویض فرمود - و سید فاضل میر محمد قاسم نسابه نیز از مشاهیر متاخرین این طبقه است - و همچنین میر شرف الدین ازین سلسله است که در عهد فرمانروائی سلطان حسین میرزا [چون آستانهٔ بلخ (که بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منسوب است) ظاهر شد] بتکلیف آن پادشاه مرحوم از سبزوار ببلخ شتافته به نقیب النقبائی آن دیار نامزد گشت - و پس ازان (که پادشاه مذکور در گذشت و حوادث و فتن سرکشید) او ازانجا بر آمده بهند بار غربت (۲) گشود - اولادش درین ملک اقامت ورزیدند •

بالجمله سید محمد مذکور در سلطنت جنت مکاني بخطاب مختار خان و منصب در هزاری هزار و دویست سوار رایهٔ افتخار برتر افراخت - و در آخر عهد آن پادشاه بنظم صوبهٔ دهلي مي پرداخت - و در سر آغاز جلوس اعلی حضرت به تیولداری سرکار مونگیر مضاف صوبهٔ پتنه (که پیوسته بسرحد بنگاله است) تعین گشت - و مدتها دران الکه بسر برد - و در سال دهم عبد الله خان فیروز جنگ ناظم (۳) صوبهٔ بهار با سایر کمکیان آنجا بقصد استیصال پرتاب اُجینیه

---

(۲) نسخهٔ [ج] گشود - و اولادش (۳) نسخهٔ [ج] اجنیه •

(که از زمینداران مفسدپیشهٔ آن ولایت بود) راهي گردید -
و مختار خان را بهراولی فوج برگزید - چون قلعهٔ بهوجپور
حاکم‌نشین آن سر زمین (که آن بومی شورش گرا درانجا
متحصن بود) بعد محاصرهٔ شش ماه مفتوح شد پرتاب
حویلی خود را مستحکم ساخته آویز و ستیز گرم کرد - تا
درضمن آن راه گریز بدست آورده بدر رود - و مختار خان
(که مقدمهٔ لشکر بود) محاذی دروازه ملچار خود نموده
لوازم سعی بهادرانه بکار برد - و زیاده بر یک شبانه روز نکشید
که او مغلوب رعب گشته زینهار جویان برآمد - و پس از
انجام این مهم کما بیش یک ماه نگذشته بود که در همین
سال آغاز سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجري افغانی
(که متعهد ضبط تیولش بود) هنگام تنقیح محاسبه شمشیر
کین آخته برو انداخت - اگرچه مختار خان هم جمدهرے بآن
زیاده سر رسانید اما کارگر نیاید - حضار آن نابکار را از هم
گذرانیدند - و خان مزبور نیز بهمان زخم جهان را پدرود
نمود - گویند باز خواست محاسبه را بمصادره رسانیده از
عامل یادداشت بستد - و باز محال طلبي مي کرد - هرچند
او ضعیف نالیها نمود رحمی نا کرده تهدید بحبس و شکنجه
کرد - چون برخاست که درون رود سد راه گردید - و بیخبر
زخم منکر رسانید - در اجمیر در احاطهٔ دیوار بیرون نزدیک

قبر خواجگي حاجي محمد مدفون گشت - احوال سه پسرش
شمس الدين خان مختار خان و داراب خان و جان سپار خان
جدا جدا تحرير يافته ٭

٭ مير محمد امين مير جملهٔ شهرستاني ٭

از اعيان سادات اصفهان است مشهور بسادات شهرستان -
برادر کلانش مير جلال الدين حسين صلائي تخلص (که فاضل
مستعد بود) منظور نظر شاه عباس ماضي صفوي گشته
بمنصب صدارت (که از اعاظم مناصب ايران است) امتياز
يافت - چون او در گذشت برادر زادهٔ او ميرزا رضي پسر
ميرزا تقي بجاي عم خود بدان رتبهٔ گرامي فائز گرديد - و
از وفور قابليت و طالع مندي بمصاهرت شاهي بلند رتبگي
يافت - و برشد کار داني توليت اوقاف خاصهٔ آن پادشاه
عالي جاه بر حضرات ائمهٔ معصومين عليهم السلام و منصب
مهر داري توقيعات علاوهٔ منصب صدارت گشت - و در سنه
(۱۰۲۶) هزار و بيست و شش بساط هستي در نورديد -
صدارت ايران به پسرش صدر الدين محمد (که دختر زادهٔ
شاه و طفل رضيع بود) مقرر شده نيابت بميرزا رفيع عم زادهٔ
آن مرحوم قرار گرفت - و بالآخره او نيز مستقلاً بامر صدارت
مي پرداخت ٭

بالجمله مير محمد امين در سنه (۱۰۱۳) هزار و سيزده
از عراق بديار دكن وارد گشته درخدمت محمد قلي قطب
شاه والي تلنگ بوسيلهٔ مرتضی ممالک مير مؤمن استرآبادي
نوكر گرديد - مير مؤمن خواهرزادهٔ مير فخرالدين سماكي
بود - و در صلاح و تقوی درجهٔ عالي داشت - و در ايران
بتعليم سلطان حيدر ميرزا پسر شاه طهماسپ صفوي قيام
مي نمود - و پس از وقوع قضيهٔ ناگزير شاه و كشته شدن ميرزا
حيدر و استيلای شاه اسمعيل ثاني تاب توقف نياورده بدكن
آمد - و بنابر اتحاد مذهب از ساير سلاطين آن مملكت
ملازم محمد قلي قطب شاه گشته منصب پيشوائي و وكالت
يافت - و سالها مدار دولت قطب شاه برو بود - مير محمد
امين از مددگاری بخت و توافق اقبال در مزاج محمد قلي
(كه از دوام ارتكاب مدام خود بمهمات ملكي و مالي
نمي پرداخت) چنان جا كرد كه او بخطاب مير جملگي
بر نواخته همگي حل و عقد امور بكار آگهیٔ مير وا گذاشت - و
پس ازو (كه پسر نداشت) نوبت حكومت به برادر زاده اش
سلطان محمد قطب شاه رسيد - او از رشادت و هوشمندي خود
متوجه مهمات ايالت گشت - نقش مير با او خوب ننشست - اما
سلطان محمد اصلا دست تصرف و طمع باموال و اشيای مير
دراز نكرده بآئين نيک رخصت فرمود - مير از گلكنده به بيجاپور

(۲)
پیوست - با عادل شاه نیز صحبت او در نگرفت - ناگزیر براه دریا بوطن مالوف شتافته در عراق بملازمت شاه عباس صفوي استسعاد یافت - و بسبب میر رفیع صدر (که برادر زادهٔ او مي شد) مشمول عواطف شاهي گردید - و در خدمت شاه پیشکشهای لائق بدفعات گذرانید - و مدت چهار سال (۳)
بعزت و آبرو روزگار بسر برد - اما میر مي خواست که در خدمت شاه صاحب منصب عالي باشد - و شاه را مطرح نظر آنکه بالتفات زباني سرگرم داشته نفایسے (که درین مدت فراهم آورده) بر گیرد - چون میر دریافت که حقیقت کار چیست بالضرور بملازمان جنت مکاني التجا آورد - جمعے از قصور فهمیدگي احوال او چنانچه باید در نیافته بخدمت جنت مکاني یکے را به صد معروض داشتند - آن پادشاه عالي جاه فرمانے بخط خاص خود بطلب میر بر نوشت - او از اصفهان فرار نموده در سال سیزدهم سنه (۱۰۲۷) هزار و بیست و هفت هجري بملازمت مستسعد گشت - و بمنصب دو هزار و پانصدي دویست سوار و خدمت عرض مکرر سرافراز گردید - و در سال پانزدهم از تغیر ارادتخان بمیر ساماني سرکار والا سر بر افراخت *

چون نوبت سلطنت به اعلی حضرت رسید مدتے بوسیلهٔ

(۲) نسخهٔ [ب - ج] و با عادل شاه - (۳) نسخهٔ [ب] بسر مي برد *

دیوان بندگی بمیر سامانی اختصاص داشت - و در سال هشتم از تغیر اسلام خان بپایهٔ والای میر بخشیگری بر آمده باضافهٔ هزاری پانصد سوار بمنصب پنجهزاری دو هزار سوار چهرهٔ کامیابی بر افروخت - و دهم ربیع الآخر سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجری سال دهم جلوس بآزار لقوه و فالج رخت هستی بر بست - میر اگرچه در سیادت و شرافت نسب مرتبهٔ بلند داشت اما از اخلاق مرضیه و اطوار بهیه نصیبهٔ نداشت - بسیار سبک مزاج و تند خو بود - و در مذهب امامیه سخت متعصب - روزے در حضور اعلی حضرت تقریب مذهب درمیان آمد - میر بتلدی حرف زد - پادشاه فرمود که میر واقعی اصفهانی هست - چه مردم آنجا بدرشتی و تندی اشتهار دارند - گویند در سال چهارم (که اعلی حضرت بخطهٔ برهانپور اقامت داشت) بنابر امساک باران گرانی و غلا بجائی انجامید که جانی بنانی میدادند - کس نمی خرید - و شریفی برغیفی می‌فروختند - نمی ارزید - متصدیان مهمات پادشاهی و عمدها بحکم والا آش پزخانها (که بلنگر زبان زد روزگار است) در هر بلده ترتیب دادند - دران هنگام میر جمله نامے بسخاوت بر آورد - شب و روز در برهانپور لنگر طعام جاری داشت - و نقد و اجناس نیز بمردم خیرات کرد - اگرچه آن وقت هم مردم ایران می گفتند که کرم

میر جبلي نیست اما این طعن و سرزنش صریح ناشي از سوء باطن است - و الا این امر بتکلف هم مورد تحسین و محل جزاست ■

اصفهان از معظم بلاد ایران است - ■ بیت ■

* اصفهــان نیمهٔ جهــان گفتنــد *

* نیمــهٔ وصف اصفهــان گفتنــد ■

بقول اصح از اقالیم چهارم است اگرچه برخے بجهت طول و عرض از اقلیم سیوم شمرده اند - از کهنه شهرهای عراق است - در قدیم یهودیه مي‌خواندند - چه بني اسرائیل از بخت نصر گریخته گرد عالم مي گشتند - چون خاک اینجا را موافق خاک بیت المقدس یافتند شهرے طرح انداخته به یهودیه موسوم ساختند - و برخے بنای آنرا به اصفهان بن سام نسبت دهند - جوقے از ابنیهٔ اسکندر بر شمرند - ابن درید گوید اصفهان لفظ مرکب است از اصف بمعنی شهر و هان بمعنی سواران - و در فرهنگ رشیدي گوید اسپاه و اسپه لشکر و سگ و همچنین سپاه و سپه - و ازین ماخوذ است اسپاهان چه آن شهر همیشه موضع اقامت سپاه ایران بود - و دران سگ نیز بسیار بود - چنانچه مولف تاریخ اصفهان علي بن حمزه گفته - الف و نون براي نسبت است - انتهی کلام الرشیدي - و اصفهان معرب اسپهان است - گویند ابتدا چهار دیه بود

کران و کوشک و جوباره و دشت - چون کیقباد آن را پای تخت ساخت شهرے عظیم شد - و آن دیهات هریکے موسوم بکوچه گردید - زنده رود (که به زاینده رود شهرت دارد - و گویند ازان هزار نهر جدا شده) پایان آن شهر روان است - شاه عباس ماضي در ایام فرمانروائی خود دار السلطنة ساخت - و چندان عمارات عالیه و حدائق طرب افزا اساس گذاشته بآبادي و معموری آن بلده همت گماشت که مزیدے بران متصور نیست - و تا انقضای دولت صفویه مستقر خلافت بود - در فترت افغانان خرابي بدان معموره راه یافت - آب و هوای خوب دارد - مردمش بیشتر خوش صورت و لطیف طبع اند - و صاحب کمالان ظاهر و باطن بسیار ازان مکان برخاسته اند - بیشتر مردم آنجا شافعي مذهب بودند - اما الحال همه شیعه لیکن اکثر درشت و تند خو مي باشند - و گفته اند که اصفهاني خالي از بخل و خست نباشد - از صاحب بن عباد آورده اند که مي گفت هرگاه باصفهان میرسم در خود خست مي یابم - در حق این شهر و اهل شهر جرے چنبانده اند

* بیت *

* همه چیزش نکوست الّا آنکه *

* اصفهـــاني درو نمي بایـــد *

* محلدار خان *

پسر محلدار خان چرگس است - در دولت نظام شاهیه بمزید قرب و اعتبار اختصاص داشت - چون در دکن بسیار گذرانیده بود به دکني شهرت گرفت - پس از فوتش نظام شاه پسر او را بلقب پدر ملقب نموده نامی بسرداري و سرفوجي بر آورد - و در سال ششم جلوس فردوس آشیاني هنگامی (که مهابت خان سپه سالار قلعهٔ دولت آباد را محاصر داشت (۲)) او برهنموني بخت بیدار از قصبهٔ تیالي (۳) (که دریتولا مشهور به نعمت آباد و مضاف سرکار کالنه است) بسپه سالار پیغام نمود که این مکان را بهرکه اشاره رود حواله کرده خود را پیش شما مي رسانم - هرچند صدق مقالش پرتو ظهور میداد سپه‌سالار بجهت اظهار هواخواهي و دولت سگالی او بر همگنان گزارش نمود (که چون بنه و بار ساهو بهونسله و رندوله خان بیجاپوري در بیضاپور است) اگر ترکتازي نموده بدان دستبردے نماید به ازین دستاویزے براى ظهور عنایات پادشاهي نخواهدبود - محلدار خان بیاوري روزگار بے محابا بر سر قصبهٔ مذکور تاخت - ازانجا که حسن اتفاق بآسانیها باعث نشست نقش مرادے چند مي گردد دران نزدیکي زن

---

(۲) نسخهٔ [ب - ج] محاصره داشت - (۳) نسخهٔ [ا - ج] بتالي [و در بعضی نسخه] بیتالي *

و دختر ساهو (که با خزانه و اسباب کثیر از جنیر بدانجا آمده بودند) (۲) بدست او افتاد - و قریب چهار صد اسپ و یک لک و پنجاه هزار هون با فراوان اسباب و اجناس بحوصلهٔ مذکور و بقدر دوازده هزار هون از نقد و جنس زندوله خان بتاراج رفت - خان مذکور مورد هزاران تحسین و آفرین گشته عیال ساهو را بر وفق نوشتهٔ سپه سالار بجعفر بیگ قلعه دار کالنه سپرده خود باولیای دولت پیوست - و در آغاز سال هفتم از دکن بدار الخلافهٔ آگره شتافته سعادت آستانبوس اندوخت - و بمنصب چار هزاري ذات دو هزار سوار و عطای بیست هزار روپیه نقد و دیگر عنایات خسروانه (۳) سر بر افراخت - و سرکار مونگیر از توابع صوبهٔ بهار در اقطاع او مقرر گشت *

و چون مشار الیه از سایر امرای دکن بمتانت و فطانت امتیاز داشت در همین سال بمرحمت علم و نقاره فرق عزت بر افراخت - و بخدمت فوجداری سرکار گورکهپور از تغیر مخلص خان سرافراز شده رخصت تعلقه یافت - و پستر در کومکیان دکن منتظم شده در تقدیم خدمات پادشاهي مي پرداخت - با آنکه از قوم چرکس بود از وطن گزیني در ولایت دکن وصلت و خویشي بهمه مردم کرد - چنانچه

(۲) نسخهٔ [ب - ج] آمده بود - (۳) نسخهٔ [ج] عطایای *

صبيهٔ خود را بپسر دلاور خان حبشي (كه پدرش نيز از امراي نظام شاهيه بود) داد *

* مرشد قلي خان تركمان معروف *
* بمروت خان *

در عهد جهانگيري از ايران ديار رسيده بمنصب هفصدي دو صد سوار در سلک ملازمان پادشاهي انسلاک يافت - و در سال سيوم فردوس آشياني بمنصب هزاري سر برافراخته بخدمت آخته بيگي اختصاص گرفت - و چون فروغ معامله داني و كارطلبي او پرتو ظهور داد (ازانجا كه در خدمت مير تزكي مرتبه سنجي و پايه شناسي منظور مي باشد - و خليل الله خان مير تزک از فرط خشونت مزاج كار موافق مرضي پادشاهي نمي كرد) در سال ششم آن كار نيز بمروت خان ضميمهٔ خدمت سابق گشته بافزوني پانصدي منصب و خطاب عم خود مرشد قلي خان (كه للهٔ شاه عباس ماضي بود) نوازش يافت - و هنگامي (كه رايات پادشاهي از آگره بسير دولت آباد ارتفاع يافت * ع *

* بپادشاه جهان اين سفر مبارک باد *

ازان سال آگهي بخشد) از منزل روپباس فوجداري متهرا و مهابن و مالش شقاوت كيشان آن مرز بوم شورش لزوم بخان

(۲) يعني سنه هزار و چهل و پنج هجري *

مرتوم تفویض یافت - و چون افزونیٔ جمعیت ناگزیر ضبط آن سرزمین بود باضافهٔ پانصدي ذات هزار و سیصد سوار بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و مرحمت علم عز افتخار اندوخت - و پس ازان (که نقش عملداري او دران بوم فتنه خیز درست نشست و سرکشان تمرد پیشه دست خوش سرچنگهاي زبردست او گشتند) مورد تفضل پادشاهي شده بافزایش پانصدي پانصد سوار و عطاي نقاره مباهي گردید *

و در سال یازدهم سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجري در اثناي تاخت بریلي از مواضع مفسدان (که همگي شورش گزینان آنجا در پناه دیوار بست آتش افروز هنگامهٔ کین توزي بودند) بزخم تفنگ نقد زندگي درباخت - بسکه در فوجدارئ متهرا بند و اسیري بسیار نموده کنیزان جمیلهٔ پري چهره (که هریکي در حسن و ناز از دیگري گرو سبقت مي برد) بسیار فراهم آورد - گویند در کوردهن نگر (که معاذئ متهرا آن طرف آب جون است - و آنرا مولد و منشأ کشن میدانند) در شب هشتم از ماه ساون (که باعتبار میلادگان آنرا جنم اشتمي خوانند) غریب مجمع از زن و مرد هنود واقع مي شود - اتفاقاً خان مذکور بروش آنها قشقه کشیده و دهوتي (۲) پوشیده دران هجوم عام نظارگیٔ حسن بوده گشت

(۲) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست *

و واگشت می‌نمود - زنی دید (که بجمال رشک ماه بود) مثل گرگی (که در رمه در آید) او را بر داشته روان شد - چون مردمش کشتی در کنار آب مهیا داشته بودند بران نشسته راه اکبر آباد گرفت - خود اصلا اظهار نکردند که دختر که بود - احوال مرشد قلي خان (۲) شاملو لله استاجلو خالی از غرائب نیست - مجملی بر زبان قلم می گذرد *

مشار الیه حاکم خواف و باخرز بود - چون علي قلي خان شاملو حاکم هرات و امیرالامرای خراسان متکفل للگی عباس میرزا (که از زمان جد خود شاه طهماسپ صفوي ایالت خراسان داشت) گردید - و سلطان محمد خدا بنده والد شاهزادهٔ مذکور بفرمانروائی ایران دیار رسیده بسبب عدم بصارت او کار قزلباش به بی‌ضبطي کشید - و ملک محل حوادث و فتن گشت - باقتضای عقل مصلحت اندیش امرای خراسان را با خود متفق ساخته در سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نه عباس میرزا را سریر آرا ساخت - و مخاطب بشاه عباس نمود - مرشد قلي خان از همه بیشتر درین باب کمر موافقت بسته عهد و پیمان یکجهتی استوار نمود - اما مرتضی قلي خان درناک حاکم مشهد مقدس (که خود را همسر علي قلي خان و بیگلربیگی نصف خراسان می گرفت) یکتائی نورزیده در

(۲) نسخهٔ [ج] مرشد قلي خان للهٔ استجلو *

کار شکني افتاد - سلطان محمد خدا بنده با لشکر گران متوجه
خراسان گشت - علي قلي خان تاب تقابل در خود ندیده
در حصار هرات متحصن گردید - و مرشد قلي خان در تربت
تحصن جست - بعد از وقوع نزاع و جدال قرار بر مصالحه
یافت - سلطان محمد بشرط ایلي و اطاعت بدستور سابق
هرات را بشاهزاده و علي قلیخان مسلم داشته معاودت نمود -
و بپاس خاطر خان مذکور مرتضی قلي خان را از مشهد
مقدس تغیر ساخته بجهت تالیف قلوب مرشد قلي خان و
طائفهٔ استاجلو حکومت آنجا را بسلیمان خان (که بزرگ زادهٔ
آنها بود) نامزد کرد - و هنوز او استقامتي دران ملک
نیافته بود که مرشد قلي خان زیارت روضهٔ مطهرهٔ حضرت
امام الجن و الانس تقریب کرده بشهر در آمد - و ابواب
مکر و حیله گشوده بچرب زباني و چاپلوسي اظهار اخلاص و
عقیدت بسلیمان خان نمود - و پس ازان (که بتفاریق مردم
او جمع آمدند) بسلیمان خان پیغام داد که شما را قشون
و لشکرے آراسته (که از ضبط سرکشان این ناحیه بیرون
توانند آمد) نیست بعهدهٔ من واگذاشته خود بجانب خواف
و باخرز رفته بفراغت بگذرانید - او کام نا کام رضا جو گشته
روانه شد - و از اثنای راه احمال و اثقال انداخته بعراق
بدر زد - و مرشد قلي خان بر مشهد مقدس مستولي گشته

سرکشان اکثر محال خراسان را برفق و ملایمت مطیع و منقاد خود ساخت - و بمرتبهٔ در تالیف دلها کوشید که حکمش در انجای خراسان نافذ گشته شوکت و اقتدارش متزاید گردید - پستر بعلي قلیخان اظهار محبت و اخلاص نموده برادر خود ابراهیم خان را نزد او فرستاد (که ترغیب ملک گیري کرده خان را با جناب شاهي بجانب مشهد مقدس بیارد) تا مراسم فدویت و عقیدت بتقدیم رساند *

چون بسا مهمات دنیا ازان قبیل است که در آغاز بمصادقت و دوستي فرا گیرند و در انجام بمخالفت و دشمني بر خیزند ریش سفیدان شاملو اقتدارش مکروه پنداشته بسعایت در آمده (۲) فیما بین آن دو سردار اسباب وحشت سرانجام دادند - و رفته رفته کار بجائی رسید که علي قلي خان شاه را بر داشته فوج بمشهد کشید - مرشد قلي خان سر جنگ نداشت و میخواست مهم هر گونه باصلاح گراید - در سوسفید ترشیز برابر هم فرود آمدند - علي قلي خان بهیچ وجه سر بمصالحه نجنبانیده عنان حزم و هوشیاري از دست داده خود مباشر حرب گردید - و بر جماعتی تاخته پراگنده ساخت و بتعاقب آنها پرداخت - مرشد قلي خان با معدودے در جانبی ایستاده بود - نظرش بر لوای شاهي افتاد - ممنون طالع

---

(۲) در نسخهٔ [ا] حرف [واو] نیست *

خود گشته همت بران مقصور ساخته آن شهریار بلذن اقبال را بدست آورد - و بهمان مردم (۲) کمی بر اعادي حمله برده شکست فاحش داد - پس ازان (که علي قلي خان از تعاقب آن گروه باز آمد) از لشکر قول و علامت چتر شاهي اثرے ندید - متحیر گشته در کمال یاس و ناکامي راه هرات پیش گرفت - مرشد قلي خان با سعادت ابدي توامان گشته ازین عطیهٔ غیر مترقب کلاه شادمانیش بر تارک گردون سائید - و بعلي قلي خان نامهٔ محبت آمیز بطریق معهود چاکرانه نوشته گله مندیهای دوستانه نمود - و این سانحه را باقتضای سرنوشت آسماني حواله نمود ٭

بالجمله مرشد قلي خان اسباب سلطنت شاه عباس را ترتیب داده خود من حیث الاستقلال بر مسند وکالت و للگي تکیه زد - و چون عرصهٔ عراق را غبار آشوب و بد نسقي در گرفته بود بدار السلطنة قزوین (که مقر خلافت شاهان صفویه بود) خالي شنیده مرشد قلي خان شاهزاده را بر داشته بسرعت هرچه تمامتر از راه دامغان بقزوین در آمد - اقسقالان طوائف قزلباش از هر جانب بتهنیت قدوم رو آوردند - و چون این خبر باردوی سلطان محمد خدا بنده رسید از متجنده و اواسط الناس (۳) تا اعیان و روشناس دربار (که همه خانهٔ

(۲) نسخهٔ [ا] مردم وی - (۳) نسخهٔ [ج] با ٭

کوچ در قزوین داشتند) بے رخصت شروع در رفتن کردند ‌•

چون قضا رسیده بود امراے عمده (که راتق و فاتق سلطنت بودند) نیز عنان مصلحت از دست داده قرار برفتن قزوین دادند - و عهد و پیمان از مرشد قلي خان گرفته خاطر خود جمع ساختند - و چون بآن بلده در آمدند سلطان محمد خدا بنده (که از اوضاع ناهموار روزگار و گیر و دار جهان ناپایدار دلگیر گشته گوشهٔ عافیت و فراغت میطلبید) بملاقات فرزند ارجمند شاه عباس اظهار مسرت و شادماني کرده خود را از پادشاهي خلع نمود و فرق پسر را بتاج شاهي بیاراست • روز دیگر مرشد قلي خان ایوان چهل ستون را آراسته شاه را بر تخت فرماندهي بر آورد - و امرا را بمواخذهٔ خون سلطان حمزه میرزا در آورد - و چند نفر عمده را (که رکن رکین سلطنت بودند) به تیغ کشیده (۲) تقصیر سایر امرا و ارباب مناصب بعفو مقرون ساخت - ازانجا که اکثریه چنین جاري شده [که هرکه از شجعان روزگار و بلند همتان نامدار در اعلای لوای دولت پادشاهے و ارتفاع علم سلطنت صاحب اقبالے سعي و (۳) جانفشاني بکار برده عرق ریز تردد نمایان گردد هرگز بر بستر کامراني نیاسوده از ساقئ دوران غیر از جرعهٔ تلخ کامي ننوشد - و آن همه اعانت و موافقت بمخالفت و عداوت کشد

---

(۲) نسخهٔ [ب] ته تیغ کشیده - (۳) نسخهٔ [ا] شاهے •

و حقوق بعقوق سر بر می‌آرد - و آخر الامر سر در سر آن می بازند (شاید وجهش آنست که سلاطین ذوي الاقتدار دور اندیش از مشاهدهٔ آثار عزم بلند و افتخار در امور عظیمه ابقای او را منافیٔ مصلحت خود تصور نموده بتضییع او می کوشند) اگرچه ظاهر آنست (که بیشتر امزجه مجبول خدمت فروشي و کار آرائي ست) بقدر صدور نخوت رعونتی راه می یابد و آنرا غیرت سلطنت بر نمي‌تابد] چون پایهٔ قدر و منزلت مرشد قلي خان بایوان کیوان رسید و رتق و فتق امور کلي و جزئیٔ سلطنت بدو باز گردید آتش حقد و حسد در کانون سینهٔ همسران و همچشمانش اشتعال یافت - چون شاه (که نشو و نما در طائفهٔ شاملو یافته بود و لاگیٔ مرشد قلي خان درمیانهٔ (۲) استاجلو بودن مرغوب طبعش نبود و درین وقت سلوکی که مي کرد نیز نا دلخواه بود) در سال دوم جلوس خود سنهٔ (۹۹۷) نهصد و نود و هفت هجري هنگامے (که جانب خراسان برآمده بود) بجمعے اشاره نمود که ناگاه بکشک خانهٔ او در آمده در خواب کارش تمام ساختند *

* مخلص خان *

برادر کلان آله وردي خان مشهور است - در مبادیٔ حال ملازم سلطان پرویز بود - از رشادت و کار داني بپایهٔ دیوانیٔ

(۲) نسخهٔ [ج] درمیان *

شاهزاده برآمده بحکومت و حراست صوبهٔ پتنه (که در تیول سلطان مقرر بود) مي پرداخت - در سال نوزدهم جهانگیري (چون شاهزاده ولي عهد شاهجهان بعد کشته شدن ابراهیم خان فتح جنگ حاکم بنگاله فوجی برسم منقلا بسرداری راجه بهیم پسر رانا امر سنگهه بر سر پتنه فرستاد) مخلص خان را پای همت از جا رفته با آن (که الهیار(۲) خان پسر افتخار خان و شیر خان افغان کمکي بودند) توفیق یاري نکرد که حصار پتنه را استحکام داده روزے چند تا رسیدن عساکر پادشاهي بگذراند - بجانب الهآباد شتافت - و پس ازان در ملازمان جنت مکاني انتظام یافته بقرب و اعتبار فائز گردید - در هنگامهٔ شهریار بهمراهی خواجه ابوالحسن در هراولی یمین الدوله بود - پس از جلوس اعلی حضرت بمنصب دو هزاري ذات و سوار و عنایت علم سر برافراخته بفوجداری نرور(۳) دستوري یافت - و بعد ازان باضافهٔ منصب و عطای نقاره کامیابي اندوخته بخدمت فوجداری سرکار گورکهپور مفتخر و مباهي گشت - و در سال هفتم بمنصب سه هزاري و صوبه داری تلنگانه (که دران وقت عبارت از ناندیر وغیره محالات صوبهٔ محمدآباد بود) سربلند گردیده بدان صوب مرخص گشت - و در سال دهم سفر آخرت بر گزید(۴) - گویند سرای جمیله

---

(۲) نسخهٔ [ب] الله یار خان - (۳) نسخهٔ [ج] نرورار - (۴) نسخهٔ [ج] شد ■

بسيار جمع كرده بود - و در مرض موت پانصد اسامي آزاد كرد *

پسرش ميرزا لشكري (كه علامهٔ روزگار بود - و در بے صرفه گوئي و هرزه خائي مشهور) به پشت گرمئ التفات مهابت خان در درگاه پادشاهي دولت رو شناسي (۲) اندوخت - گويند اول باعث كارشكنئ خانجهان لودي آن بوالفضول گشت - شبے در غسل خانه بر سر اهتمام با حسين خان و عظمت خان پسران خان مذكور خارج آهنگي نمود - آنها بر در تشدد زدند - او گفت مردانگئ شما فردا ظاهر خواهد شد كه پدرت را زنجير در پا كرده يك كرور روپيه مي گيرند - چون شب چوكئ خان جهان بود پسران به تيش خانه آمده بپدر اين حرف رسانيدند - چون ايام دولتش بانتها رسيده بود اينحرف پوچ بے اصل علاوهٔ واهمهاى او گرديده خانه نشين شد - اسلام خان بحكم پادشاهي آمده استفسار وجه انزوا نمود - دران وقت حرف ميرزا لشكري گل كرد - اعلى حضرت او را مقيد و مسلسل بقلعهٔ گواليار فرستاد - و بعد رسيدن كار خان جهان بجائے كه رسيد از زندان رهائي يافته در ديار غربت مي زيست - تا باجل طبيعي درگذشت - و پسر ديگرش زوالي ست كه تا سال بيستم اعلى حضرت بمنصب هفصدي صد و پنجاه سوار سرفراز بود *

---

(۲) نسخهٔ [ج] روشناس *

* معتمد خان محمد شريف *

از مردم غير مشاهير ايران است - چون بهندوستان وارد شد بدستياري بخت بيدار بدولت روشناسي جنت مکاني فائز گشت - و در سال سيوم بخطاب معتمد خان سرافرازي يافت - در حق او ظرفاي مغايهٔ آن وقت اين بيت گفتند

* بيت *

* بدور شـاه جهـانگير خاني ارزان شد *
* شريفه بانوي ما رفت و معتمد خان شد *

مدتے بخشيگري احديان داشت - در سال نهم سليمان بيگ فدائي خان بخشي لشکر شاهزاده شاهجهان (که بمهم رانا مامور بود) فوت کرد - و معتمد خان به بخشيگري عساکر شاهي تعين گشت - و در سال يازدهم (چون شاهزاده بتنسيق مملکت دکن دستوري يافت) معتمد خان باز ببخشيگري فوج امتياز گرفت - و در هنگامے (که جنت مکاني مرتبهٔ اول بگلگشت کشمير خرامش فرمود - و مرکوز خاطر محض سير بهار آن ديار بود) ازانجا (که دزين موسم کتل پيرپنجال از برف مالامال مي باشد - و عبور لشکر ازان راه دشوار بلکه محال) براه پکهلي و دمتور (۲) نهضت اتفاق افتاد - و بر رودخانهٔ

(۲) نسخهٔ [ب] پکلي و دهمتور •

کشن گنگا جشن سال پانزدهم مطابق سنه (۱۰۲۹) هزار و بیست و نهم هجري آراستگي یافت *

و چون ازین منزل تا کشمیر همه جا راه بر کنار بهت است و از دو جانب کوه بلند دارد و اکثر کتلها بغایت تنگ و دشوار واقع شده (که مرور بصعوبت میسر مي‌آید) لهذا میر اهتمامي آن بعهدهٔ معتمد خان تفویض یافت که غیر از معدودے در رکاب پادشاهي کسے را از امرای عظام وغیره نگذارد - خان مذکور در پای کتل بهلباس فرود آمد - و حسب اتفاق (چون سواری جنت مکاني متصل خیمهٔ او رسید) برف و باران بمرتبهٔ هجوم کرد که مزاج پادشاهي بتشویش گرائیده با اهل حرم در خیمهٔ او فرود آمد - و از آشوب آن طوفان محفوظ گشتند - و شب بآسودگي بسر بردند - پادشاه لباسے (که در بر داشت) بمعتمد خان مرحمت فرمود - و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار سرش را باوج برین رسانید - غریب تر آنکه با وصف جریدگي (که لازمهٔ سفر کشمیر است) آن قدر خیمهای متعدد و فرش و جامهٔ خواب و مصالح باورچي خانه و اسباب و آلات ضروري (که آنچه سرکار اهل دولت را در خور باشد) همراه داشت که حاجت بعاریت طلبي نشد - و چندان شیلان کشید که بهمه مردم اندرون و بیرون کفاف نمود *

سبحان الله آن وقت چه خير و برکت بوده که در قليل منصبي‌هاى (۲) چنين هنگام اين همه اسباب و سامان بود که در بيگاه و بيخبر از عهدهٔ مهماندارى پادشاه هندوستان بر آمد - در همين مراجعت کشمير از تغير مير جمله بخدمت عرض مکرر چهرهٔ کاميابي افروخت - و چون بدولتخواهىء شاهزاده شاه جهان مشهور بود بعد از جلوس باضافهٔ منصب و بمزيد قرب و اعتبار اختصاص گرفت - و در سال دوم از تغير اسلام خان به بخشيگرىء دوم سر بر افراخت - و در سال دهم از انتقال مير جمله بتفويض خدمت والاى مير بخشيگري و از اصل و اضافه بمنصب چارهزارىء دو هزار سوار بلند مرتبه گرديد - و در همين سال باعانت سيو رام کور برادر زادهٔ راجه بتهل داس (۳) باتفاق راجهٔ مذکور بولايت دهنديره تعين گشت - معتمد خان اندرمن زميندار آنجا را گرفته بحضور آورد - و در سال سيزدهم سنهٔ (۱۰۴۹) هزار و چهل و نهم هجري از سپنجي سرا در گذشت - اگرچه در تاريخ داني شهرتے داشت اما از اقبال نامهٔ جهانگيري (که بعبارت سليس و مربوط نوشتهٔ کلک اخبار طراز او ست) معلوم ميشود که سليقهٔ تاريخ نويسي نداشت - چه باوصف عهدهٔ عهد نويسي اصلا بجزئيات ضروري نپرداخته - بلکه معظم وقائع را هم با حذف و اسقاط

(۲) نسخهٔ [ج] قليل منصبیٔ چنين هنگام - (۳) نسخهٔ [ب] بيتهل داس ٭

بسیار بقید تحریر کشیده - دوستکام پسرش تا سال سی‌ام بپایهٔ هشتصدی دو صد سوار رسیده بدفعات ببخشیگری گجرات و کابل و بنگاله تعین یافته - سال هفتم جلوس عالمگیری در بنگاله فوت نموده - محمد اشرف برادر (۲) معتمد خان در تیولداری لکهنو عمارات عالیه درانجا بنا کرده - و سرا و پورهٔ اشرف آباد اساس نهاده - و باغی نیز طرح انداخته که سیرگاه عالم بود - تاریخ آنرا بر دروازه بخط کتبه کنده - بوستان دوستان (۳) - دران باغ منزوي بود تا بسرا بستان بقا شتافت *

* میرزا رستم صفوي *

برادر خورد میرزا مظفر حسین قندهاري ست - در احوال او گذشت که سلطان محمد خدا بندهٔ داراى ایران قندهار را به مظفر حسین میرزا و زمین داور را به رستم میرزا با دو برادر خوردش ابو سعید میرزا و سنجر میرزا تفویض فرمود - چون این الکه نسبت بقندهار بسیار محقر بود وفا بمعاش میرزا و برادران نمیکرد - خواست که سیستان را از دست ملک محمود (که از نژاد والیان قدیم آنجا بود - و بعد فوت شاه اسمعیل ثاني بران ولایت استیلا یافت) بر آورده به الکهٔ خود افزاید - مظفر حسین میرزا بر سر ملک محمود فوج

---

(۲) نسخهٔ [ج] برادرش محمد اشرف در تیولداری - (۳) یعنی سنهٔ هزار و چهل هجري *

کشیده پس از آویز و ستیز دختر او بازدواج خود آورده آن ناحیه را بدو مسلم داشت - این معنی موجب کلفت هر دو برادر گشت - رستم میرزا مکرر باعانت حمزه بیگ لله بر قندهار لشکر کشیده طرفی نبست *

چون اکثر بلاد خراسان لکدکوب حوادث اوزبک گشت و سر و سرداری مشخص نداشت میرزا از زمین داور به فراه شتافته متصرف شد - و بکرات با اوزبک عرصهٔ پیکار آراسته لوای مردانگی و شجاعت برافراخت - و پس ازان هوای تسخیر سیستان در سر گرفته بران دیار یلغار برد - ملک محمود بعد تحصن و رعایت لوازم قلعه داری ملاقات کرده بمراسم خدمت پرداخت - میرزا در عالم مستی باغوای کوته خردان مغرور ملک را محبوس ساخت - پسرش جلال الدین جمعی فراهم آورده بهیچ آویزش پیش گرفت - میرزا ملک محمود را از هم گذرانید - چون تاب مقابله نداشت راه زمین داور سپرد - او بتعاقب افتاد - ناچار بر گشته بجنگ پیوست - شکست بر میرزا افتاد - پس ازان در نظرها وقعی نماند - بزرگ برادر (که منتهز فرصت بود) دست چیرگی برگشاده زمین داور نیز برگرفت - رستم میرزا بتیزی آمده قلات بستد - روزے بشکار رفته بود - طایفهٔ بیات خواستند آن را متصرف شوند - والدهٔ میرزا بقلعه داری پرداخت - و بتفنگ یکے از حرام نمکان

(كه بجانب آن ضعيفه سر داد) در گذشت - اگرچه ميرزا بسيارے را بتيغ انتقام گذرانيد اما (چون اوضاع زمانه حسب دلخواه نديد - و آوازهٔ آمد آمد جنود هندوستان بگرفتن آن ديار بے جمعيتئ ديگر مي افزود) بشريف خان اتگه حاكم غزنين دوستي داستان برخوانده آهنگ بندگئ پادشاهي وا نمود - حسب درخواست منشور طلب ارسال يافت - سال سي و هشتم اكبري (۲) سنه (۱۰۰۱) هزار و يک ميرزا بگذار آب چناب رسيد - سرا پرده و بارگاه و قالينها و ديگر رخت فراش‌خانه مصحوب قرا بيگ تركمان از سركار پادشاهي فرستادند - و متصل آن كمر خنجر مرصع بدست حكيم الملک ارسال يافت - چون نزديک رسيد شريف خان و آصف خان و شاه بيگ خان و برخے امرا باستقبال دستوري يافتند - بچهار كروهئ لاهور روز جشن دسهرا خانخانان و زين خان كوكه پذيره گشته با سنجر ميرزا برادر خرد و چهار پسر مراد شاهرخ حسن ابراهيم و با چهار صد تركمان دولت ملازمت دريافت - و چون تاليف برادر كلانش منظور بود بمنصب والاى پنجهزاري و انعام يک كرور تنكهٔ مرادي و اقطاع ملتان و بسيارے پرگنات بلوچستان (كه افزون از قندهار است) برنواختند - و پس از چندے بعنايت علم و نقاره اعتبار برافزدند - ميرزا

(۲) در [نسخهٔ - ج] لفظ [اكبري] نيست ■

ابو سعيد (كه در قندهار مانده بود) نيز رسيده بنوكري
پادشاهي امتياز يافت *

چون مردم ميرزا در ملتان داد و ستد را از اعتدال
بر گذرانيدند سال چهلم سركار چيتور باقطاع ميرزا مقرر شده بدان
سو دستوري يافت - اما بنابر وجهي از سرهند بر گردانيدند -
چون راجه باسو و برخي بوم نشينان شمالي كوهسار سر از
فرمان‌پذيري بر تافتند سال چهل و يكم پتهان و آن نواحي
در تيول ميرزا تنخواه گشته بدان حدود مرخص شد - و آصف
خان را بياوري همراه دادند - ميان ميرزا و خان مزبور ناسازي
افتاد - راجه باسو مؤ را استوار كرده نخوت فروشي پيش
گرفت - پادشاه جگت سنگهه پور راجه مانسگهه را نامزد فرموده
ميرزا را بحضور خواند - سال چهل و سيوم رايسين و آن حوالي
بجاگير ميرزا قرار يافته بدان جانب شتافت *

چون گشايش احمدنگر به درنگ افتاد و سپاه از گران ارزي
بستوه آمد و بد گوهران سر بفساد بر داشتند شاهزاده سلطان
دانيال التماس كمك نمود - پادشاه از برهانپور فوجي تازه
بهر كردگي ميرزا و يك لك اشرفي روانه كرد - ازان باز
ميرزا كمكي دكن بود - دختر خان خانان براي پسر خود
ميرزا مراد خواستگاري نموده بحسن ياوري آن سپه سالار
مدتي در قصبهٔ تمرني (كه الحال به ظفرنگر زبان زد است)

گذرانید - و در سال هفتم جهانگیري سنهٔ (۱۰۲۱) هزار و بیست و یک از انتقال میرزا غازي ترخان بحکومت تتهه و عنایت دو لک روپیه برسم مدد خرج سرافرازي یافت - جنت مکاني نصایح ارجمند در مراعات قانون عدالت و نصفت فرموده در روانه ساختن ارغونیه (که از چند (۲) سال آن دیار بآنها متعلق است) با خسرو خان چرگس وکیل چهار پشتهٔ آن سلسله (که مبادا غدرے اندیشد) تاکید رفت - و میر عبد الرزاق معموري بهمراهي نامزد شد که جمع آن محروسه را از قرار هست و بود جمع بسته بمیرزا و توابع او تنخواه دهد - میرزا با ارغونیه بدسلوکیها نموده بخلاف چشمداشت با متوطنان آنجا نیز طریقه پیش گرفت (که منافيِ آئین مروت و مردمي بود) - ناچار معزول شد - چون بحضور پیوست عالمے بداد خواهي همراه آمد - لهذا میرزا حوالهٔ اني راي سنگهه دلن (۳) شد تا جواب مدعیان گوید - پس از چندے جنت مکاني نزد خود طلب داشته مشمول عواطف ساخت - و دختر میرزا را بسلطان پرویز پیوند بیوگاني دادند - پس ازان بمنصب شش هزاري امتیاز یافته به صاحب صوبگي اله آباد اختصاص گرفت *

چون شاهزاده شاهجهان از بنگاله گذشته پتنه و بهار

(۲) نسخهٔ [ج] که از صد سال - (۳) نسخهٔ [ب] دلون *

بتصرف در آورد عبد الله خان بطريق منقلا گرم و گيرا رسيده در قصبهٔ جهوسي مقابل الهٓ آباد آنطرف آب گنگ معسكر آراست - ميرزا در قلعه متحصن گشت - چون خان مذكور نوارهٔ مستعد همراه داشت بضرب توپ و تفنگ از آب گذشته در شهر در آمد - هرچند رومي خان ميرآتش شاهي تعهد مي‌نمود كه در اندک فرصت قلعه مفتوح مي‌شود عبدالله خان اضطراب (۲) بيجا نموده باز به جهوسي برگشت - روزے چند نگذشته بود كه آوازهٔ آمد آمد پادشاهي بلند شد - ميرزا ازان محنت برآمده راحت و آسايش از سر گرفت - و در سال بيست و يكم بصوبه داري بهار تعين گرديد - و در سال اول جلوس شاهجهاني از حكومت بهار معزول گشته بحضور رسيد - چون عارضهٔ نقرس مزمن علاوهٔ كبر سن شده از حركت باز داشت از تكاليف نوكري معاف فرموده به ساليانهٔ يک (۳) لک و بيست هزار روپيه موظف ساختند - تا بفراغ بال در دار الخلافهٔ آگره بگذراند - و در سال ششم جشن كتخدائي شاهزاده محمد شجاع با صبيهٔ ميرزا انعقاد يافت * ع *

* مهد بلقيس بسر منزل جمشيد آمد *

(۴) تاريخ است - و در عمر (۵) هفتاد و دو سالگي سال پانزدهم

---

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ [بيجا] نيست - (۳) نسخهٔ [ب] يک لک و هشت هزار روپيه - (۴) يعني سنهٔ هزار و چهل و دو - (۵) نسخهٔ [ج] هشتاد و دو *

سنهٔ (۱۰۵۱) هزار و پنجاه و یک جهان را پدرود نمود -
گویند چون میرزا درگذشت متصدیان آگره خواستند که ضبط
اموال نمایند - حلیلهٔ جلیلهٔ میرزا کنیزان را لباس مردانه
پوشانده تفنگها در دست آمادهٔ جنگ شد که با ما مثل سایر
امرا نتوان ره سپرد - آنها بنابر احتیاط دست کشیده بحضور
نوشتند - اعلی حضرت محظوظ شده سوای فیلان همه را
معاف فرموده *

میرزا مرد دنیا بود - بمزاج روزگار آشنا - و نسبت ببرادر
کلان بسیار آرمیده و ضابطه دان - روزے در شکارگاه باشهٔ پور
رای سال درباري بدرختے نشست - همراهان میرزا بر گرفتند -
برخے راجپوت بآریزه برخاستند - میرزا بآهنگ آرامش آن
آشوبگاه رفت - ناگهانے شمشیر بدست رسید - از کار آگهي
آن بے راهه رو را بسته نزد رای سال فرستاد - عرش آشیاني
بر مردمي و بردباری میرزا آفرین کردند - طبع موزون هم داشت -
فدائي تخلص میکرد - ازوست * قطعه *

* هر چند دلم بساط ایماني را *
* کج باخته‌ام نرد خدا داني را *
* ابروی بتے قبلهٔ خود ساخته ام *
* بر طاق نهاده‌ام مسلماني را *

و هزل میرزا برتبه بود - هنگامے [که برادر کلانش مظفر حسین

میرزا (که باهم نفاق و عداوت بوده) از قندهار می آمد]
این رباعي گفت ■	* رباعي ■

* آن کور که در راه حسد پامال است ■
* دجال نگویمش خر دجال است *
■ گویند ز ایران خنکي می آید *
■ ای باد سموم وقت استقبال است ■

این قطعهٔ مشهور ازوست

■ قطعه ■

* مرا زین پیشتر بود ای عزیزان ■
* ذکر چون جرهّ بازے تیز چنگے ■
* بهر صیدے که می افکندم او را ■
■ نمي دادے مجالے و درنگے *
* کنون پریده است آن باز و مانده *
* بدستم تسمهٔ و جفت زنگے ■

احوال پسران میرزا (که هریک صاحب نام و نشان بود) بجای خود مثبت است - برادرانش ابو سعید میرزا و سنجر میرزا هر دو در سنهٔ (۱۰۰۵) هزار و پنج باجل طبیعي در گذشتند *

* موسوي خان صدر *

گویند از سادات مشهد مقدس است - و با سید یوسف خان رضوي قرابت قریبه داشت - در عهد جهانگیري به روشناسي

بادشاهی کامیاب گشته سال پانزدهم به داروغگی آبدار خانه سر بلند گردید - و رفته رفته بپایهٔ صدارت کل و منصب دو هزاری پانصد سوار مرتقی شد - پس از فوت جهانگیری (۲)
چون با یمین الدوله یکزبان بود سال اول جلوس فردوس آشیانی (که سعادت بار اندوخت) به بحالی صدارت کل و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری هفت صد و پنجاه سوار درجهٔ اعتلا پیمود - سال پنجم بمنصب چهار هزاری هفتصد و پنجاه سوار افتخار یافت - سال شانزدهم چون بعرض پادشاه رسید که او (چنانکه باید) عهده برای تعلقهٔ ماموره نیست - لهذا پای عزل درمیان آمد - سال هفدهم هژدهم صفر سنهٔ (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و چهار هجری بمعمورهٔ بقا شتافت - دو پسر او بعنایت درخور سرفرازي یافتند - گویند چندان کسب علم نکرده بود - از کثرت مصاحبت با اهل کمال علم مجلس و تقریر خوب بهم رسانیده بود *

* مبارز خان روهله *

در عهد جهانگیری به بلند پایهٔ امارت ارتقا یافته بمنصب سه هزاری سه هزار سوار اوج پیمای اعتبار گردید - از عهد آن پادشاه تا صوبه‌داری لشکر خان مبادی سلطنت اعلی حضرت بتعیناتی کابل گذرانید - و در جنگ یلنگتوش اوزبک سپه سالار نذر محمد خان والی بلخ (که با خانه‌زاد خان

خان زمان در حوالیٔ غزنین اتفاق افتاد) خان مزبور هراول فوج فیروزي بود - دران معرکه کارنامهٔ جلادت و جان سپاري بظهور رسانید - بیشتر در کمکیان دکن انتظام گرفت - و در تسخیر دولت آباد بمردانگي و بهادري کارنامها برساخت - خصوص روزے [که خان زمان خزانه و رسد از ظفرنگر گرفته داخل موضع کهرکي (که پنج کروهیٔ دولت آباد و الحال موسوم به اورنگ آباد است) مي شد] عادل شاهیه و نظام شاهیه یکدل گشته خود را غافل بقول زدند - سودار نبرد کار پای ثبات افشرده آویزش سترگ نمود - اعادي کارے نساخته رو بر تافتند - و بقصد تلافي بچنداول در آویختند - از جانبے بهادر جي پسر جادو رای چون ابر صاعقه ریز تاخته قلب مخالف را پراگنده گردانید - و از جانبے مبارز خان (که او نیز در چنداولي بود) خود را رسانیده از مقراض بران تیغ دو دم و بقراضهٔ پیکان دو سر جامهٔ زخم رسائي بر تن اکثر بل سر تا سر آن گروه کم فرصت زیاده سر برید - و خون آن خاکساران باد پیما را (که دست قضا گرد نحوست و ادبار بر سراپای آنها ریخته بود) با خاک عرصهٔ مصاف برآمیخت *

پس از فوت مهابت خان خانخانان (چون صوبه داري دکن در سال هشتم دو حصه شده بالاگهات بخان زمان و

پایان گهات بخان دوران تفویض یافت (۲) کمکیان عمده نیز تفریق شدند - و سایر متعینه برضامندی یکدیگر قرار یافتند - مبارز خان بهمراهی خانزمان تعین دولت‌آباد گشته بافزونی پانصدی پانصد سوار سرافراز گردید - پس ازان بحضور شتافته در سال یازدهم (۳) بمنصب چارهزاری ذات و سوار فرق افتخار برافراخت و چون مدتها در کابل گذرانیده از راه و رسم جنگ افغانان آگهي داشت و باب آن ملک (۴) و مصالح جنگ آنجا دانسته باز کمکي گردانیدند - سال هژدهم سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش هجري در فوجداري و تیولداری دیبال پور خانه بر سرش فرود آمده رخت هستي بر بست - به بزرگي و دینداري شهرت عظیم داشت - اوقاتش بروزه و نماز و مطالعهٔ تفسیر و فقه مي گذشت - ملازمانش چه سوار و پیاده کلمهٔ طیب ورد زبان داشتند - و کلمه گویان راه میرفتند - و باین وجه شناخته میشد که نوکر مبارز خان است - گویند مشار الیه در زهد و تقوی ثاني اثنین عمر بن عبد العزیز بود - و در تدبیر و رسائی فکر دوم عمرو بن عاص - تمام عمر بعزت و اعتبار بسر برد *

---

(۲) نسخهٔ [ب] پائین گهات - (۳) نسخهٔ [ج] پانزدهم - (۴) نسخهٔ [ب] باب الملک *

مهيس داس راتهور

پسر دلپت که برادر راجه سورج سنگهه بود - موصی الیه ابتدا در نوکری مهابت خان خانخانان نامے براورده مردمی بر آورد - بعد فوت خان مزبور سال هشتم جلوس بملازمت فردوس آشیانی پیوسته بمنصب پانصدی چهار صد سوار ناصیهٔ اعتبار افروخت - و بهمراهی شاهزاده اورنگ زیب (که به پشت گرمی افواج متعینه جهت استیصال ججهار سنگهه بوندیله تعین شده بود) شتافت - و سال نهم با خان دوران بجانب ناندیر تعین گردید - سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاری شش صد سوار و سال پانزدهم باضافهٔ چهار صد سوار و عطای علم مباهات اندوخته همراه شاهزاده دارا شکوه جانب قندهار شتافت - و سال شانزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و عطای پرگنهٔ جالور بطریق وطن بجاگیر رایت کامرانی افراشت - سال نوزدهم باضافهٔ پانصدی ذات افتخار پذیرفته همراه شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان رفت - و بهتر از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عنایت نقاره بلند آوازه گشت ■

و چون (پس از رسیدن شاهزاده ببلخ و آواره شدن نذر محمد خان والی آنجا) بهادر خان و اصالت خان با جمعی

(۲)
بتعاقب او مامور شدند او بوفور کار طلبي بے اجازت شاهزاده همراهی آنها گزید - و سال بیستم حسب الطلب بحضور آمد - در همان سال مطابق سنهٔ (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش هجري رخت هستي بر بست - مرد کار دیده پیکار ورزیده بود - پادشاه اعتماد بسیار برو داشت - و در دولت خانهٔ پادشاهي پس تخت پهلوی سندلي (که برای شمشیر و ترکش بفاصلهٔ دو گز مي بود) مي ایستاد - و وقت سواري بفاصلهٔ دو برابر آن مي آمد - پسر کلانش رتن (که در جالور بود - و بچهار صدی دویست سوار سرفراز) از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار (۳)
مورد ترحم گشت - و از وطن آمده بدولت آستان بوس کام دل بر گرفته پیش شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر به بلخ دستوري یافت - و چون شاهزاده صوبهٔ مذکور را به نذر محمد خان والی آنجا باز گذاشته مراجعت نمود او در عرض راه به زد و خورد با المانان مصدر ترددات گشت - و سال بیست و دوم با شاهزادهٔ مذکور بجانب قندهار شتافت - و در جنگ با قزلباش همراه رستم خان تعین گردید - و سال بیست و پنجم بعطای علم رایت افتخار افراشته همراه شاهزادهٔ مذکور بار دوم بمهم مزبور و بار سیوم همراه شاهزاده دارا شکوه

(۲) نسخهٔ [ب] بفور - (۳) نسخهٔ [ب] آستانبوسي *

تعين شد - و سال بيست و هشتم با علامي سعد الله خان بانهدام چتور راهي گشته - سال سي ام نزد شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر بجانب دکن علم عزيمت بر افراشت - و در جنگ عادل خانيه مراسم جانفشاني بتقديم رسانيده در جلدوی آن از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو هزار سوار مرتقي گشت - پس ازان همراه مهاراجه جسونت سنگهه در جنگي (که متصل اوجين رو داد) قرار گرفته وقت زد و خورد داد دليري و دلاوري داده ته تيغ مبارزان فوج عالمگيري در (۲) آمده *

* مير سيد جلال صدر *

خلف الصدق مير سيد محمد بخاری رضوي ست که به پنج واسطه بشاه عالم (که در مقام رسول آباد ظاهر بلدهٔ احمد آباد آسوده است) مي رسد - او بيستم جمادي الآخره سنهٔ (۸۱۷) هشتصد و هفده متولد شد (۳) - و در هشت صد و هشتاد (۸۸۰) رحلت نمود - ارادت از پدر خود قطب عالم يافته - او نبيرهٔ سيد جلال مخدوم جهانيان است - بنابر مخالفت حاکم اوچهه بفرمودهٔ پدر و مرشد خود شاه محمود در زمان سلطان محمود (که بدو واسطه پور سلطان مظفر والئ گجرات است) بدان ديار آمده در قصبهٔ تبوه سه کروهئ

(۲) نسخهٔ [ب] در آمد - (۳) نسخهٔ [ج] شده *

احمدآباد طرح اقامت ریخت - و در سنهٔ (۸۵۷) هشتصد و پنجاه و هفت در گذشت - میر سید محمد بسجاده نشینی شاه عالم بمزید فضل و بزرگي متصف بود - و در فقر و توکل ثاني نداشت - ترجمهٔ قرآن شریف بعبارت خوب ترتیب داده - هنگامی (که جنت مکاني از گجرات بمهر دریای شور لوای عزیمت بسمت کنبایت (۲) بر افراخت) میر در کمال تبجیل و تعظیم همراه بود - اعلی حضرت نیز دو مرتبه بادراک لقای آن سید جلیل القدر فیض یاب شد - نوبت اول در ایام شاهزادگي در خطهٔ احمدآباد و دوم وقتی که از جنیر متوجه قرارگاه خلافت شد - آن بزرگوار در تاریخ (۳) ولادت خود بدین مصرع مشهور * ع *

* من و دست و دامان آل رسول *

ملهم گشت - گویند مذهب سید و آبای ایشان امامیه است - در سنهٔ (۱۰۴۵) هزار و چهل و پنج سال هشتم شاهجهاني رحلت نمود - مدفن او گنبد متصل بدروازهٔ سمت غربیٔ روضهٔ شاه عالم است *

میر سید جلال بحسن صورت و ستودگی سیرت آراستگي داشت - و در علم ظاهري و فنون دانش رسمي ماهر بود - طبعش موزون و بسیار مناسب بشعر - رضائي تخلص میکرد

(۲) نسخهٔ [ب] کنبهایت - (۳) یعنی سنهٔ نهصد و هشتاد و نه *

این رباعی مشهور ازوست * * رباعي *

* در نخوت و کبر لا علاجم چه کنم *
* با آنکه اسیر احتیاجم چه کنم *
* میرم بنیاز و ناز دلبر نکشم *
* من عاشق معشوق مزاجم چه کنم *

سید پانزدهم جمادی الاخره سنهٔ (۱۰۰۳) هزار و سه هجري ولادت یافت - وارث رسول (۲) تاریخ است - پس از جلوس فرمانروائی اعلی حضرت بموجب ارشاد پدر گرامي‌قدر بادای تهنیت سلطنت بدار الخلافهٔ آگره رسیده بانواع نوازش و اکرام اعزاز تمام یافته - مقضی المرام بوطن مراجعت نمود - مرتبهٔ دوم باز بحضور رسید - چون در ازمنهٔ ماضیه نیز ازین سلسله چندے در سلک اعاظم امرای سلاطین گجرات انتظام داشتند اعلی حضرت هفتم شعبان سنهٔ (۱۰۵۲) هزار و پنجاه و دو هجري سال شانزدهم بکمال مبالغه میر را از لباس فقر برآورده بمنصب چهار هزاري و خدمت صدارت هندوستان از تغیر موسوي خان بلند مرتبه فرمود - و سید با وصف اخلاق مرضیه و انتساب چنین دودمان علیهٔ عالیه بعرض رسانید که از مساهله و بے خبری موسوي خان صدر سابق وجه مدد معاش باکثر مردم (که اصلا استحقاق نداشتند) مقرر شده - و

(۲) یعني سنهٔ هزار و سه هجري *

بیشترے باسناد جعلي اراضی بسیار متصرف اند - حکم بممالک محروسه رفت که تا تحقیق و تنقیح اسناد مدد معاش عموماً ضبط نمایند - هرچند در عالم نوکري این قسم دقتها را (که منبئ از ذمه برات خود و ادای حقوق آقا ست) عرفاً و عقلاً مستحسن داشته اند اما در خلایق سخت بدنامي بسید عاید شد *

اتفاقاً درهمان ایام بداماں بیگم صاحبه آتشے درگرفت - و اکثر بدن سوخت - خیرات و انعام وافر بعمل آمد - زندانیان آزاد گشته - مطالبات معاف شد - این حکم نیز موقوف ماند - میر باضافهای متواتر بمنصب شش هزاری هزار سوار سرافراز گردید - اگر اجلش مي گذاشت ترقئ عظیم مي کرد - سال بیست و یکم در لاهور غرهٔ جمادی الاولی سنهٔ (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجري در جواني بساط هستي در پیچید *

گویند ملا محمد صوفئ مازندرانئ مشهور در جواني از ایران آمده اکثر ممالک هندوستان را بقدم سیر و سیاحت پیموده در احمدآباد رنگ سکونت ریخت - و بمیر تعلق خاطر بهم رسانیده تعلیم او مي نمود - شعر ملا خالي از لطف نیست - این بیت از ساقي نامهٔ اوست * بیت *

* نمي ماند این باده اصلا بآب *

* تو گوئي كه حل كرده اند آفتاب *

ملا بياضے ترتيب داده (موسوم به بتخانه) شصت هزار بيت از دواوين شعرا برچيده - سيف خان صوبه دار گجرات اعتقادے با ملا داشت - حسب الطلب جنت مكاني لاعلاج ملا را روانه نمود - در راه فوت كرد - و دران حالت اين رباعي گفت *

* رباعي *

* اى شاه نه تخت و نه (۲) نگين مي ماند *
* از بهـــر تو يک دو گز زمين مي ماند *
* مندرق خـــود و كاســـهٔ درويشـــان را *
* خالي كن و پر كن كه همين مي ماند *

پادشاه شنيده رقتها نمود *

بالجمله از مير سيد جلال دو پسر ماند (۳) - اول مسمى بسيد جعفر كه در صورت و سيرت مشابهتے تمام بپدر داشته - چون بمير خدمت صدارت تفويض يافت او بسجاده نشيني روضهٔ شاه عالم اختصاص گرفت - دوم سيد علي مخاطب به رضوي خان كه بصدارت هندوستان رسيد - احوالش جدا ترقيم يافته - مير سيد جلال صبيهٔ خود را بشيخ فريد پسر سيد بهوة بخاري مخاطب بديندار خان نسبت كرد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] نے (۳) نسخهٔ [ب] ماندند *

محمد زمان طهرانی *

از منصب داران عهد جنت مکاني ست - و مدتها بتعیناتی صوبهٔ بنگاله گذرانیده - فوجدار و تیولدار سلهت بود - پس ازان (که دیهیم سلطنت بجلوس فردوس آشیاني رونق یافت) او سال اول به بحالیٔ منصب دو هزاری هزار سوار (که از سابق داشت) ناصیهٔ مباهات بر افروخت - سال چهارم باضافهٔ دویست سوار و سال پنجم نیز باضافهٔ مذکور کامراني اندوخت - سال هشتم بحضور آمده جبهٔ ارادت بر آستانهٔ عقیدت گذاشت - بعد چندے همراه اسلام خان (که از تغیر اعظم خان به صوبه داری بنگاله مفتخر گردیده بود) رخصت آن صوب یافت - و در هنگامهٔ مردم آشام (که بامداد بلدیو برادر پریچهت زمیندار کوچ هاجو (۲) پرداخته مصدر انواع مرشخي گردیده بودند) همراه میر زین الدین علي برادر اسلام خان (که مخاطب به سیادت خان گشته) تردداته نمایان و خدمات شایان بتقدیم رسانیده رسوخ و فدویت را بر روی روز افکند - بنابران سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار و هشت صد سوار مورد عاطفت شد - سال پانزدهم باضافهٔ دویست سوار تابیذانش مساوی ذات گردید (۳) - و چون درین سال اردیسه بپادشاهزاده محمد شجاع

(۲) در [بعضی نسخهٔ] کوچ هاجو - (۳) نسخهٔ [ب] گردیدند *

ضمیمهٔ صوبه داری بنگاله تقرر یافت او بر طبق حکم بضبط و ربط آنجا اختصاص گرفت - سال نوزدهم ازانجا معزول شده بدارگاه سلطنت رسید - سال بیستم نزد پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که برای بند و بست بلخ وغیره شتافته بود) دستوری یافت - و چون پادشاهزاده بلخ را بکسان نذر محمد خان سپرده سال بیست و یکم معاودت نمود او حسب الطلب پیش از پادشاهزاده خود را بدرگاه والا رسانید - پس ازان احوال او معلوم نگردیده *

مادهو سنگهه هادا

پسر دوم راو رتن است - سال اول جلوس فردوس آشیانی بعالی هزاری شش صد سوار منصب سابق تارک عزت بر افراخته - سال دوم بتعاقب خان جهان لودي و سال سیوم پس از وصول موکب پادشاهي بدکن در فوجی (که سرگروه آن شایسته خان بود) و پستر باتفاق سید مظفر خان بمالش خان جهان لودي (که از دکن بر آمده جانب مالوه راهي گردیده بود) تعین شد - چون اینها بجستجوی آن سراسیمهٔ وادئ فرار گام فراخ بر زده خود را بوي رسانیدند او ناچار شده از اسپ فرود آمد - در اثنای زد و خورد مادهو سنگهه (که هراول سید مظفر خان بود) برچهٔ بروز زد - و بدین حسن خدمت از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار سوار

و عنایت علم سرمایهٔ ناموري اندوخت - و چون در همین سال راو رتن پدرش درگذشت پادشاه او را باضافهٔ پانصدی پانصد سوار و عنایت پرگنهٔ کونهه بیلاتهه در جاگیر مباهات بخشید - سال ششم همراه سلطان شجاع بصوب دکن راهي گشت - و پس از فوت مهابت خان صوبه دار دکن تعیناتِ خان دوران صوبه دار برهانپور گردید ■

درین ضمن (که شورش ساهو بهونسله در نواح دولت‌آباد رو داد و خاندوران با دیگر تعیناتیان عزیمت تنبیه او پیش‌نهاد خاطر ساخته روانه شد) او را به محافظت بلدهٔ برهانپور گذاشت - پستر سال هفتم بهمراهی خان مذکور بمالش ججهار (۲)
سنگهه بندیله مقرر شده بعد رسیدن در ملک چاندا روزے (که نیکنام عم بهادر خان زهله زد و خورد نموده زخمي در میدان افتاد) مادهو سنگهه از یمین نیکنام جلو انداخته برخے ازان گروه طغیان سرشت را بنایرهٔ قتال کالای هستي (۳)
بسوخت - و بقیه را از پیش رو برداشت - پستر باتفاق سید محمد پسر کلان خان دوران بران گروهٔ وخیم العاقبت (که در جوهر ساختن عیال خود بودند) دریده چندین کس را بر خاک هلاک انداخت - پس از رسیدن حضور مشار الیه از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری هزار و ششصد

(۲) نسخهٔ [ج] چالده ◦ (۳) نسخهٔ [ب] بر سوخت ■

سوار چهرۀ مفاخرت برافروخت - سال نهم (چون بلدۀ برهانپور بورود رایات فیروزي رونق گرفت و جهت تنبیه ساهو بهونسله و تخریب ملک عادل خانیه سه فوج بسرداری سه کس مقرر شد) او بهمراهی خان دوران بهادر دستوري یافت - بعد از معاودت ازانجا سال دهم چون بملازمت پیوست از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار نوازش یافت - سال یازدهم در رکاب سلطان محمد شجاع بصوب کابل راهي گردید - سال سیزدهم بهمراهی سلطان مراد بخش (که بجانب کابل معین شده بود) روانه گشت - و پس از مراجعت شاهزاده سال چهاردهم (که نعمت بار اندوخت) از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار مورد مراحم شد - سال شانزدهم باضافۀ پانصد سوار اختصاص گرفت - سال هیجدهم بکومک امیرالامرا صوبه دار کابل (که بتسخیر بدخشان مامور بود) رخصت پذیرفت - پستر در رکاب سلطان مراد بخش ببلخ شتافته (چون سلطان مزبور تعلقۀ مذکور را گذاشت - و سلطان محمد اورنگ زیب بجای او نامزد گردید) مشار الیه بتقدیم خدمات پرداخته چندے بمحافظت قلعۀ بلخ مامور بود - چون شاهزادۀ مرحوم حسب الامر پدر والا قدر صوبۀ مسطور را به نذر محمد خان والی آنجا باز گذاشته معاودت نمود (پس از وصول بکابل) مادهو سنگهه مطابق حکم از

شاهزاده رخصت شده سال بیست و یکم در پیشگاه سلطنت رسید و رخصت وطن یافت - و پس از چندے مطابق سنهٔ (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجري از تماشاگاه دنیا چشم بر بست - مکند سنگهه هادا پسر اوست که احوالش جداگانه تسطیر پذیرفته *

* میرزا والي *

پسر خواجه حسن نقشبندي ست نسباً (۲) - خواجه از دیرباز در کابل طرح سکونت انداخته روزگار مي گذرانید - چون میرزا سلیمان والیٔ بدخشان دست تغلب و استیلای شاه ابوالمعالي را از دامن احوال میرزا محمد حکیم والیٔ کابل (که هنوز بسن تمییز نرسیده بود) کوتاه ساخته او را بپاداش کردارش رسانید و صبیهٔ خود را بازدواج میرزا در آورده اکثر محال کابل را ببدخشان تنخواه نمود و در لباس دوستي اسباب دشمني ترتیب داده در مقام آن شد که کابل را بتدریج در تصرف خود آرد (پس ازان میرزا سلیمان به بدخشان معاودت نمود) جمعے (که عمدهٔ آنها خواجه حسن و باقي قاقشال بودند) حقیقت معامله را خاطر نشین میرزا کرده در اخراج بدخشیان اهتمام بکار بردند - و میرزا

(۲) نسخهٔ [ب] آبای خواجه از دیرباز در کابل طرح سکونت انداخته روزگار مي گذرانیدند *

سليمان ازين آگهي يافته باز متوجه کابل شد - ميرزا قلعه را بباقي قاقشال سپرده خود بجانب پشاور بدر زد - و از آب سنده گذشته بدرگاه عرش آشياني ملتجي گرديد - امراى اتكه خيل با تيولداران صوبهٔ پنجاب حسب الامر پادشاهي همراهئ ميرزا گزيده بار ديگر بر مسند حکومت بر نشاندند - و باشارهٔ عرش آشياني مير محمد خان اتكه بسربراهئ مهام کابل اشتغال ورزيد - ميرزا محمد حکيم همشيرهٔ خود نجيب النسا (۲) بيگم را (که سابقاً والده‌اش در عقد ازدواج شاه ابو المعالي آورده بود) بے استصواب عرش آشياني و بے استفسار از مير محمد خان بخواجه حسن نسبت کرد - و خواجه (چون بچنين نسبتي عالي افتخار ياف (۳) ت) مهمات در خانهٔ ميرزا را از پيش خود سرانجام نمودن گرفت - و امورے (که باو مناسب نبود) ميساخت - و از مير محمد خان اصلا حسابے بر نميداشت - خان مذکور از حدت طبع تاب نياورده ازانجا بلاهور آمد - خواجه من حيث الاستقلال بامر وکالت پرداخته بجزرسي و سخت گيري دکان خود آرائي بر گشاد - ظرفاى آنوقت ميگفتند که * بيت *

* گر خواجهٔ ما خواجه حسن خواهد بود *

* ما را نه جوال و نے رسن خواهد بود *

چون يقين ميرزا سليمان شد که از امراى پادشاهي هيچ

---

(۲) نسخهٔ [ب] فخرالنسا بيگم - (۳) در نسخهٔ [ب] لفظ [را] نيست *

کس در کابل نیست در سال یازدهم آلهي سنهٔ (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سیوم هجري بقصد تدارک مافات لشکر بر سر کابل کشید - میرزا شهر را بمعصوم کوکهٔ خود سپرده خود باتفاق خواجه بغوربند شتافت - میرزا سلیمان چون نتوانست کابل را بزور گرفت والي نعمت بیگم زوجهٔ خود را به قرا باغ (که دوازده کروهي کابل است) فرستاده در پردهٔ غدر طرح صلح انداخت - میرزا از نیرنگ بیگم فریب خورده ملاقات قرار داد - و پیش ازان (که میرزا سلیمان باشارهٔ بیگم از حوالي کابل برسم ایلغار روانه گشته در کمین استاد) میرزا مطلع شده راه گریز پیش گرفت - چون بکتل هندو کوه رسید خواجه حسن خواست که میرزا را نزد پیر محمد خان ببلخ برده استدعای کمک نماید - باقي قاقشال نگذاشت - بدرخواست اعانت عرش آشیاني رهگرای جلال آباد گردید - و خواجه با جماعهٔ خود جدا شده ببلخ شتافت - در مرآة العالم نوشته که همانجا ضایع گشت * * بیت *

* دل بشد جان گریخت دین گم شد *

* ای حسن زین بتـــر چه خواهم شد *

تفصیل این و غرض ازین ظاهر نمي شود - چه خواجه بعد ازین سانحه مدتهای مدید بامر وکالت مي پرداخت - چنانچه در اکبر نامه و طبقات اکبري مندرج است *

چون میرزا بترغیب و تکلیف باغیهٔ بنگاله باراده شورش بلاهور رسید از آوازهٔ نهضت عرش آشیانی (۲) راه کابل برگرفت و عرش آشیانی بقصد تعاقب در سنهٔ (۹۹۰) نهصد و نود هجری سال بیست و ششم از دریای نیلاب عبور فرمود - و جواب عذر خواهی میرزا نگارش یافت که اگر گفتار فروغ راستی دارد (و از خجالت ملازمت نمیتواند قرار داد) یکی از فرزندان را (۳) مصحوب همشیرهٔ خود روانه سازد - و اگر خاطر باین هم نگراید خواجه حسن را با برخی اعیان آن سرزمین فرستاده رسوم پیمان و سوگند بجا آورد - میرزا هرچند خواست که همشیره بدرگاه رفته پوزش نماید خواجه پذیرای آن نشد - و زن خود را گرفته بجانب بدخشان عزیمت گزید - و شاید (۴) در همین ایام فوت کرد - خواجه را از بطن آن عفیفهٔ خاندان سلطنت دو پسر بود - یکی میرزا بدیع الزمان که رشادت و کار طلبیها داشت - چون نا روشناسے خود را همایون پور میرزا سلیمان (۵) وانموده در کوهسار بدخشان سر سرداری (۶) بر افراشت بدیع الزمان در سال چهل و ششم الهی با برخی از حصار شادمان رفته در آویخت - و چیره دست

---

(۲) نسخهٔ [ج] رسیده - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [را] نیست -
(۴) نسخهٔ [ج] درین ایام - (۵) نسخهٔ [ب] کوهستان - (۶) نسخهٔ
[ب] سرداری ■

آمد - و آن بد گوهر در آويزه فرو شد - مشار اليه منبر و زر و سيم بنام عرش آشياني بر آراسته عرضداشت نمود - و از پيشگاه خلافت بانواع عطايا كام دل اندوخت - ديگرے ميرزا والي ست كه وارد هندوستان گشته مورد مراحم خسرواني گرديد - عرش آشياني بلاقي بيگم دختر شاهزاده دانيال را بحبالهٔ نكاح او در آورد - در عهد جنت مكاني بمنصب هزار و پانصدي هفت صد و پنجاه سوار سر عزت بر افراخت - و در جشن جلوس اعلى حضرت باضافهٔ پانصدي دو صد و پنجاه سوار بمنصب دو هزاري هزار سوار مباهات اندوخت - آخرها بفوجداري (۲) كار ماندو مي پرداخت - در سال بيست و دوم سنهٔ (۱۰۵۸) هزار و پنجاه و هشت هجري در گذشت - پرگنهٔ انهل مضاف اوجين بطريق وطن در جاگير داشت - بقدر قرابت ترقي نكرد - خالي از خست طبع نبود - پسرش ميرزا ابو المعالي ميرزا خان جدا مذكور است *

* مكرمت خان *

ملا مرشد شيرازي ست - در مبادي حال مدتها با مهابت خان سپه سالار بسر برد - پستر در سلک بندگان جنت مكاني منسلک گشته - و در سر آغاز جلوس اعلى حضرت بخطاب

(۲) نسخهٔ [ا] هشتم *

(۲)
مکرمت خان و خدمت دیوانی بیوتات سرکار والا و منصب
هزاری دو صد سوار اختصاص پذیرفت - در سال چهارم
بدیوانی و بخشیگری و واقعه نویسی و بیوتاتی دار الخلافهٔ
(۳)
اکبرآباد مامور گردید - و در سال هشتم سرزمین بندیله
مطرح الویهٔ پادشاهي گشت و او باستخلاص قلعهٔ جهانسي
(که از قلاع استوار جهجهار بر گشته روزگار بوده) و بتفحص
دفائن آن مقهور تعین گردید - نگهبانان قلعه از دست بردهای
افواج قاهره (که برأي العین مشاهده نموده بودند) همت
بای داده زینهاري گشتند - و چنین حصارے را (که باسباب
و آلات قلعه داري استحکام تمام داشت - و بر فراز کوهچه
درمیان جنگل انبوه و اشجار خار دار واقع شده) بے ارتکاب
پرخاش و تلاش تسلیم نمودند - مکرمت خان ازین فتح
بیست و هشت لک روپیه از دفینه های نواحی جهانسي و
(۴)
دتیه بجست و جو بدست آورده بملازمت والا رسیده از نظر
گذرانید - اعلی حضرت بعد سیر و گلگشت آن دیار (که
بکثرت آب و وفور آبشار رشک کشمیر همیشه بهار است) در
اواخر همین سال از آب نربده عبور فرمود - و مکرمت

---

(۲) نسخهٔ [ب] مکرمت خان بخدمت الخ - (۳) نسخهٔ [ب] سال هشتم
(که سر زمین بوندیله مطرح الویهٔ پادشاهي گشت) او باستخلاص الخ -
(۴) نسخهٔ [ج] دیته و در [بعضی نسخهٔ] دیهه ■

خان بطریق سفارت نزد عادل شاه والی بیجاپور (که از نا عاقبت اندیشي در ارسال پیشکش تکاسل نموده بقیة السیف نظام شاهیه را در حمایت خود جا داده بود) رخصت یافت - خان مذکور بگزارش انواع ترغیب و ترهیب او را رهگرای اطاعت ساخته در سال نهم با اقسام نوادر پیشکش و فیلی (که فرد کامل نوع خود بود موسوم بگجراج) معاودت نموده تارک اعتبار بر افراخت - و پس ازان بخدمت والا رتبت خانساماني چهرهٔ کامیابي افروخت - و در آغاز سال پانزدهم سنهٔ (۱۰۵۱) هزار و پنجاه و یک هجري بمنصب سه هزاری ذات و سوار و عنایت نقاره بلند آوازه گشته به صاحب صوبگی دهلي دستوري یافت - و سال هجدهم ضمیمهٔ آن از تغیر اعظم خان بفوجداري و تیول داری متهرا و مهابن شادکام شده باضافهٔ هزاری هزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار بلند مرتبه گشت ■

کیفیت بلدهٔ شاهجهان آباد

ازانجا که همم عالیه مصروف آن است که ذکر جمیل بر صفحهٔ روزگار مرتسم گردد - سیّما امزجهٔ سلاطین ذوی الاقتدار (۲) (که همواره مي خواهند که عرصهٔ جهان را بآثار پایدار بیارایند) داعیهٔ اساس شهرے دل نشین بر کنار دریای جون

(۲) نسخهٔ [۱] ذو الاقتدار •

از خاطر اعلی حضرت چهره نمود - کار آگاهان عمارت (۲) بعد پژوهش بسیار قطعهٔ زمینی (که در ظاهر دار الملک دهلي میان نورگده و آغاز آن معموره واقع بود) بر گزیدند . بیست و پنجم ذي الحجه سال دوازدهم سنهٔ (۱۰۴۸) هزار و چهل و هشت هجري مطابق طرحی (که در پیشگاه خلافت مقرر گشته) بسرکاری غیرت خان (۳) برادر زادهٔ عبدالله خان فیروز جنگ (که نظم صوبهٔ دهلي بدو مفوض بود) رنگ ریخته بحفر بنیان آن پرداختند - و نهم محرم سال مذکور اساس آن بنای منیع الشان نهادند - و در ممالک محروسه هر جا صنعت گری از سنگ تراش ساده کار و پرچین گر و معمار و نجار بود بحکم پادشاهي آمده با عملهٔ بسیار مشغول کار گشتند - و هنوز تاسیس برخی از بنا و تهیهٔ لختی مصالح شده بود که غیرت خان بصوبه داری تتهه نوازش یافت - و حراست صوبهٔ دهلي و اهتمام بر افراختن عمارات رفیعه به اله وردي خان مفوض شد - او دو سال و چند روز بدین امر پرداخته از جانب دریا اساس قلعه ده گز افراخته گشت - پس ازو ضبط صوبهٔ مذکور با اهتمام تاسیس عمارت (۴) و سرانجام لوازم آن بمکرمت خان (که بوالا خدمت میر ساماني

---

(۲) نسخهٔ [ب] بعد از - (۳) نسخهٔ [ب] عزت خان - (۴) نسخهٔ [ج] عمارات ٭

قیام مي نمود) مقرر گردید - او جد و جهد بلیغ بظهور رسانید - تا آنکه در سال بیستم این حصار گردون بنا با سایر ابنیهٔ فردوس آئین [که در هر گوشهٔ آن خورنقی و سدیرے ست و در هر زاویهٔ آن گلشنی و غدیرے - و بے تکلف و اغراق نگارخانهٔ چین است - اما آن نقش پیشین و این نگار پسین * * بیت *

* درو آن قدر بردہ صنعت بکار *
* که خود نیز محو است صنعت نگار *

از غیب دانیهای امیر خسرو ست که آنچه سابق در مدح دهلي گفته بود دریخولا بر روی کار آمد * * بیت *

* اگر فردوس بر روی زمین است *
* همین است و همین است و همین است] *

بصرف شصت لک روپیه در عرض نه سال و سه ماه و چند روز صورت حسن انجام گرفت (۲) *

قلعهٔ رفیعه (که مثمن بغدادي ست) درازش هزار گز پادشاهي و پهنا شش صد ذراع - جدرانش از احجار لعل فام فتح پور بر افراخته شده - ارتفاع آن با شرفات و خاکریز بیست و پنج ذراع - و زمین شش لک گز است مضاعف زمین قلعهٔ مستقر الخلافهٔ اکبرآباد - و دورش سه هزار و سیصد ذراع است

(۲) نسخهٔ [ب] در صورت احسن انجام گرفت *

مشتمل بر بیست و یک برج - هفت مدور - چهارده مثمن - چهار دروازه و دو دریچه - و خندقی به پهنائی بیست گز و عمق ده گز از آب نهر مالامال - از دو جانب بدریای جون می رزد - سوای ضلع شرقي (که دریای مذکور بدیوار حصار پیوسته است) - به بیست و یک لک روپیه مرتب گشته - و نشیمن‌های خاص از شاه محل با سقف سیمین و امتیاز محل با آرامگاه معروف ببرج طلا و دولت خانهٔ خاص و عام و باغ حیات بخش به بیست و هشت لک روپیه - و منازل بیگم صاحب و دیگر پردگیان حریم عفت بهفت لک روپیه - و دیگر عمارات از بازار و چوکیهای درون قلعهٔ گردون عظمت (که بجهت کارخانجات پادشاهي ساخته شده) بچهار لک روپیه صورت اتمام گرفت *

سلطان فیروز خلجي در ایام سلطنت خود نهرے از دریای جون از نواحئ پرگنهٔ خضرآباد جدا نموده به سي کروه پادشاهي آورده بحدود پرگنهٔ سفیدون (که شکارگاه او بود و آب کشت کم داشت) رسانید - آن نهر بعد از انتقال سلطان بتوالئ ایام و تواتر اعوام خراب گشت - و از جریان باز ماند - و در عهد عرش آشیاني شهاب الدین احمد خان صوبه دار دهلي برای افزونئ زراعت و آبادئ محال تیول خود نهر مذکور را مرمت نموده جاري ساخت و به شهاب

نهر موسوم گردانید - چون روزگار او سپري شد بترمیم و
تعمیر آن نپرداختند - و بدستور پیش از جریان باز ماند -
دریتولا (که توجه اعلی حضرت به بنای این قلعه مصروف
گشت) امر شد که نهر مذکور را از خضرآباد تا سفیدون
(که مبدأ و منتهای آنست) مرمت کنند - و از سفیدون
تا قلعه (که مسافت آن نیز سي کروه پادشاهي ست) نهرے
تازه حفر نمایند - بعد تیاري به نهر بهشت مسمی شد - و
نشیمنها بحوضهای لبریز و فوارهای بلند پرواز نضارتے دیگر
بهم رسانید - بیست و چهارم ربیع الاول سنه (۱۰۵۸) هزار
و پنجاه و هشت هجري سال بیست و یکم (که برای
نزول پادشاهي مختار اهل تنجیم بود) به تهیأ اسباب جشن
و تعبیهٔ مواد عشرت فرمان رفت - و تمامیء منازل خاصه را
بگوناگون نفائس فرش (که در کشمیر و لاهور از پشم شال
برای هر نشیمنے بنفاست و لطافت بر روی کار آورده بودند)
برآراستند - و بر در حجرها و ایوانها پردهای طلا دوزي و
ده یک دوزي و کلابتون دوزي و مخمل زربفت کار هنرمندان
بدائع آثار گجرات آویختند - و در هر نشیمنے اورنگ مرصع
و طلائیء میناکار و منبت و ساده نصب نمودند - و هرجا
مسندے والا گسترده گاوتکیهها با غلافهای لآلیء متلالي گذاشته
مسند پوشهای زرکش بران کشیدند - و سه جانب ایوان منیع الشان

دولت خانهٔ خاص و عام بمحجر نقره و پیش جهروکه بمحجر طلا بر آراستند - و در هر طاق آن زرین کوکبهٔ بزنجیر طلا آویخته نمودار چرخ برین بر گردانیدند - و در وسط آن ایوان مربع تختگاهی ساخته دور آنرا بمحجر طلا آرایش دادند - و بر روی آن مرصع سریر فلک نظیر (که فروغ مایهٔ خورشید عالم افروز است) گذاشتند - و پیش تخت شامیانهٔ زرنگار مسلسل مروارید با ساطین مرصع بر افراختند - و بر دو جانب تخت گاه دو (۲) مرصع چتر مسلسل مروارید و بر دوامین تخت مثمن منبت نصب کردند - و عقب تختگاه صندلیهای مرصع و طلا نهادهٔ قور خانه (که محتوي ست بر شمشیرهای جواهر نگار با پردله های مرصع و ترکشها با یراق مرصع (۳) و نیزهای مرصع که در ترصیع آن سرمایهٔ بحر و کان بکار رفته) بترتیب نگاه داشتند - و سقف و ستون و در و دیوار آن ایوان سحر بنیان و ایوانهای اطراف چهار کانهٔ دولت خانهٔ خاص و عام را سایبان های زر دوزي و پردهای زرنگار فرنگي و چیني و مخمل زر بفت طلا باف و نقره باف گجراتي و (۴) مسلسلهای کلابتون و بادله آذین بستند - و پیش ایوان رفعت مکان بارگاه مخمل زربفت و بر روي ایوانهای اطراف شامیانهای مخمل

---

(۲) نسخهٔ [ج] و هر دو جانب الخ - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [مرصع] نیست - (۴) نسخهٔ [ج] بامسلسلهای ٭

زربفت بسرغه های سیمین برافراختند - و در زیر بارگاه فرشهای رنگین گسترده بر دور آن محجر نقره نصب نمودند - و بارگاه مذکور (که در رفعت و وسعت بآسمان برابری دارد) بحکم عالی در احمد آباد در کارخانهٔ سرکار والا یافتند - بمبلغ قریب یک لک روپیه در مدت مدید انجام پذیرفت - طول آن هفتاد ذرعهٔ پادشاهي و عرض چهل و پنج بر چهار ستون نقره (که دور هرکدام دو گز و ربع است و ارتفاع بیست و دو) برپا مي شود - و سه هزار و دویست گز زمین را احاطه مي نماید - و ده هزار کس در زیر آن میتوانند ایستاد - و از فراش و غیر آن سه هزار کس بصنعت جرّ ثقیل در مدت یک ماه برافرازند - و آن بر السنهٔ خاص و عام مشهور به دلبادل است ٭

بالجمله چنین بارگاهی (که با فلک همسري نماید) گاهی افراخته نشده - و چنین مکانے (که نمونهٔ فردوس برین باشد) باین زیب و زینت آراسته نگشته (۲) - از روز وصول فیض موصول پادشاهي بدین منازل جنت مشاکل ده روز جشن قرار یافت - هر روز صد کس بخلاع فاخره سرافراز مي گشتند - و گروهی بفزونی منصب و نوازش خطاب (۳) و جمعی بمرحمت نقد و اسب و فیل کام دل بر گرفتند - میر

(۲) نسخهٔ [ا] باین زینت آراسته نگشته - (۳) نسخهٔ [ب] سرفراز گشتند ٭

يحيى كاشي تاريخ (۲) اختتام اين بناي عالي چنين يافته (۳) *

* مصرع *

* شد شاهجهان‌آباد از شاه جهان آباد *

و هزار روپيه صله برگرفت *

مكرمت خان را بجايزهٔ اتمام اين عمارات (۴) هزاري ذات و سوار بر منصبش افزوده از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري ذات و سوار و سه هزار سوار دو اسبه سه اسبه سر افراز ساختند - و در سال بيست و سيوم مطابق سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجري در شاهجهان آباد مكرمت خان رخت زندگاني بر بست - مشار اليه بتمول و زرداري شهرت تمام داشت - مشهور است (۵) كه روزے فردوس آشياني فرمود كه بعد ملاحظهٔ نقشهٔ بغداد و اصفهان بازارهاي مثمن و مسقف آنجا (كه طرح برگزيدهٔ طبيعت بود) ترتيب نگرفت - و بدان نمط (كه پسند خاطر بود) اين شهر صورت نيافت - و درين باب تعرض گونهٔ به مكرمت خان كردند - ازان روز مكرمت خان گفتے كه اين شهر اگر بنام ما مسمى كنند آنچه خرج شده داخل خزانه مي نمايم - پسرے داشت محمد لطيف نام - در سال بيست و دوم بتقديم خدمت

(۲) يعني سنهٔ هزار و پنجاه و هشت هجري - (۳) نسخهٔ [ا] يافت -
(۴) نسخهٔ [ج] عمارت - (۵) نسخهٔ [ب] فرموده *

فوجداري ميان دوآب مامور گرديد - و روح الله برادر زادهٔ او منصب مناسب داشت ■

چون خامهٔ تيز خرام بتقريب سخن بگزارش چگونگي قلعهٔ شاهجهان‌آباد پرداخته در عرصهٔ بيان اين شهر و دهلي قديم نيز جولاني ميكرد - و چون قلعهٔ مبارك شاهجهان‌آباد صورت تاسيس پذيرفت جانب راست و چپ آن بر كنار دريا ساير شاهزادهاے عالي شان و امراى عظمت نشان بعمارات وسيع و بديع و نشيمنهاى دل نشين چندان پرداختند [كه از ابنيهٔ عاليه (كه بيست لك روپيه صرف آن شده باشد) و آنچه از آحاد ناس تا اكابر و اعالي در خور مراتب احوال و تفاوت كثرت و قلت اموال موافق خواهش و سليقهٔ خود طرح ريخته اند (و از حيز احصا (۲) بيرون است) معمورهٔ عظيمے و سواد اعظمے ست] كه سياحان جهانگرد بلدے باين پايهٔ فسحت و وسعت و بدين مايهٔ جمعيت و جامعيت در هيچ اقليمے (۳) نشان ندهند * * بيت *

* تعالى الله اگر مصر است و گر شام ■

* بود يك گوشهٔ اين معشر عام ■

مدينة السلام بغداد (كه پانصد و چند سال دار الخلافهٔ خلفاى عباسيه بود) دوره از طرفين دجله دو فرسخ است كه

---

(۲) نسخهٔ [ج] احصار - (۳) نسخهٔ [ج] اقليم •

شش کروه رسمي باشد - و محیط این شهر عظمت بهر پنج فرسخ پانزده کروه رسمي ست - و چون حصار شهر نو (که از سنگ و گل کشیده بودند) بوفور باران جا بجا ریخت در سال بیست و ششم سورت از سنگ و صاروج بادر کمال متانت و استحکام اساس گذاشته در آخر سال سي ام بطول شش هزار و سیصد و شصت و چهار ذراع مشتمل بر بیست و هفت برج و یازده دروازه (که دو کلان بعرض چهار و ارتفاع با شرفات نه ذراع است) بصرف چهار لک روپیه صورت انجام گرفت *

چنانچه رستهٔ سمت لاهور بعرض چهل ذراع و طول یک هزار و پانصد و بیست گز مشتمل بر هزار و پانصد و شصت حجره و ایوانهای نهایت مطبوع و دلپسند (که بحکم معلی سکان بلده آنرا ساخته اند) - از آغاز بازار (که متصل اصطبل پادشاهي ست - و آن بفاصلهٔ دو صد و پنجاه ذراع از دیوار قلعه اساس یافته) تا چوک هشتاد در هشتاد - کوتوالي چبوتره چهار صد و هشتاد گز است - ازانجا تا چوک دیگر صد در صد بطرز مثمن بغدادي - بازارے ست بهمین قدر طول و عرض - جانب شمالي این چوک سرای دو سقفهٔ رفیع اساس بیگم صاحب (که یک درش جانب بازار و دیگر بطرف باغ) موسوم به صاحب آباد (که حقیقةً سه باغ است)

بطول نهصد و هفتاد و دو ذراع . و یکی ازان مکرمت خان
پیشکش نموده و اعلیحضرت بآن ملکهٔ دوران مرحمت فرموده .
و جانب ضلع جنوبی بازار مذکور حمامے ست بکمال نزاهت و
صفا که بفرمان آن ملکهٔ زمان صورت اتمام یافته - و ازین
سرای و چوک تا سرای و چوک فتحپوري محل پانصد و
شصت گز - و رستهٔ بازار جانب اکبر آباد بطول هزار و
پنجاه و عرض سي ذراع در نهایت پاکیزگي و خوبي در رویه
بهشت صد و هشتاد و هشت حجره و ایوان آراسته - در آغاز
بازار محاذی دروازهٔ قلعه بجانب جنوب مسجدے عالي بنیان
اکبرآبادي محل و مسجد جامع این شهر (که موسوم بمسجد
جهان نما ست) در کمال رزانت و متانت و نهایت
فراخیٔ ساحت (۲) بر کوهچهٔ جانب غربی قلعه بمفاصلهٔ هزار گز
واقع است - دهم شوال سنهٔ (۱۰۶۰) هزار و شصت هجري
اساس گذاشتند - در مدت شش سال بصرف ده لک روپیه
باهتمام سعد الله خان و خلیل الله خان زینت افزای خطهٔ
خاک گردید *

* ع *

* قبلهٔ حاجات آمد مسجد شاه جهان *

تاریخ اتمام آن است - و ازان وقت تا حالت تحریر (۳) (که
قریب صد سال گذشته) نوئینان عظام و عمدهای والا مقام

(۲) نسخهٔ [ب] فراخیٔ ساخت - (۳) یعنی سنهٔ هزار و شصت و هفت .

طرح امكنهٔ دل فريب و طراحئ حدائق طراوت افزا بجائي رسانيده اند (كه ادهم تيز گام خيال در مسلک بيان آن بلندگي مي گرايد) خامهٔ بپاى چوبين چگونه آن راه تواند پيمود - خصوص مساجدے كه در چوک سعدالله خان و چوک معروف به چاندني چوک (كه معمار همت عاليهٔ ظفرخان مخاطب به روشن الدوله احداث نموده) - كاسهٔ گنبدهاى هريک را با منارها از جانب بالا بصفايح مس مطلا در كمال درخشاني گرفته اند - در وقت اشراق آفتاب و ماهتاب لمعانش چشم فلک را خيره مي سازد - و ازين جهت (كه از مدتے مقد رايات ظل اللهي سايه گستر اين مصر جامع است) بكثرت ابنيه و هجوم قطان هر جانب بيرون حصارش معمورة ايست هر چهار ربع او مسكون - و از بسيارئ اجتماع و فراهم آمدن مردم هفت اقليم هر كوچه و برزنش كشوريست بامتعهٔ اقاليم سبعه مشحون - هر خانه مالامال هرچه در خور مدن و نا گزير امصار است - و در هر دوكانش بوفور نفايس و نوادر هر ديار صد كاروان بار - ازين است كه در فترت نادر شاهي طرفه چشم زخمے باين شهر رسيد - و در طرفة العين بصورت اصلي باز گرديد - بل همه چيزش از اول بهتر و روز افزون است - و تصوير نقش و نگارش از قدرت قلم بيرون - صنايع پردازي و نزاكت كاريها را روز بازار است - و طرب انگيزي

و بزم طرازي را با دلها سروکار - چون پای خامهٔ تیزرفتار در مساحت ساحت خصوصیات این جای عبرت افزا لنگ است بدین بیتی از فوزغیٔ کشمیری (که در تعریف این شهر گفته) اکتفا مي نماید * * بیت *

* جهان را گر به از خود یاد باشد *
* همین شاه جهان آباد باشد *

اما دهلیٔ قدیم (که از مهین و دیرین شهرهای هند است) نخست اندرپت نام داشت - طول صد و چهارده درجه و سي و هشت دقیقه - و عرض بیست و هشت درجه و پانزده دقیقه - اگرچه برخی از اقلیم دوم انگارند اما از سیوم اقلیم است - سلطان قطب الدین و سلطان شمس الدین در قلعهٔ پتهورا بسر میبردند - سلطان غیاث الدین بلبن قلعهٔ دیگر اساس نهاد - و آنرا مرزغن اندیشید - معزالدین کیقباد بر ساحل دریای جون شهرے دیگر طرح انداخت - آنرا کیلوگرهي گویند - امیر خسرو در قران السعدین این شهر را مي ستاید *

* بیت *

* وی دهلي و وی بتان ساده *
* پگ بسته و چیره کج نهاده *

الحال مقبرهٔ جنت آشیاني درین شهر است - سلطان علاء الدین شهر دیگر بنا نهاده آن را سري گویند - پس ازان

تغلق شاه تغلق آباد بر ساخت - پستر پسرش سلطان محمد، شهرے نو و منازل دلگشا بر روی کار آورد - و سلطان فیروز بنام خود شهرے بزرگ آباد نمود - و دریای جون را بریده نزدیک ساخت - و سه کروهی فیروز آباد کوشکی دیگر بر افراشت جهان نما نام •

چون نوبت بجنت آشیانی رسید قلعهٔ اندرپت را تعمیر نموده دین پناه نام گذاشت - شیر خان سور دهلی علائي را ویران کرده جدا شهرے بر آراست - آثار این شهرها نمایان و پیدا است - طول این صوبه از پلول تا لدهانه (که بر ساحل دریای ستلج است) صد و شصت کروه - و عرض از سرکار ریواري تا کوه کماؤن صد و چهل - دیگر از حصار تا خضرآباد صد و سي - شرقي آگره - میان مشرق و شمال پیوسته بخیرآباد صوبهٔ اوده - شمالي کوهستان - جنوبي آگره و اجمیر - غربي لدهانه و سرچشمهٔ گنگ - و (چون درین صوبه دیگر رودها فراوان) لختی شمالي کوه این صوبه را کماؤن نامند - کان طلا و نقره و سرب و مس و زرنیخ و تنگار درو - و آهوی مشکین و گاو قطاس و کرم پیله و باز و شاهین و دیگر شکاري جانور و خیل و اسب کوت بس انبوه - هشت سرکار و بدویست و سي و دو پرگنه بجمع شصت کرور و شازده لک و پانزده هزار و پانصد و پنج دام در عهد عرش آشیاني

بدو میگرائید - چون اعلی حضرت باحداث شاهجهان‌آباد موسوم (۲)
بدار الخلافه گردانید محالات دیگر افزوده دوازده سرکار دو صد
و هشتاد و یک محال بجمع یک صد و بیست و دو کرور و
بیست و نه لک و پنجاه هزار و یک صد و سي و هفت دام
قرار گرفت ■

این سواد اعظم (که بهترین بلاد هندوستان است)
سه فصل دارد - زمستان از غرهٔ آبان تا بهمن - آذر و
دی ایام شدت سرما ست - و در دیگر اولین و پسین اگرچه
سرد است لیکن نه بسیار - و این فصل موسم خوبیهای
هندوستان است که سیر و شکار بکام دل میتوان کرد - دوم (۴)
تابستان از غرهٔ اسفندار تا (۳) آخر خورداد - اسفندار آغاز بهار
هندوستان است - در کمال اعتدال - و فروردي نیز معتدل
است - درین دو ماه سواري و قطره مي توان کرد -
اردي بهشت هم بد نیست - اما بے ضرورت تردد نتوان نمود -
و خورداد زمان استیلای گرما ست - سموم برسات - او نیز
اگر بارش شود هوا بهتر است - و الّا بمان خورداد گرم -
امرداد عین باران است - و هنگام غایت لطافت هوا ست -
گاه باشد که روزے ده پانزده مرتبه ببارد - و ابرهای رنگین

---

(۲) نسخهٔ [ج] دوازده سرکار و صد و هشتاد - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ
[آخر] نیست - (۴) نسخهٔ [ج] آغاز بهار و در کمال اعتدال ست ■

پدید آید - و این ایام نیز ایام خوبیهاے هندوستان است - و در شهریور اگرچه باران مي بارد اما نه بمرتبهٔ ماه گذشته - مهر آخرهای ایام برسات است - باران این وقت بخریف و ربیع نفع تمام دارد - روز بعد از یک پاس گرم مي گردد - و شبها مائل بسردي - این فصل سه هوا دارد - و اگر بارش است برسات - و گر نه هوای تابستان - لیکن در تابستان گرفتگي در هوا نمي باشد - و در برسات روزے (که باران نشود و نسیم نوزد) هوا گرفته مي شود - این فصول ثلثه در تمام بلاد هندوستان دایر است - اما هوا متفاوت است *

* میرزا حسن صفوي *

پسر سیوم میرزا رستم قندهاریست - در عهد جنت مکاني بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار سرافرازي داشت - پس از جلوس اعلی حضرت همراه پدر عالي قدر خویش از صوبهٔ بهار آمده به آستان بوس خلافت جبهه آرا گشت - و در سال دوم به تعیناتیِ صوبهٔ بنگاله رخصت یافت - مدتها با پسر خود میرزا صف شکن در کومکیان آن ولایت انسلاک داشت - گاهے بر طبق طلب به پیشگاه سلطنت رسیده روی عقیدت بتقبیل سدهٔ جهانباني مي افروخت - و باز بدستوری معاودت کام دل مي اندوخت - و به افزایش منصب پایهٔ

اعتبار بلند تر مي افراخت - در سال نوزدهم بمنصب
سه هزاري دو هزار سوار امتياز يافته بجاگيرداري فتح پور
بيانه مورد اعطاف گرديد - و در سال بيستم فوجداري
جونپور از تغير شاه نواز خان صفوي برادر خردش نامزد او
گشت - و مصحوب صف شکن پسرش نقاره مرحمت شد -
و او از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار
تارک افتخار افراخته نزد پدر دستوري يافت - و در سال
بيست و يکم ميرزا با پسر خود از جونپور آمده شرف
استلام خلافت دريافت - و باز پدر و پسر کومکي بنگاله
شده بدان صوب مرخص گشتند - و در سال بيست و دوم
حسب الالتماس شاهزاده محمد شجاع بتهانه داري کوچ متعلق
صوبهٔ مذکور مفتخر گشت - و باضافهٔ هزار سوار مباهات
اندوخت - و در سال بيست و سيوم آخر سنهٔ (۱۰۵۹)
هزار و پنجاه و نه هجري زه نورد عقبئ گرديد - مشار اليه
خطاب خاني قبول ننمود - ميرزا صف شکن بعد فوت پدر
بخدمت تهانه داري و فوجداري حصر ولايت بنگاله چندے
بسر برد - پس ازان بگوشهٔ انزوا بوظائف دعا گوئي پادشاه
زمان اشتغال ورزيد - و در سنهٔ (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سيوم
هجري سال پنجم عالمگيري روزگار حياتش بسر آمد - دختر
مير ميران يزدي همشيرهٔ نوازش خان عبد الکافي (که برادر

علاقهٔ خليل الله خان است) در خانهٔ او بود - خلف او سيف الدين صفوي باعتبار دامادي خليل الله خان مطرح انظار عاطفت خسروانه گشته در سال هفتم بخطاب كامياب خان ناموري گرفت - و بنابر جهتي از منصب برطرف شده بود - در سال چهاردهم ببحالي منصب كامران گرديد - و خطاب خاني بنام خود يافت *

* مرتضى خان سيد نظام *

پسر دوم ميران صدر جهان پهانيست - از بطن برهمن زنے بوده (كه ميران كمال شيفتگي بدو داشت) - ازين جهت اين پسر را نهايت دوست داشته در صدد تربيت او شد - و در حين حيات خود برو شناسئ پادشاهي و منصب عمده كامياب گردانيد - پس از فوت ميران جنت مكاني او را بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار سرافراز فرمود - و در نخستين سال جلوس اعلى حضرت باضافهٔ پانصدي بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و عطاى نقاره بلند آوازه گشت - و پس از فوت مرتضى خان مير حسام الدين انجو سيد مذكور بخطاب مرتضى خان ناموري اندوخت - هنگامے (كه نظم صوبهٔ دكن بمهابت خان خانخانان تفويض يافت) خان مشار اليه نيز كومكي گشته رخصت دكن يافت - و پس ازان (كه حصون تسعهٔ دولت آباد بنيروى شهامت مهابت خان

سپه سالار در سال ششم سنهٔ (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو هجری گشایش یافت) سپه سالار خواست یکے از سران فوج را با برخی از بندهای اخلاص شعار بحراست قلعه گذاشته خود به برهانپور شتابد - ازان جهت (که مدتے در محاصرهٔ قلعه انواع رنج و تعب کشیده بودند - و صبح و شام از کارزار بیجاپوریه و نظام شاهیه دمے نیاسوده - و آذوقهٔ ذخیره نیز نمانده) بهر که تکلیف نمود از تکفل آن سر بر تافت - و مشهور است که (چون مرتضی خان صاحب سامان و جمعیت بود) مهابت خان با او درین امر مبالغه نمود - سید بامتناع چنین اصرار ورزید که مهابت خان خط آزادي ازو نوشته گرفت *

و چون خان دوران از اخلاص خالص و حمایت راسخ پذیرائے آن خدمت گردید خانخانان حکمت عملي بکار برده سید مرتضی خان را با جماعهٔ دیگر بهمراهئ خان مذکور در قلعه گذاشته طبل رحیل فرو کوفت - در همان چند روز فرمان بنام خان دوران رسید که (چون او بیش از همه تعب و صعوبت کشیده) قلعه را بمرتضی خان سپرده خود بمالوه (که صوبه داریٔ آن باو متعلق بود) رفته چندے بیاساید - خان مذکور سید را در قلعه گذاشته و زرے (که از خزانهٔ عامره با خود داشت) برای ناگزیر قلعه بمشار الیه

داده روانهٔ سمت مطلب شد - و پس ازان به تیولداري دلمو (۲) سرافرازي يافته بمالش متمردان آن ناحيه از بيس و غير آن مامور شد - چون وطنش در جوار دلمو ست جمعيت كثير و انبوهي فراوان فراهم آورده در جستن و بستن طايفهٔ بيس كوتاهي ننمود - مكرر بجنگ و پيكار غالب آمده نقش صولت او درست نشست - مدتها در فوجداري بيسواره و لكهنو بضبط و ربط تمام گذرانيد - آخر الامر از غلبهٔ پيري و ضعف قوي طاقت قطره و پويه نماند - و بمهام خدمت نمي توانست پرداخت - در سال بيست و چهارم از بارگاه خلافت او را از منصب باز داشته بيست لک دام بطريق ساليانه از پرگنهٔ پهاني وطنش (كه يک كرور دام جمع دارد) مرحمت شد - چون پسرانش در گذشته بودند هر كدام از عبد المقتدر و عبدالله نبيرهاى او را باضافهٔ منصب و ديگر نباير او را فراخور حال بمنصب برنواخته هشتاد لک دام تتمهٔ اين پرگنه را در تيول آنها مقرر كرد - پس ازين سيد مذكور مدتها در زمرهٔ وظيفه خواران گذرانيده باجل موعود بساط حيات در نورديد - عبدالمقتدر در عهد اعلى حضرت بمنصب هزاري شش صد سوار و فوجداري خيرآباد رسيده *

---

(۲) در [بعض نسخهٔ] دلمؤ •

* معتقد خان ميرزا مکی *

پسر افتخار خان است که در بنگاله سال هفتم جهانگيري در جنگ عثمان خان لوهاني داد جانفشاني و جان ستاني داده بکار آمد - ميرزا نيز دران جنگ مصدر تلاشها گشته - اين هر دو پدر و پسر در تيراندازي شهرهٔ آفاق بودند - پس از فوت پدر برهنموني بخت سعادت پژوه خود را بفتراک دولت شاهزاده ولي عهد شاهجهان بر بست - و بحسن خدمت و دوام حضور کامياب نوازش شاهي گرديده بقرب و اعتبار اختصاص پذيرفت - گويند بشرف نسبت رضاعت شاهي نيز افتخار داشت ٭

چون شاهزاده نخستين بار باصلاح مهمات دکن توجه برگماشت و افضل خان و بکرماجيت (که از عمدهای دولت شاهي بودند) بهوش افزائي و فرمان پذيري عادل شاه بيجاپوري تعين گشتند مشار اليه با جادو داس ديوان بيوتات بحيدرآباد دستوري يافت که قطب شاه واليء آنجا را از خواب غفلت بر آورده بشاهراه اطاعت رهنمون شود - او (چون بسرعت سريعه بمقصد فائز گشت) قطب شاه را در کمال انقياد و فرمان برادري ديده پيشکش پانزده لک روپيه از جواهر ثمينه و فيلان نامیء تنومند و اسبان قبچاق بر گرفته معاودت نمود - و به بساط بوسیء انجمن حضور و استحسان

تقدیم خدمت اسباب مزید رفعت جاه آماده گردانید - و در ایام ناکامی شاهزاده (که از بے مهری روزگار غیر از قطع فیافي سود سفر بنظر نمي آمد) او از اخلاص وافي و صفای صافي (که سر آمد شمائل رضیه است) پرستاري و هوا داری خداوند مجازي را سرمایهٔ بهبود دانسته بهیچ وجه از رکاب شاهي جدائي نگزید - تا آنکه زمانهٔ نیرنگ ساز بفاصلهٔ یک بهت و گشاد مژه چمن دیگر طرح ریخت - و بهار دولت شاهي گل کرد - در سنهٔ (۱۰۳۷) هزار و سي و هفت هجري جنت مکاني در گذشت - و الویهٔ شاهي از جنیر دکن باهتزاز آمده هفدهم ربیع الآخر بر تالاب کانکریه (که در خارج شهر نزهت بهر احمدآباد گجرات است) پرتو نزول افکند - و نظم آن دیار باقتضای وقت به شیر خان تونور تفویض یافت - و ازانجا که هنوز وصول بدار الخلافه واقع نشده و سلطنت استقرارے نگرفته معتقد خان را بمنصب چار هزاری دو هزار سوار بر نواخته با جمعے دیگر در احمد آباد گذاشتند - و در سال دوم بفوجداری اجمیر سر بر افراخت - پس ازان به صوبه داری مالوه متعین گشت - و در سال پنجم حکومت آن ولایت نامزد نصرت خان خاندوران گردید - و او بفوجداری اطراف دار الخلافه مامور شد - و در همین سال مکرر نالش باقر خان نجم ثاني

ناظم اوڈیسه بعرض اعلی حضرت رسید که با رعایا سلوک ناپسندیده مینماید - معتقد خان باضافهٔ هزاران منصب نوازش یافته به بصاحب صوبگیء اوڈیسه بلند پایه گردید *

از غرائب روداد آنکه گویند باقر خان کارهائی چند کرده مبالغها بدست آورده که افشای (۲) هر یکی موجب رسوائي بود - خواست که آنرا خس پوش کند - زمینداران آن ناحیه را از دیسمکهه و دیسپاندیه و مقدم فراهم آورده بهرکه گمان شرارت داشت مقید ساخت - و ازانها یکدفعه هفت صد کس را بدم تیغ داد - ناگهان یکی ازان آشوب جان گزا بدر جسته خود را بحضور رسانید - و طومار چهل لک روپیه بنام باقر خان نوشته داد - درینولا تحقیق آن مقدمه نیز به معتقد خان مقرر شد - اتفاقاً میرزا احمد داماد باقر خان (که بخشیگریء آن صوبه یافته همراه بود) روزے (که از الهآباد در کشتي نشسته مي رفتند) میرزا احمد تقریبی از طومار مذکوره برآورده ازان زمیندار مستفسر گردید - و ببهانهٔ دیدن طومار را از دستش گرفته بتیزدستي چنان شمشیر بمویش برتافت که سر از تن جدا شده در دریا افتاده - و طومار نیز پاره نموده بآب رها کرد - و به معتقد خان گفت که بمحض دولت خواهیء شما این

---

(۲) نسخهٔ [ب] و افشای هریکی الخ *

حرکت بعمل آمده که آخرکار این قسم طومار بنام شما هم درست مي کرد - معتقد خان مستحسن داشت - اما چندسه معاتب پادشاهي ماند *

معتقد خان مدتے دران دیار بداد دهي و مطیع نوازي و سرکش بر اندازي بسر برده چون بحضور آمد باز در سال نوزدهم بحکومت آن دیار تعین گردید - و در سال بیست و دوم طلب حضور گشت - چون اعظم خان حاکم جونپور در همان ایام درگذشت بندوبست آن سرکار به معتقد خان قرار گرفت - خان مذکور از عرض راه عطف عنان کرده بجانب امرمر رجوع نموده - چون او را پیري دریافته بسیار از کار رفته بود در سال بیست و پنجم دوازدهم ذي القعده سال (۱۰۶۱) یک هزار و شصت و یکم بعرض اعلی حضرت رسید که او بضبط نواحئ جونپور نمي تواند پرداخت - آن تعلقه بنام مراد کام صفوي تجویز شد - اتفاقاً او هم در همان تاریخ در جونپور بساط حیات در نوردید *

* میرزا عیسی ترخان *

پدرش جان بابا عم پدر میرزا جاني بیگ حاکم هنده است - چون پیمانهٔ حیات میرزا جاني لبریز گردید میرزا عیسی بهوس حکومت دست و پائے بحرکت آورد - خسرو خان چرگس (که وکیل مستقل آن سلسله بود) میرزا

غازي را جا نشين پدر ساخت - و خواست که ميرزا عيسى را بادب گاه زندان بر نشاند - او بقلاوزئ بخت و رهنموئ اقبال ازان ديار بدر زده بدرگاه جهانگيري استظلال عافيت نمود - جنت مكاني بمنصب عمده مطرح انظار عاطفت ساخته تعنيات دكن فرمود - و چون ميرزا غازي در حكومت قندهار در گذشت خسرو خان عبد العلي نامي را ازان سلسله بر مسند ترخانيه متمكن ساخته دست مايۀ حكم رائي انديشيد - جنت مكاني بتوهم آن (كه مبادا عبد العلي به دستان سرائئ خسرو خان ريشۀ استقلال دران سرزمين فرو برد) فرمان بنام ميرزا عيسى خان قلمي فرمود - و چون او جبهه ساى آستان خلافت گرديد بعرض برخى حساد [كه ميرزا از ديرباز در آرزوى ملک موروثي نعل در آتش است - اگر دريغولا مستقل شده بحاكم كچهه و مكران و هرمز (كه قريب واقع شده اند) اعانت جسته با شاه عباس صفوي توسل نمايد مدتها بايد كه تدارک آن بوقوع آيد] پادشاه بد گمان شده ميرزا رستم قندهاري را بحكومت آن ديار مامور فرمود - و بسعئ او رگ و ريشۀ ترخانيه ازان ولايت بر كنده گشت - و ميرزا عيسى بجاگيرداريء دهن پور گجرات سر بر نواخته تعين آن صوبه گرديد - دران هنگام (كه اعلى حضرت از حوالئ تتهه بذاكهي براه زن و ولايت بهاره مضاف گجرات

معاودت بدکن فرمود) ميرزا بياوری طالع از نقد و جنس و اسپ و شتر بطريق پيشکش در جناب شاهي ارسال داشته ذخيرهٔ سود و بهبود روزگار خود اندوخت *

پس از ارتحال جنت مکاني در اثنای توجه رايات فردوس آشياني از دکن بدار الخلافهٔ آگره هنگام جهان گشائي بسعادت زمين بوس رسيده باضافهٔ دو هزاری هزار و سيصد سوار بمنصب چار هزاري ذات و دو هزار و پانصد سوار و ايالت ملک تته کامروای ملک خود گرديد . ليکن بعد جلوس بر سرير فرمان روائي حسب اقتضای وقت ضبط و ربط آن ديار به شير خواجه مخاطب بخواجه باقي خان تفويض يافت - و ميرزا بے نيل مقصود از عرض راه معاودت نموده بتيولداری متهرا و آن نواحي مورد نوازش گشت - و در سال پنجم در سواران منصب افزوده بجاگيرداری ايلچپور رخصت يافت - و در سال هشتم باضافهٔ هزاری هزار سوار بمنصب والای پنجهزاری چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه بر نواخته بفوجداری سرکار سورته مباهي گرديد - در سال پانزدهم بصاحب صوبگی گجرات از تغير اعظم خان اختصاص پذيرفت - و ضبط سورته بپسر کلانش عنايت الله (که بمنصب دو هزاری هزار سوار سر افرازي داشت) مقرر گشت - و بعد از عزل صوبه داري مجدداً بايالت جوناگده (که حاکم نشين ولايت

سوزنهء است) سر بر افراخت - و در سال بیست و پنجم خراست آن دیار بمحمد صالح پسر دومش مفوض گشت - و فرمان طلب میرزا بحضور صادر گردید - در محرم سنهٔ (۱۰۶۲) هزار و شصت و دوم بقصبهٔ سانبهر رسیده بود که پیمانهٔ حیاتش بر آمود - با آنکه عمر میرزا از صد متجاوز بود اما قوی از درجهٔ طبیعي سقوط نیافته - باه هم جوانانه داشت - و بسیار عیش دوست و شیفتهٔ مسکرات و دل دادهٔ راگ و رنگ بود - و در نغمه خواني و ساز نوازي خالي از کمال نبود - اولاد بسیار بهم رسانید - عنایت الله خلف کلانش که عمده بود در سال بیست و یکم در گذشت - و بیشترے در حیات پدر زندگی مستعار سپردند - بعد فوت میرزا محمد صالح (که ارشد اولادش بود - و احوالش جدا بقلم آمده) بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار و فتح الله بمنصب پانصدي و عاقل بمنصبے درخور سر افرازي یافتند *

* محمد علی خان محمد علی بیگ *

خویش قلیج خان از منصب داران داخلی همراهي شاهزاده دارا شکوه است - چون سرکار حصار بضابطهٔ معمول بپادشاه زادهای ولي عهد تعلق مي‌کرد [چنانچه در عهد فردوس مکاني به جنت آشیاني و در وقت جنت آشیاني بعرش آشیاني و همین قسم بجنت مکاني و فردوس آشیاني

تنخواه شده بود] لهذا در عصر سلطنت فردوس آشیانی
بپادشاهزادهٔ کلان قرار یافته او بفوجداری آنجا مامور گردید -
ازانجا که گشاد هر کار در گرو وقت است و کار کنان قضا
بادنی وسیلهٔ جامے را بکامے مي ریزند دران ایام [که جراحات
بیگم صاحب (که بنابر وصول شعلهٔ شمع بداماں و رسیدن
ببدن افلاع سوخته بود و پس از معالجهٔ بسیار اطبای رفت)
هرچند التیام پذیرفته اما گاه گاه عود میکرد] او در پیشگاه
سلطنت ظاهر نمود که عاموں نام فقیرے بے نوا در سرکار مذکور
میباشد - مرهم او برای این قسم جراحات مفید و مشهور است -
بستر بر طبق حکم او را آورد - و مرهم او نفع تمام بخشید -
پادشاه آن فقیر را به مبلغ همسنگش و خلعت و اسپ و فیل
و دیه در وطن بطریق آلتمغا بر نواخت - و مشار الیه (که
واسطهٔ این امر بود) مورد عاطفت گشته سال هژدهم بخطاب
خاني نامورې اندوخت - سال بیست و ششم (چون صوبهٔ ملتان
در عوض صوبهٔ گجرات به پادشاهزادهٔ مذکور تفویض یافت)
او بعنایت خلعت و حراست آنجا اختصاص گرفت - چون
صوبهٔ تتهه هم ضمیمهٔ صوبجات سابق به پادشاهزادهٔ مذکور
مرحمت شد او بمحافظت آنجا مامور گردید - سال سي ام
مطابق سنهٔ (۱۰۶۶) هزار و شصت و شش هجري پیمانهٔ
زندگی او بر آمود *

* مغل خان *

پسر زین خان کوکه است - در عهد جنت مکانی بمنصب هزاری پانصد سوار رسیده بود - در سر آغاز (۲) جلوس اعلی حضرت بقلعه داری دار الملک کابل سر بر افراخته مرخص گردید - و چون سال نهم ساحت دولت آباد مضرب خیام پادشاهي گردید و عساکر قاهره به سرکردگی سران نامور بنهب و غارت ملک عادل شاهیه (۳) و تسخیر تتمهٔ قلاع نظام شاهیه تعین گردید مغل خان بافزونی منصب پانصدی پانصد سوار کام دل اندوخته بهمراهی خان دوران نصرت جنگ انتظام یافت - و در آخر این سال بدلیری شهامت و پردلی سردار با وقار قلعهٔ اودگیر (که از قلاع حصینهٔ رفیعهٔ بالاگهات دکن است (۴) و درین وقت مضاف صوبهٔ محمد آباد بدر) هشتم جمادی الاولی سنهٔ (۱۰۴۶) هزار و چهل و شش هجري در محاصرهٔ سه ماه و کسرے بتصرف پادشاهي در آمد - خان مذکور پانصدي ذات پانصد سوار دیگر اضافه یافته بصیانت و حفاظت آن حصن استوار معین گردید - و مشار الیه مدتے درانجا گذرانیده نامی بهرزت و مردمي بر آورد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] در آغاز جلوس - (۳) نسخهٔ [ج] عادلشاه - (۴) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست *

راقم سطور را در سنهٔ پانزدهٔ جلوس خاقان (۲) زمان گذرے بتماشای قلعهٔ مسطور افتاد - مشاهده نمود که در دیوار عمارتے (که اندرون قلعه واقع شده) بر سنگے تاریخ فتح قلعه و تفویض آن بمغل خان کنده نصب کرده اند - اغلب که بفرمایش خان مذکور باشد - پس ازان بحضور شتافته در سال هژدهم بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار پایه افزای اعتبار گشت - و چون در همین ایام خان دوران صاحب صوبهٔ دکن رخصت انصراف یافت خان مذکور نیز بعطای نقاره بلند آوازه گشته بهمراهی صوبه دار دستوري یافت - و در سال بیست و پنجم به صاحب صوبگی تته سرافراز گشته از راه گجرات روانهٔ آن سمت گردید - صاحب همت و شگفته رو بود - هرکه بسر وقتش وارد میشد در تفقد و دلجوئي کوتاهي نمیکرد - و جویای نام نیک بود *

چون خان مذکور از تن آساني و فراغت دوستي توفیق آن نیافت (که خود را در مهم قندهار بخدمت شاهزادهٔ بلند اقبال محمد دارا شکوه (۳) رساند) ازین رهگذر از منصب سه هزاری دو هزار سوار و جاگیر برطرف شد - چندے بدین منوال گذرانید و پریشانیها کشید - آخر در سال سي ام حسب الالتماس

---

(۲) یعنی شاه عالم پادشاه مطابق سنهٔ (۱۱۸۸) هزار و یکصد و هشتاد و هشت هجري - (۳) نسخهٔ [۱] برساند *

دارا شکوه بسالیانهٔ پانزده هزار روپیه موظف گردید - تاریخ فوتش بنظر نیامد - گویند شکار دوست بود - و بنغمه و سرود شیفتگی داشت - سازنده و نوازندهٔ بسیار فراهم آورده بود *

* میر شمس *

از سادات حسینی ست - گویند مدتی تارک دنیا بود - و سیاحت میکرد - پس ازان ملتزم رکاب شاه جهان شده - بعد ارتحال جنت مکانی (چون موکب شاهجهانی در نواح سورت ورود نمود) او بقلعه داری آنجا سرفرازی یافت - و سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار چهرهٔ ناموری بر افروخت - و سال دهم باضافهٔ پانصد سوار و فوجداری و تیولداری پرگنهٔ پژوده مضاف گجرات لوای بلند پایگی بر افراشت - سال هژدهم بعنایت نقاره بلند آوازه گشت - و سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و فوجداری و تیولداری بیر قامت قابلیت آراست - سال بیست و پنجم بفوجداری و تیولداری پتن متعلق گجرات نخل امیدش بارور گردید - سال بیست و هشتم باز به تهانه داری و جاگیرداری پژوده از توابع احمد آباد مامور گشت - سال سی و یکم نوزدهم رمضان مطابق سنهٔ (۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت هجری لباس هستی را برکند *

مرشد قلی خان خراسانی

از ترکان سپاهي پیشه بود - بکار داني و معامله فهمي امتیاز داشت - ابتدا نوکر علي مردان خان زیک حاکم قندهار بود - چون خان مذکور آن حصن حصین را تسلیم اولیای پادشاهي نموده بندگئ درگاه والا برگزید چند کس از نوکران عمدهٔ او در سلک ملازمان درگاه انتظام یافتند - ازانجمله مرشد قلي خان (۲) از یاورئ طالع بدولت روشناس فایز گشته منظور نظر التفات خسروانه گردید - در سال نوزدهم جلوس فردوس آشیاني به فوجدارئ دامن کوه کانگره از تغیر خنجر خان فرق افتخار بر افراخت - و چون صاحب صوبگي و سردارئ بلخ و بدخشان نامزد شاهزاده محمد اورنگ زیب شد او به بخشیگرئ فوج متعینهٔ ایشان تعین یافت - و در سال بیست و دوم از تغیر جان نثار خان آخته بیگي شد - و در سال بیست و چهارم به بخشیگرئ لاهور اختصاص گرفت - و چون شاهزادهٔ مذکور در سال بیست و ششم بتفویض نظم صوبهٔ دکن لوای توجه بر افراخت او از سابق و لاحق بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و خدمت دیوانئ بالاگهات دکن کامیابي اندوخته بهمراهئ شاهزاده دستوري یافت - و در تقدیم آن خدمت مساعئ جمیله بکار برده جوهر رشادت و کار داني

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ [خان] نیست *

خود را بر روی روز آورد - و حسب الالتماس شاهزاده در سال بیست و هفتم بافزایش پانصدی و خطاب خانی چهرهٔ اعتبار برافروخت - و در سال بیست و نهم بافزونی پانصد سوار مورد نوازش گردیده خدمت دیوانی پایان گهات از تغیر ملتفت خان بانضمام کار سابق بدو مقرر شد *

و پس ازان [که همت والا نهمت پادشاهزاده فتح نصیب محمد اورنگ زیب مصروف آن گردید که به مستقر الخلافه شتافته دست استیلای دارا شکوه را (که از فرط توجه اعلی حضرت هیچ یک از برادران را بنظر همسری در نیاورده طبل خود کامی و خود آرائي مي نواخت - و از امور سلطنت جزنامی به اعلی حضرت نماند) کوتاه سازد] پرتو اهتمام بصوب این مطلب افکند - و در کمتر فرصتی لشکری نمایان و توپخانهٔ شایان ترتیب داد - از ملازمان پادشاهي (که دران صوبه بودند) هرکرا بخت اقبالمند مساعدت نمود سر ارادت بر خط بندگي و همراهي گذاشت - مرشد قلي خان (که آثار ارادت و جانفشاني از سیمای احوالش هویدا بود - و بر همه اخلاص منذان عقیدت کیش سبقت گرفته مراسم دولت خواهي بتقدیم مي رسانید) از تغیر میر ضیاء الدین حسین اسلام خان (که در مرافقت شاهزاده محمد سلطان برسم منقلا از اورنگ آباد روانهٔ برهانپور

گشته) بخدمت دیوانی جلیل القدر سرکار شاهي مدارج عزت پیمود - و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سرافرازي یافت - و چون رایات پادشاهي دهم رجب سنهٔ (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري بگذر اکبرپور از آب نربده پایاب عبور نموده و بیست و دوم همین ماه اتفاق صف آرائي (که نخستین معارک آن شاه فیروزمند است) با مهاراجه جسونت (که از جهالت و جسارت سد راه آن شاهزاده گردیده پای اقامت در نواحئ اجین افشرده بود) افتاد راجپوتان مشهور مثل مکند سنگهه هاده و رتن راتهور و دیال داس جهاله و ارجن کور (که از رؤسای آن قوم جلادت کیش بودند) دست تعلق از جان برداشته جلو انداختند - و نخست بتوپ خانهٔ شاهزاده [که اهتمام آن دران روز بعهدهٔ شجاعت و بهادری مرشد قلي خان (که از سرداران راسخ العقیدة و صاحب سیف و قلم بود) قرار یافته] بجنگ و ستیز پرداختند خان مذکور باتفاق ذوالفقار خان (که مقدمة الجیش هراول بود) با آنکه فوجی درخور کثرت و هجوم مخالفان نداشت پاے ثبات و قرار در عرصهٔ کارزار استوار داشته از جا نرفت - و بعد از گیر و دار بسیار و سعي و تلاش بے شمار (که منتهای مرتبهٔ سپاه گري و جانفشاني بود) مردانه نقد جان نثار نمود - و بادای حق اخلاص سرخروئي اندوخت *

مشار الیه با وصف جوشش بهادري و نشهٔ سپاه گري (۲)
فهمید متصدیانه داشت - و دیانت و خدا ترسي پیرایهٔ
حالش بود - در دیواني دکن باستمالت و رفاهیت رعایا
کوشیده در توفیر و تکثیر آبادي ملک همت گماشت - و
از کار شناسي و جزرسي تقسیم اراضي نموده ربع هر جنس
بر گرفت . و دستور العملي قرار داد - گویند از روے احتیاط
(که مبادا حیف و میلي بجانبي رود) بسا اوقات خود طناب
جریب بدست گرفته زمین را پیمایش مي کرد - از حسن
نیت اوست که عمر جاوید یافت - یعني نامش بسبب (۳)
این دستور العمل تا انقضای اعوام و شهور بسیار بر صفحهٔ
روزگار خواهد ماند ٭

باید دانست که در ممالک فسیحة المسالک سیر حاصل
زرخیز دکن تشخیص جمع مال بر سر بیگهه و مساحت
اراضي بجریب و تفریق زمینها و تقسیم اجناس حبوب و
بقول درمیان نبود . کشاورز و مزارع آنچه بیک قلبه و
جفت گاو مي توانست و هر جنسے که مي خواست بر سر
قلبه قلیلے باختلاف بلاد و پرگنات بحاکم مي داد - باز پرس
کمیت و کیفیت نمي شد - و پس ازان [این ولایت
بروزگار ممتد بفوج کشیهای متوالیهٔ سلاطین هندوستان

---

(۲) نسخهٔ [ج] خدا پرستي . (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [بسیار] نیست .

پی سپر گردید - و رعایا از نام مغل و معاملت نو ترسان و لرزان گشته ترک اوطان گرفت - و امساک باران و قحط چندین ساله سرباری گردید - و ویرانی بمرتبهٔ انجامید (که اعلی حضرت با آنکه در سال چهارم سي و چهل کرور دام از اصل صوبهٔ خاندیس تخفیف دادند) بحالت اصلی نگرائید تا آنکه (۲) نوبت بمرشد قلي خان رسید] خان مذکور از کار طلبي و دقت پژوهي به رائی صواب اندیش خود دستور العمل راجه تودرمل را (که از زمان عرش آشیاني احداث یافته در هندوستان مروج گردیده) بتازگي دران مرز بوم بر روی کار آورد - اولاً در فراهم آوردن رعایای متفرق کوشش تمام بکار برد - و جا بجا امنای فهمیده و عمال متدین تعین نمود که اراضي اکثر (۳) پرگنات را به پیمایش در آوردند (که آنرا رقبه خواهند) - و تفریق شایان زراعت و کوه و ناله (که بکار قلبه راني نمي آمد) نمود - و هر دیهی (که مقدم نداشت و وارثان او از صدمات حوادث مفقود الاثر بودند) مقدمی آنجا بهرکه از احوالش جوهر استعداد آبادي و پرداخت رعایا دریافت نمود مقرر کرده سرگرم کشت و کار ساخت - و برای خرید گاو و دیگر مایحتاج زراعت مبلغی از سرکار داد (که آنرا تقاوي گویند) و با عمال گفت که

(۲) نسخهٔ [ج] اینکه - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [را] نیست *

آنرا برسر فصل بوصول در آرند - و معاملت با کشاورز سه قسم نمود - اولا تشخیص سربسته (۲) (که معمول زمان قدیم نیز بود) - دوم تقسیم غله (که آنرا تبائي نامند) و آن نیز سه گونه است - اول هرچه از آب باران تا هنگام درو بمراد رسد بالمناصفه قرار داد - و در آنچه از آب چاه بمراد رسد اگر جنس غله است سیوم حصه از سرکار و دو حصه از رعایا - و سوای غله از انگور و نیشکر یا زیره و اسبغول مختلف است نظر بر خرج آب کشي و ایام تیاری آن - از نهم حصه تا چهارم حصه برای سرکار باقي برعیت - سیوم آنچه از آب کاریز و نهرها از دریا بریده بزراعت سر دهند و آنرا پات خوانند بخلاف چاهي بکم و زیاده مختلف قرار داد - عمل سیوم جریب یعنی ربع هر جنسے از حبوب و بقول و فواکه و بذور نظر بر نرخ و چندي و چگونگی حصول آن از هنگام زراعت (۳) تا حصاد في بیگهه چیزے معین نمود که بعد جریب آنرا بازیافت نمایند - و این عمل در سه چهار صوبهٔ دکن (که آنوقت همین قدر ازین دیار بحوزهٔ تصرف پادشاهي در آمده بود) به دهارهٔ مرشد قلي خان شهرت دارد *

پسرش علي بیگ در سال چهارم جلوس خلد مکان بخطاب اهتمام خان و پسر دیگر فضل علي بیگ در سال

---

(۲) نسخهٔ [ب] سررشته - (۳) نسخهٔ [ب] کرده *

سي و دوم بوقایع نگاري کچهري دیوان اعلی سرفراز گردید -
وقت مرحمت خاني و خطاب بر زبان پادشاه گذشت بپرسید
که بر نام خاني مي خواهد یا خطاب پدر - مشار الیه
(۲)
بلحاظ بعضے وجوه مرشد قلي خاني اختیار کرد - خلد مکان
فرمود که من و مادر قربان علي (کَرَّمَ اللّٰهُ وَجهَهٗ) باین نادان
بگوئید که علي گذاشته قلي میشود - فضل علي خان بهتر
است - و پس ازان بدیوانیِ شاهزاده محمد معزالدین (که
از زندان تادیب رستگاري یافته بود) اختصاص گرفت - و
در سال چهل و دوم بخدمت دیوانیِ صوبهٔ ملتان امتیاز
یافت - زبانیِ یکے از رفقای خان مذکور (که خالي از
اعتماد نبود) مسموع افتاد که چون از دکن بجانب ملتان
(۳)
رخصت یافت بچه کامیابي و شغف راه مقصود پیمودن
گرفت و چه شیشهای مراد که دست امید بر طاق دل او
و همراهانش نچید - چون بلاهور پیوست برفع کوفت سفر
(۴)
وقفهٔ چند روزه طرح نمود - هر صبح سیر باغے و هر شام
مجلسے تازه مي آراست - ناگهان از فلاخن خانهٔ فلک سنگ
حادثه بشیشه خانهٔ آرزویش افتاد - فرمان پادشاهي بنام حاکم
آن بلده اصدار یافت که فضل علي خان را طوق و زنجیر
کرده روانهٔ حضور سازد - و او کاربند حکم گردید - و چون

(۲) نسخهٔ [ب] خان - (۳) نسخهٔ [ا] شفقت (۴) نسخهٔ [ج] روز •

این سانحه از اخبار نویسان آنجا بعرض رسید ظاهر شد که فرمان جعلي بود - و آن بیچاره بے موجب در شکنجهٔ بلا گرفتار گشت - همان ساعت گرز برداران تعین شدند که بهر جا رسیده باشد از قید و بند بر آورده اسباب و اشیای او (که در لاهور بضبط در آمده) باو مسترد نمایند *

* ملتفت خان *

مهین خلف ارشد اعظم خان جهانگیر شاهیست - از علوم متداوله بهرهٔ وافي داشت - و از حمايد شيم بخشے وافر - در عهد جنت مکاني به روشناسي و ناموري چهرهٔ تفوق مي افروخت - چون پدرش در آغاز سال دوم شاهجهاني بنظم دکن مامور شد او باضافهٔ چهارصدی صد و پنجاه سوار بمنصب هزاری دو صد و پنجاه سوار مفتخر گردید - و پس ازان (که همراه پدر بمالش خان جهان لودي به بالاگهات دکن رخصت یافت) بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار سر بر افراخت - و چون خانجهان باتفاق نظام شاهیه مکرر از افواج منصوره مالشے بسزا یافت اطراف لشکر از دور سیاهے مي نمودند - و گاهے جنگے بگریز مي کردند - ازین جهت دلاوران جسارت منش حسابے ازانها بر نمي گرفتند - اتفاقا روزے (که بر چنداولي (۲) ملتفت خان با جمعے از راجپوتیهٔ

(۲) در نسخهٔ [ج] دریلچها [کاف] نیست *

با نام و نشان نامزد بود) از سهل انگاري قريب بدو گروه از قول دور افتادند - مخالف (که در کمين فرصت بود) بيکبار با ده هزار سوار رسيده - بجنگ پرداختند - برخي خانه زادان رو شناس از مغل و راجپوت داد مردانگي داده راه جانفشاني سپردند - ملتفت خان با راو دودا چندراوت ثبات قدم نيارست ورزيد - از معرکه پهلو تهي ساخت - و در سال دهم بخدمت عرض مکرر امتياز يافت - و در سال سيزدهم بديواني صوبهٔ بنگاله دستوري يافت - و در سال نوزدهم ببخشيگري لشکري (که بسرداري شاهزاده مراد بخش بمهم بلخ و بدخشان تعين يافته) اختصاص گرفت - و در سال بيست و دوم (چون شاهزاده محمد اورنگ زيب با عساکر نصرت پيرا بمهم قندهار تعين شد) بخشيگري آن فوج بخان مذکور مفوض گرديد - و در همين سال پدرش رخت زندگي بر بست - او در رکاب بود - باضافهٔ پانصد سوار سرافرازي يافت - و در سال بيست و سيوم پانصدي ديگر بر منصبش افزوده تعين دکن گشت - دران هنگام صاحب صوبگي دکن بشايسته خان متعلق بود - بنابر ديرين ربطها و وفور کارداني و معامله فهمي بنيابت برهانپور مامور شد - و مشار اليه در بندوبست آنصوبه کوشيده آثار تمرد از ساحت آن زمين برداشت - و بحسن سلوک همه را از خود راضي و خرسند

ساخت - و در سال بیست و پنجم از پیشگاه خلافت و جهانباني ديوانیٔ پایان گهات دکن (که عبارت از صوبهٔ خاندیس و نصف صوبهٔ برار باشد) بدو تعلق گرفت - و در سال بیست و نهم حسب الالتماس شاهزاده محمد اورنگزیب بهادر ناظم دکن بافزونیٔ پانصدي ذات و پانصد سوار و خدمت قلعه داریٔ احمدنگر از تغیر شاه بیگ خان سر بلند گشت *

و چون مشام حسن اخلاصش از شمامهٔ التفات شاهزادهٔ مذکور معطر بود و در وقت رکضت عالمگیري بانتزاع سلطنت نطاق همت بمیان مرافقت بر بست پس ازان (که یکران عزیمت شاهي از برهانپور بسوی مقصود سبک عنان گردید) خان مذکور بعنایت نقاره بلند آوازه گشت - و بعد از محاربهٔ جسونت در ظاهر بلدهٔ اجین عشرهٔ اخیر رجب از انتقال مرشد قلي خان (که دران معرکه مردانه وار نقد جان نثار نمود) بخدمت دیوانیٔ سرکار و خطاب اعظم خاني و عنایت طوغ مطرح انوار عاطفت گشت - و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاریٔ دو هزار و پانصد سوار پایهٔ اعتبار بر افراخت - ازانجا [که فلک ستمگار و روزگار نا سازگار (که شادیٔ او غم آمود و شربت او زهرآلود است) هرچه بر افرازد بیندازد و بهرکه پردازد نمازد] آن

حسرت نصيب چمنستان کامیابي هنوز از بادهٔ وزارت لبي
(۲)　(۳)
تر نا کرده که پیمانهٔ حیاتش لبریز گشت - یعنی یک
نیم ماه سالم نگذشته بود که روز جنگ دارا شکوه بعد از
فتح از غلبهٔ حدت هوا و شدت گرما و سنگینی چلقد و
جوشن جان بجان آفرین سپرد - او بفهم درست و ادراک عالي
مشهور و شگفته پیشاني و متواضع بود - و حسن معاشرتے
داشت که هرکه باو میرسید دل بستهٔ صحبتش مي گردید -
و طبع موزون هم داشت - این شعر ازوست - * فرد *

* بخواب دیده ام آن طرهٔ پریشان را *
* تمام عمر ذکر خواب من پریشان است *

دختر اسد الله خان معموري در خانه اش بود - احوال
هوشدار خان پسر او (که از امراے عالمگیري ست) جدا
بتحریر آمده *

* معمور خان میر ابوالفضل معموري *

سیدے صحیح النسب و مردے کریم الحسب بود - و بپیرایهٔ
فراست و کیاست آراستگي داشت - در عهد فردوس آشیاني
به منصب پانصدي دو صد سوار سرمایهٔ عزت اندوخته از
دیرباز در کومکیان صوبهٔ دکن قیام مي ورزید - بمددگاري طالع
قوي و دستیاري سلیقهٔ درست هر صوبه دارے (که دران

---

(۲) نسخهٔ [ج] تازه ناکرده . (۳) در نسخهٔ [ب] حرف [کاف] نیست *

ولایت رسید) میرزا بقرب و مصاحبت خویش بر نواخته باعزاز و احترام تلقي نمود - در اهلیت و مردمي سرآمد روزگار و در کارروائي و آشنا پروري یکتای وقت بود - چون نظم آن دیار به پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر تفویض یافت موی الیه از کارشناسي و دیده وري دیرین خدمت و خیرخواهیء خود را دل نشین شاهي ساخته همواره مورد التفات بود - هنگامے (که شاهزاده بارادهٔ انتزاع سلطنت بجانب مستقر الخلافه رایت عزیمت برافراخته بکوچ متواتر کنار دریای نربده معسکر اقبال گردید) او دران روز از اصل و اضافه بمنصب هزاریء چهار صد سوار سرافرازي یافت - و در محاربهٔ جسونت بهمراهیء شاهزاده محمد سلطان در فوج هراولي انتظام داشت - پس از ابتسام بهار نصرت و فیروزي بخطاب معمور خان و منصب هزار و پانصدیء پانصد سوار چهرهٔ امتیاز افروخت - و پس از جنگ دارا شکوه (چون سواد باغ اعزاباد دهلي مشهور بشاله مار مضرب خیام عالمگیري گردید) ازان جهت [که اختر شناسان بجهت جلوس مسعود بر سریر فرمانروائي روز جمعه غرهٔ ذی القعده سال (١٠٦٨) هزار و شصت و هشت هجري بر گزیده بودند و وقت گنجایش آن نداشت که بسرانجام لوازم این امر بزرگ (که معمول این دولت است) پردازند] لهذا

در باغ مذکور در ساعت معهود بر تخت سلطنت بر آمد *

اتفاقاً در همین ایام نجابت خان سپه سالار [که درین معارک هیجا و مهالک وغا در تلاش و تردد و تدبیر و کار فرمائي شریک غالب بود - و عمده تر ازان خان شهامت نشان از امرای شاهجهاني (که در مرافقت شاهي چنان بار گران بر گردن گرفته بچنین امرے سترگ اقدام نماید) دیگرے نبود با وصف تفویض منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و انعام دو لک روپیه و خطاب خانخانان سپه سالار (که بابرام گرفته بود) از سبک سري و کم حوصلگي دست از زیاده طلبي بر نمي داشت - و عنایات پادشاهي را در جنب حسن خدمت خود وقعے نمي گذاشت] خانه نشین گردید - معمور خان (که بحسب قدم بندگي و وفور قابلیت مصدر اعطاف پادشاهي بود - و با خان مذکور نیز دم یکجهتي و مصادقت مي زد) بر طبق امر والا به تبلیغ برخے احکام و پیامهای زباني پیش خان مذکور شتافت - و هرچند بنصائح تلخ محبانه پرداخت در نگرفت - ازانجا که بر پندار و رعونت فطری او نخوت و غرور خود کامي سرباري شده بود درخواستهای بیجا و تقاضای دور از کار نموده حرفهای بے مزه و سخنهای لغو و هرزه آغاز کرد - معمور خان (که پاس نمک و حفظ تورۀ سلطنت زیاده بر مراعات دوستي داشت)

مرارًا ازان منع نمود - ممنوع نگشت - ناچار نظر بر صلاح حال او و خويش بر خاسته براه (٢) افتاد - نجابت خان بملاحظهٔ آن (كه مبادا كچه گل كند) از قفايش شمشير راند كه سرش نماند - و لاش او را سر دروازه انداخت - هرچند مردم هفت چوكي وغيره بر سر او تعين شدند او هم مستعد جنگ نشست - بغير عزل منصب و سلب خطاب پاداش خون ناحق صورت نگرفت - و آن بيچاره حسرت دولت روز افزون بخاك برد - و اميدها ناشگفته پژمرد *

پسرش مير عبدالله (كه مرد صاحب نام و نشان بود - وضع متين داشت - و در خوش نويسي علم استادي مي افراشت) چندگاه بخشيء فوج خان فيروز جنگ بود - پسر او از بے روزگاري بدر درويشي زد - و صبيهٔ او [كه اهليهٔ جعفر علي خان خراسانيست كه (ابتدا بدامادئ حاتم بيگ كفايت خان شهرت گرفته در عهد خلد مكاني ديوانئ بيجاپور و حيدرآباد و بدر (٣) و بخشيگرئ فوج خان فيروز جنگ سرانجام داده - آخرها حالش بپريشاني انجاميد) در مبادئ عهد خسرو زمان در گذشت] تا الآن بباغ گورخانهٔ پدر و جد خود واقع بلدهٔ اورنگ آباد اوقات بسر است - و ديگر اولاد مير ابو الفضل معمور خان معلوم نشد -

(٢) نسخهٔ [ب] بر راه افتاد - (٣) در نسخهٔ [ب] لفظ [بدر] نيست *

مگر همشیرهٔ آن مرحوم اولادش بسیار است - که یکی از نبایرش فخر الدین علي خان معموري ست (که یک عالم همت و یک جهان عزم بوده) - اما حیف که صد یکی ازان یاوری طالع نداشت - و الّا کارهای عظیمه ازو متمشي مي شد - پدرش میر ابوالفتح از نوکری پادشاهي استعفا جسته در بلدهٔ کتک حاکم نشین صوبهٔ اوڈیسه بتجارت و سوداگری جهاز در ساخت *

خان مذکور در عهد عالمگیري به بخشیگري و واقعه نویسی سنگمنیر دکن مامور شد - و در عهد خلد منزل بقلعه داری قلعهٔ بندر مبارک سورت سرافرازي یافت - و در مبادی جلوس فرخ سیر معزول گشته بمنصوب دخل نداده مستعد جنگ گردید - و بعتاب سلطاني معاتب شده چندے در احمدآباد گجرات گذرانید - هنگامے (که حسین علي خان امیر الامرا بدکن مي آمد بسابقهٔ معرفتے (۲) (که پدرش با سید عبد الله خان بارهه داشت) (۳) با آن عالي منزلت پیوسته بفوجداری بیجاگده کنار نربدا اختصاص گرفت - و بنابر وجوه شتی طرفے از رفاه و جمعیت نبسته خسارت بر خسارت افزود - و بحال تباه از دکن بدار الخلافه و ازانجا

(۲) نسخه [ج] که با سید عبدالله الخ - (۳) نسخه [ب] بآن عالی منزلت *

ببنگاله شتافت - هرچند بسعي و تلاش قرع باب نمود درے نگشود - از راه اوڈیسه به حیدرآباد سرے کشید - مبارز خان حاکم آنجا بسوابق آشنائي نیکوداشتها بجا آورد ٭

چون از پیشگاه خلافت نظم صوبجات دکن بدو تفویض یافت او صوبه داري برار را نامزد خان مذکور گردانید - پس ازان (که مبارز خان عمل نیافته سر در سر این کار کرد) خان مشار الیه تفرقه زده خود را بجانب بندر سورت انداخت - و از سر نو دستگاهے بر چید - و از بد اختري دستخوش تاراج غنیم گشت - ازانجا (۲) نزد راجه ساهو بردند - هرچند باغواي راجه پرداخت و سعیها کرد (که برهم زن صلح دکن گردد) سودمند نیفتاد - دران وقت [که آصف جاه فتح جنگ پرگنات متعلقهٔ چانده را از دست تصرف ایلمه (که گروهے ست از تلنگه) انتزاع نمود] بملازمت فتح جنگ فایز گردید - نظر بر کارطلبیهاے او تجویز خدمتے درمیان بود - اجل امان نداد - درهمان نواحي مدفون گردید - با راقم این سطور قرابت قریبهٔ سببي داشت - افراطے در مزاج آن مرحوم مودع دست تقدیر شده بود که در هیچ (۳) مزاجے ندیده شد ٭

---

(۲) نسخهٔ [ب] وازانجا - (۳) نسخهٔ [ج] دیده نشده ٭

* مکند سنگهه هادا *

پسر مادهو سنگهه است - پس از فوت پدر سال بیست و یکم فردوس آشیانی بحضور آمده بمنصب دوهزاری هزار و پانصد سوار و عطای وطن بجاگیر چهرهٔ کامیابی برافروخت - و بهتر باضافهٔ پانصد سوار مرتقي شد - سال بیست و دوم در رکاب سلطان محمد اورنگزیب بکومک قلعهٔ قندهار (که در محاصرهٔ قزلباش بود) دستوري یافت - و پس از معاودت سال بیست و پنجم باضافهٔ پانصدي ذات و عنایت علم و نقاره کوس شادماني بر نواخت - و در همین سال همراه سلطان محمد اورنگ زیب بار دوم بصوب قندهار شتافت - سال بیست و ششم بتعیناتی سلطان دارا شکوه امتیاز حاصل کرده رو بآن صوب کرد - و پس از مراجعت ازانجا از اصل و اضافهٔ بمنصب سه هزاری دو هزار سوار درجهٔ اعتلا پیمود - سال بیست و هشتم همراه سعد الله خان بتخریب قلعهٔ چتور نامزد شد - و سال سي و یکم همراه مهاراجه جسونت سنگهه (که جهت سد بودن بر روی سلطان محمد اورنگ زیب (۲) بصوبهٔ مالوه تعین شده بود) شرف دستوري پذیرفت - و روز جنگ باتفاق موهن سنگهه هادا (۳) برادر خود از توپخانهٔ مقابل و فوج هراول گذشته رو بروی شاهزاده آمده دست جرأت بالا کرد -

(۲) نسخهٔ [ا] سلطان اورنگ زیب - (۳) نسخهٔ [ب] موهن سنگهه -

و در کشش و کوشش غفلت نورزیده ماده کارنامهٔ رستم
گردید - تا آنکه جانرا نثار آبرو ساخت (۲) - هر دو برادر مطابق
سنهٔ (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري راه عدم پیش
گرفتند - جگت سنگهه پسر مکند سنگهه در عهد عالمگیري
بمنصب دو هزاري و سرداری وطن فائز شده مدتها تعینات
دکن بود - سال بیست پنجم در گذشت - مرزبانی وطن
بنام کشور سنگهه (که احوال او در ترجمهٔ رام سنگهه هادا
اندارج یافته) مقرر گشت *

* معتمد خان محمد صالح خوافی *

ابتدا بمشرفی توپ خانهٔ پادشاهي و منصب در خور سرفراز
بود - فردوس آشیاني رسائی او در کارها و حسن سرانجام
ملاحظه نموده سال بیست و چهارم بانضمام کوتوالی لشکر
و اضافهٔ منصب مباهي گردانید - و سال بیست و پنجم
به کوتوالی لاهور کامیاب گردید - پستر همراه سلطان محمد
اورنگ زیب بهادر به یساق قندهار شتافت - و سال بیست
و ششم با سلطان دارا شکوه باز بهمم مسطور کمر عزیمت
بست - چون دران مهم مصدر خدمات شایسته گردیده بود
سال بیست و هشتم بتفویض خدمت دیوانی بیوتات از
تغیر راے مکند (که بنابر کبر سن چنانچه باید بآن

(۲) نسخهٔ [ب] ساخته *

نمیتوانست پرداخت) و افزونی منصب و عطای خلعت و قلمدان طلا چهرهٔ عزت بر افروخت - و اواخر همین سال از اصل و اضافه بمنصب هزاری دو صد سوار و خطاب معتمد خان عز امتیاز یافته از دیوانی بیوتات معزول شده بدیوانی سلطان دارا شکوه از تغیر شیخ عبدالکریم (که بسبب ضعف قوی عهده برا نمي توانست شد) لوای اعتبار بر افراخت - سال بیست و نهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار رتبه اش ببلندي گرائید - سال سي ام از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو صد سوار ناصیهٔ بخت را نور آگین ساخت - پس ازان (که زمانه رنگ دیگر بر روی کار آورد و سلطان محمد اورنگ زیب بهادر از دکن ارادهٔ عیادت پدر گرامي قدر روانهٔ حضور شد - و متصل سموکر (۲) میان او و سلطان دارا شکوه محاربه رو داد) در اثنای زد و خورد نامبرده (که از جانب دارا شکوه بخطاب وزیر خاني نام آور شده بود) مطابق سنه (۱۰٦۸) هزار و شصت و هشت هجري مقتول گردید *

* مبارک خان نیازي *

پسر زادهٔ محمد خان نیازي ست - پدرش مظفر خان ترقي نا کرده رخت هستي ته کرد - مشار الیه در حداثت

(۲) نسخهٔ [ب] سموگر *

سن در سلک بندهای جهانگیري انسلاک یافت - چون سال سیوم شاهجهاني خطهٔ برهانپور مطرح الویهٔ صاحب قران ثاني گشت او از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات هفت صد سوار بر نواخته بهمراهی (۲) راو رتن بصوب تلنگانه رخصت یافت - و چون سپه سالاری آن ولایت به نصیري خان خاندوران باز گردید ازانجا (که شجاعت و پردلي ارثی این خاندان است - و تلاش و جانفشاني کار دست چپ این سلسله) مشار الیه از کار طلبیها بمرافقت خان مذکور در تسخیر قلعهٔ قندهار تردد نمایان نموده باضافهٔ پانصدی سیصد سوار سر عزت بر افراخت - و در کمتر فرصتی باضافهای متواتر بمنصب دو هزاری دو هزار سوار نامی بامارت و بزرگي بر آورده (۳) و (چون بهمراهی خاندوران بانفتاح قلعهٔ اودگیر و اوسه مکرر مصدر کارهای شگرف گشته جدکاري و دولتخواهی او بروی روز افتاد) در سال دهم حسب الالتماس آن سردار شهامت نشان بمرحمت علم و نقاره بلند آوازه گشت - مدتهای ممتد در صوبهٔ برار گذرانید - و در آبادی قصبهٔ آشتي (که جدش بطریق وطن قرار داده بود - و عمش احمد خان نیازي همت بتعمیر آن گماشته) باقصی الغایة کوشید - چنانچه

(۲) نسخهٔ [ب] بر نواخته شد - و بهمراهی - (۳) نسخهٔ [ب - ج] اودیسه ء

تا حال بنام او شهرت دارد - و در هنگام صاحب صوبگی اسلام خان مشهدي بتقريب برخی امور روزے سر ديوان حرفی تند درميان آمد - از فرط غضب و غيرت فطري نتوانست متحمل شد - روانهٔ حضور گرديد - و پس از تقبيل سدهٔ خلافت مشمول اعطاف (٢) خسرواني گشته در کومکيان دار الملک کابل انتظام يافت - و در سال بيست و هفتم بتهانه‌داري و تيولداری هر دو بنگش (که در انعام سلطان سليمان شکوه مقرر بود) سرافراز گرديد - چون بند و بست آن سر زمين (که ماوای فساد پيشگان فتنه انگيز است) چنانچه بايد صورت نبست در سال بيست و نهم معزول شده به تعيناتی آن صوبه بسر مي برد - و در سال دوم عالمگيري از تغير حسين بيگ خان بار ديگر بفوجداری بنگش (٣) مامور گشت - تاريخ فوتش بنظر نيامد - فقير دوست بود - و خدمتی بدرويشان ميکرد - بعد ازو ازين سلسله کسے ترقي نکرد - الحال در آشتي هم غير از رسوم و اطلال نامے و نشانے نمانده *

* ميرزا ابو سعيد *

نبيرهٔ اعتماد الدوله برادرزادهٔ نور جهان بيگم است - در

(٢) نسخهٔ [ب] الطاف - (٣) نسخهٔ [ج] بنگش که در انعام سلطان سليمان شکوه بود *

رعنائي و میرزائي شهرۀ آفاق بود - تکلف و تصنعی طرفه در ملابس و مآکل بکار بردے - و لطافت و نظافت تمام در بساط و فرش نگاهداشتے - و زیب و زینتے و توزک و ترتیبے در جلوس و قعود و قیام و جمیع اسباب دنیاداري نوعے رعایت نمودے که درین باب هیچ کس از همسران بل برتران بار نمي رسید - و نازک مزاجي و عالي دماغيء او بجائی رسیده که گاهے هنوز در چیره بستن بودے که خبر برخاست دربار مي رسید و گاهے در عین چیره بستن دماغش وفا نمي کرد سواري موقوف مي نمود - بدولت جد بزرگوار خود بمعارج عزت و اعتبار اوج گرا گشته با عمدها سر بزرگي و برتري مي افراخت - و نخوت و باد بروت بمرتبۀ داشت که فلک و ملک را بنظر در نمي آورد (۲) ٭

چون خطش شبیه بخط اعتماد الدوله بود در ایام وزارت بیشتر بر فیوض و برات او دستخط مي کرد - و پس از ارتحال اعتماد الدوله از روی نا تجربگي و خرد سالي با عم خود آصف جاهي برهم زده سررشتۀ اخلاص با مهابت خان محکم نمود - و (۳) صحبتش با شاهزاده سلطان پرویز کوک گشته پایه افزای بزرگي و اجلال گردید - و بمرافقت شاهزاده بدکن شتافته بعد فوتش بحضور رسید - و در سال بیست و دوم

(۲) نسخۀ [ب] بنظر نمي آورد - (۳) در نسخۀ [ج] حرف [واو] نیست ٭

جهانگیري بحکومت تتهه فرق عزت بر افراخت - و چون نوبت فرمان روائي به اعلی حضرت رسید بسبب ناخوشي یمین الدوله آصف خان از منصب و اعتبار افتاده به سي هزار روپیه سالیانه موظف گردید - و مدتهای ممتد در گوشهٔ فراغت به آسوده دلي و فراغ بالي بسر آورد - و در سال بیست و سیوم حسب الالتماس بیگم صاحب (٢) از پیشگاه خلافت و جهانباني بفوجداری اجمیر و منصب دو هزاري ذات و هشت صد سوار بر نواخته شده رخصت (٣) تعلقه یافت - چون بمرض داء الثعلب ابتلا بهم رسانید نمي توانست بکارها پرداخت - در سال بیست و ششم به تقرر چهل هزار روپیه سالیانه بار دیگر در اکبرآباد منزوي گشته بقیهٔ ایام حیات را بمسرت و بے غمي گذرانید - و در اوائل عهد عالمگیري رخت بزاویهٔ لحد کشید - موزون طبع بود و بانتخاب دواوین فصحا شغفی تمام داشت - اشعار بسیار منتخب نموده سفینهٔ ترتیب داده خلاصهٔ کونین نام گذاشته - پسرش حمید الدین خان برفاقت شاهزاده محمد اورنگ زیب چهرهٔ سعادتمندي افروخت - و بعد جنگ راجه جسونت (که نخستین فتح سریر آرائي ست) بخطاب خانه زاد خان سر افتخار بر افراخت - و بعد ازان خاني بنام خود یافت - و در سال بیست و ششم از انتقال

(٢) نسخهٔ [ب] بیگم صاحبه - (٣) نسخهٔ [ج] برنواخته رخصت الخ ٭

کرم الله (۲) بفوجداری مونکیر پتن (که بیست کروهی اورنگ آباد بر کنار گنگ است) تعین گردید - و در سال بیست و نهم بقلعه داری قندهار دکن اختصاص گرفت *

* مصطفی خان خوافی *

میر احمد نام داشت - پدرش میرزا عرب (۳) (که از سادات صحیح النسب خواف است) بهند آمد - و بملازمت جنت مکانی استسعاد یافت - و در کمتر مدتے بوقائع نگاری حضور اختصاص گرفت - پستر بیاوری طالع پایه افزای مرتبهٔ امارت گشته ایام زندگی را بعزت و اعتبار بانجام رسانید - پسرانش میرزا شمس الدین و میر احمد - اولین در حیات پدر بدست نوکر خود بوقت تازیانه زدنش کشته گشت - دومین در عهد اعلی حضرت چندے ببخشیگری لکهنؤ تعین یافت - و در سال بیست و یکم هنگامے (که شاهزاده مراد بخش بنظم مهمات صوبهٔ کشمیر رخصت یافت) بدیوانی سرکار شاهی مباهی شد - پستر تعین دکن گردید - و بمنصب هفتصدی دو صد و پنجاه سوار سرافراز گشت - و در سال سیوم بحراست قلعهٔ ظفر نگر مضاف بالا گهات برار (که بیست و هشت کروهی اورنگ آباد واقع است) اختصاص گرفت *

و چون براستی و درستی و کاردانی و معامله فهمی اتصاف

---

(۲) نسخهٔ [ب] کرم الله خان - (۳) نسخهٔ [ا] میرزا عزت *

داشت در جناب شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن مربوط گردید - و بحسن پرستاري و فرط عقیدت بمزید اعتبار اختصاص گرفت - و پس از جلوس آن شاه ظفرنصیب باضافهٔ منصب سر عزت برافراخت - و چون ولایت بالاگهات کرناتک (که معظم خان میر جمله در هنگام انتساب بسلطان عبد الله قطب شاه والئ حیدرآباد تسخیر کرده بود و پس از آنجا بدرگاه فردوس آشیاني بر سبیل پیشکش گذرانیده و بعد ازان از پیشگاه خلافت برسم انعام بخان مذکور عطا شد) و برخے قلاع آن مثل کنجي کوتهه (۲) (که از حصون معظمهٔ آن دیار است) با توپ خانهٔ بسیار و سایر اشیا در تصرف کسان او بود و ازین جهت (که قطب شاه را خار خار طمع در تصرف آن ولایت مي شد) مهمات آنجا اختلال داشت در سال دوم نیز مشار الیه را بنظم امور آنحدود مقرر نموده بخطاب مصطفی خان و عنایت اسپ و فیل و اضافهٔ هزار و پانصدی هزار و چهار صد سوار و منصب سه هزاری دو هزار سوار کامیاب دولت گردانیدند - و پس ازان نظر بران (که مرد سنجیده وضع و مزاج دان است) از پیشگاه خلافت بسفارت توران زمین تعین گردید - و مصحوب او نامهٔ (که دانشمند خان انشا کرده بود) با موازی یک

---

(۲) نسخهٔ [ج] کنجي کورتهه •

لک و پنجاه هزار روپیه از نوادر مرصع آلات و نفائس اقمشه بعبد العزیز خان والئ بخارا و موازئ یک لک روپیه ارمغانی ببرادرش سبحان قلي خان والئ بلخ (که هر کدام مبانئ مصادقت و موالات را همواره باهدای تحف و تنسوقات موکد مي داشت) ارسال یافت - دیگر از احوال و مآلش بنظر نرسیده - همشیره زاده و متبنایش میر بدیع الزمان نام داشت - پسرش میر احمد مصطفی خان ثاني ست که چندے بدیوانئ خانۀ نظام الملک آصف جاه نامور شده بود - خلفش میر محمد علي سید مکرم خان بهادر است - باکتساب علمي پرداخته از هر باب بهرۀ گرفته - پیش ازین بدیوانئ سرکار عالي جاه پور نظام الدوله آصف جاه نامزد گردیده - با محرر اوراق بسیار محبت دارد *

* میرک شیخ هروي *

برادر زادۀ قاضي اسلم مشهور است - بعهد جهانگیری در ریعان تمییز و عنفوان شعور از خراسان بهندوستان آمده در لاهور نزد ملا عبد السلام (که از فضلای معتبر آن شهر بود و در فقاهت رتبۀ عالي و قریب پنجاه سال بر مسند افاده و افاضه تمکن داشت - و حاشیۀ بر بیضاوي نوشته - و به افتای عسکر پادشاهي چندے قیام ورزیده - و در نخستین سال جلوس صاحب قران ثاني ازین جهان فاني

بعالم جاوداني شتافته) تلمذ نمود - و اکثر کتب متداوله گذرانید - و پس از اکتساب کمال در سلک ملازمان اعلی حضرت انتظام یافت - و باسعاد بخت و یاری طالع بتعلیم پادشاهزاده دارا شکوه و دیگر پادشاهزادها فرق افتخار برافراخت - و بتدریج کسوت احوالش بطراز التفات خسروانی (۲) مطرز گشته بمنصب معتبر چهرهٔ مباهات افروخت - و در سال هفدهم خدمت عرض مکرر بمشار الیه تفویض یافت - و در سال بیست و هشتم بدیوانی بیگم صاحب (۳) و افزونی پانصدي ذات پنجاه سوار بمنصب دو هزاری دو صد سوار بلند پایگي یافت - بستر پانصدی دیگر اضافه یافت *

و چون محمد اورنگ زیب بهادر به هم عنانی ظفر و اقبال عرصهٔ پهناي هندوستان را بزیر یکران فرمانروائي در آورد بیش از بیش او را مشمول عاطفت ساخته در جشن جلوس دوم بافزونی پانصدي بمنصب سه هزاري سربلند فرمود - و در آخر سال دوم بخدمت صدارت کل از تغیر سید هدایت الله قادري اختصاص گرفت - چون کبر سن در یافته بود در سال چهارم ازان کار معزول گشت - و در همان ایام مطابق سنهٔ (۱۰۷۱) هزار و هفتاد و یک هجري ودیعت حیات سپرد *

---

(۲) نسخهٔ [ب] خسروانه - (۳) نسخهٔ (ج) بیگم صاحبه *

* مالوجي و پرسوجي * (٢)

برادران کهیلوجي بهونسله (٣) (که از عمدهای نظام شاهیه بود - در نخستین جلوس اعلی حضرت برهنمونئ بخت بیدار داخل بندهای پادشاهي گشته بخانزمان پسر مهابت خان خانخانان (که بنیابت پدر بحکومت همگي ممالک دکن از برار و خاندیس مي پرداخت) پیوست - از پیشگاه خلافت بمنصب پنج هزاري ذات و پنج هزار سوار سرافراز گشته فرمان استمالت با خلعت و جمدهر مرصع و علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل بنابر سربلندئ او ارسال گردید - و در سلک تعیناتیان (٤) دکن انتظام گزیده بتقدیم خدمات پادشاهي سرگرم بود - در مبادئ تسخیر قلعهٔ دولت آباد بهمراهئ خانزمان ترددات نمایان نموده مکرر با غنیم درآویخته دولت خواهئ خود دل نشین همگنان ساخت *

چون بمساعئ جمیلهٔ بهادران اخلاص منش اسباب انفتاح آن حصن حصین (که پای تخت نظام شاهیه بود) هر روز آماده تر مي‌گردید کهیلوجي باندیشهٔ آن (که پس از تسخیر قلعهٔ دولت آباد دولت نظام شاهیه خلل خواهد پذیرفت) مانند یاقوت خان حبشي راه فرار سپرد (٥) - و در سلک

---

(٢) در [بعضی نسخه] مانوجي - (٣) نسخهٔ (ج) کیلوجي - (٤) نسخهٔ [ب] تعیناتیات - (٥) نسخهٔ [ج] سپرده در سلک الخ *

نوکران عادل شاهیه انسلاک یافته بکرات با فوج پادشاهي در آویخت - جز خسارت و زیان کاري طرفی نبست - گویند زوجهٔ او بغسل دریای گنگ آمده گرفتار گشت - مهابت خان باعزاز تمام نگاهداشته به کهیلوجي پیغام کرد که مال تصدق ناموس است - اگر یک لک هون میدهي او را بعزت رخصت مي کنم - او ناچار زر نقد رسانید - مهابت خان زنش را بانواع تزک روانه ساخت - و پس ازان (که عادل شاه احکام مطاعهٔ پادشاهي را بسمع رضا اصغا نمود - و عهد موافقت و دولتخواهي با اولیای دولت بربست) کهیلوجي را از پیش خود راند - و او مدتے بخود سري ترکتازیها نموده بنهب و غارت ملک پادشاهي میگذرانید - شاهزاده محمد اورنگزیب بهادر در سال سیزدهم در نخستین ایام صاحب‌صوبگی دکن او را بدست آورده بسزای کردارش رسانید *

(۲)

مالوجي و پرسوجي برادران خرد او هر یکے در نظام شاهیه بشجاعت و بهادري نام و نشانے داشتند - در هنگامے (که آن تیره انجام از نوکری پادشاهي حرمان جسته با عادل شاهیه پیوست) بدلالت عقل و رهنمائی طالع همراهی او نگزیدند - و نزد خانخانان مهابت خان آمده پیمان جانفشاني بربستند - مهابت خان بانواع رعایت بر نواخته سرگرم پرستاري گردانیده -

(۲) در [بعضی نسخه] مانوجي *

ولين بمنصب پنج هزاري ذات و سوار و دومين بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سرافرازي داشتند - و به يمن بندگي پادشاهي صاحب علم و نقاره شده رفاهيت و جمعيت تمام اندوختند - و همواره بهوشياري و زمانه سازي در امور ملازم پيشگي كوشيده جميع صوبه داران دكن را با خود راضي و سرعنايت داشتند - مالوجي چون خالي از اهليت و مروت نبود و بقدرے پاس آشنائي نگاه ميداشت (كه شيرازهٔ تمام دكنيها بوده) همه باوي يكتائي داشتند ■

در سال يازدهم (چون شاهزادهٔ محمد اورنگ زيب فتح ولايت بگلانه پيش نهاد عزيمت ساخت) او را با سه هزار مردم پادشاهي باتفاق محمد طاهر وزير خان (كه از نوكران معتمد آن عالي قدر بود) بآن صوب تعين نمود - مالوجي بآئين شايسته از كار مرجوعه وا پرداخته بكاميابي معاودت كرد - پس ازان بموافقت صوبه داران دكن هرجا باقتضاى وقت ضرورت افتاد چست و چالاک خدمت پسنديده بجا آورد - و در ايام حكومت مراد بخش (چون شاه نواز خان صفوي لشكر بر سر ديوگڈهه برد) او پيشقدم امراى دكنيه بود - و در سال بيست و نهم شاهزادهٔ محمد اورنگزيب ميرزا خان ناظم برار را با هاديداد صوبه دار تلنگانه بتحصيل پيشكش ديوگڈهه (كه زميندار آنجا بلطايف الحيل

مي گذرانيد) تعين كرد - و مالوجي را با جميع امراى دكن همراه داد - او پس از انصرام آن مهم خود را در سال سي ام بركاب شاهزاده (كه تردد فرماى محاصرة گلكنده بود) رسانيده مصدر ترددات گشت - و در همان ايام بنابر برخي وجوه مزاج شاهزاده از هر دو برادر منحرف شد - با آن (كه درين ايام شاهزاده از پيشگاه خلافت بتاديب عادل شاه بيجاپوري مامور بود - و افواج قاهره از حضور بطريق كمك تعين شده) اين هر دو برادر حسب الحكم از دكن بشاهجهان آباد رفته جبهه ساى آستان شدند - و در همين سال بتيولداري ايرج بهاندير و برخي پرگنات آن نواحي دستوري يافتند - و هنگامي (كه مهاراجه جسونت با مردم جرار بمالوه تعين گشت) آنها نيز كمكي گشته در جنگ اجين بمحافظت بنگاه راجه (كه نزديك بجنگ گاه بود) قيام داشتند - در عين گرمي نبرد مراد بخش (كه در برانغار موكب عالمگيري بود) بر بنگاه ريخته بغارت و تاراج پرداخت - مالوجي و پرسوجي تاب مقاومت نياورده رخ از جنگ و ستيز تافته آهنگ گريز كردند و يكسر تا اكبر آباد عنان باز پس نكشيدند - پستر در جنگ دارا شكو با سپهر شكوه پسرش در ميسره متعين گشت - و بعد فتح بادراك ملازمت عالمگيري فايز شده بمقتضاى حال مشمول مراحم عام گرديدند *

اما (چون از سابق و لاحق خلد مکان را ذخیرهٔ خاطر بود)
در سال سیوم هردو را از منصب برطرف نموده نظر بر قدم نوکري و دیرین پرستاري آنها (که تمام عمر در بندگی درگاه آسمان جاه صرف کردند) اولین بسالیانهٔ سي هزار روپیه و دومین بسالیانهٔ بیست هزار روپیه موظف گردیدند - مالوجي در سال پنجم سنة (۱۰۷۲) هزار و هفتاد و دو درگذشت - هردو در اورنگ‌آباد پورهٔ احداث کرده اند که هنوز بنام آنها شهرت دارد - مالجي پوره بیرون شهر است و پورهٔ پرسوجي داخل حصار شده - گویند پرسوجي در وضع معاش تقلید مغلیه میکرد - زمیندارئ جلگانون مضاف برار را به هشتاد هزار روپیه خریده بود *

* ملا علاءالملک تونی مخاطب بفاضل خان * (۲)

در فنون حکمت طبیعي و ریاضي از یکتایان روزگار بود - سیما در علم هیئت و نجوم گوی سبقت از مهرهٔ این فن مي ربود - و با کثرت فضل و کمال سایر اوضاعش دستور العمل دانشوران حال - در سال هفتم اعلی حضرت از ایران بهندوستان رسیده با نواب آصفجاهي (که مستجمع دانشهای گوناگون بود) پیوست - و بعنوان مصاحبت بسر مي برد - پس از ارتحال آن امیر ستوده اطوار در سال پانزدهم داخل

(۲) نسخهٔ [ج] ملا علاء الدین علاءالملک توني *

بندهای پادشاهي شده بمنصب پانصدی پنجاه سوار سرافرازي يافت *

چون نهر لاهور يكے از همراهان علي مردان خان (كه در حفر قنوات مهارتے داشت) از نزديكي منبع دريای راوي (كه چهل و هشت و نيم كروه جريبي ست) باهتمام خان مذكور بصرف يک لک روپيه آورده بود - اما چنانچه بايد آب بجساتين و حدائق حوالي آن شهر نمي رسيد لک روپيهٔ ديگر بارباب كار حواله شد - آنها نيز از كار ناشناسي پنجاه هزار روپيه بمرمت بكار برده كارے بظهور نياوردند - ملّا علاءالملک (كه بآب ترازو هم مثل ساير فنون رياضي شناسا بود) پنج كروه ازان نهر بحال داشته سي كروه ديگر حفر نمود - و آب وافر بے فتور نضارت افزاي دار السلطنت لاهور گرديد - و در سال شازدهم بخدمت ديواني (٢) تن قامت مفاخرت بر آراست - و در نوزدهم نخست بداروغگي عرض مكرر اختصاص يافت - پس ازان بخدمت عمدهٔ (٣) خانساماني سر بر افراخت - و باضافهاي متواتر كاميابي اندوخت - و چون پيش از تسخير بلخ و بدخشان فتح آن ولايت از قواعد نجومي استخراج نموده بعرض اعلی حضرت رسانيده بود بعد كشايش آن ديار

---

(٢) نسخهٔ [ج] بخدمت ديواني قامت مفاخرت الخ - (٣) نسخهٔ [ج] برنواخته باضافهاي الخ •

از اصل و اضافه بمنصب دوهزاري چهار صد سوار مباهي گشت - و در سال بیست و سیوم بخطاب فاضل خان تحصیل نامورې نمود - و در سال بیست و هشتم بمنصب سه هزاري پایهٔ اعتبار بر تر افراخت (٢) *

چون هفتم شهر رمضان سنهٔ (١٠٦٨) هزار و شصت و هشت هجري سال سي و دوم جلوس دارا شکوه از معرکهٔ عالمگیري عنان تاب گردید و شهزادهٔ فتح نصیب از جنگ گاه به دو کوچ باغ نور منزل را (که در ظاهر اکبرآباد واقع شده (٣)) مضرب خیام ظفر احتشام ساخت اعلی حضرت فاضل خان را بمزید اعتبار و وفور اعتماد بسمت محرمیت و حفظ اسرار سلطنت از اقران امتیاز داشت - و دران وقت مقرب حضرت خاقان بود - بگزارش لختی پیغام زباني بخلد مکان رخصت فرموده فرمانی نیز قلمي گردید - خلاصهٔ مضمونش آنکه بمقتضای مشیت ازلي آنچه در پردهٔ تقدیر مستور بود بر روے روز افتاد - اغماض نظر از مجاری قضاے متحتم نشأهٔ خود شناسي و خدا داني ست - چون از امراض شدیده شفا حاصل شد و حقیقهٔ زندگي در باره عطا گشت لواعج اشتیاق اوج گرا ست - زود بملاقات تسلي بخش شوند - فاضل خان (که از پاک طینتي و نیک اندیشي خیر خواه

(٢) نسخهٔ [ج] افراشت - (٣) نسخهٔ [ج] واقع است *

طرفین بود) بعد ابلاغ احکام و فرمان نوعی سخنان دلپذیر ملائم وقت مذکور نمود که شاهزاده مستعد و مستقبل سعادت ملازمت پدر والا قدر گردیده عرض داشتی متضمن فراوان ارادت و آرزوی قدمبوس (۲) و رسیدن خود بحضور ارسال نمود - لیکن بعد ترخیص فاضل خان بعضی اعیان امرا به ممانعت پا افشرده در فسخ اراده مبالغه ورزیدند - چون بار دیگر خان مذکور پیغامهای بشاشت آمیز از جانب اعلی حضرت آورد صحبت را برنگ دیگر مشاهده نمود - و هرچند توجیهات موجه گذرانید رائحهٔ امید بمشام توقع او نرسید - و انجام کام ناکام کشید بجائی که کشید - و چون خلد مکان را بر دانائي و دولت خواهیٔ فاضل خان اعتماد کلي بود بعلاقهٔ مزاج شناسي و زبان داني در حیات اعلی حضرت هم بتقدیم پرستاری حضور و سر براهیٔ مهمات بیوتات خاصه تعین فرمود - و در سال دوم پس از جلوس ثاني بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار والا پایگي یافته اهتمام نگارش امثلهٔ جلیله و مناشیر عالیشان (که بدیوان کل و وزیر اعظم تعلق دارد) مفوض گردید - و پستر باداء لختی پیغام در خدمت اعلی حضرت فرستاد - و در سال چهارم به پیشگاه خلافت رسیده برخی از جواهر و مرصع آلات مرسلهٔ فردوس آشیاني از نظر گذرانید -

(۲) نسخهٔ [ج] قدمبوسي *

و در سال پنجم بمنصب والای پنجهزاري مرتقی مدارج جاه و جلال گشت - و در سال ششم هنگامی (که کشمیر مطرح الویهٔ پادشاهي بود) رگهناتهه متصدی مهمات دیواني (هگرای فنا گشت *

خان مذکور با وصف جامعیت علوم معقول و منقول بسنجیده روشي و معامله فهمي و رزانت رای متصف بود - و استحقاق منصب جلیل القدر وزارت داشت - (۲) پانزدهم ذیقعده سال (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجري بتفویض این رتبهٔ والا و منزلت عظمی سر مباهات باوج کامراني رسانید - ازانجا (که کامیابی ارباب استعداد را سپهر حسد پیشه دشمن دیرین و روزگار دل آزار همیشه بر سر کین است) آن خان کمالات آئین را (که خلعت وزارت بر قامت (۳) قابلیتش زیبنده و شایان بود) پس از تسلیم خدمات کوفت معده بهمرسیده در اندک فرصت اشتداد یافت - و (چون اشهب عمرش از منزل ستین بچند مرحله برگذشته بحدود سبعین مشرف گشته بود و طبیعت شیخوخت را قوت مقاومت آن مرض نمانده) معالجه و مداوا سودمند نشد - بیست و هفتم همین ماه (که روز هفدهم وزارت بود) داعی حق را لبیک اجابت

(۲) نسخهٔ [ج] یازدهم - (۳) نسخهٔ [ب] قابلیت او *

(٢)
گفت - نعش او بموجب وصيتش بلاهور نقل يافته در باغي
(٣)
(كه جهت مدفن خود ساخته بود) مدفون گشت - گويند
روزے چند پيش از فوز رتبهٔ وزارت مي گفت كه من
بوزارت مي رسم ليكن عمر وفا نمي كند - چنانچه بعد
(٤)
ديواني اين بيت مكرر بر زبانش گذشت * فرد *

* اميد بسته بر آمد ولے چه فائده زانك *

* اميد نيست كه عمر گذشته باز آيد *

گويند احكامي (كه فاضل خان از روي تنجيم به اعلى حضرت و خلد مكان نوشته داد اكثر مطابق واقع بر آمد - گويند ازين صدمه (كه آخر سنهٔ چهل در خواص پور بپاي عالمگير پادشاه رسيد) نيز آگاهي داده بود - و در ملائي هم وقعے بكسے نمي گذاشت - و هر يك را بهر پنجگي و قابليت خود بناظر نمي آورد - گويند روزے اعلى حضرت بسير نهر موسوم به بهشت (كه بتازگي حفر گشته بشاهجهان آباد رسيده بود) سوار شد - سعدالله خان نيز همراه بود - در مذكورات مكرر نَهَر بفتح وسط (چنانچه زبان زد عام است) مي گفت - فاضل خان بعنوان ايراد گفت
(٥)
نَهْر بگوئيد بسكون وسط - سعدالله خان در جواب آيهٔ خواند -

---

(٢) نسخهٔ [ج] وصيت او - (٣) نسخهٔ [ج] شد - (٤) نسخهٔ [ج] مكرر اين بيت - (٥) نسخهٔ [ب] بگويند *

انَّ اللّٰهَ مُبْتَلِيْكُم بِنَهَرٍ - فاضل خان از بے انصافي بمکابره زده گفت استشهاد شعر عرب مي باشد - پادشاه فرمود که مگر فصاحت قرآن کمتر از شعر است - فاضل خان خاموش ماند - و چون اولاد نداشت پس از فوتش برهان الدين برادر زادهٔ او (که در همان ايام از ايران زمين نزد عم خود رسيده بود) بمنصب مناسب سرافرازي يافت - احوالش عنقريب مذکور خواهد شد ٭

٭ مير محمد سعيد مير جمله مخاطب بمعظم ٭
٭ خان خانخانان سپه سالار ٭

از سادات اردستان صفاهان است - چون بولايت گلکنده وارد گرديد بنظر تربيت و عطوفت سلطان عبدالله قطب شاه والئ آن ديار بر مدارج دولت و معارج اقبال متصاعد گشت - و مدتها رتق و فتق مهمات و قبض و بسط امور آن مملکت (٢) در قبضهٔ اختيار او بود - تا آنکه بنيروي شهامت و کارداني ولايتي از مضافات کرناتک (که يکصد و پنجاه کروه طول - و از بيست تا سي عرض - و چهل لک روپيه حاصل داشته) مشتمل بر معدن الماس و چندين قلاع استوار آهنين اساس مثل کنجي کوتهه و سدهوت (٣) (که عبارت از بالاگهات کرناتک و فرخنده بنياد باشد - و درينولا حاکم نشين آن کرپه است -

---

(٢) نسخهٔ [ج] آن ملک - (٣) نسخهٔ [ج] کنچي کوتهه و سدهوت ٭

و هيچ يک از اسلاف قطب الملک را ميسر نشده بود از کرناتکيان انتزاع نموده بتصرف آورد - و از سابق و لاحق ثروت و مکنت و ساز و سرانجامش بجائی رسيد که پنج هزار سوار از خود نوکر داشت - و علم تفوق و جبروت بر اقران و امثال مي افراشت - ازين رهگذر جمعی (که با وی مخالف بودند) از روی عناد و بداندیشي در پردهٔ دولت خواهي حرفهای دور از کار ذهن نشين قطب شاه ساخته از جانب مير جمله متوهم و منحرف کردند - و از انداز و حرکات پسرش مير محمد امين [که در حضور بود - و بخشهٔ دو بالای جواني و دولت سرشار رعونتی در سر داشت - و ازين فتوح شگرف (که نصيب پدر او گرديد) به بد مستی نخوت افتاده پا از حد خود فرا تر گذاشت - چنانچه روزے سيه مست بدربار آمده بر مسند پادشاهي بخواب رفت - و استفراغ نموده سرباری سوء مزاج گرديد] آثار بے التفاتي پيدائي گرفت - مير جمله (که در پاداش چنين فتح عظيم توقعها داشت) از مشاهدهٔ نتايج خلاف متمنی دل بر داشتهٔ رفاقت شده در سال بيست و سيم بشاهزاده محمد اورنگ زيب (که به صاحب صوبگي انتظام بخش دکن بود) توسل جسته التماس طلب خود نمود - فردوس آشياني بر طبق استدعای شاهزاده منشور عنايت متضمن

(٢)
مرحمت منصب پنجهزاري ذات و سوار و دو هزاری هزار
سوار بمير محمد امين پسرش و فرمان در باب عدم مخالفت
و تعرض بدو و متعلقان او به قطب شاه مصحوب قاضي
محمد عارف كشميري روانه فرمود - قطب شاه بمجرد
اصغای اين خبر محمد امين را با منتسبان او قيد نموده
آنچه از ناطق و صامت داشت بضبط در آورد - و با وصف
ورود فرمان هم بر كردهٔ خود اصرار ورزيد - شاهزاده
محمد اورنگ زيب اولا منشور پادشاهي متضمن آن (كه
سلطان محمد ميخواهد از راه اوديسه بخدمت عم خود
شاهزاده محمد شجاع به بنگاله شتابد - بايد كه از ولايت
(٣)
خود بآئين نيک بگذرانيد) فرستاده - آن سادهٔ لوح غافل از
نيرنگئ روزگار بتهيهٔ ضيافت پرداخت - شاهزاده حسب الحكم
هشتم ربيع الاول سنهٔ (١٠٦٦) هزار و شصت و شش هجري
سلطان محمد نخستين خلف خود را بطريق منقلا بحيدر آباد
راهي ساخته خود نيز سيوم ربيع الآخر بر آمد - درين هنگام
قطب الملک از گران خواب غفلت بيدار شده محمد امين را
(٤)
با والدهٔ او روانه ساخت - او دوازده كروهي حيدر آباد ملازمت
سلطان محمد در يافت - چون اموالش از خام طمعي مسترد

---

(٢) نسخهٔ [ب - ج] دو هزار سوار - (٣) نسخهٔ [ج] بگذارنند - (٤)
در نسخهٔ [ج] لفظ [او] نيست ●

ننموده بود بنابران سلطان عازم آن بلده گشت - قطب الملک بشنیدن این خبر پنجم ربیع الآخر باضطرار تمام با نقد و جواهر و طلا و نقره بقلعهٔ گلکنده (که سه کروهی شهر است) در آمد *

چون کنار تالاب حسین ساگر مخیم عساکر سلطانی گردید افواج قطب شاهی نمودار گشته خیرگی نمودند - سلطان محمد دلیرانه تاخته تا دیوار شهربند تعاقب هزیمت خوردگان نمود - و روز دیگر حیدرآباد بتصرف آورد - اگرچه عمارات آنجا را از سوختن و سکنهٔ آنجا را از غارت و تاراج بقدرے صیانت شد - اما بسیارے با کارخانجات قطب شاه دستخوش تاراج گشت - و کتب نفیسه و چینی آلات و اجناس بسیار بحیز ضبط در آمد - و افزونی اشیا بمرتبهٔ بود که (با وجود غارت و تفرقهٔ چند روز) وقت کوچ هنوز خانها مالامال بود - هرچند سلطان عبدالله در ظاهر ابواب مدارا و مواسا مفتوح داشته مکرر جواهر و فیل پیشکش فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرد لیکن در تهیأ اسباب رزم و استحکام قلعه و سرانجام مصالح قلعه داری کوشیده در باب طلب کمک مکرر بعادل شاه نوشت - چون شاهزاده در عرض هجده روز یک کروهی قلعه رسیده معسکر آراست و دور قلعه (که سه کروهی جریبی ست) تعین ملچار نمود (با آنکه از قلعه

توپ و تفنگ چون ژاله در بارش بود) مکرر کارزارهای عظیم و آویزشهای سترگ در میدان هم اتفاق افتاد - و هر بار مردم بادشاهي چهرهٔ مردانگي بگلگونهٔ نصرت بر افروختند *

چون قطب شاه جدکاري شاهزاده در تسخیر قلعه مشاهده نمود ناچار زینهاري شده میر احمد داماد خود را فرستاده بقایای پیشکش سنوات ماضیه را با اسباب و اشیای میر محمد امین ارسال داشت و التماس استمالت نامه نمود - و پس از وصول آن بامید حصول مرام والدهٔ خود را فرستاد - و آن عفیفه ملازمت شاهزاده نموده عفو جرایم پسر را بتعیین کرور روپیه پیشکش حال و ازدواج صبیهٔ قطب الملک بسلطان محمد قرار داد - و آن دختر را با موازی ده لک روپیه بعنوان جهیز باعزاز و احترام از قلعه بخانهٔ سلطان محمد آوردند - دوازهم جمادی الآخره سنهٔ سي بر کنار تالاب حسین ساگر میر جمله از ولایت مفتوحه رسیده ادراک ملازمت شاهزاده نمود - و باجازت نشستن کله گوشهٔ افتخار بفلک رسانید - و شاهزاده نیز بمنزل او تشریف فرموده گرانبار امتیاز ساخت - و هفتم رجب شاهزاده عنان معاودت بصوب اورنگ آباد منعطف فرمود - و پنهاني با میر جمله پیمان هوا خواهي و یک جهتي موکد ساخته از منزل اندور او را با پسرش بدرگاه پادشاهي مرخص ساخت - در همین

منزل از پیشگاه خلافت فرمانی متضمن خطاب معظم خان و نوازش علم و نقاره بمهر جمله پیرایهٔ صدور یافت - بیست و پنجم ماه مبارک رمضان در دار الخلافهٔ شاهجهان آباد خان مذکور بتقبیل عتبهٔ سلطنت چهرهٔ کامیابی بر افروخت - و بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و خدمت والای دیوانی اعلی و نوازش قلمدان مرصع و انعام پنج لک روپیه نقد و دیگر مراحم سلطانی مباهی گردید - معظم خان الماس کلان بوزن نه ٹانک (که دو صد و شانزده سرخ باشد) بقیمت دو لک و شانزده هزار روپیه با شصت زنجیر فیل و دیگر جواهر ثمینه از نظر گذرانید (که بهای مجموع پانزده لک روپیه قرار یافت) - و چون نشو و نما یافتهٔ دیار دکن بود پیوسته در ترتیب مقدمات (که موصل بمطلوب تواند شد) همت مقصور داشته قابو می جست که اتفاقاً در همین سال بوضوح پیوست که ابراهیم عادلشاه والی بیجاپور در گذشت - و امرای او (که اکثر غلام اند) علی نام مجهول النسبی را (که بفرزندی برداشته بود) جا نشین او ساخته اند - معظم خان سر کلاوهٔ مدعا وا کرده تسخیر آن ولایت در کمال تیسر وا نموده متعهد آن مهم سترگ گردید - محمد امین خان خلف خود را بنیابت وزارت در حضور گذاشته با امرای عمده (مثل مهابتخان و راو ستّرسال

و نجابت خان) در اورنگ آباد بشاهزاده محمد اورنگ زیب پیوست - شاهزاده بصواب دید آن امیر معظم در اسرع ایام قلعهٔ بدر را (که از حصون رصینهٔ دکن است) بحیز تسخیر کشید - و غرهٔ ذي قعده سنهٔ (١٠٦٧) هزار و شصت و هفت هجري قلعهٔ کلیان را نیز بتصرف در آورد - و اکثر آباد جاهای آن ناحیت را تهانه نشین گردانید - و پس ازان [که رایت عزیمت بافتتاح گلبرکه (که از مشاهیر بلاد ولایت بیجاپور است) مرتفع ساخت] عادل شاه باستیصال خود اندیشناک گشته (بتقبیل پیشکش کرور روپیه و انضمام ولایت کوکن و قلعهٔ پرینده (٢) با لواحق آن بقلمرو پادشاهي) منهج عقیدت و انقیاد پیمود - منشور حضور بنام شاهزاده شرف نفاذ یافت که خود باورنگ آباد برگردد - و معظم خان در قلاع متعلقهٔ کوکن تهانه نشانده احرام ملازمت بندد - و هنوز تعین اقساط پیشکش و ضبط ملک مفتوحه خاطرخواه شاهزاده صورت نگرفته بود که عارضهٔ مزاج اعلی حضرت و درآمد مهمات سلطنت (٣) بقبضهٔ اختیار دارا شکوه شایع شد - و برخی نوشته اند که هنوز محاصرهٔ گلبرگه و زد و خورد با عادلشاهیه درمیان بود که این آشوب برخاست - و غنیم خیره تر گردید - بالجمله دارا شکوه از روی عناد و کار شکني سایر کمکیان این مهم را

---

(٢) نسخهٔ [ب] پرندا - (٣) در نسخهٔ [ب] لفظ [سلطنت] نیست •

طلب حضور نمود - مهابت خان و راو سترسال بے رخصت شاهزاده برخاسته روانه شدند - ناچار شاهزاده بدر مصالحت (۲) زده بلطایف الحیل در چنین هنگامے (که وهنی تمام بعساکر راه یافته بود) خود را بسلامت در آغاز سنهٔ (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت اواخر سال سي و یکم باورنگ آباد رسانید - در همین ایام بعلت برخے دواعي معظم خان از وزارت معزول گشته مشار الیه نیز مثل دیگران مرحله پیمای حضور گردید *

چون رفتن آنچنان عمدهٔ صاحب تدبیر و رای و خداوند خزاین و سپاه مخالف قانون (۳) عقل دور اندیش بود شاهزاده باو پیغام فرستاد که اگر آن جملة الملک دریذوقت رخصت شده برود قرین مصالح ملکي خواهد بود - او ازین امر پهلو تهي نموده (۴) معروض داشت - که در نشأة بندگي جز انقیاد حکم چارهٔ نیست - بار دیگر سلطان معظم را بجهت دیدن آن شاهباز فضای ثروت و مکنت فرستاده که (چون آن خیر اندیش را هوا خواه خود میدانیم) لختے مقدمات ضروریة الاعلام است آنرا شنیده اگر بروند گنجایش دارد - خان مذکور بکلمات تملق آمیز سلطان خاطر از توهم وا پرداخته

(۲) نسخهٔ [ج] مصلحت - (۳) نسخهٔ [ج] مخالف قانون دور اندیشي -
(۴) نسخهٔ [ج] کرده *

بر گردید - همین که بخلوتگاه شاهي رسید محبوس و مقید شد - و برخی برانند که (چون رفتن حضور دلخواه او هم نبود و بے جہت توقف مناسب نمي دید) آنچه رو داد بصلاح خودش بود - و از پخته کاري چنان وا نمود که بر اعلیحضرت محمول بر بیداد و بے اعتدالی شاهزاده گشت - فرمان رسید - که از باز پرس روز جزا (۲) اندیشیده از قید آن سید بیچاره (که سراسر در پاس نمک مصروف است) دست باز دارد - شاهزاده پیش از صدور حکم عرضه داشت (۳) که از اطوار او رایحهٔ رو گرداني استشمام مي شد - او را مقید گردانید - و الّا بے شایبهٔ گمان گریخته باز بدکنیان مي پیوست *

و (چون امتداد کسل اعلیٰ حضرت و استیلای دارا شکوه بچهار دانگ هندوستان پیچیده هر سرے هوائي و هر کرے بازاري گشت) شاهزاده اموال و خزاین معظم خان را سرمایهٔ سرانجام ضروریات نموده و نوکرانش را در ملازمان انسلاک داده او را در قلعهٔ دولت آباد نگاهداشت - و خود بعزیمت هندوستان عازم گردید - پس ازان (که شاهزاده بدستیاری اقبال کامیاب سلطنت و فرمانروائي گشت) معظم خان را باسترداد (۴) نقود و اجناس او مشمول عنایت ساخته

---

(۲) نسخهٔ [ب] روز رست و خیز - (۳) نسخهٔ [ب - ج] عرض داشت
(۴) نسخهٔ [ب] بباز داد ■

بصوبه داری خاندیس مباهي و مفتخر فرمود - و در همین سال (که از دار الخلافهٔ دهلي باطفای نایرهٔ شورش شاهزاده محمد شجاع شرق رویه نهضت نمود) معظم خان طلب (۲) حضور گشته بطریق ایلغار دو روز پیش از جنگ در قصبهٔ کره بآستان بوس خلافت استسعاد یافته حسن اخلاص را فروغی دیگر داد - و روز جنگ فیل مرکوب او در جنب فیل سواری خاصه قرار یافت - و پس از بر افراختن (۳) رایت نصرت و فیروزي معظم خان بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و انعام ده لک روپیه مورد نوازش گشته بهمراهی شاهزاده محمد سلطان در تعاقب محمد شجاع (که از نبردگاه قرار بر فرار داده) رخصت یافت - درین مهم تدابیر صایبه و پر دلیهای شایسته (که شایان سرداران والا شکوه باشد) از معظم خان بر لوحهٔ روزگار مرتسم گشت - چون شجاع قصبهٔ مونگیر را بآلات حرب استحکام داده اقامت جا نمود او بحسن تدبیر نوعی رعب افزا گشت [که شجاع آن مکان را گذاشته باکبرنگر (۴) (که آنرا محل عافیت خود مي پنداشت) رخت سکونت انداخت] معظم خان راه راست (۵) آنرا گذاشته طریق بیشه و کوه پیش گرفت - تا از عقب سرش در آمده

---

(۲) نسخهٔ [ا] شاهزاده محمد - (۳) نسخهٔ [ج] یافته - (۴) نسخهٔ [ب] مي دانست - (۵) در نسخهٔ [ب] لفظ [آنرا] نیست *

راه فرار او بر بندد - شجاع از اصغای این خبر اکبرنگر را (که مقر حکومت او بود) گذاشته با اهل و عیال از دریای گنگ گذشت - و در سرزمین باقرپور مجموع نوارهٔ بنگاله (که مدار جنگ آن ولایت است) بتصرف خود آورده مورچالها بسته نشست - معظم خان شاهزاده سلطان محمد را در اکبرنگر رو بروی مخالف نگاه داشته (۲) خود باراده عبور بمعبر دیگر شتافت - مدتے دست بردهای مردانه و چپقلشهای دلیرانه بظهور مي پیوست *

چون موسم برشگال بر سر رسید قطره و تردد موقوف گشته هر کدام بجای خود آرمید - سلطان شجاع بفریب کاري در آمده شاهزاده سلطان محمد را بتزویج صبیهٔ خود تطمیع نمود - او (که از معظم خان بغمازی بعضے مفتنان نقاض خاطر بهم رسانیده بود) باغوای شجاع از جا رفته با دو سه مخصوص (۳) راکب سفینه گشته بیست و هفتم شهر رمضان سنهٔ (۹۶۹) نه صد و شصت و نه بشجاع ملحق گشت - ازین سانحه کمال فتور و اختلال بعساکر پادشاهي راه یافت - گویند اگر مثل معظم خان سردار مدبر با وقار نمي بود مشکل میشد - معظم خان از موضع سولي (که درانجا اقامت گزیده مشغول دفع اعادي بود) از وقوع این حادثه عنان

(۲) نسخهٔ [ب] نگاه داشت و خود الخ - (۳) نسخهٔ [ج] مخصوص *

ثبات از کف نداده باردو رسید - و بدستیاری همت والا
بانواع نیکو تدبیرها بجبر و تدارک پرداخت - چون آبها
تمام آن سرزمین گرفته و نواره بدست مخالف بود غلای
عظیم در معسکر افتاد - و سرباری دیگر تشویشها گشت -
شجاع بار دیگر اکبرنگر را بدست آورد - پس از انقضای
برشکال شجاع بهراولی سلطان محمد عازم محاربه گردید -
معظم خان بهراولی فتح جنگ خان روهیله و میمنهٔ اسلام خان
بدخشي و میسرهٔ فدائي خان کوکه در کنار بهاگیرتي با فوجی
(که سه تورة داشت مثل سلطان محمد و شجاع و پسرش
بلند اختر) در آویخته - تا شام بتوپ و تفنگ و بان نیران
جدال زبانه میزد - شب دست از محاربه کشیده هردو لشکر
بمقام خود برگشت - معظم خان بداؤد خان قریشي
صوبه دار بهار (که بکمک مي‌آمد) برنوشت که از راه
تانده شتافته متصرف شود که زن و زاد و بنه و بار شجاع
آنجا هست - یقیني ست که باستماع این خبر پای او لغزش
خواهد پذیرفت - و خود بانتظار دلیر خان (که از حضور
روانه شده بود) چند روز صف آرائي موقوف نمود (٢) - درین
اثنا نوعی (که معظم خان اندیشیده بود) شجاع بشنیدن خبر
داؤد خان در کمال اضطرار طبل رحیل فروکوفته از کنار آب

---

(٢) نسخهٔ [ب] صف آرائي را موقوف نمود ‌•

بهاگیرتي رو بسمت سوتي آورد - که از دریای گنگ گذشته خود را بتانده رساند . معظم خان (که در انتهاز این فرصت بود) بقصد تعاقب سوار شده تا پانزده روز از صبح تا شام بین الفریقین هنگامهٔ جنگ بتوپ و تفنگ گرم بود - و شبها بخیمه گاه پاسداري میکردند - تا آنکه سلطان شجاع از آب گنگ گذشته راه تانده گرفت - معظم خان اسلام خان را با ده هزار سوار بضبط و حراست این روی دریا به اکبرنگر رخصت کرده خود کمر سعي باستیصال شجاع بر بست - درین هنگام (چون شاهزاده محمد سلطان آثار نکبت و خذلان از ناصیهٔ حال شجاع برأي العین مشاهده نمود) ششم جمادی الآخره از تانده بتقریب شکار سوار شده بکنار دریا آمد - و بکشتي نشسته از گذر تانده بگذر دوکاري (۲) رسید - معظم خان شاهزاده را پیش خود طلب داشته با جمیع امرا استقبال نمود - و خیمه و دیگر ما یحتاج (آنچه عجالةً مقدور بود) سامان کرد - و شاهزاده را حسب الحکم با فدائي خان روانهٔ حضور ساخت *

و (چون بکرات و مرات میان مبارزان جنود پادشاهي و مردم اعادي آویزشها رو داد و هر مرتبه فیروزي و چیره دستي نصیب اولیای دولت بود) معظم خان مدت یک ماه

(۲) نسخهٔ [ب] دکاري - و در [بعضی نسخه] دهکاري *

در محمود آباد اقامت گزیده تمامی همت بتدبیر عبور از مهاندي و استیصال مخالف (که بمیانجی آب و استظهار توپخانه و نواره قدم ثبات افشرده اظهار آثار تجلد میکرد) بر گماشت - و آرامش و آسایش را خیرباد گفته کوشش فراوان بتقدیم رسانید - تا این مهم بعجلت تمام (۲) انجام یافته بموسم برشکال آینده نکشد - اتفاقاً گذر پایابي در حدود بکله گهات بهمرسید - آن نوئین قوي همت بهیئت مجموعي سوار شده بکنار ناله رسید - با وصف مدافعهٔ مخالف از آب گذشته بر مورچال آنها ریخت - بسیارے روی همت بر تافته بتانده شتافتند - ناگزیر شجاع دل از بودن مملکت دیرسالهٔ بنگاله بر گرفته از چوکی میرداد پور برخاسته بتانده آمد - و ازانجا با معدودے کشتي سواره روانهٔ جهانگیرنگر گشت - معظم خان بتانده رسیده بضبط و گرد آوری اموالش (که از دست تاراجیان خود سر باقي مانده بود) پرداخته در استرداد آنچه اوباش بغارت برده بودند ساعي شد - و ازانجا بقصد تعاقب بر جناح مسارعت روانهٔ پیش گشت - شجاع در جهانگیرنگر انتظار کمک راجهٔ رخنگ (که بطنطنهٔ قرب وصول موکب پادشاهي مورد هراس گشته) ششم رمضان آغاز سال سیوم عالمگیري با سه پهر و چندے عمدها از جهانگیرنگر

---

(۲) در نسخهٔ [ا - ب] لفظ [تمام] نیست ■

برآمده بقاید ادبار روانهٔ رخنگ (که ارذل معمورهای عالم و مسکن کفرهٔ ضلالت شیم است) گردید - و سوای سید عالم با ده کس از سادات بارهه و سید قلي اوزبک با دوازده (۲)
تن مغلان و معدودے دیگر (که همگي بچهل کس نمیکشیدند) هیچ کس نماند - معظم خان در جلدوی این مساعیٔ جمیله (که در مدت شازده ماه بانواع متاعب و مصاعب چنین کار سترگ را انجام شایسته بخشید) بخطاب والای خان خانان سپه سالار بلند نامي یافت *

چون بسبب بیماری اعلی حضرت در جمیع سرحدهای ممالک محروسه گرد شورش برخاسته بود پیم نراین زمیندار (۳)
کوچ بهار از شاهراه انقیاد یکسو شده بتاخت کهوزه گهات (۴)
جسارت ورزید - چی دهج سنگهه راجهٔ آشام (که بفزونی جمعیت و وسعت ولایت و بسیاری ساز و سرانجام تفوق دارد) نیز جمعے را از راه دریا و خشکي بر ولایت کامروپ (که عبارت از هاجو و کواهتي و توابع آنست - و از قدیم الایام داخل ملک بادشاهي بود) فرستاده بدست آورد - چون شجاع بحال خود در مانده بود بجبر آن قضیه نپرداخت - آنها قدم جرأت پیش نهاده تا حوالیٔ پرگنهٔ کري باري (که

(۲) در نسخهٔ [ب] لفظ [کس] نیست - (۳) در بعضی [نسخه] گهوزا گهات - (۴) نسخهٔ [ج] جی دهج سنگهه *

پنج منزلی جهانگیرنگر است) متصرف شدند - معظم خان (که بتعاقب شجاع بجهانگیرنگر رسید) درصدد جبر اختلال احوال آن حدود گردید - راجهٔ آشام مغلوب رعب و هراس گشته باعتذار پیش آمده دست از ملک متصرفه باز داشت - خانخانان بظاهر معذرت او پذیرفته هژدهم ربیع الاول سال چهارم جلوس سنهٔ (۱۰۷۲) هزار و هفتاد و دو هجري بآهنگ مالش پیم نراین از خضر پور روانه شد *

چون بموضع بري پتهه (۲) (که سرحد ملک پادشاهي هست) رسید باقتضای رای کارآگاه راه غیر متعارف را (که از انبوهیٔ جنگل و نیستان پیم نراین عبور لشکر ازان بعید دانسته چنانچه باید بمحافظت نپرداخته بود) اختیار نمود - و هر روز جنگل درهم شکسته بزحمت و مشقت تمام دران بیشه راهی گشوده بپای همت مردانه مسافت مي پیمودند - تا هفتم جمادی الاولی شهر کوچ بهار مرکز رایات فیروزي گشت - گویند (۳) این شهر بطرح و قرینه آباد شده - کوچها همه خیابان دارد - و درختهای ناگیسر و کچنار (که خوش برگ و موزون گل است) نشانیده اند - معظم خان جمعی را بتعاقب پیم نراین [که خود را بدامن کوه بهوتنت (که

(۲) نسخهٔ [ج] برے تپهه - و نسخهٔ [ب] بری تپه - (۳) نسخهٔ [ب - ج] وکوچها *

پانزده کروه شمالی کوچ بهار است) کشیده بود] تعین نمود -
او به دهرم راج مرزبان آن کوهستان توسل جسته بدالای
کوه بر آمد - چه آن کوهیست سرد سیر (که پیاده را بصد
دشواري صعود بران متصور است) - این ولایتی ست مابین
شمال و مغرب بنگاله مایل بشمال - پنجاه و پنج کروه جریبی
طول و پنجاه عرض - بلطافت آب و هوا و وفور ریاحین و
اثمار از بلاد شرق رویه امتیاز دارد - و همگي بهیتر بند و
باهر بند (که عبارت از درون و بیرون باشد) هشتاد و نه
پرگنه است بجمع ده لک روپیه - و چون سکنهٔ آنجا بیشتر
قوم کوچ (۲) اند ازین جهت بکوچ بهار شهرت گرفته - و بت
معبود اهل آن دیار به نراین موسوم است - لهٰذا این لفظ
جزو نام حکام افتاده - نزد کفرهٔ هند زمیندار آنجا (که از
نژاد راجه های بزرگ قبل از اسلام است) اعتبار عظیم دارد -
سکه بر زر میزنند (۳) - نرایني میگویند ٭

چون خانخانان را غرض ازین یورش تسخیر ولایت آشام
بود اسفندیار خان ولد آله یار خان مرحوم را بفوجداری
کوچ بهار گذاشته آنرا بعالمگیر نگر موسوم ساخت - و خود از
راه گهوزه گهات روانه شد - چون بکنار دریای برهماپتر رسیده

---

(۲) نسخهٔ [ج] قوم کوچ - (۳) نسخهٔ [ج] سکه بزر میزنند -
نرایني گویند ٭

دو كروه از رنگاماتي[٢] گذشته (با وصف كمال صعوبت راه) كام همت در مراحل عزيمت نهاد - و در تصفيهٔ آن ممالك صعب المرور كما ينبغي لوازم[٣] جهد بكار برد - فيلان كوه پيكر بصدمهٔ دندان جنگل درهم شكسته پايمال مي ساختند - و تيرداران و پيادهاى لشكر بقدر وسع تيز دستيها مينمودند - چون همه جا راه بكنار دريا بود در هر قدم دلدل يعني گلے (كه دران آدم و اسپ و فيل فرو رود) پيش مي آمدے آنرا بشاخهاے اشجار و دستهاے نے و پشته هاے كاه مي انباشتند و راهي ميد[illegible] روزے دو و نيم كروه راه بيشتر طي نميشد - چون بچوكي كهته رسيد (كه كوهے ست بر ساحل آن دريا و محاذي آن كوه ديگر است پنچ رتن نام - و بر هر دو دو قلعه در كمال استحكام اساس يافته) آنرا بتصرف در آورد - و جمعے (كه بجنگ نواره پيوسته بودند) هزيمت يافته لختے غريق و جوقے دستگير شدند - تا آنكه به دو كروهي[٤] كواهچي (كه سرحد قديم پادشاهي بود) معسكر فيروزي گشت - دران موضع حصارے در نهايت رصانت واقع شده - و بهفت كروهي آن قلعهٔ كچاي متصل بجنگل موسوم بكچاي بن است كه فيل بسيار دران

---

(٢) نسخهٔ [ج] رنگاپاني - (٣) در نسخهٔ [ج] لفظ [لوازم] نيست -
(٤) نسخهٔ [ا - ب] بدو كروه *

پیدا میشود - و ذکر آن در اسمار هند آمده - و بتخانهٔ گور پکها و لونا چماري (۲) و اسمعیل چوکي (که از صنمکدهای بزرگ مشهور و در افسونهای هندي بعظمت مذکور بر فراز کوهی (که از نشیب تا بالا قریب هزار زینه از سنگ ساخته اند) همه را بدست آورده - زیاده بر لک آشامي (که درانجا فراهم آمده بود) از بیمناکي و هراس زندگي راه فرار پیمودند - و پس ازان (که تا کواهتي (۳) که ازانجا کرگانون دار الملک آشام یکماهه راه است) از تصرف کفار ضلالت شعار مستخلص گردید - خانخانان خاطر از بند و بست آن ولایت وا پرداخته عازم پیش شد -

و چون مدار جنگ آن قوم بر خدعه و شبخون است تمام لشکر شبها بمراسم تیقظ و بیداري قیام ورزیده سلاح از بر نمي افگندند - و زین از پشت مراکب باز نمي گرفتند - تا آنکه از دریای برهما پتر عبور نموده قلعهٔ سیمله را (که از مشاهیر قلاع آن سر زمین و بمسافت پنجاه کروه از کرگانون است) بدستیاري اقبال بجنگ و پیکار برگشود - قریب سه لک آشامي جنگجو درانجا مجتمع بود - بسیاری علف تیغ خون آشام اهل اسلام گشتند - و پس ازان بجنگ نواره درپیوستند (۴) - زمانے ممتد (که گاهی اتفاق نیفتاده)

---

(۲) نسخهٔ [ج] نرنا چماري - (۳) نسخهٔ [ج] کرهٔ گانون - (۴) نسخهٔ (ب) نیفتاده بود -

جنگ نوارہ رو داد - و اکثرے ازان ادبار یافتگان هدف تیر بلا شدند - قلعۂ چمدرہ (کہ ثاني قلعۂ سیملہ بود) بے کارزار مفتوح گردید - از مفتوح این قضایا شکست تمام باحوال مخذولان آشام راہ یافت - راجه بجانب کوهستان کامروپ (کہ از کرگانون چهار روزہ راہ است - و عبور بر فراز آن بکمال دشواري ست) آوارہ گشت - ششم شعبان آخر سال چهارم خطۂ کرگانون از پرتو ماهچۂ اسلام نور آگین گشت - و بخطبہ و سکۂ پادشاهي رونق پذیرفت ■

و چون بشگرف کاري تدبیر و پر دلي آن سردار سپہ سالار چنین کشور درر دست دشوار عبور با چندین قلاع حصین و الکہ هاي وسیع [کہ مفتاح همت سلاطین هندوستان طلسم اشکال آن مبهم نگشودہ - و هرگاہ در سوابق ایام لشکر دران مرز و بوم رسیدہ بدست آن مخاذیل اسیر و قتیل شدہ (چنانچہ سلطان محمد شاہ تغلق فرمانرواي اکثر سواد اعظم هندوستان نوبتي یک لک سوار با سامان درخور بگشایش آندیار فرستادہ مجموع دران سرزمین طلسم آئین سر بجیب گمنامي فرو بردہ) اثرے ازانها ظاهر نشد] بتسخیر اولیاي قاهرہ در آمد از پیشگاہ سلطنت خانخانان بانعام مبالغ یک کرور دام و عطاي تومان طوغ اختصاص یافت - این ولایت مابین شمال و مشرق بنگالہ طولاني واقع شدہ - طولش تقریباً

دو صد کروه جريبي سمت - و عرضش از کوهستان شمالي تا جبال جنوبي تخميناً هشت روزه راه - از کواهتي تا کرکانون هفتاد و پنج کروه جريبي و ازانجا تا ولايت ختن (که مسکن پيران ويسه بود و درين زمان مشتهر به اوه[2] و دار الملک راجهٔ پيکوست (که خود را از نسل پيران ويسه ميداند) پانزده منزل مسافت است - ازانجمله پنج منزل آن طرف کوهستان کاروپ جنگل دشوار گذار است - و در سمت شمالي دشت خطا ست (که ازو به ماچين گذارش رود) - و عامه ماچين گويند - و درياى برهما پتر ازين سمت آمده و چندين آب (که اعظم آنها آب دهنک است) بدو پيوسته از ميان اين ولايت ميگذرد - و آنچه ازين مرز و بوم بساحل شمالي اين دريا است اُتر کول گويند - و[3] آنچه در طرف ساحل جنوبي سمت دکن کول خوانند - و در جميع اين ولايت بريگ شوئي[4] انهار طلا حاصل ميشود - و اين يکي از محصولات است - گويند دوازده هزار کس بدين کار قيام دارند - و بالمقطع در سالي يک توله طلا براجه دهند - و اهل آشام ملتي مشخص ندارند - بفتواى خواهش نفس هرچه مرغوب طبع شان افتد بدان مي گرايند - و سکنهٔ قديم آن ولايت

---

(۲) نسخهٔ [ب] اده - (۳) در نسخهٔ [ب] حرف [و ا و] نيست -

(۴) نسخهٔ [ج] و آن -

دو قوم اند - آشامي و کلتاني - ثاني بر نخستین در جمیع امور مزیت دارند - مگر در مراسم حرب - چون راجه و عمدهای آن ولایت را روزگار سپري شود خاصان او از مرد و زن گشاده پیشاني با برخے حوایج زندگاني در دخمهٔ فرو روند - و شهر کرگانون مشتمل بر چهار دروازه است - از هر دروازه تا خانهٔ راجه سه کروه مسافت است - و در حقیقت آن شهر محوطه ایست مشتمل بر قری و مزارع - هرکس در پیش خانه باغ و مزرعهٔ خود دارد - و رود دنجو (٢) نام از میان شهر مي گذرد - بازارے مختصر دارد که غیر از پان فروش دیگر اصناف محترفه دران نمي نشینند - چه خرید و فروخت دران دیار متعارف نیست - سکنهٔ آنجا یک ساله اقوات ذخیره مي کنند - و غیر از کرپاسے بر سر و لنگے در کمر دیگر پوشش رسم نیست - و بر آمدن ازان مملکت معهود نیست - اگرچه بیگانه هم وارد شود - لهذا آگاهي کماهي از حال آن گروه حاصل نمي شود - مردم هندوستان اهل آندیار را ساحر نامند - و راجهٔ آنجا مقلب به سرکي (٣) راجه است - گویند یکے از اجداد او فرمانرواے ملأ اعلی بود - چون بدین دیار هبوط نمود دلنشین او افتاد - دیگر بآسمان نرفت •

---

(٢) نسخهٔ (ب • ج) ونجو - (٣) نسخهٔ [ب] سرگي •

والجمله چون خانخانان آثار موسم برشکال (که دران ناحیه از سایر ممالک هندوستان پیشتر شروع می شود) مشاهده نمود با اکثر جنود موضع متهرا پور را (که بمسافت ده و نیم کروه از کرگانون در دامن کوهی بوده) باراده انقضای موسم باران مضرب خیام ساخت - و بحفظ حدود و ضبط طرق و تعین تهانها پرداخته استیصال راجه و اتباعش را بر گذشتن برسات انداخت - و چون موسم باران در رسید تمام روی زمین را آب فرو گرفت - آشامیان بد نهاد (که جا بجا مخفي بوده (٢) در انتهاز فرصت بسر می بودند) دلیري آغاز کرده (٣) از جمیع اطراف هجوم آوردند - چون مجاهدان اسلام را مجال قطره و ترکتاز نبود بر هر تهانه شب خونها زده غیر از کرگانون و متهرا پور جاے دیگر در تصرف عساکر منصور نماند - و بسبب رداءت آب و هوا انواع امراض و اسقام شایع شد - و جوهر هوا از کسب سمیت باحداث وبا پرداخت - خلقی انبوه از جانب و اجانب بکوی عدم فرو رفتند - و بعلت انسداد طرق و فقدان آذوقه حالتی بر زندگانی فوج بادشاهي گذشت که بد تر از مردن بود - چون در اواخر ربیع الاول زمینها نمودار گشت افواج اسلام باطراف و نواحي تاخته از کشته ها پشته ها پدیدار کردند - راجه باز بکوهستان

---

(٢) نسخهٔ [ج] مختفي - (٣) نسخهٔ [ب] و چون

خزيده بمصالحه و زينهار در آمد - خان سپه سالار باقتضای
(۲)
مصلحت ملتفت بدان نشده بسمت تامروپ نهضت نمود -
در خلال این احوال مرض ذات الصدر بر سپه سالار طاري
شده ارکان همت امرا و لشکريان تزلزل پذيرفت - که مبادا
روزگار سردار بسر آید - و کار لشکر از بے سري بفساد گراید -
یا پیش از انصرام این مهم موسم بارش در رسد و همان
صعوبتها رخ نماید - بلکه برخی در صدد آن شدند که (اگر
باستیصال راجه خان خانان ارادهٔ گذرانیدن موسم برشکال
داشته باشد) مسلک خودسري سپرده به بنگاله باید شتافت -
چون سردار ازین معني آگهي یافت این الم روحاني سرباری
کوفت جسماني گشت - اگرچه یک منزل پیش رفت (تا غنیم
خیره نگردد) اما هم مصالحت و هم معاودت بخود مصمم
ساخت - چنانچه بوساطت دلیر خان (که راجه بدو توسل
(۳)
جسته بود) چنین قرار گرفت که راجه صبیهٔ خود را با دختر
راجهٔ پیام (که با او قرابتے دارد) با بیست هزار توله طلا
و یک لک و هشت هزار توله نقره و بیست زنجیر فیل برسم
پیشکش و پانزده زنجیر فیل برای خانخانان و پنج زنجیر
(۴)
فیل بجهت دلیر خان بفرستد - و در عرض یک سال

---

(۲) نسخهٔ [ا - ب] تامروت - (۳) نسخهٔ [ب] با دختر - (۴) نسخهٔ [ج] برای دلیر خان ٭

سه لک توله نقره و نود زنجیر فیل در سرکار داخل سازد - و هرساله بیست زنجیر فیل پیشکش مي فرستاده باشد - و تا وصول آن یک پسر و سه کس از عمده‌های او برسم یرغمال در بنگاله باشند - و ولایت درنگ (که یکطرفش بکواهتي پیوسته) از آترکول و ولایت بیل تلي (۲) از دکن کول ضمیمهٔ ممالک محروسه سازد - چون راجه موافق قرار داد بعمل آورد خانخانان هشتم جمادی الاولی سال پنجم از دهنهٔ کوهستان کامروپ (۳) کوچ نموده رایت معاودت بصوب بنگاله بر افراخت - و در عرض راه به بند و بست ولایتی (که بتازگي داخل ممالک محروسه شده بود) پرداخت - چون از استعمال بعضی ادویهٔ حاره ضیق النفس و خفقان عارض شده باستسقا کشید ناگزیر از کجلي کوچ کرده قصبهٔ کواهتي را معسکر ساخت - و رشید خانرا بفوجداري کامروپ نامزد نموده و عسکر خان را با اکثر جنود بمالش پیم نراین زمیندار ولایت کوچ بهار (که باز بران دیار مستولي شده بود) تعین کرده خود بجانب خضرپور روانه شد - دوم (۴) شهر رمضان آغاز سال ششم سنهٔ (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجري در دو کروهئ خضرپور ازین مرحلهٔ فنا بسر منزل بقا پیوست *

---

(۲) نسخهٔ [ج] سل تلي - (۳) نسخهٔ [ا - ب] کامروت - (۴) در نسخهٔ [ج] لفظ (شهر) نیست *

میر جمله امیرے عظیم الشان و نوئینے شاهزاده نشان بود - در سرداران و امراي قریب العهد خود بوضع متین و فرط وقار و راے دور بین و دانش رسا و پر دلي و شجاعت فطري و کارطلبي های بجا یکتا (۲) و بے نظیر بود - در کشور گشائي و مهم سر براهي هیچ کس باو نمي رسید - چون در هندوستان کمتر گذرانید آثار او دران مملکت چندان ظاهر نیست - در قصبات تلنگانه یادگار بسیار گذاشته که تا الآن احیای نام او میکند - چنانچه در شهر حیدر آباد تالاب و باغ و حویلي شهرتے باسم (۳) او دارد *

* میرزا نوذر صفوي *

خلف میرزا حیدر (که دومین پسر میرزا مظفر حسین قندهاري ست) - چون نقش اعتبار میرزا مظفر در بارگاه اکبري درست نه نشست پسرانش هم چندان پا بعرصهٔ پیش آمد نگذاشتند - میرزا حیدر در عهد جهانگیري بمنصب پانصدی صد و پنجاه سوار رسیده بود - چون سریر فرمانروائی هندوستان به وجود زیبنده نمود صاحب قران ثاني زیب و زینت دیگر پذیرفت بمراعات دیرین دودمانش او را بمنصب هزاری دو صد سوار کامیاب عاطفت فرمود - سال چهارم ازین سپنجي سرا در گذشت - پسرش میرزا نوذر بدستیاری طالع

(۲) نسخهٔ (ج) و کار طلبیها یکتا و بے نظیر بود - (۳) نسخهٔ [ج] بنام او *

ارجمند مشمول الطاف خسرواني گشته در سال هجدهم بمنصب
دو هزاري دو هزار سوار سربلندي يافت - و در سال نوزدهم
باضافهٔ پانصدي و خدمت قوش بيگي مباهات اندوخت -
و در همين سال پانصدي ديگر يافته بپايهٔ سه هزاري مرتقي
گشت - ازانجا كه عنايت بهانه جو ست سال بيست و دوم
در جشن وزن شمسي او را بمنصب چارهزاري سه هزار سوار
بلند رتبه گردانيدند - و در اولين يساق قندهار به همراهي
شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر سرداري فوج دست چپ
بدو مفوض بود - و در تقسيم ملچار محافظت عقب كوه
(٢)
چلزنيه باو و برادرش ميرزا سلطان تفويض يافته مصدر
خدمات گرديد - و در سال بيست و سيوم از تغير اعتقاد
خان بهرايچ مضاف صوبهٔ اودهه بتيول يافته به بند و بست
(٣)
آن مرخص گرديد - و پستر بفوجداري ماندو سر برافراخت *
چون از متداد بيماري و ازمان مرض از كار مانده بود
(چنانچه بحفظ تيول خود هم نمي توانست پرداخت) در
سال بيست و ششم از نوكري معاف داشته سي هزار روپيه
ساليانه مقرر گشت - و حكم شد همچنان (كه ميرزا مراد
التفات خان پسر ميرزا رستم قندهاري عم پدرش در پتنه
بگوشهٔ انزوا مي گذراند) او نيز آنجا بسر برد - مشار اليه

(٢) نسخهٔ [ج] جلهرنيه - (٣) نسخهٔ [ج] پسترو

بعد از چندے از پتنه بمستقر الخلافهٔ اکبرآباد آمده برسم گوشه نشيني به فراغت و آسودگي شبے بروز مي رسانيد - در سال هفتم عالمگيري سنهٔ (١٠٧٤) هزار و هفتاد و چهار هجري باجل طبيعي در گذشت - ميرزا مصرف باد دست بود - هرچه آمدے بر افشاندے - اما اکثر بحال محتاجان پرداختے - اين بيت در نگين خود بطريق سجع کنده بود *

* بيت *

* نوذر مسکيـــن اگر زر داشتـــے *
* بينوائي در جهـــان نگذاشتـــے *

* ميرزا ابو المعالى *

پسر ميرزا والى مشهور است (که بلاقي بيگم صبيهٔ شاهزاده دانيال در خانه داشت) - مشار اليه بعد فوت پدر از اصل و اضافه بمنصب هزارى چهار صد سوار سر افراز گرديد - و در سال بيست و ششم جلوس اعلى حضرت بمنصب دو هزارى هزار و پانصد سوار و جاگيرداري و فوجدارى سيوستان تارک عزت بر افراخت - پستر پانصد سوار ديگر اضافه يافته در سال سي و يکم از انتقال سزاوار خان مشهدي بفوجدارى ترهت مضاف صوبهٔ بهار کامياب اعتبار گرديد - پس ازان [که بو العجبيهاى روزگار سلطنت اعلى حضرت از انتظام افکنده بدستان سراى نفاق ابناى خلافت انواع تخلل بمهمات ملکي

راه یافت و کار بنزاع و جدال کشید و دارا شکوه (که رتق و فتق فرمانروائي بدست اقتدار خود داشت) از مقابل عالمگیري هزیمت خورده راه فرار سپرد - و ظاهر مستقر الخلافه بورود موکب عالمگیري زینت پذیرفت] باقتضای عقل مصلحت سنج از عظام امور اول کارے (که پیش نهاد عالمگیري گشت و بر جمیع مهمات مقدم داشتند) این بود که قصبهٔ مونگیر با صوبهٔ بهار و پتنه (که همیشه شاهزاده شجاع آرزوی آن داشت) از حضرت اعلی بمبالغهٔ تمام برای او گرفته ضمیمهٔ ملک وسیع بنگاله گردانید - و باین تدبیر از جانب او وا پرداخت - لهذا سایر جاگیرداران و فوجداران آن صوبه کام نا کام بوی گرویدند - میرزا ابو المعالي نیز ضرورةً بموافقت تن داد - شجاع (که سابق از عناد دارا شکوه در نواحی بنارس شکست پذیرفته فتورے بحالش راه یافته بود) از هزیمت دارا شکوه و تفویض ولایت بهار منت پذیر گشته شکرگزاري را مرتبه بلند تر نهاد - اما دران هنگام (که الویهٔ عالمگیري بتعاقب دارا شکوه متوجه پنجاب گشت - و اتمام آن مهم بقیاس و تخمین بدور و دراز افتاد) شجاع از آرزوی زیاده طلبي انتهاز فرصت نموده رایت عزیمت بصوب الهٓ آباد افراشت - ازین آگهي خلد مکان دست از دنبال دارا شکوه باز داشته عنان معاودت بقصد محاربهٔ شجاع

منعطف ساخت - پيش ازان (که تقارب و تلاقئ فريقين
دست دهد) مير ابوالمعالي برهبرئ سعادت از لشکر او
روے ارادت به درگاه عالمگيري آورده دولت زمين بوس
در يافت - و بعنايت فيل و انواع عطايا و خطاب ميرزا
خاني و انعام سي هزار روپيه و باضافهٔ هزارئ پانصد سوار
به منصب سه هزارئ دو هزار سوار مشمول مراحم گوناگون
گرديد - و پس از فرار شجاع و تعين شاهزاده سلطان محمد
بتکامشئ او خان مذکور نيز ضميمهٔ کومکيان شاهزاده گرديد -
و پستر بفوجدارئ دربهنگه صوبهٔ بهار مي پرداخت - در
سال ششم حسب الحکم با الله وردي خان فوجدار گورکهپور
پيوسته بمالش زميندار مورنگ رو آورد - و دران حدود سنهٔ
(۱۰۷۴) هزار و هفتاد و چهار هجري باجل طبيعي روزگار
حياتش سپري شد - پسرش عبد الواحد خان در سال
بيست و دوم بخطاب خاني سرفرازي يافت - و در محاصرهٔ
حيدر آباد نيکو خدمتيها بتلاشهای نمايان بجا آورد - پرگنهٔ
انهل مالوه (که از زمان ميرزا والي باين سلسله تنخواه است)
بجاگير مشار اليه و پس ازو باولادش تا حال مقرر بود - هنگامے
(که مرهته صوبهٔ مالوه را يکسر بتصرف آورد) آنها را بيدخل
نمود - نبيرهٔ او خواجه عبدالواحد خان خواجه همت بهادر
است (که در عمل نظام الملک آصف جاه بدکن رسيد) -

چون نوبت ریاست به صلابت جنگ رسید بخطاب جد خود و رفته رفته بمنصب عمده ، و خطاب امین الدوله بهادر سیف جنگ و دیوانی سرکار عالي جاه خلف نظام الدوله آصف جاه توقي کرده مطابق سنهٔ (۱۱۸۹) یک هزار یکصد و هشتاد و نه هجري پا بآخرت سرا گذاشت - در پاس آشنائي بے مثل (۲) بود ء

ء محمد صالح ترخان ء

پسر دوم میرزا عیسی ترخان است - در سال بیست و چهارم شاهجهاني پدرش از فوجداری سورتهه طلب حضور گردید - و نظم سرکار مذکور بالاصالة (۳) بمشار الیه تفویض یافت - و چون در همین سال والد بزگوار او در گذشت او باضافهٔ پانصدي بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار چهرهٔ امتیاز بر افروخت - و در سال سي ام بخدمت فوجداري و تیولداری سیوستان از تغیر میرزا ابو المعالي و افزونی پانصد سوار بمنصب دو هزاری دو هزار سوار تارک افتخار بر افراخت ء

اتفاقاً دران هنگام دارا شکوه از تعاقب افواج عالمگیري هیچ جا مجال اقامت نیافته بعزیمت تتهه خود را بسمت سیوستان کشید - و صف شکن خان داروغهٔ توپخانهٔ عالمگیري (که بتعاقب او مامور بود) نیز پاشنه کوب در رسید - دزین

(۲) نسخهٔ [ب] بے بدل بود ء (۳) نسخهٔ [ج] بالاضافه ء

اثنا نوشتهٔ محمد صالح بخان مذکور رسید . که دارا شکوه
به پنج کروهی قلعه رسیده . باید که شما خود را زود رسانیده
و کشتیهاے خزانهٔ او را سد راه شوید - خان (۲) مزبور محمد
معصوم خویش خود را با لشکر پیش فرستاد که از کشتیهای
دارا شکوه گذشته بر کنارهٔ دریا مورچال سازد - و خود شبا شب
کوچ نموده از محاذی لشکر دارا شکوه دو کروه گذشته مترصد
کشتیهای غنیم نشست . و خواست که از آب گذشته بدفع
اعادي پردازد - چون کشتیهای مخالف پیش آمده مانع
رسیدن کشتیهای خان مذکور بود به محمد صالح پیغام نمود
که ازان طرف کشتي بفرستد - و خود نیز شرایط ممانعت
بتقدیم رساند - چون کوکه زادهٔ دارا شکوه در خانهٔ محمد صالح
بود اصلا توفیق خدمت نیافت - بلکه هوا داری او بخاطر
رسانیده بخان مزبور پیغام داد که ازین کنار عمق آب تا
کمر است - ازان کنار آب عبور خواهد کرد - صف شکن خان
راست انگاشته بالضرور از آب عبور ننمود - و فرداے آن از
اثر گرد و غبار آن روے آب ظاهر شد که دارا شکوه کوچ
کرد - و (۳) مخالفان کشتیها را از همان طرف بردند - ازین جهت
(که چنین قابوی فتح بکج بازی محمد صالح باطل گشت)
مورد عتاب خسرواني گردیده از منصب و خطاب بر طرف

(۲) نسخهٔ [ج] مذکور - (۳) در نسخهٔ [ب] حرف [واو] نیست ه

شد - و باز در سال دوم عالمگیري بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار بحال گشت - و بهمراهی بهادر خان بجهت مالش بهادر پچکوتي (۲) (که در حوالئ بیسواره سر فساد برداشته بود) (۳) تعین گشت - و پس ازان تعین یساق دکن گردیده بهمراهئ میرزا راجه جی سنگهه در تسخیر قلاع سیوای بهونسله و تاخت و تاراج ولایت او کمر خدمتگاري محکم بست - تاریخ فوتش بنظر نیامده - پسرش میرزا بهروز پانصدی شاهجهاني بود *

* ملا احمد نایته *

قوم نوایت نو آمده اند از شرفای عرب - گویا همین لفظ نو آمد بکثرت استعمال نوایت شده - و صاحب قاموس نوشته (۴) اَلنَّوَاتِيُّ المَلَّاحُونَ فِي البَحرِ - اَلوَاحِدُ نُوتِيٌّ - و ظاهر است که نوایت موافق قاعدهٔ تصریف جمع نایت یا نایته است - و نواتي غیر نوایت باشد - پس عوام الناس که نوایت را ملاحان گویند و سند از قاموس گیرند در غلط افتاده اند - گویند حجاج بن یوسف ظالم مشهور از روی عناد باستیصال اشراف و اعیان همت گماشته بسیارے از صلحا و علما را بتیغ بیداد گذرانید - نا گزیر مردم از مهر خوفش جلاے وطن اختیار نموده هر جا مامنی یافتند خزیدند - جمعے از بني قریش

(۲) نسخهٔ [ج] بچکوتي - (۳) نسخهٔ [ج] سر بفساد برداشته بود -
(۴) نسخهٔ [ج] نوشته که النواتي الخ *

در سنهٔ (١٥٢) یکصد و پنجاه و دوم هجري از مدینهٔ طیبه هجرت کرده بجهاز برآمدند - و در سواحل بحرهند متعلق ولایت دکن (که موسوم به کوکن است) فرود آمده توطن گزیدند - و بمرور ایام و دهور اعوام کثرت تشعب و تفرق راه یافته اماکن و مواضع آن ناحیه را فرو گرفتند - و برای شناسائي هر فرقه را باندک ملابست با چیزے نسبت بآن چیز ملقب ساختند - غریب لقبها درین گروه شایع است *

ملا احمد صاحب فضل و کمال و از ارباب علم و دانش بود - بیاوری طالع مورد التفات علي عادل شاه والی بیجاپور گشته در کمتر زمانے بجوهر عقل و رای صواب اندیش رکن رکین دولت و مدار مهام سلطنت او گردید - و پس از چندے بنابر جهتی از رفاقت عادل شاه دل بر داشته شد - یا آز و پندار چشم او را از حق بیني پوشیده خود را برتر از نوکری بیجاپوریه انگاشته سودای ملازمت عالمگیري در دیگ هوس مي پخت - و انتهاز فرصتی مي جست - تا آنکه در سال هشتم میرزا راجه جے سنگهه بعد از کفایت مهم سیوا با لشکر گران بتاخت ولایت بیجاپور تعین یافت - عادل شاه بملاحظهٔ سوابق جرایم و تقصیرات خویش از گران (٢) خواب غفلت

(٢) در نسخهٔ [ج] لفظ [گران] نیست *

بيدار شده ملا را (که بسمت فهمیدگي و کار داني از ساير امرای بیجاپور امتیاز داشت) بجهت اصلاح کار و تمهید مراسم اعتذار و تجدید مراتب قول و قرار نزد راجه فرستاد - ملا (که دریافت حصول دیرین آرزوی او صورتی بست) چنین تقریبی را مغتنم شناخته در پای قلعهٔ پورندهر سنهٔ (۱۰۷٦) هزار و هفتاد و شش هجري براجه پیوست - و باظهار مکنون خاطر خویش پرداخت - و چون این معني به پادشاه ظاهر شد فرمان طلب بنام مشار الیه صدور یافته بعاطفت خسروانه غایبانه او را بمنصب شش هزاری شش هزار سوار سرمایهٔ افتخار بخشید - گویند بمیرزا راجه ایما شده بود که ملا بعد رسیدن حضور بخطاب سعد الله خان و در خور استعداد بخدمت عمده سر افرازي خواهد یافت *

بالجمله راجه بموجب حکم دو لک روپیه بار و پنجاه هزار روپیه بپسرش از سرکار والا داده روانهٔ درگاه سلطاني گردانید - موصی الیه بر وفق قسمت و اقتضای تقدیر (که هیچکس را ازان چاره و گزیر نیست) در راه کوفتناک گشته (چون باحمدنگر رسید) از جام اجل شربت ناکامي چشید - و ظاهر است که چون حق نمک قدیم را منظور نداشت از دولت نو نیز کامیاب نگردید - پسرش محمد اسد برطبق منشور پادشاهي بحضور شتافته در آغاز سال نهم دولت

زمین بوس دریافت - و بانواع عطایا و منصب هزار و پانصدی هزار سوار و خطاب اکرام خان سر عزت برافراخت - و ملا یحیی برادر خرد ملا احمد (که پیش از التجا و رجوع برادر کلان بقلاوزی بخت سعید در سال ششم از بیجاپور روی نیاز بدرگاه عالمگیري آورده بمنصب دو هزاری هزار سوار سرافرازي یافته) تعین دکن گردید - و بهمراهی میرزا راجه در تاخت و تاراج ولایت بیجاپور طریق نیکو بندگي مي پیمود - پس ازان بخطاب مخلص خاني اختصاص یافته در اورنگ آباد مي گذرانید - پسرش زین الدین علي خان و خویش او عبد القادر معتبرخان هر یکے بمنصب مناسب رسید ■

چون فوجداری کوکن (۲) بمعتبرخان تعلق گرفت مشار الیه از روی حزم و هوشیاري چنان به بند و بست آن الکه (که موطن و مسکن فرقهٔ ضالهٔ مرهتهٔ است) پرداخت که نقش عقیدت و کارطلبی خویش در پیشگاه خلافت درست ساخت - غریب اعتبارے بهم رسانیده بود که ساخته و پرداختهٔ او همه منظور مي شد - و باعتبار کارهای دست بستهٔ او (که پادشاه ازان ناحیهٔ فتنه خیز خاطر جمع داشت) مکرر فرمود که مثل معتبر خان نوکرے باید - بعد فوتش (که پسر نداشت - مگر ابو محمد خان نام پسر یکے از خویشان

(۲) نسخهٔ [ج] به معتقد خان تفویض یافت ■

خود را بفرزندي گرفته بود) تعلقهٔ او به زين الدين علي خان (٢) خسر پورهٔ اش تفويض يافت و مدتے گذرانيد - و باز در عهد خلد مكان مرتبهٔ ثاني تعلقهٔ مذكور يافت - و در مبادئ سلطنت فرخ سير حيدر قلي خان خراساني بديوانئ دكن ممتاز گشته به اورنگ آباد رسيد - ازانجا (كه اقتدار و تسلط او از ديوانيان (٣) هزار و يک افزون بود) با خان مذكور بر سر زر خالصه (كه متصرف شده بود) پيچيد و خفت ها رسانيد . و در اوايل صوبه دارئ حسين علي خان امير الامرا به آركات نزد (٤) سعادت الله خان نايته شتافت - او بنابر هم قومي و رعايت خاندان قديم و رئيس زادگي ورودش را باعزاز تلقي نمود - خان مذكور باعانت آن بزرگ منش بقيهٔ عمر را به آسودگي بسر برد - پسرش نيز خطاب پدر يافته در كرناتک است - حويلئ ملا يحيئ از مشاهير امكنهٔ قديمهٔ اورنگ آباد بود - چون پيوسته بمكان حكام نشين است آصفجاه در ابتداع آن به سعادت الله خان اشاره نمود - او هبه نامهٔ برضامندئ ورثه درست كرده فرستاد *

* مخلص خان قاضي نظاما كرهردوي *

ابتدا بملازمت فردوس آشياني پيوسته بنوكرئ پادشاهي

(٢) نسخهٔ [ب] او مدتي گذرانيد - (٣) نسخهٔ [ج] هزار و يک بود بلكه افزون - (٤) نسخهٔ [ج] سعد الله خان نايته *

افتخار یافته سال بیستم به بخشیگری بلخ تعین شد - سال
بیست و یکم به بخشیگري و وقایع نویسی صوبهٔ کابل چهرهٔ
امتیاز بر افروخت - و سال بیست و چهارم داروغگی توپخانهٔ
صوبهٔ مذکور انضمام پذیرفته باضافهٔ منصب سر بلند گردید -
سال بیست و پنجم دیوان صوبهٔ دار الخلافه شد - سال بیست
و ششم در رکاب محمد دارا شکوه به یساق قندهار دستوري
پذیرفت - سال بیست و هفتم به بخشیگری شاگرد پیشه
کام دل بر گرفت - سال بیست هشتم بهمراهی (۲) سعدالله خان
بتخریب قلعهٔ چتور گام جلادت پیش گذاشت - بعتر باتفاق
خلیل الله خان بخشی واقعه نویس فوج همراهی خان مزبور
قرار یافته برسر مرزبان سري نگر رفت - سال سي ام بامیغی
داغ نامت قابلیت آراست (۳) - و بعتر تعین دکن گشته سال
سي و یکم برای وصول پیشکش عادل خان عزیمت بیجاپور
نمود - تا سال سي ام فردوس آشیاني بمنصب هشت صدی
دو صد سوار رسیده - پس ازان (که سلطان محمد اورنگزیب
بهادر از دکن روانهٔ مستقر الخلافه شد) او دامن جانفشاني
بر کمر زده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی دو صد
سوار و خطاب مخلص خان لوای ارتقا بر افراخت - و
در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه و مصاف اول دارا شکوه

(۲) نسخهٔ [ب] بهمراه - (۳) نسخهٔ [ج] بر آراست ٭

در رکاب بادشاهي بوده - بعد معاودت از ملتان به اکبرآباد (۲)
رخصت یافت - و بموجب حکم کومکیان صوبهٔ مذکور را همراه
شاهزاده محمد ساطان بقدغن برآورده باز بحضور رسید -
و چون در نبرد دوم دارا شکوه بادشاه شایسته خان ناظم صوبهٔ
اکبرآباد را همراه گرفت نظم صوبه مزبور به نامبرده مفوض
شد - سال دوم بر طبق حکم به بنگاله شتافته با خانخانان
شریک تردد گردید - سال سیوم حراست اکبرنگر باو تفویض
یافت - سال هفتم بر وفق طلب به پیشگاه سلطنت رسیده
احراز ملازمت نمود - و سال نهم از اصل و اضافه بمنصب
دو هزاری سیصد سوار برنواخته همراه سلطان محمد معظم (۳)
ابتدا بدار السلطنت لاهور و پس از معاودت بالکهٔ دکن
تعین گشت - پس ازان احوالش بنظر در نیامده *

* میرزا راجه جے سنگهه کچهواهه *

پسر راجه مها سنگهه است - چون پدرش فوت شد
او حسب الطلب بملازمت جنت مکاني رسیده سال دوازدهم
جلوس در سن دوازده سالگي بمنصب هزاري ذات و پانصد
سوار و عنایت یک زنجیر فیل سرفراز گشت - پس ازان
همراه سلطان پرویز بتعیناتی مهم دکن نامزد شد - و
باضافه های متواتره صاحب منصب عمده گردید - بعد ارتحال

(۲) نسخهٔ [ج] بود - (۳) نسخهٔ [ب] برنواخته شد - و همراه الخ *

آن پادشاه (چون خانجهان لودي صاحب صوبهٔ دکن علم مخالفت برافراشته بصوبهٔ مالوه رفت) او (که بناچاري با وی طريق موافقت مي پيمود) بعد شنيدن خبر رسيدن موکب ظفرکوکب فردوس آشياني باجمير جدا شده بوطن گاه خويش شتافت - و ازانجا سال اول جلوس بحضور رسيده باضافهٔ پانصد سوار بمنصب چهار هزاري ذات و سه هزار سوار و عطای علم و نقاره بلند آوازه گشت - و باتفاق قاسم خان جويني بتنبيه متمردان مهابن (که پرگنه ايست از سرکار آگره) دستوري يافته تنبيه شايسته نموده برگرديد - و (چون در همين سال نذر محمد خان والئ بلخ سلسله جنبان فساد گرديده بصوبهٔ کابل درآمده شهر را محاصره نمود و مهابت خان خانخانان بمالش او مقرر شد) نامبرده نيز با خان مزبور تعين گشت - و سال دوم باتفاق خواجه ابوالحسن تربتي بتعاقب خانجهان لودي مامور گرديد - و سال سيوم با شايسته خان بتنبيه خانجهان لودي و تخريب ملک نظام الملک دکني قرار يافته باضافهٔ هزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار مرتقي گشت - و چون سيد خانجهان بارهه را بنابر بيماري بحضور طلب داشتند هراولی فوج اعظم خان بوے تعلق گرفت - و در جنگ بهاتوري و تاخت پيتهه (٢) و قصبهٔ پرينده

(٢) در [بعضے نسخه] پنهنه *

مصدر تردّدات شایسته شد - و سال چهارم با یمین الدوله (که بتخریب ملک عادل شاه نامزد گردیده) تعین شده در طرح دست چپ جا داشت - و همراه وی آمده حصول آستان بوس نموده - و بستر رخصت وطن یافته - سال ششم بعتبهٔ خلافت خود را رسانیده در روز جنگ فیلان (چون فیلی بر شاهزاده اورنگ زیب حمله نمود) راجه اسپ برو تاخت - و از جانب راست برچهه انداخت - و اواخر همین سال همراه سلطان شجاع بمهم دکن رخصت یافته - سال هفتم با خانزمان برای سوختن علف کر و پرینذا مامور گردید - و در اثنای محاصرهٔ قلعهٔ مذکور و در آوردن کهی وقت مراجعت (که با غنیم زد و خورد متواتر رو داد) راجهٔ مزبور قدم همت دریغ نداشته بر مجال خود را رسانیده خدمات پسندیده بجا آورد - و چون سال هشتم صوبه داری بالا گهاټ (که عبارت از سرکار دولت آباد و احمد نگر وغیره باشد) بخانزمان مفوض شد او بتعیناتی خان مذکور مقرر گردید - و در همین سال باضافهٔ هزاري ذات بمنصب پنج هزاری چهار هزار سوار کام دل برگرفت - بستر در پیشگاه سلطاني آمده استسعاد ملازمت یافت - سال نهم همراه خاندوران بهادر بتادیب ساهو بهونسله دستوري پذیرفت - سال دهم جبههٔ عقیدت را بشرف حضور نور آگین ساخت - و چون

در مهم دکن کارهای دست بسته ازو بظهور آمده بود بادشاه
از روے عاطفت بمرحمت خلعت خاصه بر نواخته او را
بوطنش ابنیر (۲) مرخص فرمود که چندے بر آساید - و سال
یازدهم باز جبهه سای آستان خلافت گشته همراه سلطان
شجاع (که پس از سپردن علي مردان خان قلعهٔ قندهار را
باولیای دولت نظر باحتمال آمدن شاه صفي بکابل رخصت
شده بود) متعین گردید - و سال دوازدهم حسب الحکم بحضور
آمده بعنایت مالاے مروارید و فیل از حلقهٔ خاصه و خطاب
میرزا راجه مفتخر گشت - و سال سیزدهم بدستوری وطن
چهرهٔ شادکامي برافروخت - سال چهاردهم باستلام سدهٔ سنیه
فایز گردیده با سلطان مراد بخش بصوب کابل تعین گشت -
در سال پانزدهم بهمراهی سعید خان جهت تسخیر حصار مؤ
[که متعلق براجه جگت سنگهه بن راجه باسو (۳) (و نامبرده
بغي ورزیده) بود] راهي شد - و پس از وصول بنواحی
قلعهٔ مذکور (چون محاصره بامتداد انجامید - و حکم یورش
صادر شد) راجهٔ مذکور پیش از دیگران بقلعه در آمد -
و در جلدوی این تردد بمنصب پنجهزاری پنج هزار سوار
دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه درجه پیمای اعتلا گشت -

---

(۲) نسخهٔ [ج] انبیر - (۳) نسخهٔ [ب] راجه باسو بود - و نامبرده بغي ورزیده ٭

و محافظت قلعهٔ مذکور بعهدهٔ او تفویض یافت - پس
ازان (که صفح جرائم راجه جگت سنگهه بوقوع آمد) راجهٔ
مزبور بحضور رسیده در همین سال بخلعت خاصه و جمدهر
مرصع با پهول کتّاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با یراق طلا و فیل
از حلقهٔ خاصه سربلند گردیده بهمراهی شاهزاده دارا شکوه
بجانب قندهار نامزد شد - و سال شازدهم شرف آستان بوس
حاصل نموده رخصت وطن یافت - و سال هفدهم در اجمیر
بملازمت پیوسته پنج هزار سوار سپاه خود را بنظر در آورده
بدستوری وطن خوشدل گردید - و سال هجدهم (چون
صوبه داری دکن به خان دوران مفوض گردیده بود - و خان
مزبور جهت مشاورت طلب حضور گشت) حکم قضا توام بنام
راجهٔ مذکور صادر شد - که از وطن بدکن رفته تا رسیدن
خاندوران محافظت آن ملک نماید *

و چون خان دوران رخصت شده در لاهور بساط حیات
در نوردید خلعت استقلال براجهٔ مذکور ارسال یافت - و سال
بیستم حسب الطلب از دکن بحضور آمده به تلثیم سدهٔ
خلافت سر بر افراخت - پس ازان همراه شاهزاده اورنگ زیب
بیساق بلخ مامور گشت - و چون صوبهٔ مذکور حسب الحکم
سپرد نذر محمد خان شد هنگام مراجعت سرداری جرانغار
بنام راجهٔ مزبور تقرر یافته - و سال بیست و دوم هزا

سوار تابين او دو اسبه سه اسبه مقرر شده از اصل و
اضافه بمنصب پنجهزاري پنج هزار سوار سه هزار سوار دو اسبه
سه اسبه ناصيهٔ عزت برافروخته با شاهزاده اورنگ زيب
بمهم قندهار تعين گرديده - و بسرداري برانغار لواے
مباهات برافراخت - و چون تسخير قندهار صورت نبست
و شاهزاده طلب حضور گرديد مشار اليه نيز سال بيست
و سيوم عازم بارگاه سلطنت گرديده دولت بار يافت - و
اواخر همين سال برخصت وطن نوازش پذيرفته به تنبيه
فساد پيشگان كامان پهاڑي (كه ما بين مستقر الخلافهٔ اكبر آباد
و دار الخلافهٔ شاهجهان آباد واقع است) مامور شد - و چون
بعرض رسيد (كه راجه بعد رسيدن وطن قريب چهار هزار
سوار و شش هزار پياده تفنگچي و تير انداز فراهم آورده
بمحال مذكور در آمد - و بقطع جنگل پرداخته بسيارے از
فتنه پژوهان را قتيل و اسير ساخته مواشي بسيار بدست
آورد) يک هزار سوار ديگر از تابين او دو اسبه سه اسبه
ساخته منصب او از اصل و اضافه پنج هزاري پنج هزار سوار
چهار هزار سوار دو اسبه سه اسبه مقرر شده پرگنهٔ حال كليانه
(كه جمع آن هفتاد لک دام است) در طلب اين اضافه
عنايت شد - و سال بيست و پنجم حسب الطلب بحضور
آمده با شاهزاده اورنگ زيب بمهم قندهار تعين گرديده

سرداری فوج هراول بنام او قرار گرفت - و بعطای خلعت خاصه و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا و فیل از حلقهٔ خاصه مورد مراحم گشت *

چون فتح قندهار ملتوي ماند سال بیست و ششم هنگامی (که فردوس آشیاني در کابل بود) بهره اندوز ملازمت گشته در همین سال همراه سلطان سلیمان شکوه (که صاحب صوبهٔ کابل گردیده بود) متعین شد - و پستر بهمراهی بادشاهزاده دارا شکوه به یساق قندهار مامور گردیده (چون مقدمهٔ فتح قندهار صورت نگرفت) راجهٔ مزبور بحضور آمده سال بیست و هفتم رخصت وطن یافت - و سال بیست و هشتم با جملة الملکي سعدالله خان براے منهدم ساختن قلعهٔ چتور نامزد شد - و سال سي و یکم [چون اخبار بے راه روی سلطان شجاع (که بنابر سنوح بیماری اعلی حضرت اکثر محالات خالصه را متصرف شده بود) بعرض رسید] از باقالیقی سلیمان شکوه و اضافهٔ هزاری هزار سوار دو اسپه سه اسپه سر بلند گشته با جمعی کثیر بمقابلهٔ سلطان شجاع دستوري یافت - و پس از هزیمت یافتن او غایبانه بالتماس بادشاهزاده دارا شکوه از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه سر بلندي اندوخت - و حسب الطلب بادشاهزاده روانهٔ حضور شد ·

درین ضمن (که رایات عالمگیري از دکن بحرکت آمده بعد شکست یافتن مهاراجه جسونت سنگهه و دارا شکوه باکبر آباد رسید - و ازانجا طرف شاهجهان آباد توجه نمود) موصی الیه بنابر شیر فکري از همراهئ سلیمان شکوه جدا گشته بملازمت بادشاهي پیوست - و بعنایت محال یک کرور دام در انعام اختصاص پذیرفت - سال اول جلوس خلد مکان با جمعی به پشت گرمئ خلیل الله خان (که بتعاقب دارا شکوه مامور بود) رخصت یافت *

چون دارا شکوه راه ملتان پیش گرفت مشار الیه در لاهور حسب الحکم متوقف شده دولت بار اندوخت - ازانجا (که مدتے بوطن نرفته بود - و تعب یساق ها پے در پے کشیده) اجازت موطن حاصل کرده بعد جنگ شجاع بحضور آمد - و در جنگ دارا شکوه (که متصل اجمیر رو داد) مصدر تردد شده پس از هزیمت او با جمعے بتعاقب مامور گردید - و سال چهارم بانعام محال (۲) بجمع یک کرور دام سوای انعام سابق چهرهٔ امتیاز افروخت - و سال هفتم به تنبیه سیوا بهونسله [که باعتماد حصون حصینه مثل پورندهر گدهه وغیره متعلقهٔ صوبهٔ اورنگ آباد (که از عهد سلاطین نظام شاهیه در تصرف داشت) علم خود سري افراخته بره زني و قطاع الطریقي

(۲) نسخهٔ [ج] محال جمع یک کرور دام *

مي پرداخت - و بمترددين دريا مضرت مي رسانيد] معين شد - و پس از وصول بناحيهٔ مذكور بمحاصرهٔ قلعهٔ پورندهر پرداخته ملک متعلقهٔ سيوا را پے سپر سم عساکر پادشاهي گردانيده کار بران مقهور چنان تنگ ساخته که سراسيمه گشته بملاقات راجه آمد - و بيست و سه قلعه بسرکار گذاشت - چون اين معني بمسامع سلطاني رسيد دو هزار سوار از تابينانش دو اسپه سه اسپه قرار يافته از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه درجهٔ اعتلا پيمود - و سال هشتم بتخريب ملک عادل خان (که در ارسال پيشکش مقرري تمهل مي ورزيد) مجاز شد - و برطبق حکم کمر همت چست بسته بهيئت مجموعي تا قريب بيجاپور رفت - و در عرصهٔ مسافت در قتل و اسر و غارت و تالان دقيقهٔ فرو گذاشت نکرده اکثر اماکن متعلقهٔ عادل خان را بتصرف در آورد - چون کم يابي غله و چارة دران نواح رو داد باقتضاي مصلحت باراده اين (که سبک بار گشته بعزيمت گوشمالي دکنيان پردازد) ازان نواح برگرديده داخل ملک پادشاهي شد - و درين رفت و آمد متواتر با افواج دکن (که بطور قزاقي جنگ مي نمودند) زد و خورد مي شد - راجه بذات خود سعي و تلاش مردانه و حزم و احتياط سردارانه بتقديم رسانيد - پس ازان (که موسم

برشکال قریب شد) و منشور پادشاهي متضمن این (که چهاوني در بلدهٔ اورنگ آباد نماید) صدور یافت راجه ببلدهٔ مذکور رسید - و پستر بورود فرمان طلب عازم حضور گردید -

سال دهم مطابق سنهٔ (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجري بعد وصول به برهانپور رخت زندگي بربست - بحسن تدبیر و سنجیدگی فکر موصوف بود - سپاهي‌گري را با سرداري فراهم داشت - با مزاج زمانه شناسا و باندیشهٔ وقت آشنا (۲) - ازینجاست که از ابتدای دولت تا انتهای زندگي بآبرو بسر برده - و همواره ترقیات روز به یافته - پسرانش راجه رام سنگهه و کیرت سنگهه - احوال هر دو علیحده ثبت شده - بیرون احاطهٔ اورنگ آباد غرب رویه پورهٔ بنام او آباد است *

* محمد قلي خان نو مسلم *

نیتو جي بهونسله است (که قرابت قریبه با سیوای مشهور داشت - و سرآمد اعیان دولت او بود) - چون بحسن سعی میرزا راجه جے سنگهه در سال هشتم عالمگیري سیوا بشاهراه اطاعت و (۳) بندگی پادشاهي رو آورد و پسرش سنبها جي (که طفل هشت ساله بود) در سلک بندهاے درگاه منتظم گشت بقرار آن (که او همراه راجه باشد - و

(۲) نسخهٔ [ب] آشنا بود - (۳) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست *

سپاه و نوکرانش بمراسم خدمت قیام نمایند - و سیوا خود نیز دران حدود اگر مهمے اتفاق افتد کمر خدمت بر میان جان بسته لوازم بندگي بجا آورد) دران هنگام نیتوجي (که معتبر و سر لشکرش بود) بر طبق تجویز میرزا راجه بمنصب پنج هزاري سر افتخار بارج سماک رسانید - و (چون راجه پس از فراغ مهم سیوا بتاخت ولایت بیجاپور مامور گردید) در مبادئ آن یساق نیتو جي بسرکردگئ فوج سیوا نیکو خدمتیها بتقدیم رسانید - و در گرفتن قلعهٔ منکل بیرہ (۲) و دیگر گذهای سرحد ولایت بیجاپوریه تنها مصدر تردد و تلاش گشته آنها را از دست عادل شاهیه انتزاع نموده تهانه نشین بادشاهي گردانید ٭

و (چون قصد محاصرهٔ بیجاپور مرکوز خاطر راجه نبود و ادوات قلعه گشائي همراه نداشت) از پنج کروهئ بیجاپور عنان عزیمت را بجانب مالش سران بیجاپور (که بملک پادشاهي در آمده غبار شورش انگیخته بودند (۳)) انعطاف داد - سیوا را بطرف قلعهٔ پرناله (که از اعاظم قلاع عادل شاه بود) گسیل نمود - تا مخالفان مذبذب خاطر گشته برخے بآن سمت روانه شوند - و اگر میسر آید قلعهٔ مذکور را مسخر سازد - سیوا بپای قلعهٔ مذکور رفته با سپاه خویش

(۲) نسخهٔ [ب] منگل و بیره - (۳) نسخهٔ [ج] برانگیخته بودند ٭

بران یورش برد - محصوران (چون خبردار بودند) آمادهٔ مدافعت و پیکار گشتند - هیوا جمعی را از مردم خود ضایع ساخته ناکام ازانجا بقلعهٔ کهیلنه (۲) (که بمسافت بیست کروه واقع و در تصرف او بود) رفته قرار گرفت - درین وقت میان او و نیتوجی سر لشکرش بکدورت و ملالت کشید - مشار الیه جدائي گزیده به بیجاپوریه پیوست - و باتفاق سران آن دیار در مملکت پادشاهي دقیقهٔ از شورش انگیزي و فساد فرو نگذاشت - میرزا راجه بمقتضای مصلحت و کار آگهي باستمالت و تالیف قلب او بتازگي پرداخته بجادهٔ قویم بندگي رهنمون گشت - او آغاز سال نهم بیاوری بخت از کردار ناصواب خویش برگشته از خیل مخالف جدا شد و براجه پیوست - و چون راجه عنان معاودت به اورنگ آباد تافت او را در فتح آباد دهارور نگاه داشت *

اتفاقاً درین وقت سیوای مکیدت انتما (که بهر خویش بحضور شتافته بود) از اکبرآباد (که مرکز رایات پادشاهي بود) از فتنه سرشتي راه فرار پیمود - لهذا براجه فرمان شد که نیتو (۳) را بحسن تدبیر دستگیر ساخته روانهٔ دار الخلافه نماید - که مبادا عرق شقاوتش بجنبش آید و بداں گریز پا گراید - راجه جمعی را تعیین نمود که اورا با پسرش از فتح آباد

(۲) نسخهٔ [ب] کهیلنا - (۳) نسخهٔ [ج] نیتوجي را *

آورده در حوالی بیر حوالهٔ دلیر خان (که حسب الطلب روانهٔ حضور بود) نمود - خان مذکور از دریای نربده بموجب یرلیغ بجانب چانده متعین گردید - و او بدرگاه والا (۲) رسیده به فدائي خان میر آتش سپردند - که جوتی از اهل توپخانه بحراست او گذاشته از حال با خبر باشد - پس از روزے چند بدلالت هدایت تمنای قبول اسلام از خاطرش سر برزد - چون بوساطت خان مومی الیه داعیهٔ مرضیهٔ او بعرض بادشاه حق پژوه رسیده پرتو عفو و افضال بر حال او گستردند - آن بختمند نیک سرانجام (که عمرے بضلالت و بت پرستي بسر برده بود) توفیق ادراک شرف اسلام دریافته زاویهٔ باطنش از ظلمت شرک پیراسته شد - پس از اندوختن آداب مسلماني و شعار اسلام مطمح انظار مراحم خسرواني گشته بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و خطاب محمد قلي خان و دیگر عطایاے بهیه کامیاب اعزاز گردید - و بهتر در سلک کومکیان دار الملک کابل انتظام یافته بعطای فیل تارک مباهات افراخت - و بموافقت او کوندا جي عمش نیز دریافت سعادت اسلام نموده بمنصب هزاری هشت صد سوار سرمایهٔ جمعیت اندوخت ■

---

(۲) نسخهٔ [ب] وچون او بدرگاه والا رسید او را بفدائي خان الخ ■

* ميرزا سلطان صفوي *

(۲)
برادر خرد ميرزا نوذر قندهاري است - نسبت دامادي باسلام خان مشهدي داشت - چون در عهد اعلى حضرت خان مذکور بنظم صوبجات دکن مامور گرديد او را بمنصب هزاري چهار صد سوار بر نواخته بهمراهيِ خان مشار اليه مرخص کردند - و پس از فوت اسلام خان بحضور آمده باضافهٔ منصب کام دل اندوخت - و در سال بيست و چهارم از تغير ميرزا مراد کام پسر عم خويش قوربيگي گرديد - و مدتها بدين خدمت پرداخت - چون در سال سي ام شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر بمالش عادل شاه و تخريب ملک او مامور شد و عساکر قاهره بهمراهيِ معظم خان مير جمله از حضور برسم کومک تعين گرديد ميرزا سلطان نيز از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار سر برافراخته
(۳)
دستوري يافت - و پس ازان (که فوج کومکي باشارهٔ دارا شکوه معاودت نمود) ميرزا که بالتفات سرشار شاهزاده سرخوش نشهٔ اخلاص گشته بود) از خدمت شاهي جدائي نگزيده در اورنگ آباد فروکش نمود - و چون در همان ايام باقتضاى دواعيِ تدبير نهضت هندوستان تصميم يافت شاهزاده محمد معظم را بصوبه داريِ دکن معين فرمودند - و ميرزا را

---

(۲) نسخهٔ [ج] ميرزا نوروز - (۳) نسخهٔ [ب] دستورئ همراهي يافت •

باضافهٔ هزاری پانصد سوار بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار
بلند پایه گردانیده از پهلوی رخصت اورنگ آباد کردند -
که در خدمت شاهزاده ملازم بوده چهرهٔ عقیدت را بگلگونهٔ
نیکو پرستاری بیاراید - پس ازان (که اعلام دولت عالمگیری از
افق خلافت ارتفاع یافت و خار بن فساد اعدا بر کنده گشته
کهٔ و مهِ هندوستان در ظل ظلیل آن بر آسود) مشار الیه
از دکن بحضور شتافته ناصیه سای بندگی گردید - و در
سال نهم هزار سوار بر منصبش افزوده بهمرائی بادشاهزاده
محمد معظم (که بآوازهٔ آمد آمد شاه عباس ثانی بداعیهٔ
سپه کشی جانب هند بر جناح سرعت و استعجال رخصت
کابل یافته) تعین گردید - و هنوز شاهزاده از دار السلطنت
لاهور پیش نگذشته بود که ایام زندگی شاه فرمانروای ایران
بعارضهٔ خناق بانصرام رسید - و در آغاز سال دهم مشار الیه
در رکاب پادشاهزاده مراجعت نموده بتقبیل سدهٔ سلطنت
تارک مباهات بر افراخت - و درین ایام پادشاهزادهٔ مذکور
بنظم صوبهٔ دکن [که حقیقةً بآن والا مقدار متعلق بود - و
ازانکه در اواخر سال هشتم بموجب فرمان طلب به پیشگاه حضور
آمد - و باقتضای مصلحت براجه جی سنگهه (که بمالش
عادل شاهیه قیام داشت) تفویض شده بود] دستوری یافت -
که بر نهج سابق بایالت آنجا قیام ورزد - میرزا سلطان

نیز خلعت یافته بجاگیر مرخص شد - که بند و بست آن نموده ازانجا بخدمت پادشاهزاده بدکن شتابد - مومی الیه مدتے دران دیار ماند - سال فوتش بنظر نیامده - اما اغلب در دکن پیمانهٔ زندگیش لبریز گردید - چرا که مقبره اش بیرون اورنگ آباد پیوسته به جی سنگهه پوره سر راه قلعه دولت آباد واقع است - پسرش میرزا صدر الدین محمد خان بخشي ست که احوال او بزبان قلم گذشته *

* میرزا مکرم خان صفوي *

مراد کام نام پسر میرزا مراد التفات خان است (که مهین فرزند میرزا رستم قندهاري ست) - به بیوکانی صبیهٔ عبد الرحیم خانخانان کامیاب مراد (۲) گشته در عهد جنت مکاني بخطاب التفات خان و منصب دو هزاری هشت صد سوار مورد عنایت شد - و در زمان اعلی حضرت هم مدتے در بندگی پادشاهي گذرانید - چون در عرصهٔ تلاش پا پیش نگذاشت در سال شازدهم از ملازم پیشگي اعراض نموده بسالیانهٔ چهل هزار روپیه موظف گردید - مدتها در بلدهٔ پتنه گوشهٔ عافیت گزیده کامروای امن و امان بود - و ابواب آسودگي و فراغت بر روی روزگار خود مي گشود - مراد کام بحسن رشادت و بهین آئین خدمت گزیني قیام داشت - منظور

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ [مراد] نیست *

التفات خسروانه گشته سر آغاز سال بیست و یکم شاهجهانی
از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري و خدمت قور بیگي امتیاز
یافت - و سال بیست و چهارم او را از پیشگاه خلافت باضافهٔ
منصب بر نواخته بفوجداری لکهنؤ و بیسواره از تغیر سید
مرتضی خان بلند پایگي بخشیدند - و در سال بیست و پنجم
بفوجداری جونپور از انتقال معتمد خان منصوب شد - و
از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و عنایت
نقاره بلند آوازه گردید - و پس ازان بآستان بوس خلافت
رسیده در سال بیست و هفتم بخطاب مکرم خان معزز گشته
رخصت تعلقه یافت - و در سال بیست و هشتم بحضور آمده
میگذرانید - و مجدداً در سال سي و یکم بفوجداری جونپور
مباهي گشت - و چون نیرنگ ساز تقدیر نقش حکم رانی
صاحب قران ثاني از لوحهٔ روزگار محو و ناچیز ساخته رنگ
سلطنت عالمگیري ریخت شاهزاده شجاع (که از آبله ناکی
خارستان جفا و عناد دارا شکوه با محمد اورنگ زیب بهادر
عهد و پیمان موافقت و مصادقت بسته دم یکجهتي میزد
و چون دارا شکوه از مقابل عالمگیري عنان تاب فرار گشت)
از غایت سرور و ابتهاج بشکرانه و تهنیت پرداخت - و ازین
طرف نیز صوبهٔ بهار را ضمیمهٔ بنگاله بوے ارزاني داشتند -
و از اعلی حضرت نیز درین باب نویسانیدند - شجاع بظاهر

منت پذیر گشته از اکبرنگر بپتنه آمد - و در انتهاز فرصت نشست - چون خلد مکان بتعاقب دارا شکوه تاخته تا ملتان شتافت آن قابو جوے کمین گر توسن عزیمت پیش راند - و فوجے بسر کردگی سید عالم بارهه و حسن خان خویشگي بر سر جونپور فرستاد - مکرم خان تاب ثبات و پایداري در خود ندیده بعد انداختن توپے چند و اندک آویزش از قلعه بر آمده باتفاق آنها در دو منزلی الهآباد از روی اضطرار بشجاع پیوسته ضمیمهٔ لشکر او گردید - شجاع در کهجوه روز صف آرائي او را بکار فرمائي و سرداری فوج جرانغار برگماشت - در عین رزم و پیکار بمشاهدهٔ صولت و سطوت عالمگیري و معاینهٔ وهن و فتورے (که از احوال شجاع پیدا بود) ازو گسسته بموکب عالمگیري پیوست - و بعد از فتح بدستور سابق بفوجداری جونپور دستوري یافت - و در سال سیوم بفوجداری اودهه مامور گشت - و در سال نهم بوالا منصب پنج هزاري بلند رتبه گردید - و در سال دهم بشمول رأفت و کرم ظل اللهي بخطاب میرزا مکرم خان چهرهٔ ناموري افروخت - و رایت افتخار باوج بلند نامي افراخت - و پس ازان بنابر جهتے روزے چند گوشهٔ انزوا برگزید - و در سال دوازدهم بتازگي مشمول الطاف خسروانه گردیده بے یراق آمده ملازمت نمود - بادشاه قدر شناس بعطای شمشیر کمر ارادتش محکم بست -

و در همین سال سنهٔ (۱۰۸۰) هزار و هشتاد هجري بعارضهٔ تپ شدید از عرصهٔ دنیا نا پدید گردید - طبع موزون داشت - شعر را خوب مي گفت - ازوست - * شعر *

* شکست شیشـهٔ دلهای بلبـلان چندان *
* که پا برهنه صبـا جلوه در چمن نکنـد *

صبیهٔ او را بعد فوتش در آخر سال نوزدهم بازدواج شاهزاده معز الدین نخستین خلف شاه عالم بهادر درآوردند - و پس از فوت آن عفیفه شاهزادهٔ معزی الیه را با سید النسا بیگم دختر میرزا رستم پسر مکرم خان مرحوم در سال بیست و هشتم عقد بستند *

* میرزا خان منوچهر *

پسر میرزا ایرج شاهنواز خان بن عبد الرحیم خان خانان است - یادگارے بوده از دودمان بیرم خانیه - چه غیر او ازین سلسلهٔ علیّه (که احیای نام نیاگان والا شان خود نماید) در عرصهٔ ناموري نمانده - بمردي و مردانگي و دلیري و دلاوري (که لازمهٔ خاندان اوست) اتصاف داشت - و با رسائی طبع ادراک بلند و تدبیر درست و کنکاش بجا در قابلیت و اهلیت یگانه بود - بسبب زخمها (که در جنگ بار رسیده) اعتیاد بمغیرات و مسکرات کرده - چندان ترقي ننمود - از دیر باز در کومکیان دکن انتظام داشت - در جنگ بهاتوري

احمدنگر سال نوزدهم جهانگيري (که لشکر خان با امرای بسيار بقيد ملک عنبر افتاده (۲)) ميرزا منوچهر (که در عنفوان شباب و ريعان جواني بود) نيز زخمهای مؤلم برداشته تن باسيري در داد - مدتے در دولت‌آباد زنداني بود - چون دران معرکهٔ مرد آزما مصدر ترددات نمايان شده پس از استخلاص جنت مکاني بخطاب ميرزا خان و منصب سه هزاري ذات دو هزار سوار و علم و نقاره بر نواخت - و بعد سرير آرائی اعلی حضرت بشمول عنايت خسروانه کام دل اندوخت - و در سال ششم بفوجداری سرکار بهرايچ چهرهٔ عزت افروخت - چون سال هشتم نجابت خان بنابر سوء تدبيرش در مهم سري نگر مورد عتاب پادشاهي گرديد اورا از تغير مشار اليه بفوجداری دامن کوه کانگره و تنخواه جاگيرش مورد نوازش گردانيدند - و در آخر سال نهم از شوريدگی دماغ انزوا گزيده مدتے بدستياری جنون بے ساخته از فراز و نشيب روزگار وا رست - و پس از افاقه و هوشياري يک چندے بنظم صوبهٔ اوده پايهٔ عزت برافراخت - و بعد تر به تيولداري و فوجداری ماندو (۳) قيام داشت - و در سال بيست و پنجم از انتقال احمد خان نيازي بقلعه داری احمد نگر دستوري يافت - و در سال بيست و هشتم بحکومت ايلچپور سرافراز

(۲) نسخهٔ [ج] افتاد - (۳) نسخهٔ [ج] ناندده *

گردید - و چون کوکیا (۲) زمیندار دیوگدهه بعد از سال دهم بخان دوران نصرت جنگ پیشکش ادا نمود و بعد ازو پسرش کیرت سنگهه بمرزبانی آنجا رسیده درمے بخزانه داخل نساخت شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر صاحب صوبهٔ دکن در سال بیست و نهم بر طبق فرمان بادشاهي میرزا خان را باتفاق هادي داد خان ناظم تلنگانه و جمعی از امرای دکني بر سر زمیندار مذکور تعین نمود - چون خان مسطور بسرحد آن ولایت رسید آن بومی دور اندیش رهائی خود در پذیرائی احکام بادشاهي دیده از در عجز و استکانت در آمد - و ناچار میرزا خان را دیده ادای بقایای پیشکش سنوات تا آخر سال مرقوم قبول نمود - میرزا خان خاطر ازان مرم وا پرداخته مرزبان مزبور را با بیست زنجیر فیل (که سوای آن در تصرف نداشت) بخدمت شاهزاده آورد - و سال سي ام در یساق گلکنده در رکاب شاهزاده مصدر نیکو خدمتیها گشته ملچار شمالي قلعه در عهدهٔ او بود - مکرر بمالش جسارت کیشان پرداخته بلطمات بهادري پشت و رو گردان مي ساخت - بعد مصالحه با سلطان عبد الله قطب شاه (چون شاهزاده عنان معاودت بصوب اورنگ آباد منعطف ساخت) او برخصت ایلچپور کامیابي یافت - و با

(۲) نسخهٔ [ج] کوکبا *

این نیکوخدمتي و حسن اخلاص در معارکے (که آن شاهزادهٔ فتح نصیب را با مدعیان سلطنت اتفاق افتاد) منتظم رکاب ظفر انتساب نبود - بهمین جهت (و شاید سببی دیگر هم باشد) از مبادی سلطنت خلد مکان از منصب معزول گشته مدتے بزاویهٔ عزلت و خمول بسر برد - آخر بیمن وسیلهٔ ارادتے (که در خدمت شیخ عبد اللطیف برهانپوری داشت) و بادشاه نیز از اخلاص مندان شیخ بود) در سال دهم مورد انظار عنایت شده بمنصب سه هزاری سه هزار سوار سربلند گردید (۲) - و به تیولداري و فوجداری ایرج شرف دستوري پذیرفت - و همانجا در سال شازدهم سنهٔ (۱۰۸۳) هزار و هشتاد و سیوم هجري بساط هستي در نوردید - باغے در برهانپور طرح انداخته بشیخ عبد اللطیف گذرانید - و ارادت خاص بشیخ داشت - پسرش محمد منعم رشید و قابل بود - هنگام انتهاض الویهٔ عالمگیري از دکن به هندوستان بقصد انتزاع سلطنت همراهي نموده بمنصب هزار و پانصدي و خطاب خاني فایز گردید - (۲) و در جمیع معارک ملتزم رکاب بوده مصدر تردد شد - در سال دوم از تغیر داراب خان بقلعه داری احمد نگر سر بر افراخت *

---

(۲) نسخهٔ [ج] سربلند گردیده به تیولداري الخ *

* مهابت خان ميرزا لهراسب *

رشيد ترين پسران مهابت خان خانخانان سپه سالار بعد از خانزمان بهادر اوست - در سر آغاز جلوس شاهجهاني بمنصب دو هزاري ذات هزار سوار سر امتياز بر افراخته در تسخير دولت آباد همراه پدر مصدر كارهاى نمايان و ترددات شايسته گرديد - و پس از فوت پدر از پيشگاه سلطنت باقتضاى خانه زاد پروري بتدريج ايام به اضافه‌هاى منصب بر نواخته بخدمت مير تزكي اختصاص گرفت - و پستر چندے بفوجدارى بهرايچ مضاف صوبهٔ اوده شتافته بضبط و ربط آن ناحيه از قرار واقع پرداخت - و بعد ازان به تيولدارى بيانه رخصت يافت - و مكرر بيساق قندهار در ركاب شاهزاده‌هاى عالي مقدار تعين گشت - و در سال بيست و چهارم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزارى سه هزار سوار سر بلند ساخته از تغير خليل الله خان مير بخشي گردانيدند - و در سال بيست و پنجم باضافهٔ هزاري ذات و دو هزار سوار بمنصب والاى پنج هزارى پنج هزار سوار و از لهراسب خاني بخطاب مهابت خاني چهرهٔ بلند نامي افروخته از انتقال سعيد خان بناظم صوبهٔ كابل دستوري يافت • و در سال سي ام بنام شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر ناظم دكن يرليغ رفت - كه بجانب بيجاپور (كه علي نام

مجهول النسبی را عادل شاهیه بفرمانروائی آندیار برداشته اند) شتافته نهجی (که مناسب داند) مهم بانجام رساند - و بنام مهابت خان نیز منشور مطاع شرف صدور یافت - که از اقطاع خود روانهٔ دکن گردد - خان مذکور بعد از انفتاح قلعهٔ بدر بامر شاهزادهٔ والا قدر با فوج جرار بتاخت و تاراج نواحی کلیان و گلبرکه رخصت یافته مکرر با سران بیجاپور دست بردهای مردانه بکار برد - و بضرب دست آن گروه ادبار پژوه را آواره و پراگنده ساخت - و در ایام محاصرهٔ قلعهٔ کلیان روزی مهابت خان به پنهتهٔ (۲) شاهجهان پور (که پنج کروهی آن مکان است) بجهت کهی رفته بود که مخالف دفعةً بهیئت مجموعي نمایان گشته عرصهٔ نبرد بر آراست - رستم خان بیجاپوري با اخلاص خان چنداول در آویخت - و خان محمد خان (که از عمدهٔ سران مقاهیر بود) با راو ستر سال بگیر و دار در آمد - و هر سو هنگامهٔ سرستاني و سرفشاني گرمي پذیرفت - درین هنگام پسران بهلول بر راجه رای سنگهه سیسودیه ریخته چنان عرصهٔ کارزار تنگ ساختند که راجپوتیه دل بر مرگ نهاده گشاده پیشاني از اسپان فرود آمده دست و بازو بکوشش و کشش بر گشودند - مهابت خان چون شیر ژیان خود را بر قلب ناسرهٔ آن تیره بختان

---

(۲) نسخهٔ [ب] پیهته - و نسخهٔ [ج] بنهته •

زده افضل خان مشهور را (که بسری لشکر بیجاپور نخوت
می فروخت) از میدان بر داشته رهگرای دشت هزیمت
نمود *

بعد از گشایش آن قلعهٔ استوار (هنوز کارها حسب خواهش
انجام نگرفته بود) که انحراف مزاج و عارضهٔ طبیعت
اعلی حضرت باطراف و جوانب ممالک شایع گشت - دارا شکوه
(که درین ایام زیاده بر سابق رتق و فتق سلطنت بدست
خود آورده) فرمانی بنام مهابت خان ارسال نمود - که مقید
برخصت و اجازت شاهزاده اورنگ زیب نشده با سایر مغلیه
بسرعت هرچه تمامتر روانهٔ حضور شود - ناچار بامتثال حکم
پادشاهی (که از متحتمات عالم بندگی ست) کار بند گشته -
بے آن (که اظهار این معنی بشاهزاده نماید) کوچ بکوچ
روانهٔ درگاه معلی گردید - و در آخر سال سی و یکم
سنهٔ (۱۰٦۸) هزار و شصت و هشت هجری مجدداً
بصوبه داری کابل دستوری یافت - و در سال پنجم جلوس
عالمگیری از صوبه داری کابل معزول شده شرف اندوز
ملازمت پادشاهی گردید - و از تغیر مهاراجه جسونت سنگهه
بنظم صوبهٔ گجرات رخصت یافت - منصبش از اصل و
اضافه شش هزاری پنج هزار سوار سه هزار سوار دو اسپه
سه اسپه مقرر شد - و در سال یازدهم از گجرات بحضور

رسیده از سر نو بایالت کابل سر بر افراخت - و در سال سیزدهم تغیر شده در اکبرآباد عتبه بوس خلافت گشت *

و چون دران ایام شور انگیزی سیوای بیداد گر بجائی رسید (که بر بندر سورت تاخته بسوختن شهر و تالان شهریان پرداخت) مهابت خان بمالش آن مقهور با فوج جرار مرخص دکن گشت - و در تغبیه مرهته مساعی جمیله بتقدیم رسانید - و پستر شورش افاغنه در کوهستان کابل و بتاراج رفتن محمد امین خان ناظم آنجا در درهٔ خیبر اتفاق افتاد - نظر بر طور سلوک مهابت خان بآن کوه نشینان فساد اندیش از دکن طلب حضور گشته در سال شانزدهم بیدن و بست کابل روانه گردید - لیکن خانمذکور از کهنه عملی و کارشناسي (چون از پیشاور ره نورد پیش گردید) مزاحم احدے نشده اغماض صریح از پاداش آن فئهٔ باغیه نمود - و ما بخیر و شما بسلامت گویان بکابل شتافت - این معني در پیشگاه خلافت مستحسن و مرضي نیفتاده در سال هفدهم ظاهر حسن ابدال مطرح الویهٔ جهانباني گردید - و افواج قاهره بسرزنش آشوب گرایان تعین یافت - مهابت خان بملازمت رسیده بتادیب بیر سنگهه (۲) نبیرهٔ راجه بهوپت داس کور (۳)

---

(۲) نسخهٔ [ب] سر سنگهه - (۳) نسخهٔ [ج] راجه بهوپت داس کور - و نسخهٔ [ا] بیتهل داس *

مامور شد - و چون بمنزل امن آباد مضاف پنجاب رسید سنهٔ (١٠٨٥) هزار و هشتاد و پنج هجري مبادئ سال هجدهم به امن آباد آخرت شتافت - در زیاده سري و بیباکي یادگار پدر بود - به عالمگیر پادشاه (که مرد غیور و غضوب بود) گستاخانه عرض میکرد - مشهور است که خلد مکان بنابر پاس شریعت غرا و تقید در اجرای احکام شرعي بیشتر مقدمات عمده بقاضي عبد الوهاب گجراتي قاضي القضاة حضور (که سخت جا در مزاج پادشاهي داشت) رجوع میفرمود - و استقلال و اعتبارش بجائی رسیده که امرای با نام و نشان ازو سر حساب بوده بر آبروی خود مي ترسیدند - چون شوخیهای سیوای تبه کار از اندازه گذشت و تجویز رخصت (٢) بمیان آمد پادشاه بعنوان تمهید سر دیوان فصلی از ظلم و بیداد آن خیره سر خوانده رو بمهابت خان کرده فرمود که استیصال آن شقي بمقتضای حمیت اسلام واجب است - خان مزبور بے محابا گفت که احتیاج تعین فوج نیست - اعلام قاضي کفایت مي کند - بسیار به پادشاه بد آمده بجعفر خان حکم شد که باو بگوید که کلمات لغو در حضور بر زبان نمي آورده باشد - پسرش میرزا طهماسپ (که بدختر سعید خان ظفر جنگ منسوب بود) در گذشت - پس از فوتش بهرام و فرجام

---

(٢) نسخهٔ [ب] نهضت •